«۴»

مرکز قم‌شناسی

کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

«گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی»

أنوار المشعشعين

في بيان جلالات الرواة القميين

تأليف

شيخ محمد علي بن حسين نائيني اردستاني كچوئي قمي مورخ

(- ۱۳۳۵ هـ)

جلد دوم

تحقیق
محمد رضا انصاری قمی

اشراف
سید محمود مرعشی نجفی

أنوار المُشَعشَعِين

في بيان حالات الرُّواة القمّيّين

تأليف

شیخ محمّد علی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی قمّی مورّخ

(۔۱۳۳۵ھ)

جلد دوّم

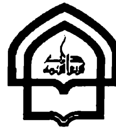
تحقیق

محمّد رضا انصاری قمّی

اشراف

السّیّد محمود المرعشی النّجفی

نائینی اردستانی کچوئی قمی، محمدعلی‌بن حسین، ـ ۱۳۳۵ق.
[انوار المشعشعین فی بیان حالات الرواة القمیین ج ۲]
انوار المشعشعین / تألیف محمدبن حسین‌بن علی‌بن بهاءالدین نائینی اردستانی کچوئی قمی؛ تحقیق محمدرضا انصاری قمی. ــ قم: کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی(ره)، ۱۴۲۳ق. = ۲۰۰۲م. = ۱۳۸۱ش.
۳ ج. ــ (مرکز قم‌شناسی کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی(ره)؛ ۳؛ ۴؛ ۵)
ISBN 964-6121-44-6 (دوره) ـ ISBN 964-6121-47-0 (ج. ۱) ـ ISBN 964-6121-46-2 (ج.۲)
ـ ISBN 964-6121-45-4 (ج. ۳)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. فی شرافة قم و القمیین. ــ ج. ۲. فی بیان حالات الرواة القمیین. ــ ج. ۳. فی ذکر ورود الطالبیین الی القمیین.
۱. قم. ۲. قم ــ سرگذشتنامه. ۳. محدثان ــ ایران ــ قم ــ سرگذشتنامه. الف. انصاری قمی، محمدرضا، ۱۳۳۷ش ـ ، مصحح. ب. کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی. ج. عنوان. د. عنوان: انوار المشعشعین فی بیان حالات الرواة القمیین.
۲ن ۷۵م / DSR۲۱۱۳ ۹۵۵/۱۲۸۵
کتابخانهٔ ملی ایران ۸۰ـ۳۸۲۰۳ م



أنوارُ المُشَعشِعین فی بیان حالات الرواة القمیّین جلد ۲

تألیف: شیخ محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن بهاءالدّین نائینی اردستانی کچوئی قمی متوفای ۱۳۳۵ق
تحقیق: محمدرضا انصاری قمی
ناشر: کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی(ره) ـ قم
مرکز قم‌شناسی «۵ـ۳»
نوبت چاپ: اوّل؛ ۱۳۸۱ ش / ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۲م
چاپ: ستاره ـ قم
لیتوگرافی: تیزهوش
شمارگان: هزار نسخه
شابک دوره: ۶ـ۴۴ـ۶۱۲۱ـ۹۶۴
شابک ج ۲: ۲ـ۴۶ـ۶۱۲۱ـ۹۶۴

www.marashilibrary.com... or net or org
E-mail:sm-marashi@marashilibrary.org

بسم الله الرحمن الرحيم



فهرست

باب نهم

باب دهم

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحَمْدُلِلهِ الَّذی جَعَلَ مَکَّةَ حَرَماً لِنَفْسِهِ، وَالْمَدِینَة حَرَماً لِنَبِّیهِ، وَالْکُوفَةَ حَرَماً لِحُجَّتِهِ وَوَصّی نَبِیِّه، وَقُمْ حَرَماً لِاَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّهِ، وَجَعَلَهٰا عُشّاً لأهل بیته الطیّبین الطّاهِرینَ، وَماٰوِی لِلْفاٰطِمییّنِ المُکرَّمین.

وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلیٰ خَیر خَلْقِةِ وَأَشْرَفِ بَرِیته؛ مُحَمَّدٍ صَلّٰی اللهُ عَلَیهِ وَآله الطَّیّبین الطّاهِرین، وَلَعنَةُ اللهِ عَلیٰ اَعَداٰئِهِمْ اَجْمعینِ من الاٰنِ اِلیٰ یَومِ الدّین.

اَمّا بعد: چنین گوید محمّد علی ساکن در قم، ابن حسین بن علّی ابن بهاء الدین، حشر هم الله فی زمرة القُمّیین، الذین قالوا فی حقّهم ائمّة الراشدین علیهم السلام: **«لو لا القمیّون لَضَاع الدّین»**.

پس بعد از فراغ از جلد أوّل از کتاب «أنوار المُشعشعین» شروع [می]نمائیم در جلد دوم آن کتاب: **«أنوار المُشعشعین في ذکر ورود الطّالبیّین الی القمّیین»**.

مخفی نماناد که قبور بسیاری از فرزندان و أحفاد[1] ائمه أطهار علیهم السلام در قم می‌باشند، و واقعاً این بلدهٔ طیّبة قم یک امتیازی دارد از سایر شهرها؛ در کثرتِ بودنِ قبورِ امام زاده‌های واجب التعظیم والتّکریم در آن، و سببش آن بوده که

۱. أحفاد: نوادگان.

امام زاده‌ها در اطراف در تعب[1] و رنج بوده‌اند، زمانی که در قم می‌آمدند، و أهل قم از جهت آنکه آنها اهل محبّت و مودّت بودند، و در تعظیم و تکریم آنها سعی و کوشش می‌نمودند، و به آنها آب و دار[2] و درهم و دینار می‌دادند، و در قم به آسودگی زندگی می‌نمودند، لهذا حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمود که قم عُشّ و آشیانه آل محمّد است، و مأوی فاطمیّین. پس آنها در قم وطن می‌ساختند، و زاد و ولد می‌نمودند، تا آنکه وفات می‌نمودند. و صاحب کتاب «تاریخ قم» درکتاب خود ـ که از برای صاحب بن عبّاد تألیف نموده ـ یک بابی عنوان نموده، از برای ذکر آن امام زاده‌هایی که به قم آمده‌اند[3]. و در اول کتاب می‌فرماید[4]:

«و از جمله فضائل و کمالات مولانا صاحب الجلیل، یکی آنست که چون أشراف طالبیّة، و سادات فاطمیّة، به واسطة انقلاب زمان، و حوادث دوران، در أطراف و أکناف جهان متفرّق گشتند، و از هر کس که طلب حِفاوت[5] و مهربانی نمودند؛ برایشان تعطّف و شفقت نکردند، و از حقوق ایشان که بر ذمّت أهل غِنی و ثروت ثابت و لازم بوده، با آنکه سؤال و التماس فرمودند، احسانی و انعامی نکردند، و مدد و مساعدت ننمودند. و مولانا مشارالیه ـ أدام الله سلطانه ـ در حقّ ایشان انواع شفقت و احسان به اظهار پیوست، تا ایشان مرفّه الحال، و فارغ البال، در این طرف مقیم و متوطّن شدند، و از أهل غنا و ثروت گشتند.

و من که مصنّف این کتابم حال حفاوت و شفقت، و میل خاطر مولانا با جانب أشراف طالبیّه، و سادات فاطمیّه، تشبیه و تمثیل نمی‌کنم، مگر به قول أبی

---

۱. تعب: سختی و فشار.

۲. در «اصل»: مدارا.

۳. باب سوم، ص ۱۹۱.

۴. ص ۴ و ۵.

۵. حفاوت: پذیرایی.

تمام طائی[1]:

شعر:

إنَّ قَلْبی لَکُم کَالْکَبَدِ الحَرّیٰ   وَقَـلْبی لِـغَیْرِکُمْ کَـالْقُلوبِ»

انتهی المرام في هذالمقام.

پس آن یک باب از کتاب «تاریخ قم» راکه در أحوالات امامزاده‌هائی که وارد قم شدند، و أهل قم آنها را اکرام و احترام می‌نمودند، در این کتاب درج نمودم. و أیضاً ازکتب معتبره دیگر هم که مشتمل بر ذکر اسماءِ شریفه آنها بوده، که در قم بودند نقل نمودیم. و چنان سزاوار دیدم که اوّل هر عنوانی، أوّلاً مطالب کتاب «تاریخ قم» را ذکر کنیم، بعد از آن ازکتب دیگر.

مخفی نماند که کتابی عربی در انساب بدست آوردم، که أول نداشت که بدانیم مؤلف آن کیست، لکن کتاب معتبریست، زیرا که بسیار مطالب او مطابق با کتاب «عُمدة الطالب»، وکتاب «تاریخ قم» دیدم، و چنین معلوم شود که در سال چهارصد از هجرت نبویّة تألیف شده؛ بلکه کمتر از چهارصد از هجرت. و در این کتاب نقل از آن کتاب نمودیم، و تعبیر از آن نمودیم به «بعض کُتُب أنساب». و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمة، و دوازده باب، و یک خاتمة.

* * *

۱. ابوتَمّام، حبیب‌بن أوس طائی، یکی از شعرای مشهور شیعه و حماسه سرای عرب، و از بزرگان ادب و شعر و عربی است، گویند چهارده هزار ارجوزه از عرب حفظ داشته است. در سال ۲۳۱ ه‍ (یا ۲۲۸ ه‍) در دوران خلافت الواثق بالله عباسی در موصل درگذشت.

[فهرست ابواب کتاب]

نور مشعشع چهارم: در ذكر أعقاب محمّد بطحانى، ابن قاسم، بن حسن، بن زيد ابن امام حسنعليه‌السلام كه به قم بودند.
نور مشعشع پنجم: در ذكر أعقاب اسماعيل جالب الحِجارة، ابن حسن زيد بن امام حسنعليه‌السلام كه به قم بودند.

* * *

باب سيّم: در ذكر حالات جناب سيّد الشُّهداءِ امام حسينعليه‌السلام، و ذكر ولادت او، و عدد اولاد، و مدّت عمر او، و ذكر شهادت او، و موضع قبر او.

* * *

باب چهارم: در ذكر حالات امام چهارم أبى الحسن علىّ بن الحسينعليه‌السلام، و ذكر ولادت او، و مدّت عمر او، وفات او، و عدد أولاد او، و ذكر أعقاب او به قم.

و اين باب مشتمل بر سه نور شعشعانى است:

نور مشعشع اوّل: در ذكر أعقاب عبدالله الباهر ابن امام زين العابدينعليه‌السلام كه به قم بودند.
نور مشعشع دوّم: در ذكر عُمَرالأشرف ابن امام زين العابدينعليه‌السلام كه به قم بودند.
نور مشعشع سيّم: در ذكر أعقاب علىّ بن امام زين العابدينعليه‌السلام كه به قم بودند.

* * *

باب پنجم: در ذكر حالات امام پنجم، حضرت أبىجعفر محمّد الباقرعليه‌السلام، و ذكر ولادت او، و عدد أولاد او، و مدّت عمر او، و تاريخ وفات او، و موضع قبر او.

* * *

باب ششم: در ذكر امام ششم، حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام، و ذكر ولادت او، و مدّت عمر او، و عدد أولاد او، و تاريخ وفات او، و ذكر أعقاب او به قم.

و اين باب مشتمل بر سه نور شعشائى است:

نور مشعشع اوّل: در ذکر أعقاب اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام که به قم بودند.

نور مشعشع دوّم: در ذکر أعقاب محمّد دیباج ابن امام جعفر صادق علیه السلام که به قم بودند.

نور مشعشع سیّم: در ذکر أعقاب علیّ العُریضی ابن امام جعفر صادق علیه السلام که به قم بودند.

* * *

باب هفتم: در ذکر امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام، و تاریخ ولادت او، و مدّت عمر او، و عدد اولاد او، و ذکر شهادت او، و موضع دفن او، و ذکر أعقاب او به قم.

و این باب مشتمل بر سه نور شعشعائی می‌باشد:

نور مشعشع اوّل: در ذکر أعقاب ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام به قم.

نور مشعشع دوّم: در ذکر آن که حمزة ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام به قم مدفونست.

نور مشعشع سیّم: در ذکر آمدن فاطمة دختر موسی بن جعفر علیه السلام به قم، و ذکر وفات او به قم، و ذکر محراب عبادت فاطمة به قم، و ذکر بناهائی که بر سر قبر او نمودند.

* * *

باب هشتم: در ذکر امام هشتم، حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه السلام، و ذکر تاریخ ولادت او، و مدّت عمر او، و عدد أولاد او، و تاریخ شهادت او، و ذکر قبر او.

* * *

باب نهم: در ذکر حضرت امام نهم، امام محمّد تقی علیه السلام، و ذکر تاریخ ولادت او، و مدّت حیات او، و عدد أولاد او، و ذکر شهادت او، و ذکر موضع قبر او.

و این باب مشتمل است بر یک نور شعشائی:

نورٌ مشعشع في ذكر موسى مبرقع: و ذكر آمدنش به قم، و موضع دفن او به قم، و ذكر أعقاب او به قم.

و ايضاً ذكر بعضى از ذريّة طيبة او، كه در عصر تأليف اين كتاب در قم مى‌باشند، و ذكر آنها كه سلسلة نسب آنها منتهى مى‌شود به موسى مبرقع، و تحقيق حال موسى مبرقع.

* * *

باب دهم: در ذكر امام دهم، حضرت امام علىّ النّقى عليه السلام، و ذكر تاريخ ولادت او، و مدّت عمر او، و عدد أولاد او، و تاريخ وفات او، و موضع قبر او.

و اين باب مشتمل است بر يک نور شعشعائى:

نور مشعشع: در ذكر أعقاب او كه به قم بودند.

* * *

باب يازدهم: در ذكر تاريخ ولادت امام يازدهم، حضرت امام حسن عسكرى عليه السلام، و ذكر مدّت عمر او، و عدد أولاد او، و تاريخ وفات او، و ذكر موضع قبر او.

* * *

باب دوازدهم: در ذكر حالات امام دوازدهم، امام محمّد مهدى، صاحب العَصر والزمان عجل الله تعالى فرجه.

* * *

خاتمة: در ذكر بعضى از أعقاب جعفر بن أبى طالب عليه السلام كه به قم بودند.

* * *

مقدّمة

«در بیان بعضی از احادیث شریفه در فضیلت و شرافتِ امام‌زاده‌های واجب التعظیم»

بدان وفقك الله تعالی، که صاحب «تاریخ قم» پیش از شروع ذکر طالبیّین و علوییّن و فاطمیّین که به قم آمدند، ذکر می‌کند أوّلاً چند حدیثی که در فضیلت آنها وارد شده از پیغمبر و ائمّه طاهرین، صلوات الله علیهم اجمعین؛ لهذا این حقیر در این کتاب مقدّمه‌ای عنوان نمودیم، از برای ذکر بعضی أحادیث شریفة که متضمّن شرافت، و فضائل امام‌زاده‌های واجب التکریم می‌باشد، پس تبرّك می‌جوئیم در این مقام به ذکر سورهٔ قرآنی که آثار آیات اللهی، و معجزهٔ خاتم النبییّن از او ظاهر و ساطع است.

قال الله تبارك وتعالی: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم اِنّٰا اَعْطَيْنٰاكَ الْكَوثَر فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَر اِنَّ شٰانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَر»[1].

حاصلش آن که خداوند عالم می‌فرماید به پیغمبر أکرمﷺ: به درستی که ما عطا نمودیم تو را کوثر را.

در «مجمع البیان» مذکور است که: «اختلاف نموده‌اند در «کوثر» که مراد چه باشد؟ بعضی از معانی آن حوض کوثر است،

---

۱. سورهٔ کوثر.

و بعضی گفته‌اند خیر کثیر است،
و بعضی گفته‌اند نبوّت و کتاب و قرآن می‌باشد،
و بعضی گفته‌اند شفاعت می‌باشد، و بعضی گفته‌اند بسیاری نسل و ذرّیه می‌باشد.

و ظاهر شد این مطلب که، بسیاری نسلِ پیغمبرﷺ باشد از ولد فاطمة زهراء، به حدّی که احصاء[1] نمیتوان کرد شماره آنها، و متصل خواهد شد نسل او تا به روز قیامت.

و بعد از آن می‌فرماید:

لفظ «کوثر» احتمال دارد جمیع معانی مذکوره را، پس واجب است حمل بر جمیع اقوال مذکوره... الی آخر».

و در «تفسیر صافی» مذکور است نقلاً از «تفسیر علیّ بن ابراهیم قمیّ» که: رسول خداﷺ داخل در مسجد[2] شد، و در مسجد عمرو بن العاص، و حَکَم بن عاص بودند.

و عمرو بن عاص به رسول أکرم عرض کرد: ای أبتر، و در جاهلیت کسی را که فرزندی نبود او را أبتر می‌گفتند، یعنی فرزندی ندارد که بعد از او بماند و عَقِبی داشته باشد.

و عمرو بن عاص گفت که: من پیغمبر را دوست ندارم، و دشمن دارم او را؛

پس خداوند عالم این سورهٔ مبارکة را نازل نمود، و فرمود که: ای پیغمبر أکرم دشمن تو خودش أبتر است، یعنی دینی و نسبی از برای او نیست، یعنی دین تو و نسبت تو تا روز قیامت باقی است.

پس [اگر] خوش ملاحظه نمائی در این سوره مبارکه، می‌بینی که چه قدر آثار معجزه از آن ظاهر است.

---

۱. احصاء: شمارش.

۲. مقصود مسجد الحرام است.

بعضی از آنها آنست که:

خبر داده است پیغمبر ﷺ [را] به این سوره مبارکه، آنچه را که در نفوس دشمنان او بود، و به زبان خود اظهار نمودند، پیش از اینکه به پیغمبر ﷺ خبر بدهند.

و بعضی از آنها آنست که:

چگونه دین او منتشر شده، و شرق و غربِ عالم گرفت، به حدّی که تا روز قیامت اسمش و دینش باقی خواهد بود.

و بعضی از آنها آنست:

که: ذریّه او از نسل دخترش فاطمة زهرا عليها السلام زیاد شد به حدّی که اکثر شد نَسَب او از هر نسبی، و این مطلب یک معجزهٔ بزرگی است از برای آن حضرت، زیرا که طائفه بنی‌امیّة چه بسیار سعی و کوشش نمودند، و شمشیرها کشیدند، از برای آنکه نسل پیغمبر ﷺ از روی زمین براندازند. و بعد از انقراض دولت بنی امیّه سلطنت و دولت بنی‌عباس نمودار شد، و آنها دیگر سعی و کوشش بسیار نمودند از برای قطع نسل پیغمبر ﷺ، مثل منصور دوانیقی که نقل می‌کنند عمارتی بنا نمود که ذرّیات پیغمبر را در میان دیوارها می‌گذارد، و دیگر هارون الرشید که چه بسیار از آنها را کشت. و از «جلاء العیون» مستفاد می‌شود که شخصی در ماه مبارک رمضان روزه نمی‌گرفت، از او سبب پرسیدند؟

گفت: من دیگر آمرزیده نخواهم شد، زیرا که یک روزی به أمر هارون الرّشید شصت نفر از نسل علیّ و فاطمه که محبوس بودند سر بریدم، و در میان چاه انداختم بدنهای آنها را[1].

---

۱. در حاشیه أصل آمده است: علامّه مجلسی در «بحار» می‌فرماید نقلاً از کتاب ... روایت می‌کند احمد بن محمّد بن حسین بزاز أبی‌طاهر شاماتی، از بشر بن محمّد بن بشر، و او از احمد بن سهل بن ماهان، و او از عبیدالله البزاز النیسابوری، و او مردی بوده مسن و عمر زیادی کرده بود، و او گفته مابین من و بین حمید بن قحطبه طائی طوسی معامله بود، پس کوچ کردم و رفتم به سوی او در بعضی از ←

با وجود سعی و کوشش این دو طائفه از برای تمام نمودن ذرّیات این پیغمبر أکرم، الحال ملاحظه کن و ببین که چگونه ذرّیات پیغمبر شرق و غرب عالم را گرفته‌اند؛ نیست شهری و قریه‌ای؛ بلکه نیست مجلسی که منعقد شود،

→ روزها، پس خبر من به سوی او رفت و مرا حاضر نمود در نزد خود، در حالی که لباس سفر پوشیده بودم، و این مطلب در ماه مبارک رمضان بود وقت ظهر، پس زمانی که وارد بر او شدم، دیدم او را در یک خانه‌ای که آب از میان خانه جاری بود، پس سلام کردم بر او و نشستم، پس طشت و ابریق حاضر نمودند، و دست خود را شست، و أمر نمود که من هم دست خود را شستم و طعام حاضر نمود، و غفلت از آن نمودم که ماه مبارک رمضانست و روزه‌ام. پس از آن یادم آمد، پس دست نگاه داشتم، پس حمید گفت: چرا طعام نمی‌خوری، پس گفتم: ای أمیر ماه مبارک رمضان است و مریض نیستم که باعث افطار می‌شود.

پس او را گریه گرفت، بعد از اینکه فارغ شد از طعام خوردن، گفتم: ای امیر از برای چه گریه کردی؟.

پس گفت: در زمانی که هارون به طوس بود، در بعضی از شبها کسی را فرستاد به طلب من، و رفتم در نزد او و ایستادم، و در نزد او شمعی بود روشن و شمشیری برهنه و خادمی اینجا ایستاده، سرِ خود را بلند نمود و گفت: چگونه می‌باشد اطاعت تو مر امیرالمؤمنین را؟.

پس گفتم: به نفس و مال.

پس سر خود را به زیر افکند، پس مرخص نمود مرا، و رفتم در منزل خود، باز دو دفعه کسی فرستاد به طلب من و رفتم در نزد او، پس [مجدداً سؤال کرد] چگونه می‌باشد اطاعت تو مر امیرالمؤمنین را؟.

گفتم: به نفس و مال و أهل و فرزند.

پس تبسمی نمود و خندید، پس مرخص نمود و رفتم در منزل خود. هنوز آرام نگرفتم که کس فرستاد به طلب من، رفتم در نزد او و گفت چگونه می‌باشد اطاعت تو امیرالمؤمنین؟.

گفتم: به جان و مال و أهل و ولد و دین.

پس خندید و گفت: بگیر این شمشیر را، و امتثال بکن این خادم را.

بعد از آن خادم شمشیر به من داد، و آورد مرا در خانه‌ای که درب آن مُقفل بود، پس گشود در میان راه و در وسط آن سه اطاق بود که درهای آنها بسته بود، درب یکی از آنها را باز نمود بیست نفر از اولاد علی و فاطمه عليهما السلام در آن مقیّد بودند، آن جوان و پیرِ خادم به من گفت که امیرالمؤمنین گفته که: این‌ها را گردن بزن، همه آنها را گردن زدم، و سر و جسد آنهارا در میانه چاه انداختم، و به همین طریق در آن دو اطاق هم بیست نفر بودند همه را کشتم، تا آن که باقی ماند یکی از آنها، او گفت که: فردای قیامت جواب جدّ ما را چه خواهی داد، و حال آنکه شصت نفر از أولادهای او راکشته‌ای؟!.

بدنم مرتعش شد، خادم نظر غضب به من نمود، او را کشتم، آن سید پیرمرد را هم کشتم.

پس بعد از اینکه شصت نفر از أولاد پیغمبر راکشته باشم نماز و روزه چه نفعی به حال من دارد؟!.

مگر آنکه از ذرّیات پیغمبرﷺ در آن شهر و قریه و مجلس حاضر می‌باشند، و منوّر می‌باشد شهرها و قریه‌ها و مجلسها به نور سادات ذوالعزّ والإحترام، الحمدلله ربّ العالمین.

و شرافت و فضیلت سادات بسیار است، و اگر بخواهیم ذکر فضیلت آنها نمائیم کتابی جداگانه می‌شود، لکن در مقام اکتفاء کنیم به همان چند حدیثی که در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است، و می‌فرماید که روات ثقات این احادیث را ذکر نموده‌اند:

حدیث اوّل: آنکه می‌فرماید که روایت کند محمّد بن عیسی، از عبدالله بن ابراهیم عفّان قرشی، و او از عمّ خود عبدالعزیز بن علی، و او از سعید بن مسیّب، و [او] از حضرت رسولﷺ که او فرمود که:

«هیچ أمّتی و قومی هلاک نشدند؛ مگر آنگاه که با أهل بیت پیغمبر خود اهانت و خواری کردند، و فرزندان و عترت او را خوار و حقیر داشتند، چون ایشان را خوار و ذلیل دارند البتّه هلاک شوند»[2].

حدیث دوّم: می‌فرماید روایت نموده منصور بن عباس، از عبدالله بن فضل هاشمی، از خال[3] خود سلیمان نوفلی، از حضرت رسالتﷺ که او فرمودند که:

«خدای را دوست دارید، از برای آنچه از برای شما مقرّر ساخته از نعمتهای خود، و دوست داشته باشید مرا، و دوست باشید با عترت من به جهت من»[4].

حدیث سیّم: روایت می‌کند محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن حسین بن حسن بن علی بن موسی الرضاؑ، و او از پدر

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۵.

۲. تاریخ قم: ص۲۰۵ و ۲۰۶.

۳. خال: دائی.

۴. تاریخ قم: ص۲۰۶.

خود، و او از جدّ خود که رسول خداﷺ فرموده است که:

«هر کس مرا دوست دارد با فرزندان من، حق تعالی در روز قیامت شرم دارد از او که بر افعال بد او سرزنش و توبیخ نماید او را، و بفرماید که او را برای محبّت من به بهشت فرود آورند، به برکت محبّت من، و محبّت فرزندان من. و هر که مرا دشمن دارد، و فرزندان مرا، فردای قیامت حقّ تعالی سؤال نکند از او، نه از نیکی او نه از بدی او، تا او را وارد آتش جهنّم نماید، و او را بسوزاند»[۱].

حدیث چهارم: روایت کند یعقوب بن یزید[۲]، از محمّد بن أبی عُمیر، از بعضی از مردمان، او از أبی عبداللهؑ[۳] که او فرمود که جدّ ما محمّد مصطفیﷺ فرموده که:

«من در روز قیامت از برای چهار طائفه و صنف شفاعت کنم، و اگرچه گناه آنها از همه أهل دنیا بیشتر بوده باشد:

اوّل: کسی که از برای من شمشیر کشد، و از برای عترت من، و ایشان را نصرت و یاری کند.

دوّم: اشخاصی که ذرّیت مرا در حال فقر و زحمات و دستنگی، به آنچه در دست او است از مال سخاوت کند.

سیّم: اشخاصی که ذریّت و عترت مرا به دل و زبان دوست دارد.

چهارم: اشخاصی که ذریّت مرا که مضطرّ و عاجز و درمانده باشند، و در حاجتی از حاجات ایشان سعی نماید»[۴].

حدیث پنجم: روایت کند أحمد بن محمّد، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، و او از علیّ بن معلّی، و او از بُدیل بن حنّان، و او از برادر خود، و او از حضرت امام

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۶.

۲. در «تاریخ قم»: زید.

۳. امام صادقؑ

۴. تاریخ قم: ص ۲۰۶.

جعفر صادق علیه السلام که گفت:

«در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که، مرا پیش یکی از آل محمّد صلی الله علیه و آله حقّی و مالی بود و به من نمی‌داد، و من بدان سبب او را درشت گفتم، و بر آن پشیمانم.

آن حضرت فرمودند: هر کس آل محمّد صلی الله علیه و آله را دوست دارد، و ذمه‌های ایشان را بریء گرداند، و ایشان را گرامی دارید[1]، و چون با ایشان مخالطه و خرید و فروش نمائید با ایشان درشتی نکنید، و ناسزا نگوئید»[2].

حدیث ششم: و هم[3] أحمد بن محمّد روایت کند از حسن بن محبوب، و او از قعقاع بن مزار برای تمیمی، که او گفت که:

«من و پسر عمّم به حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم، من او را گفتم که من پسر حاجب بن زرارة هستم، که کمان خود را از برای قوم [خود][4] به رهن کرد، و بدان وفا کرد.

آن حضرت فرمودند: آنچه تو بدان منّت می‌نهی بر ما به قدر حسب و نسب تو است، بدرستی که حقّ تعالی محمّد را به کافه مردم فرستاد؛ از عرب و عجم، بعضی از ایشان را بکشتیم به سبب اسلام، و طائفه‌ای را به اسیری بر گرفتم و منّت نهادیم بر ایشان، و طائفه‌ای را حقّ تعالی ایشان توفیق داد تا ما را بشناختند، تو از کدام فرقه از این طوائف هستی؟

راوی گوید: چون ما از صحبت آن حضرت بیرون آمدیم، پس عمرو گفت: به حقّ خداوند بدین سخن که آن حضرت فرموده، هم عرب و عجم را

---

۱. در «تاریخ قم»: فرمود: آل محمّد را دوست دارید، و ذمتهای ایشان را بریء گردانید، و ایشان را به حلّ کنید، و به غایت ایشان را گرامی دارید.

۲. تاریخ قم: ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳. وهم: یعنی و همچنین.

۴. افزوده از «تاریخ قم» ص ۲۰۷.

بندگان خود گردانید، و آزاد کردگان اویند»[۱]

حدیث هفتم: روایت کند یوسف بن حارث[۲] و او را از محمّد بن جعفربن احمد[۳]، و او از اسماعیل بن عباس، و او از زید بن جبیرة، و او از داود بن حصین، و او از أبی رافع، و او از أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب(ع) که او فرمود که:

«رسول خدا(ص) فرموده است که: هر کس عترت مرا دوست ندارد، یکی از این طائفه خواهد بود: یا منافق است، یا به زنا به وجود آمده است، یا مادر او که به او حامله شده او را حیض بوده است»[۴].

حدیث هشتم: روایت کند سَلَمة، از حسن بن یوسف، و او از صالح بن عقبة، و او از أبی الحسن موسی بن جعفر(ع)، که فرمودند:

«مردم سه فرقه می‌باشند: عرب، و مولی، و عِلْج[۵]، و أمّا عرب پس ما می‌باشیم. و مولی کسانی هستند که ما را دوست دارند، و عِلْج کسانی هستند که از ما تبرّی و بیزاري جسته‌اند، و نصب عداوت نموده‌اند»[۶] انتهی المرام في هذالمقام من کتاب «تاریخ قم».

مثل همین حدیث در «مجمع البحرین» مذکور است.

* * *

امّا الحمدلله از زمانی که شهرِ قم را شهر نمودند، در تمام أزمنه اهل آنها شیعة اثنا عشری بوده‌اند، و محبّ أهل بیت پیغمبر(ص) بوده، و در نصرت عترت

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۷.

۲. در اصل و «تاریخ قم»: حرث.

۳. در «تاریخ قم» محمّد بن جعفر أحمد، و در «اصل»: محمّد بن جعفر بن أحمد.

۴. تاریخ قم: ص ۲۰۷. لازم به یاد آوری است که این حدیث اختصاص به امیر المؤمنین(ع) داشته و شامل دیگر علویان نمی‌گردد.

۵. مردمان کافر و غیر عرب را عِلْج گویند.

۶. تاریخ قم: ص ۲۰۷.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به جان و مال ساعی بودند، و هیچ چیزی از آنها دریغ نداشتند، و اگر در امکنه و شهرها خائف[۱] بودند، همین که به قم می‌آمدند، در محلّ أمن و امان بودند، و به آنها مزرعه و مِلْك و دراهم و دینار و عیال می‌دادند، و آنها در قم وطن و مقام می‌گرفتند، تا آنها را وفات می‌رسید. و همیشه اوقات آنها معزّز و محترم بودند، و پیشوا و مقدّم و رئیس و سرور بودند، و تمام أهل قم کمال اخلاص داشتند به آنها، و أئمة اطهار علیهم السلام هم در حقّ أهل قم کمال مرحمت و رأفت و مهربانی داشتند، و می‌فرمودند:

«أهل قم انصار ما می‌باشند، و أهل قم شیعیان می‌باشند، و أهل قم قائم مقام حجّت می‌باشند».

و فرمودند: «سلام الله علی اهل قم، و آنها اولیاءو حجّت و دوست ما می‌باشند».

و فرمودند: «ما از ایشانیم، و آنها از ما هستند».

و فرمودند که: «خمیر نموده ولایت ما را در طینت آنها».

و فرموده‌اند که: «أهل قم أهل بیت النّجباء می‌باشند».

و فرمودند که: «سه در بهشت مخصوص به أهل قم می‌باشد، فطوبی لهم، فطوبی لهم»[۲]، در حقّ آنها فرمودند.

و أهل قم چه بسیار املاك خود را وقف بر ائمه مینمودند، و خلفاء بنی‌عباس که می‌شنیدند به ظلم و غصب تصرّف مینمودند، باز دو دفعه املاك دیگر وقف می‌نمودند، تا آنکه طائفه دیلم بر این ناحیة غلبه نمودند، همه را به تصرّف گرفتند.

الحاصل: زمانی که ذریّة پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شنیدند کمال اخلاص أهل قم را به آنها، می‌آمدند به قم وطن میگرفتند، لهذا امام فرموده که: قم حرم ما أهل بیت

---

۱. خائف: ترسان.

۲. متون این احادیث بهمراه منابع آنها در جلد اوّل گذشت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و در حدیث دیگر وارد شده که:

«قم شهر آل محمّد علیهم السلام می‌باشد، یعنی قم آشیانه آل محمّد علیهم السلام است، و محل آسودگی آنها می‌باشد».

و در حدیث دیگر وارد شده که:

«قُم ماوی فاطمیّة می‌باشد، یعنی قم منزل و مأوی آنها می‌باشد».

و در این کتاب که نظر کنی مطّلع خواهی شد از حال آنها، که أحدی از این امام زاده‌هائی که در قم مدفون می‌باشند کشته نشدند، همه آنها وفات یافتند، مگر یکی از آنها، در «تاریخ قم» نوشته است که از قم بیرون آمد برود طرف بغداد، در نهروان که رسید دشمنان او را کشتند، بعد از آن جنازه او را به قم آوردند، زیرا که او از أهل قم بود، و او را در نزدیک مسجد الرضائیه به قم دفن نمودند[1]، همچنانی که ذکرش در باب ذکر أعقاب امام جعفر صادق علیه السلام به قم بیاید.

پس اگر در کتاب فارسی یا در تذکره‌ای نوشته باشد که فلان امام زاده به قم کشته شده باشد محل اعتناء نیست، و اعتمادی بر او نیست، زیرا که اهل قم همه جان نثار آنها بودند، و نمی‌گذاشتند که از دشمنان به آنها زحمتی برسد؛ مگر آنکه در خارج شهر قم جنگی واقع شده باشد میان آنها و میان دشمنان دین، و آنها مقتول شده باشند، آنهم ندانیم خداوند عالَم به آن عالِم است.

* * *

---

۱ . مقصود امامزاده‌ای است که نزد اهل قم به امامزاده سید سربخش مشهور است، و آرامگاه او در میانه خیابان آذر (پایین شهر قم) روبروی میدان کهنه در کوچه‌ای به نام او قرار دارد.

نور مشعشع

«در بیان دیدن خیرات به سبب احسان به ذریّهٔ پیغمبرﷺ»

در کتاب «کلمه طیّبة» مذکور است که عالم جلیل و حِبْر نبیل، که دیده نشد در عصرش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل، مرحوم حاجی ملّاعلی طهرانی ـ مجاور نجف أشرف ـ اعلی الله مقامه، (که در آخر ماه صفر سنه ۱۲۹۷ مرحوم شد) خبرداد مرا شفاهاً، که والدِ مرحوم حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه‌الله همیشه می‌گفت که وجود من و وجود اولادم جمیعاً از برکت علویّه‌ای بود که در کربلای معلّی منزل داشت.

پرسیدم چگونه بود سبب آن؟

گفت: پیش از آن که عیال اختیار کنم، در طهران بودم، شبی در خواب مردی را دیدم که خوش صورت و شمائل بود، و جامه‌ای سفید در بر داشت، پس به من گفت اگر قصد زیارت امام حسین علیه‌السلام داری پس تعجیل کن، که بعد از دو ماه دیگر راه مسدود می‌شود؛ به نحوی که مرغی پرواز نخواهد کرد. و در خاطرم زیارت آن جناب بود. پس چون بیدار شدم مهیّای زیارت مولای خود شدم، پس به زیارتش مشرّف شدم، و تاریخ خواب را ضبط کردم، پس نگذشت از آن حدّی که معین کرده بود که راه مسدود شد، پس دانستم که آن خواب راست، و آن مرد در خبری که داد صادق بود، و چون سیّدالعلماء والمحققین

میر سیّد علیّ صاحبِ «ریاض»[1] از من معالجات نیکو دید در طبابت نفوس، مردم را به سوی من ترغیب می‌کرد، پس مدتی ماندم و مردم به من رجوع می‌کردند، تا آن که روزی در محکمه[2] خود نشسته بودم ناگاه زنی داخل شد با خادمه‌ای، چون از مردم فارغ شدم و کسی نماند، نزدیک من آمد و دست خود را بیرون آورد، دیدم نمانده در آن جز استخوان به جهت مرض آبله.

چون آن را مشاهده نمودم طبعم مشمئز شد، و به او گفتم: این مرضی نیست که بتوانم معالجه نمائم، پس آهی حسرتانه کشید و بیرون رفت، دلم سوخت خادمهٔ او را آواز دادم و پرسیدم: این زن کیست؟

گفت: صاحبه بیگم، از پدر و مادر علویّه است، و شوهرش علوی بود، او را از هند آورد با مالی فراوان که از اندازه بیرون بود، همه آن را صرف کرد بر أبی عبدالله الحسین علیه السلام، و الآن دستش خالی شده، و مالی ندارد، و به این مرض مبتلا شده که دیدی.

پس به او گفتم: بگو بیاید تا معالجه کنم، پس آمد، و شروع کردم در علاج کردن او؛ از فَصْد و حجامت و مُسهِّلات و معاجین[3] تا شش ماه، پس از دستش و سائر بدنش که به این مرض مبتلا بود شروع کرد گوشت روئیدن، و سال نشد که مرض بالمرّة تمام شد، چنانکه گویا هرگز نداشت.

پس علویّه پیوسته نزد من می‌آمد، و چون مادر به فرزند مهربانی می‌کرد، تا آنکه مدتی گذشت پس در خواب دیدم همان مردی که خبرداد که راه بسته می‌شود، و أمر کرد مرا به تعجیل در زیارت أبی عبدالله علیه السلام. بیدار شدم از خواب ترسان و هراسان، پس گفتم: «لاحَولَ ولاقوّة إلاّ بالله» و «وإنّالله وإنّا الیه راجعون».

---

۱. کتاب (ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل) یکی از کتابهای استدلالی فقهی با ارزشی است که نویسنده آن سید علی بن محمّد علی طباطبایی (۱۱۶۱ ـ ۱۲۳۱ه) می‌باشد.
۲. محکمه: پیشتر مطب پزشکان را محکمه می‌گفتند.
۳. معاجین: جمع معجون.

و گفتم: این آخر ایّام من است از دنیا، پس در آن روز مرا تبی عارض شد سخت و شدید، تا آن که بستری شدم، و علویّه پرستاری می‌کرد مرا، و آنچه حاجت داشتم انجام می‌داد، تا آن که روز دهم شد، و أحبّای[1] من جمع شدند در کنار من، پس در آن هنگام که ایشان نظر می‌کردند به من، و من نظر می‌کردم به ایشان، که ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از عالمی به عالمی دیگر، و از آنها که در دور من بودند أحدی را نمی‌دیدم، و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار خانه شکافته شد، و دو نفر از اینجا بیرون آمدند که به غایت مهیب بودند، یکی از آن دو بالای سر من نشست، و دیگری در زیر پای من، و ایشان چیزی از بدن مرا مسّ نمی‌کردند؛ ولیکن خود را چنان می‌دیدم که از عروق[2] من چیزی متعلق و متصل است به ایشان، به نحوی که از وصف کردن آن عاجزم، تا آن که خود را چنین دیدم که به حنجره رسیده، در آن حال باز دیوار شکافته شد و مردی بیرون آمد، و به آن دو نفر گفت بگذارید او را.

ایشان گفتند: ما مأموریم.

پس به ایشان گفت: به درستی که حسین بن علی علیه‌السلام شفاعت کرد نزد خداوند که رجوع کند به دنیا.

پس برخاستند و رفتند، و من برگشتم به عالم اوّل، و آن جماعت را که در اطراف من بودند دیدم که تهیه اسباب مردن منند، پس چشم خود را باز کردم ایشان مسرور شدند، و بشارت دادند، که ناگاه علویّه داخل شد، و گفت: بشارت باد شما را به شفای فلان، زیرا که جدّم حسین علیه‌السلام شفاعت کرد نزد خداوند در شفای او.

گفتند: چگونه دانستی؟

گفت: رفتم نزد قبر جدّم حسین علیه‌السلام، پس تضرّع کردم به سوی خداوند در

---

۱. أحبّاء: جمع حبیب، یعنی عزیزان.

۲. عروق: جمع عِرق، به معنای رگ.

شفای این مریض، و به آن جناب در شفاعت نزد خداوند، پس خواب بر من مستولی شد، در خواب جدّم حسین علیه السلام را دیدم، پس گفتم: یا جدّاه از تو می‌خواهم شفای فلان را.

فرمود: فلان عمرش منقضی شده.

گفتم: ای آقای من، من نمی‌فهمم این را، شفای فلانی را می‌خواهم.

پس فرمودند: من خداوند را می‌خوانم، پس اگر حکمت را در اجابت دید مستجاب خواهد فرمود. آنگاه دستهای مبارک خود را به جانب آسمان بلند کرد و دعا نمود، پس فرمود بشارت باد تو را به درستی که خدای تعالیٰ دعای مرا مستجاب فرمود در شفای فلان.

جناب حاجی رحمه الله می‌فرمود: عمر والد در آن وقت بیست و هفت یا هشت سال بود، و روز وفات قریب به نود سال داشت، و به من می‌گفت: ای فرزند از برای علویّات شأن بزرگی است، و من از ایشان عجائب دیدم، و پاره‌ای از آن کرامات را نقل می‌کرد.

مؤلف گوید: خداوند به آن مرحوم پنج پسر بعد از آن مرض عطا فرمود، دو نفر از آنها از علماء مبرّزین، و سه از اطبای ماهرین؛ یکی از ایشان مرحوم مرقوم بود که آیتی بود از آیات خداوندی، در زهد و تقوی، و کرامت و حُسْن خُلْق و معاشرت». انتهی

در کتاب «فضائل السادات» مذکور است که:

«حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: به درستی که مردی گرسنه بودند عیالش، پس بیرون رفت از برای طلب نمودن روزی، پس کسب نمود درهمی را، و خرید به آن درهم نان و خورشِ آن، پس گذشت به مردی و زنی از قرابات محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و علیّ علیه السلام در حالتی که آنها را گرسنه دید.

گفت: آنها سزاوارتر می‌باشند از عیالات خودم، پس داد آن نان و خورش به آنها، و متحیّر بود بر آن که الحال به خانه می‌رود چه جواب عیالات خود

بگوید، همین طریق متفکر بود در میان کوچه که چه عُذری بیاورد، به یک مرتبه دید مردی رسید در حالتی که لباس سفر پوشیده، و او را طلب می‌نماید. همین که او را شناخت کاغذی که از مصر از برای او آورده بود با پانصد اشرفی به او داد، و کاغذ را گشود و مطالعه نمود، دید نوشته بود در آن که پسرعموی تو در مصر وفات نموده، و ترکه و مال او بسیار است، و املاک و عقار بسیاری دارد در مصر، و صدهزار اشرفی از تجّار مکه و مدینه طلب دارد، و این پانصد اشرفی حاضر بود فرستادیم از برای تو.

پس گرفت آن اشرفیها را، و توسعه داد بر عیال خود، و در شب خوابید، در عالم خواب دید رسول خدا صلی الله علیه و آله و علیّ مرتضی علیه السلام را، و به او فرمودند: دیدی چگونه تو را غنی نمودیم به واسطه مُقدّم داشتن تو اولاد ما را بر عیال خود، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به خواب تجّار مکه و مدینه آمدند، و آنها را ترسانیدند که به زودی طلب فلان کس را بدهید، تمام آنها آنچه بر ذمّة ایشان بود بردند و دادند، که در نزد آن مرد صدهزار اشرفی جمع شد.

و أیضاً بخواب این مرد آمدند و فرمودند: چگونه دیدی صُنع خدا را در حقّ تو؟! اگر می‌خواهی به حاکم مصر بگوئیم که املاک و عقار تو را در مصر بفروشد، و پولش را از برای تو بفرستد. و در مدینه املاک بخری؟

عرض کرد: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله.

پس آن حضرت به خواب حاکم مصر آمد، و أمر نمود که املاک را بفروشد، و پولش را از برای او بفرستد.

پس از آن حاکم مصر فروخت املاک و عقار او را، و پولش را فرستاد از برای او، و قیمت آن املاک سیصد هزار اشرفی بود، و او از تمام اهل مدینه غنا و ثروتش بیشتر شد.

و أیضاً حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب آن مرد آمد، و به او فرمود: ای بنده خدا، این جزاء تو بود در دنیا، به عوض آن که مقدّم داشتی اولاد مرا بر

عیالات خود؛ اما در آخرت هر آینه عطا می‌نمایم تو را به هر حبّه که دادی به اولاد من عوض آن در بهشت هزار قصر، که کوچک‌تر آنها بزرگتر باشد از دنیا» انتهی

و أیضاً در آن کتاب مذکور است که:

«در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام» که از تألیفات شیخ شاذان بن جبرئیل قمی است، (که او استاد استاد شیخ ابوالقاسم[1] صاحب کتاب «شرایع» رحمه الله است) مذکور است که:

«مرویست از ابراهیم بن مهران که او گفت: بود در شهر کوفه مردی تاجر، کنیه او أبوجعفر بود، خوش معامله و سودا، از برای خدای تعالی و کسی از سادات علوی که نزد او می‌رفت به جهت طلب، قرض به او می‌داد، و منع او نمی‌کرد، و می‌گفت به غلام خود: که ای غلام بنویس که این مبلغ حضرت علی بن أبی طالب علیه السلام به جهت خود قرض گرفته است.

و باقی بود آن مرد بر این حال مدّتی مدیدی، و بعد از آن روزگار او پست و معسر گشت، آنگاه نگاه کرد در دفتر خود، پس قرار داد که آنچه به اسم زنده از غرما او باشد نزد او بفرستد و طلب حقّ خود نماید، و کسی که فوت شده باشد اسم او را اخراج نموده از او طلب ننماید.

پس در این ایام روزی آن مرد نشسته بود بر در خانه خود، که گذشت بر او مردی، و گفت او را: که چه کرد آن کس که قرض دار تو بود؛ علیّ بن أبی طالب علیه السلام؟! و به این نحو طعنه به او زد.

پس صاحب غمّ شد آن مرد تاجر از گفته او به غم شدیدی، و داخل خانهٔ خود شد، و حال آنکه او مهموم و مغموم بود از سرزنش آن مرد.

پس چون شب بر سر دست آمد، در عالم خواب دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله

---

[1] . شیخ أبوالقاسم نجم الدین جعفربن الحسن حلّی (۶۰۲ ـ ۶۷۶ ﻫ) فقیه نامور شیعی در قرن هفتم هجری و نویسنده کتاب فقهی مشهور «شرائع الاسلام».

را، وبا او بودحضرت امام‌حسن وامام حسین علیهما السلام رونده در پیش آن حضرت علیه السلام.

پس گفت مر ایشان را نبی‌الله صلی الله علیه و آله: کجاست پدر شما؟

پس جواب داد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: که اینک من حاضرم یا رسول الله صلی الله علیه و آله.

بعد از آن فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: چرا نمیدی به این مرد حقّش را؟

پس گفت حضرت امیرالمؤمنین: آورده‌ام حقّ او را تا بدهم در حضور شما.

پس گفت مر او را حضرت رسول صلی الله علیه و آله: که بده به او، پس داد به آن مرد تاجر کیسهٔای از صوف[1] سفید، و گفت: این حق تو است بگیر، و امتناع مکن کسی را که بیاید نزد تو از عطا نمودن، و اولاد من باشد او و طلب چیزی کند. پس به تحقیق که فقر بر تو بعد از این نخواهد بود.

گفت آن مرد تاجر: که بیدار شدم، و کیسهٔ زر در دست من بود، بعد از آن بیدار نمودم زوجهٔ خود را، و گفتم به او بگیر این کیسهٔ زر را ای سست اعتقاد. پس دادم به آن زن کیسه زر را، پس بود در آن هزار اشرفی.

بعد از آن گفت آن زن شوهر خود را: که ای مرد از خدا بترس، باعث نباشد فقر و بی‌چیزی تو بر أخذ مال کسی که مستحقّ آن نباشی، پس اگر حیله کرده باشی با بعضی از تجّار و مال ایشان را أخذ به طریق حیله و مکر نموده باشی، پس رد کن به سوی او، و صبر کن با فقر و احتیاج، که به تحقیق که خدای تبارک و تعالی معین صابرین و بهتر رازقین است، پس جوع و گرسنگی باید اختیار نمود، و حیله با احدی ننمود.

راوی گفت که: آن مرد تاجر حکایت خود را ظاهر نمود به آن زن، و نقل کرد قصهٔ خواب را از اوّل تا آخر، بعد از آن گفت آن زن: اگر راست می‌گوئی

---

۱. صوف: پشم.

بنما به من حساب قرض علی بن أبی طالب‌علیه‌السلام را.

گفت آن مرد: پس حاضر نمودم دفتر قرض را، و گشودم آن نوشته را، پس ندیدم چیزی از نوشته قرضی که به اسم آن حضرت‌علیه‌السلام بود، چون أخذ مبلغ شده بود، به قدرت حقّ سبحانه و تعالی» انتهی.

* * *

باب اول

«در ذِكْر حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام، و ذكر أعقاب او كه به قم آمدند»

و اين باب مشتمل بر سه نور شعشعانى است:

نور [مشعشع] اول

«در بیان تاریخ ولادت و وفات او، و عدد زوجات و اولادهای او»

به درستی که در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«نام پدر حضرت أمیر، أبی طالب بن عبدمناف بن عبدالمطّلب است، و آن حضرت در کعبه بوجود آمده؛ روز پنجشنبه هشت روز از ماه ربیع الاول گذشته، سی سال بعد از عام الفیل (و به روایتی بیست و هشت سال). و أمیرالمؤمنین علیّ أوّل هاشمی است که میان دو هاشمی مولود گشته، یکی از طرف مادر که فاطمة دختر اسد بن هاشم است، و پدر او أبوطالب است که از اولاد هاشم بوده است. و آن حضرت در نه سالگی به حضرت رسول ایمان آورد (به روایتی در ده سالگی)، و در شب جمعه نوزده روز از ماه مبارك رمضان گذشته، عبدالرحمن ملعون او را ضربتی زد، و روز یکشنبه که نه روز از ماه رمضان مانده بود که به رحمت الهی پیوست، در سال چهلم از هجرت رفته از دار فانی به دار باقی رحلت فرمودند، و عمر او شصت و پنج سال و دو ماه بوده و پانزده روز (و به روایتی شصت و سه) و مدّت امامت او سی سال، و مدّت خلافت او چهار سال [و نه ماه][2]».

* * *

---

۱. تاریخ قم: ص ۱۹۱.

۲. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۱.

[نور مشعشع دوم]
«ذکر اولادهای آن حضرت»

حضرت أمیر از ترائب و بطن فاطمه زهراء علیها السلام: امام حسن، و امام حسین، و محسنِ سقط شده، و زینب کبری، و اُمّ کلثوم کبری.

و از ترائب و بطن خوله دختر أیاس، بن جعفر، بن قیس، بن مسلم، بن عبدالله، بن یربوع[1]، بن ثعلبة، بن الدّؤل، بن حنفیّة، بن لُجَیم، بن [صعب، بن][2] علیّ، بن بکر، بن وائل، بن قاسط، بن منسب[3]، بن أقصی، بن عمر[4]، بن جَبَلَة، بن أسد، بن ربیعة، بن نزار علیهم السلام[5]: محمّد أکبر می‌باشد.

و از ترائب وبطن صَهْباء: عُمر، و رقیّة الکبری می‌باشند. و این هر دو به یک شکم آمدند.

و بعضی گویند که: مادر ایشان امّ حبیبة[6] بن ربیعة، بن لجیم، بن عبد، ابن علقمة، بن حارث، بن عتبة ، بن سعد، بن [حشیم بن بکر بن حبیب بن تغلبه

---

۱. در «تاریخ قم»: یرقوع بن تغلبه.

۲. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۲

۳. در «تاریخ قم»: هتب.

۴. در «تاریخ قم»: بن دعمی بن جدیله.

۵. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۲.

۶. در «تاریخ قم»: حبیب.

ابن][1] وائل بوده است.

و عبّاس أکبر، و عُثمان، و جعفر، و عبدالله، این چهار تن از ترائب و بطن أُمّ البنین، اُمّ منذر دختر حزام بن خالدبن ربیعة بن ولید، از طایفه بنی رباب بوده‌اند. و این چهار نفر را در کربلا شهید کردند.

و عباس أکبر در آن روز سی و چهار ساله بوده، و او را سقّاء[2] نام نهاده بودند، و کنیهٔ او را أبا قِرْبه[3] نهادند؛ به سبب آنکه مشک آب در گردن انداخت و برفت، که جهت امام حسین علیه السلام آب بیاورد، و آن ملاعین طاغین مخاذیل او را شهید کردند.

و عثمان در آن روز بیست و یک ساله بوده است، و جعفر بن علیّ علیه السلام نوزده ساله بوده، و عبدالله بن علیّ علیه السلام بیست و پنج ساله بوده.

و أبوبکر و عبدالله از ترائب و بطن لیلی دختر مسعود، بن خالد، بن مالك، بن ربعی، بن سَلْمی، بن جنبد، بن درام بوده‌اند.

و ابوبکر بن علیّ علیه السلام را در کربلا شهید کردند، و او را عقبی نبوده. و عبدالله را در جنگ مختار با مصعب بن زبیر نزدیک کوفه شهید کردند.

و از ترائب و بطن اسماء بنت عُمَیس الخثعمیّة: یحیی بوده، و او در حالت کوچکی پیش از پدر فوت شد، و او را سه برادر مادری بوده، محمّد و عبدالله و عون ـ پسران جعفر بن أبی طالب ـ و محمّد بن أبی بکر[4].

---

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۲

۲. در «تاریخ قم»: ولد السّقاء.

۳. قِربه: مشکِ آب.

۴. محمّدبن أبی بکر فرزند خلیفه اول است، مادر او اسماء بنت عمیس می‌باشد که نخست همسر جعفربن أبی طالب علیه السلام بود و پس از شهادت او به همسری أبوبکر درآمد و هنگامی که محمّد فرزند خردسالی بود ابوبکر بمرد و اسماء به همسری علی بن أبی طالب علیه السلام درآمد و محمّد در خانه علیّ علیه السلام بزرگ شد، و حضرت درباره او فرمود: «محمّد ولدی مِنْ صُلب أبی بکر» یعنی محمّد فرزند من است لیکن از نسل ابوبکر.

و از ترائب و بطن أُمّ سعید، بنت عروة بن مسعود بن مُعتَب الثقفیّ: أمّ‌الحسن، و رَمْلَه بوجود آمدند. و ایشان را برادر مادری بوده که یزید بن عُتبه[1] بن أبی سفیان بن حرب بن أمیّه باشد.

و دیگر از فرزندان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام:

زینب صُغری، و رُقیة صغری، و أُمّ کُلثوم صُغری، و أُمّ هانی، و أُمّ جعفر (و [او را][2] جمّانه گفته‌اند)، و أُمّ سلمة، و میمونه، و خدیجه، و فاطمه، و امامة. مادر ایشان را ذکر نکرده‌اند.

وزینب کبری در عقدنکاح عبدالله بن جعفر بن أبی‌طالب بوده‌است، و عبدالله بن جعفر از او پنج فرزند آورد: علی، و جعفر، و عون أکبر، و عیاض، و أُمّ کلثوم.

و أمّا أُمّ کلثوم بنت علیّ علیه‌السلام را عمر بن الخطاب او را بخواست[3]، و در این مطلب خلاف کرده‌اند؛ [زیرا که أُمّ کلثوم بس خُرد بوده است که وفات یافته است، وفضل بن شاذان نیشابوری آورده است که][4] عُمر أُمّ کلثوم دختر جِرْوَل[5] خُزاعی را خواسته بود، مردم غلط[6] می‌کنند به أُمّ کلثوم کبری دختر أمیرالمؤمنین[7].

و رقیّه در عقد نکاح مسلم بن عقیل بوده است، [ومسلم از او سه فرزند آورده است: عبدالله الشهید بکربلا[8]، و علیّ، و عبدالله. و زینب صغری، در عقد

---

۱. در «اصل»: عُقبه.

۲. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۲.

۳. خواستگاری نمود.

۴. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۳.

۵. در «تاریخ قم» و «اصل»: حرول

۶. اشتباه.

۷. قضیه ازدواج دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام با عمر بن الخطاب از دیر باز مورد اختلاف مورخین و انکار اهل بیت علیهم‌السلام و متکلمین و مورخین امامیه بوده است، و از دیر باز در این باره کتابهای و رساله‌های نوشته شده است.

۸. در کتابهای انساب از او با نام (محمّد الاکبر المقتول بطف) یاد شده است.

نکاح][1] محمّد بن عقیل بوده، و از او عبدالله بوجود آمده.

و أُمّ هانی در عقد نکاح عبدالله أکبر ابن [مسلم بن] عقیل بوده، و عبدالله أکبر از او چهار فرزند آورده است: محمّد، و عبدالرحمن، و سَلْمی، و أُمّ کلثوم.

و محمّد بن عبدالله أکبر را در کربلا شهید کردند.

و میمونه در عقد نکاح عبدالله أصغر بود از اولاد [مسلم بن] عقیل، و عبدالله از او پسری آورده عقیل نام.

و أُمّ کلثوم (که نفیسه میخواندند او را) در عقد نکاح عبدالله أکبر[2] بن [مسلم بن] عقیل بوده، و عبدالله [دختری أمّ عقیل نام از او آورد][3].

و میمونة در عقد نکاح عبدالرحمن بن عقیل بوده، و از او دو فرزند آورد: سعید و عقیل. و فاطمه در عقد نکاح سعید بن عقیل بوده، و از او دختری آورده حمیده نام.

و أمامه در عقد و نکاح صَلْت بن عبدالله بن نوفل [بن] حارث بن عبدالمطلّب بوده، و از او دختری آورده نفیسه نام، و در حباله او وفات یافت.

و دیگر از دختران حضرت أمیر علیه السلام را ذکر تزویج و وفات نکرده‌اند.

پس مجموع فرزندان ذکور و اناث بیست و هشت فرزند در وجود آمدند، دوازده پسر، و شانزده دختر.

و از فرزندان أمیرالمؤمنین علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام و محمّد[4]، و عُمَر، و عبّاس[5] را عقب بوده، و دیگران را عقب نبوده، و در شجرۀ أنساب علویّه بغیر از این پنج نفر را که یاد کردیم، هیچ پسری ذکر نکرده‌اند که عقبی بود باشد آنها را.

---

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۳.

۲. در «اصل»: اصغر.

۳. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۳.

۴. مشهور به محمّد بن حنفیّه.

۵. مشهور به أبوالفضل العباس.

و عبدالله أصغر، و عون، و جعفر، و محمّد أصغر، و عبدالرحمن، این پنج نفر را عَقِب نبوده.

و چهار نفر دیگر را آن یاد کرده‌اند: رَمْلة الصُّغری، و أُمّ أبیها[1] الکبری، و أُم أبیها الصُّغری، و أُم هانی» انتهی.

و در «بحار»[2] علاّمة مجلسی می‌فرماید که:

«ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة» گفته که: أولادهای آن حضرت از این قرار است:

حسن، و حسین، و أم کلثوم الکبری، و زینب الکبریٰ، مادر ایشان فـاطمة بنت سیّدنا رسول الله ﷺ.

أمّا محمّد، پس مادرش خولة بنت أیاس بن جعفر از طائفة بنی حنفیّة.

و أمّا أبوبکرٍ و عبدالله، مادر آنها لیلی بنت مسعود نهشلیّة از تمیم.

أمّا عُمرو رقیّه، پس مادر آنها سبیّة از بنی تغلب گفته می‌شود از برای [آن که][3] أسیر شده در خلافت أبی‌بکر و امارت خالد بن ولید به عین التمر[4]

أمّا یحی و عون، پس مادر آنها أسماء بنت عُمَیس الخثعمیة.

و أمّا جعفر و عباس و عبدالله و عبدالرحـمن، مـادر ایشـان أُمّ البـنین بـنت حزام بن خالد بن ربیعة بن الوحید از طائفه بنی کلاب.

وامارملة وأمّ‌الحسن، پس مادر آنها أُمّ‌سعید بنت‌عروة بن مسعود ثقفی است.

أمّا کلثوم الصُّغری، و زینب الصـغری، و جـمانة، و مـیمونة، و خـدیجة، و فاطمة، و أمّ الکرام، و نفیسة، و أمّ سلمة، و أمّ أبیها، و أمامه بنت علیّ، پس ایشان از مادرهای متفرقه می‌باشند».

* * *

---

۱. در «اصل»: ام الصهباء.

۲. بحار الانوار: ۴۲ / ۹۰.

۳. در «اصل»: کلمه‌ای ناخوانا.

۴. عین التمر آبادی است در نزدیکی کوفه قدیم و کربلای کنونی.

نور مشعشع [سوم]

«در ذکر کیفیت تزویج خوله والده محمّد حنفیّه به حضرت أمیر‌علیه السلام، و ذکر أحوالات محمّد حنفیّه، و أعقاب او به قم»

پس این نور مشتمل بر سه مقصد است:

مقصد اول: در ذکر مادر محمّد حنفیه، و کیفیت أسیری او، و تزویج به حضرت أمیرعلیه السلام.

در «بحار»[1] علاّمه مجلسی مذکور است که:

«روایت شده زمانی که أبابکر در مسند خلافت نشست، خالد بن ولید را فرستاد به سوی طائفه حنفیّه تا آن‌که زکات اموال آنها را بگیرد، آنها به خالد بن ولید گفتند که: رسول خداصلی الله علیه وآله می‌فرستاد در هر سالی کسی را که زکات اغنیاء ما را می‌گرفت و به فقراء ما قسمت می‌کرد، پس تو نیز این کار را بکن.

پس خالد برگشت به مدینه و به أبی بکر گفت: آنها منع زکات نمودند، پس فرستاد أبوبکر با خالد لشکر بسیاری، و رئیس آن طائفه [را] کشت، و با زن او زنا نمود، و زنهای آنها را اسیر نمود، و آنها را وارد مدینه نمود، و آن رئیس مقتول در زمان جاهلیت با عُمر بن الخطّاب رفاقتی داشت، لهذا عمر به أبی‌بکر گفت:

---

۱. بحار الانوار: ۴۱ / ۳۲۶.

باید خالد را حدّ زنا بزنی، و بعد از آن او را بکشی؛ در عوضِ خون آن رئیس مقتول را.

أبابکر گفت که: خالد یاری ما را نموده، و غفلت نموده، و این کار شنیع را به جا آورده!

اسرا را وارد مسجد رسول خداﷺ نمودند، و در میان اسرا خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیّه بود، پس خوله بر سر قبر رسول اللهﷺ آمد، و پناه به قبر پیغمبرﷺ آورد، و بنا کرد به گریه کردن، و عرض کرد: یا رسول الله، شکایت می‌کنم به سوی تو از رفتار این مردم، که ما را أسیر نمودند، و حال آنکه ما شهادت می‌دهیم به «لا إله إلّا الله و أنّ محمّداً رسول الله».

پس أبوبکر گفت: أسیر[ی] شما به جهت آن است که شما منع زکات نمودید!!

پس خوله در جواب گفت: چنین نیست آن چه را که گمان کردید، بلکه ما به خالد گفتیم که تو مثل رسول خداﷺ با ما رفتار کن که زکات اغنیاء ما را بگیر و به فقرا ما قسمت کن، نه آن که ما منع زکات کرده باشیم. گیرم که مردان ما منع زکات نموده باشند، لکن تقصیر ما زنها چیست که آنها را اسیر نموده‌اید؟

و هر مردی اختیار نمود یکی از آن زنها را که أسیر نموده بودند، پس آمدند طلحه و خالد، و هر یک جامه‌ای انداختند بر سر خوله، و هر یک قصد نمودند که خوله را اختیار نمایند.

فرمود که: هرگز این مطلب شدنی نیست، مگر کسی که مرا خبر دهد به آن چیزی که در وقت تولّدم از مادر تکلم نموده‌ام.

پس أبوبکر گفت: که این زن یک حرفی زد که هیچ کس پیش از این این مطلب را نگفته بود، و هیچکس نمی‌تواند جواب او را بگوید.

پس خوله گفت: قسم به خدا که این مطلب را راست می‌گویم.

پس حضرت أمیرؑ وارد مسجد شد، پس واقف شد از گفتار خوله، و یک

نظری فرمودند به سوی آن جماعت، و فرمود: صبر کنید تا من با او سخن بگویم.

حضرت فرمودند: بشنو کلام مرا، پس فرمود: زمانی که مادرت به تو حامله بود، و در وقت وضع حمل بر او سخت شد، پس عرض کرد: خداوندا مرا سالم بدار از وضع این مولود، پس دعای او مستجاب شد، و زائیدن بر او آسان شد، و تو را زائید، بعد از آن همان ساعت که به دنیا آمدی این کلمات را گفتی: «لا إله الاّ الله محمّدٌ رسول الله صلى الله عليه وآله، عمّا قليل سَيَمْلِكُني سيّدٌ سيكونُ له مِنّي وَلَد»، یعنی زود است که مرا مالك شود کسی که سید و بزرگست، و از من مولودی از او بشود.

پس نوشت مادرت این کلمات را بر لوحی از مس، و دفن نمود آن لوح را در همان موضعی که تو به دنیا آمدی، و در وقت وفاتش تو را وصیت کرد به آن لوح، و خبر داد به موضع دفن آن لوح. و در وقت أسیر نمودن تو را، هیچ قصدی نداشتی مگر بیرون آوردن آن لوح را از زمین، پس آن لوح را از زمین بیرون آوردی، و بر بازوی راست خود بستی، پس بیرون آور آن لوح را، و من أمیرالمؤمنین هستم، و منم پدر آن مولود خواهم بود که اسمش محمّد خواهد بود.

پس خوله رو به قبله نشست، و عرض کرد:

«اللّهم أنتَ المُفضِّلُ المنّان، أوزِعْني أنْ أشْكُرَ نِعْمَتِك الّتی أنْعَمتَ عليَّ، و لم تُعطها لأحدٍ إلاّ وأتمتها عليه، اللّهم بِصاحب هذه التُّربة، والناطق المُنبئ بما هُو كائنٌ إلاّ أتْمَمتَ فَضْلَك عليّ».

پس لوح را بیرون آورد و انداخت. پس أبوبکر گرفت آن لوح را، و عثمان خواند آن را، دیدند که آن چه حضرت أمیر عليه السلام فرموده مطابق بوده با آنچه در لوح نوشته، نه زیاد و نه کم.

پس أبوبکر گفت: یا أباالحسن بگیر او را.

پس فرستاد او را حضرت به سوی خانه أسماء بنت عُمیس، و زمانی که آمد برادر خوله در مدینه تزویج نمود او را به حضرت أمیرعليه السلام، و محمّد حنفیّه از او متولد گشت».

و أیضاً در «بحار الأنوار»[1] مذکور است که:

روایت از دعبل خُزاعی است که گفت: خبر داد مرا حضرت امام رضاعليه السلام از پدرش، و او از جدّشعليه السلام که فرمود:

بودم نزد پدرم حضرت امام محمّد باقرعليه السلام، که داخل شدند جماعتی از شیعیان، و در میان ایشان بود جابر بن یزید.

پس گفتند: آیا راضی شد پدرت حضرت أمیرعليه السلام به امامت أوّل و دوم، که أبابکر و عمر باشند؟

حضرت فرمودند: نه راضی نشد.

گفتند: پس از برای چه خوله را که داخل اسیران ایشان بود قبول نمود، در صورتی که راضی به امامت آنها نبوده؟

پس حضرت فرمودند: ای جابر بن یزید برو درب خانه جابر بن عبدالله الانصاری و به او بگو که محمّد بن علیعليه السلام تو را می‌طلبد.

جابر بن یزید گفت: آمدم و درب خانهٔ او را کوبیدم، پس صدائی شنیدم از جابربن عبدالله از میان خانه که فرمود: صبر کن ای جابر بن یزید.

پس در نزد خود گفتم که از کجا دانسته که منم [بر] درب خانه او؟

در وقتی که بیرون آمد از خانه سئوال کردم که: از کجا دانستی که منم [بر] درب خانه؟

فرمود که: خبر داد مرا مولای من حضرت امام محمّد باقرعليه السلام در شب که تو سؤال خواهی نمود از او در چنین روزی از حنفیّه، و من او را فردا به نزد

---

۱. بحار الانوار: ۴۹ / ۲۴۵.

تو می‌فرستم.

گفت: چنین است، بیا برویم در مسجد خدمت آن حضرت.

وقتی که داخل مسجد شدند، حضرت فرمودند به آن جماعتِ شیعه: که از جابر سئوال کنید.

خدمت جابر بن عبدالله عرض کردند که: آیا حضرت أمیرعليه‌السلام راضی بود به امامت اولی و دومی؟

جابر فرمودند: نه راضی نبود.

پس عرض کردند: چرا حضرت قبول نمود خوله را که از اسیرانی بود که آنها اسیر کرده بودند و آوردند در مدینه؟

جابر جواب داد که: آن حضرت او را به کنیزی نگرفت که کشف از رضای او نماید به کردار آنها، بلکه برادر خوله آمد در مدینه، و خوله [را] تزویج نمود به آن حضرت.

پس آن جماعت شیعه عرض کردند که: ای جابر، خداوند عالم نگاه بدارد تو را از حرارت آتش، همچنان که بیرون آوردی ما از حرارت شکی که در دل داشتیم» انتهی.

* * *

مقصد دوم

«در ذکر حالات محمّد حنفیّه ابن أمیرالمؤمنین علیه السلام»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«تولد او در سنة هفده از هجرت به مدینه بوده، (به روایتی سال نوزدهم از هجرت بوجود آمده) و أمیرالمؤمنین او را محمّد نام نهاد، و کنیه او را أبوالقاسم گذارد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجازت داده بود و فرمود که: یا علیّ اگر تو را بعد از من پسری بوجود آید، او را به نام من نام بگذار، و به کنیت [من] او را کنیت قرار بده. و روایت است که چون أمیر المؤمنین از این جهان نهان شد، وصیّت کرد با امام حسن و امام حسین علیهما السلام که برادر خود محمّد بن حنفیه را نیکو دارید.

پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام صحیفه را که در او آثار نبوّت و امامت بود به او دادند، و آن صحیفه با محمّد بن حنفیه بود؛ تا آنگاه که او را وفات رسید، پس آن صحیفه را به پسرش أبوهاشم داد، که اسمش عبدالله بود. و چون هشام بن عبدالملک [بن] مروان متهم[2] شد به امامت أبی هاشم عبدالله بن محمّد بن حنفیه، پس أبوهاشم را گرفت و حبس نمود، پس از مدتی او را از حبس خلاص نمود، و أبوهاشم از نزد پسر عبدالملک [بن] مروان به خیمه رفت؛

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۳۵.

۲. بدو ظنین شد.

که منزل و مقام علیّ بن عبدالله بن عباس بود، و در آنجا بیمار شد، و آن صحیفه را به او داد، و او را در آن خیمه وفات رسید، و او را در همان جا دفن کردند، و محمّد بن علی بن عبدالله در آن صحیفه یافت ذکر کسانی که از فرزندان او خلیفه خواهند شد، و ذکر کسانی که در باب خلافت آنها ممّد[۱] و مُعین ایشانند پس محمّد بن علی بن عبدالله در أمر خلافت شروع کرد، تا پس از او پسرش خلافت یافت، و دعوی خلافت نمود، چنانکه در «کتاب عباسی» واضح و مذکور است.

و پیوسته طائفه‌ای از شیعیان که ایشان را کیسانیّة می‌گفتند به امامت محمّد بن حنفیّه قائل بودند، و دعوی می‌نمودند که محمّد بن حنفیه در کوه رضویٰ[۲] که در مدینه است، آنجا می‌باشد. و عِزّه شاعر از این طائفه می‌باشد، و در این مقوله و اعتقاد این اشعار را گفته:

ألا إنَّ الأئـمَّة مِـنْ قُـرَيشٍ	وُلاةُ الأمـرِ أرْبَـعةٌ سَـواءُ
عـليٌّ والثَّـلاثة مِـنْ بَـنِيه	هُـمُ أسـباطنا والأوصـياءُ
فَسِـبْطٌ سِـبْطُ ايـمانٍ و بِرّ	وسِـبْطٌ قَـدْ حَـوَتْه كَـربَلاءُ
وسِبْطٌ لا يذُوقُ المُوتَ حتّىٰ	يَـقُودَ الجِـيْشَ يَـقْدِمُهُ اللّـواء
يَـغِيْبُ، لايُـرىٰ عَـنّا زَمـاناً	بِـرِضْوىٰ عِـنْدَهُ عَسَـلٌ ومـاءُ

و [اسماعیل بن] محمّد بن یزید بن ربیعه بن مفرغ الحِمْیریّ[۳] از این طایفه است، و بر این اعتقاد اشعار گفته:

یا شِعْب رَضْوی ما لِمَنْ بك لایُریٰ	فَـحتّی متی تَـخْفی وأنت قـریبُ

---

۱. در «تاریخ قم»: مجّد.

۲. در «أصل»: کورة رضویّة.

۳. مشهور به سیّد حمیری از بزرگان شعرای عرب و شیعه بوده است، وی در سال ۱۷۹ هجری در بغداد درگذشت وی در آغاز زندگی خود بر مذهب کیسانیه بود، لیکن بعدها هدایت گردید و بر مذهب حق از دنیا برفت. از امامان معصومﷺ در مدح و تعریف او روایاتی آمده است.

فلو غابَ عنّا عمرَ نوحٍ، لايقنتُ منّا النُّفوسُ بأنّه سينوبُ
يا شِعْبَ رَضْوى إنّ فيك لَطيّباً مِنْ آل أحمدَ طاهراً مَحْمُودا
هَجَرَ الأنيسَ وحَلّ ظِلّا بارداً فيه يُراعى أنمراً المرا وأسودا

و أيضا سيد حميرىّ در حقّ او اين اشعار راگفته:

ألا حَتّى المُقِيْم بِشِعْب رَضْوى وأهْدِ لُه بِمَنْزِلِهِ سَلاماً
وقُلْ[1]: يابنَ الوصىّ فدتكَ نفسى أطَلْتَ بذلك الجَبَل المُقاما
أضرَّ بِمَعْشرٍ والوك مِنّا وسَمُّوكَ الخَليفة والإماما
فماذاق ابن خَولة طعم موتٍ ولا وارت له أرضٌ عظاما

و سيد حميرى از اين اعتقاد رجوع نمود؛ بعد از آنكه دلائل امامت از حضرت مشاهده نمود، و حضرت فرمود به او كه: اين غيبت حقّ است، و واقع خواهد شد به امام دوازدهم قائم آل محمّدﷺ، و سيد حميرىّ را خبر داد به فوت محمّد حنفيّه، و آن‌كه پدرش حاضر بوده در وقت وفات او، و بر سر قبر او بوده. چون سيد حميرىّ اين را شنيد برگشت از آن اعتقاد، و به امامت حضرت امام جعفر صادقؑ قائل شد، و در اين باب قصيدهٔ گفت، كه اول آن اينست. شعر:

تجعفرتُ بِاسْمِ اللهِ واللهُ أكبر وأيقَنْتُ أنّ الله يَعْفُو ويَغْفِر

و در «كتاب عباسى» مسطور است كه: فرزندان عباس همه اوقات قائل بودند به امامت محمّد حنفيه، تا به روزگار مهدى عباسى[2] ابن منصور، پس مهدى ابن منصور ايشان را وادار نمود به امامت عباس، و او را امام بدانند، و بعد از او عبدالله بن عباس، و بعد از او علىّ بن عبدالله را، و بعد از آن محمّد بن على را، و

---

۱. در «اصل»: وقال.
۲. مهدى عباسى فرزند أبوجعفر منصور سومين خليفه از خلفاى بنى العباس بود.

بعد از او ابراهیم بن محمّد، پس سفّاح را، پس از آن منصور را، و بعد از آن مهدی، پس از آن کشیده شد در فرزندان او، هر یک را از پس از دیگری امام دانستند. و چون مختار بن أبی عُبیده ثقفی به کوفه اظهارِ آن می‌نمود که من بیعت از برای محمّد حنفیه می‌گیرم، و حال او آن بود که عبدالله بن زبیر، و محمّد بن عبیدالله بن عباس، و علیّ بن الحسین، و حسن بن حسن بن علی در حُجرهٔ زمزم باز داشتند، زیرا که ایشان از بیعت وی امتناع می‌نمودند. و عبدالله بن زبیر سوگند یاد نمود که اگر ایشان در مدتی که عبیدالله قرار داده و تعیین نموده بیعت نکنند، البته آنها را بسوزانند!

پس محمّد حنفیه به مختار نامه‌ای فرستاد، و از این کار او را آگاه نمود، و لشکر و مالی چند به مکّه به سوی مختار فرستاد، و ابن زبیر از مقاومت آن لشکر عاجز شد، پس آن لشکر عبدالله بن عباس، و علیّ بن الحسین، و حَسَن بن حسن را،که در بند بودند بیرون آوردند. پس محمّد بن حنفیّه پیوسته به مکّه بود، و ابن عباس به طائف، و علیّ بن الحسین، و حسن بن حسن به مدینه بودند. و چون حجّاج بن یوسف ابن زبیر را به مکّه محاصره کرد، به محمّد بن حنفیه از او زحمتی برسید، و به آن شکایت کرد با عبدالملک مروان، پس عبدالملک بن مروان نامه‌ای به مختار نوشت به کوفه؛ از شکایت نمودن محمّد حنفیه از او، و چند وقت به این حالت گذرانید، تا آنگاه که به مدینه در ربیع الأول سال هشتاد و یک هجری وفات یافت. (و در «تاریخ شُعیب» در سال هشتاد و چهار وفات یافت)، و در آن زمان شصت و پنج سال داشت» انتهی.

و در «بحارالأنوار»[1] مذکور است که:

«محمّد حنفیه آمد در خدمت حضرت سیّدالشهداء، و عرض کرد که: میراث پدرم را میخواهم.

---

۱. بحار الانوار: ۴۲ / ۷۷.

حضرت فرمودند که: پدر بزرگوارت چیزی نداشته، مگر هفتصد درهم، و تو هم سهم خود را برداشتی.

عرض کرد که: مردم نزد من آیند، و از من مطالبی سؤال کنند از علم پدرم، به من چیزی بده.

پس حضرت صحیفه‌ای را آوردند که کمتر بود از یک شبر[1]، و از چهار انگشت بزرگتر، و پُر بود آن صحیفه از علم» انتهی.

مؤلف گوید: که این صحیفه همان صحیفه‌ای است که از کتاب «تاریخ قم» ذکرش گذشت.

و أیضاً در «بحار»[2] مذکور است که:

«حضرت صادق علیه السلام روایت نموده از پدر بزرگوارش، که حدیث نمود که حضرت امام زین العابدین علیه السلام آمد در نزد محمّد بن حنفیه، و فرمودند: که این کذّاب دروغ می‌بندد به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، و به ما أهل بیت، و می‌گوید که جبرئیل و میکائیل می‌آید او را!

محمّد حنفیه گفت: من بیزارم از این حرفها، و روایت کن از من که من این حرفها را نگفتم.

پس بعد از این که حضرت از نزد او بیرون رفت، وارد شدند بر محمّد بن حنفیه پسرش که عبدالله بن محمّد باشد، و زوجهٔ او، پس گفتند به او که: آن حضرت از راه حسد این مطالب را می‌گوید!

پس فرستاد به سوی او که روایت نکن از من چیزی را، که اگر روایت کنی از من مطلبی را، خواهم گفت که من نگفتم» انتهی.

علاّمه مجلسی رحمه الله می‌فرماید:

بیان: مراد به «کذّاب» در این حدیث که سیّد سجّاد فرموده مختار می‌باشد،

---

۱. وجب.

۲. بحار الانوار: ۴۲ / ۸۸.

که او می‌گفته که جبرئیل و میکائیل نازل می‌شوند بر محمّد حنفیه. و بعد از رفتن حضرت از نزد محمّد حنفیه، پسرش و زوجه او آمدند در نزد محمّد بن حنفیّه، و به او گفتند که: ردّ مختار و تکذیب او را نکن، به جهت آنکه می‌ترسیدند که دیگر مختار چیزی از اموال و پول نفرستد در نزد او، پس محمّد بن حنفیه اعتنائی به سخنان پسر و زوجهٔ خود ننمود، و فرستاد در نزد مختار که این حرفهای دروغ را بعد از این از جانب من مگو به مردم، که اگر بگوئی خواهم گفت که من نگفتم، و مختار دروغ می‌گوید.

علاّمه مجلسی بعد از این بیان می‌فرماید: این تأویلی بود که ما از این کلام نمودیم، لکن ظاهر کلام آنست که اعتناء به قول زوجه و پسر خود نمود، و سخنان آنها را تصدیق نمود، و خدمت امام فرستاد که از جانب من چیزی مگو به مردم، والاّ خواهم گفت که من نگفتم!

و أیضاً در «بحار»[1] مذکور است که:

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: وفات ننمود محمّد [ابن] حنفیه مگر آن که اقرار نمود به امامت حضرت امام زین العابدین علیه السلام، و در سال هشتاد و چهار از هجرت وفات نمود» انتهی.

و در بعضی از کتب أنساب مذکور است که، مؤلف «روضة الصفاء» گوید که: بعد از اینکه محمّد حنفیّه رفت، و در دمشق نزد عبدالملک مروان و بیعت نمود، و مراجعت نمود به طائف؛ به قولی در اینجا وفات نمود، والله العالم.

و أیضاً در آن کتاب مذکور است که: «در مشجّره محمّد بن حسین بن عبدالحمید مذکور است که در سال هشتاد و یک در مدینه وفات نمود، و در مدینه دفن شد.

و گفته شده که: در طائف وفات نمود، و قبرش در آنجا می‌باشد، و مزار مردم می‌باشد» انتهی.

---

۱. بحار الانوار: ۴۲ / ۸۱.

مقصد سوم

«در ذکر أعقاب محمّد [بن] حنفیّه به قم»

در «تاریخ قم»[1] مذکور است که: «از برای محمّد بن حنفیّه پنج پسر بود: أبوهاشم عبدالله، و عون، و جعفر، و حمزه، و علی» انتهی.

و در بعضی از کُتُب أنساب مذکور است که: محمّد بن حنفیّه شبیه پدر خود أمیرالمؤمنین علیه السلام بود، و پسران او سیزده نفر بودند: جعفر الأکبر، و أبوهاشم عبدالله، و او شجاع و عالم بوده و صاحب[2] معتزله بوده.

و در حاشیه آن کتاب مذکور است که: او در طبقات تابعین بوده، و صاحب روایت و قلیل الحدیث بوده، و طائفه شیعه او را دوست می‌داشتند، و در شام با بنی‌هاشم بود، پس او در آن جا وفات یافت، پس وصیّت نمود به سوی محمّد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، و گفت: صاحب این أمر تو می‌باشی، و بعد از آن أولادهای تو شیعیان را به سوی [خود] بخواند، و کتب و روایات خود را داد به او، و در میان خیمه وفات یافت؛ در خلافت سلیمان بن عبدالملك مروان.

---

۱ . تاریخ قم: ص۲۳۶.

۲ . مقصود آن است که ریشه معتزلیان از راه و اصل بن عطاء که از بنیان گزاران مذهب اعتزال و معتزله بوده و شاگرد ابوهاشم می‌باشد، بدو می‌رسد.

و در شجرهٔ محمّد بن حسین بن عبدالحمید نسّابه مذکور است که:

«واصل بن عطاءِ المعتزلی که ملازم أبوهاشم بوده، و از او أخذ حدیث نموده، و مذهب خود را از او أخذ نموده، و عثمان از او أخذ نمود، و أبو هُذیل علاّف از عثمان أخذ نمود» انتهی.

در «عُمدة الطالب» مذکور است که: أبوهاشم ابن محمّد بن حنفیّه ثقه و جلیل القدر است، و از علمای تابعین بوده است. وزهری از او روایت می‌کند و ثناءِ می‌گوید او را، و عمرو بن دینار و غیر او هم أیضاً از او روایت می‌کند، و در سال نود و هشت (یا نه) وفات نمود.

و دیگر از فرزندان محمّد بن حنفیّه جعفر است که در حیره کوفه کشته شده. در «عُمدة الطالب» مذکور است که جعفر بن محمّدبن حنفیّه در یوم حَرّة کشته شد؛ در وقتی که یزید بن معاویة فرستاد مُسْلِم بن عَقَبة المُرّي[1] را از برای قتل أهل مدینه، و غارت ایشان.

و دیگر از فرزندان محمّد بن حنفیه:

عون، و علیّ أکبر، و ابراهیم ـ که معروف بوده به شعرة ـ و قاسم، و عبدالرحمن، و حمزه، و حسن ـ صاحب المرجئه ـ و علیّ أصغر، و عبدالله، و عبیدالله.

و صاحب عَقِب از آنها یک نفر است که جعفر أصغر باشد.

و بعضی گویند که: «از برای علیّ بن محمّدبن [حنفیّة] أیضاً اعقابیست، بعضی از آنها جماعتی هستند به مصر، و واسط، و موصل، و در ایشان خلافست» انتهی.

و در بعضی از کتب أنساب مذکور است که: جعفر بن محمّد بن حنفیّه؛ پس عَقِب او از یک نفر است که اسمش عبدالله است، و مادرش آمنه دختر عبدالله

---

۱ . در «اصل»: مشرف بن عقبه المروی.

الأعرج ابن حسين الأصغر المُحدّث، ابن امام زین العابدین علیه السلام می‌باشد؛ پس محمّدیّون فاطمیّون می‌باشند به واسطه این نسب.

أمّا عبدالله بن جعفر پس عقب او هم أیضاً از یک نفر است، که جعفر باشد، و او را جعفر ثانی گویند، و از برای این جعفر ثانی هم عَقِبی است که او را عبدالله ثانی گویند، و از برای او هم هفت نفر اولاد می‌باشد:

علیّ، ملّقب به برغوث است، و او در مدینه بوده. و ابراهیم به حرّان، و أحمد الأکبر به نصیبین، و عیسی به فارس، و قاسم و جعفر الثالث المحدِّث به قم، و اسحاق. و از برای او اولاد هشتمی است اسمش محمّد است، و او در طبرستان بوده، و گفته شده که از برای او عقبی است به مدینه و به قم، و آن غلط است، و منتسبون به سوی ایشان بنو محمّد بن علیّ برغوث می‌باشند. بعضی آنهائی که در قم می‌باشند از أولادهای محمّد بن علیّ برغوث است، نه از اولادهای محمّد بن عبدالله الثانی باشد[1].

أمّا علیّ برغوث ابن عبدالله الثانی مذکور، عقب او از یک نفر است که اسمش محمّد العالم است، و عَقِب محمّد العالم از سه نفر است:

أحمد أبوالحسن الزّاهد، و او به ری بوده.

و دیگر علیّ المُدثر.

و دیگری قاسم، و آن قاسم را أبوطالب الأسود می‌گفتند.

أمّا احمد بن محمّد العالم مذکور، پس از برای او سه نفر اولاد است، که تمام آنها صاحبان أعقابند:

یکی از آنها: أبوالحسن علیّ می‌باشد، و او در قم بوده، و فرزندان او هم در قم بوده‌اند، و أیضاً در نیسابور و ری هم بوده‌اند. و أعقاب این أبوالحسن علیّ مذکور جمع بسیاری بودند.

---

۱. مطابق کلام «تاریخ قم» که محمّد بن عبدالله آمد به قم، و او بلاعقب وفات یافت.

و دیگر: حسین، مکنّی بوده به أبی عبدالله الفقیه، و آن حسین در قزوین بوده، و أولادهای او هم در آنجا بوده‌اند.

و دیگر: محمّد، کنیه او أبوزید بوده، و عَقِب او در ری بوده‌اند....» الی آخر.

و در «عمدة الطالب» مذکور است که: «عقب محمّد حنفیّه از دو نفر می‌باشد، یکی علیّ، و دیگری جعفر که کشته شد در حیرة کوفه» انتهی.

و در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است:

«أوّل کسی که از فرزندان محمّد حنفیّه ابن أمیرالمؤمنین علیه السلام از نصیبیین به ری آمد، أحمد بن محمّدبن علیّ بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمّد بن علی بن أبی طالب علیه السلام بوده، و پسرش علیّ بن أحمد با او بود، و آن علیّ در آن وقت طفل بوده، و او را در ری بپرورانید. و همچنین از أحمد به ری أبوعبدالله حسین، و ابوزید محمّد در وجود آمدند، و أبوعبدالله حسین از ری به قزوین رفت و ساکن شد، و أعقاب او در آنجا می‌باشند، و در میان اعقاب او رئیسان و اربابان و علماء و أفاضل معروف و مشهور بودند.

و أبوزید محمّد به ری مقیم شد، و از او به ری أبوالقاسم عزیزی، و ابراهیم، و أحمد، در وجود آمدند، بعد از آن احمد بن محمّد با پسرش علیّ بن أحمد از ری به قم آمدند، پس از مدّتی دیگر باره أحمد بن محمّد به ری رفت، و به ری وفات یافت، و پسرش علیّ به قم ساکن بوده، و از زنهای متعدده هفت پسر آورد:

محمّد، و حسین، و أحمد، و حسن، و طاهر، و حمزة ـ که مکنّی بوده به أبی القاسم ـ و اسماعیل، و پنج دختر.

أمّا از محمّد بن علی، أبوحمزة در وجود آمد، و او را عقبی نبوده.

و أیضاً از عمویش أبوالقاسم حمزة بن علیّ، عقبی از او باقی نبوده.

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۳۴.

بعد از آن [محمّد بن][1] علیّ به ری رفت و ساکن شد، و به ری از زن جعفریّه دختری آورد.

أمّا از حسین بن علیّ [بن][2] أبی[3]، محسن عزیزی، و أبوالفضل عباس، و یک دختر در وجود آمدند. و أبوطالب محسن به ری رفت، و به ری از دختر عمّش محمّد بن علی دو پسر آورد: یکی محمّد و دیگری علی و یک دختر، پس أبوالفضل عباس بن حسین بن علی وفات یافت.

أمّا از احمد بن علی، عبدالله، و قاسم، و حسین، و چهار دختر در وجود آمدند.

و از عبدالله بن احمد، أبومحمّد در وجود آمد، و او با پسرش هر دو وفات نمودند، ایشان را عقبی نبود.

و از قاسم بن احمد، مهدی، و محمّد، و أبوحرب در وجود آمدند.

أمّا از حسن بن علی، أبوالمحسن، و أبوجعفر، و أبوعبدالله محمّد، و أبواحمد سراهنگ، و حسین عزیزی در وجود آمدند،

و فرزند بزرگتر أبوعبدالله محمّد به نیشابور نقل نمود و آنجا ساکن شد، و تأهل ساخت، و أعقاب او آنجاست، و پسر دیگر به خراسان رفت و آنجا هلاک شد، و پسران دیگر را ذکر از وفات و انتقال آنها نکرده‌اند.

أمّا طاهربن علیّ بن احمد بن محمّد بن علی بن عبدالله بن جعفر، ابن محمّد حنفیّه، ابن امیرالمؤمنین‌علیه السلام، از او احمد و علی در وجود آمدند، و یک دختر ایضاً از او وجود آمد.

و از احمد بن طاهر از دختر عمّش احمد بن علی أبوطاهر در وجود آمد.

و از علیّ بن طاهر، محمّد در وجود آمد.

---

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۳۴.

۲. همان.

۳. در «اصل»: أبو.

أمّا از حمزة بن علی، أبوجعفر محمّد، و أبوالحسن علی، و أبوهاشم حسین، و أبوطالب محسن در وجود آمدند.

و از أبوجعفر محمّد بن حمزه، احمد العزیزی در وجود آمد.

و از أبوهاشم حسین بن حمزه، ناصر (از دختر عمّش أبی علی)، و یک دختر در وجود آمد.

أمّا از اسماعیل بن علیّ، از او احمد و محمّد، و یک دختر در وجود آمدند.

أمّا ابوالقاسم حمزه بن علی (که برادر اسماعیل بن علی باشد) مردی عاقل و پرهیزکار بوده است، و وجه معاش که او را بوده است، قناعت و اقتصار کرده است» انتهی المرام فی هدالمقام من کتاب «تاریخ قم».

مؤلف گوید: و آن علیّ سابق الذکر که به قم وطن و مقام نمود، و در قم ذرّیات او زیاد شده، به طریقی که ذکر شد قبر او در قم بیرون دروازه ری که مشهور است به بیرون شاهان می‌باشد، و مشهور است به امام‌زاده شاه سیّد علی.

پس نسب شریف او از این قرار است:

علیّ بن احمد بن محمّد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمّد بن علی أبن أبی طالب علیه السلام می‌باشد.

پس آنچه در لوح زیارت نامه او نوشته‌اند: شاهزاده سیّد علی بن ابراهیم بن جعفر بن عباس ابن أمیرالمؤمنین علیه السلام غلط و سهو است، زیرا که [نه] در کتاب «تاریخ قم»، و نه در کتاب «عُمدة الطالب»، و نه در غیر آن از کتب معتبره ننوشته‌اند که اعقاب حضرت أبوالفضل به این حدود آمده باشند.

و در «عُمدة الطالب» مذکور است که أبونصر بخاری گفته که:

«محمّدیّه به قزوین رؤساء، و به قم علماء، و به ری بزرگ و سرور می‌باشند».

و در بعضی از کتب انساب معتبره مسطور است که:

«جعفر الثالث المحدّث، ابن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن

محمّد بن علی بن أبی طالب علیه السلام ساکن در قم بوده» انتهی.

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از اعقاب محمّد بن حنفیه که به قم آمدند أبواحمد محمّد بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمّد بن حنفیّه[2] بوده، و أبوالقاسم محمّدی گوید: که او از کوفه به قم آمد، و ساکن شد، و مدتی در قم بود، پس وفات یافت، و از او کسی باقی نماند، و او را به مقبره مالك آباد، در قبّه آجریّه که نزدیك آن بر مردگان نماز می‌کنند دفن کردند.

و ابوالقاسم محمّدی گوید: که به غیر از اینها که یاد کردیم، از محمّدیّه به قم و ری و قزوین و دیگر از بلاد جبل و بلاد مشرق کسی دیگر نیست».

انتهی المرام من کتاب «تاریخ قم».

مخفی نماند: که صاحب «تاریخ قم» نقل می‌کند اعقاب محمّد بن حنفیّه را به قم از قول أبوالقاسم محمّدی، و مراد از این، ابوالقاسم حمزه بن علیّ بن احمد بن محمّد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمّد بن حنفیّه می‌باشد، و این ابوالقاسم حمزه به قم بوده، و أبصر[3] بوده به حال طائفه خود به أعقاب محمّد بن حنفیه که به قم بوده‌اند.

و أیضاً مطابق کتاب «تاریخ قم»، بعضی از کتب انسابست که گویند که:

محمّد بن عبدالله مذکور در قم أعقابی دارد، و آن غلط است، و آن اشخاصی را که نسبت به او می‌دهند و گویند که أعقاب محمّد بن عبدالله مذکور است چنین نیست، بلکه آنها أعقاب علی بن احمد بن محمّد بن علی بن عبدالله مذکور است، که آنها به قم بودند، و این علی بن احمد همین شاهزاده سیّد علی

---

۱. تاریخ قم: ص۲۳۵.

۲. در «تاریخ قم»: وهم از محمّدیّه از فرزندان جعفر بن محمّد بن علی بن أبی طالب که از کوفه بـه قـم آمدند، أبو أحمد عبید الله بن احمد بن جعفر بن عبیدالله بن محمّد بن علی بن أبی طالبست.

۳. آگاه.

است که مدفن او در قم، و مدفن او به قم ذکر شد، و منتهي شود نسب این شاه سیّدعلی به سوی علیّ بن عبدالله مذکور که برادر همین محمّد بن عبدالله مذکور است، که صاحب «تاریخ قم» فرمود که در قم وفات نمود، و عقبی از او باقی نماند، مطابق با آن بعض کتب انساب.

أمّا مدفن این أبواحمد محمّد بن عبدالله که فرمود در مالک آباد می‌باشد، مظنون آنست که همین امام زاده که بقعه او در بیرون شاهان، و خارج دروازه، نزدیک به بقعه شاه سیدعلی مذکور است، مدفون در آن همان محمّد بن عبدالله مذکور باشد، و در لوح آن نوشته‌اند: شاهزاده احمد بن محمّد بن حنفیّه، لکن این مطلب سهو است، بلکه اسمش محمّد است، و شهرتش به احمد شاید سببش آن باشد که کنیه او أبواحمد است؛ همچنان که از «تاریخ قم» مستفاد شد، و رفته رفته به مرور ایّام کنیه او غلبه پیدا کرده، و مشهور شده به شاهزاده احمد، و نسب شریف او از این قرار است:

ابوأحمد محمّد بن عبدالله جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمّد بن حنفیّه ابن امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

* * *

نور مشعشع [چهارم]
«در ذکر أحوالات عُمربن علیّ‌بن أبی طالب﷼، و ذکر أعقاب او به قم»

پس در این نور دو مقصد می‌باشد:

مقصد اول: در ذکر أحوالات عُمر بن علی بن أبی طالب﷼.

و مخفی نماند که او را «عمر أطرف» گویند، به جهت امتیاز او از عمر أشرف ابن امام زین‌العابدین﷼، و او را «أشرف» گفتند، به جهت منتهی شدن نسبش به فاطمه زهرا﷽.

در «عُمدة‌الطالب» مذکور است که:

«عمر بن علیّ بن أبی طالب﷼ کنیه او ابوالقاسم می‌باشد، و ابن جذّاع گفته که: کنیه او أباحفص است، و با خواهرش رقیّه توأم و با هم به دنیا آمدند، و او آخر فرزندان امیرالمؤمنین﷼ بود، و مادرش صَهْباء التغلبیّه بود، و او أمّ حبیب بنت عباد بن ربیعه بن یحیی بن العبد بن علقمه، از اسراء یمامه بوده، و گفته شده که از اسراء خالد بن ولید از یمن، خرید او را امیرالمؤمنین.

و او صاحب عفّت و فصاحت وجود بوده، و تخلّف نمود از برادرش حسین﷼، و حال آن که او را دعوت نمود به سوی خود، و او به سوی کوفه نرفت؛ بعد از این که خبر شهادت آن حضرت به او رسید، در فضاء خانه خود می‌نشست و می‌گفت که: اگر من همراه حسین﷼ برادرم بودم کشته می‌شدم.

و صحیح نیست روایت کسی که بگوید که عمر بن علی علیه السلام در صحراء کربلا حاضر بوده.

و او اوّل کسی بود که با عبدالله بن زبیر به بیعت کرد، پس بیعت نمود بعد از او با حجّاج، و قصد نمود حجّاج که او را داخل نماید در تولیت صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام با حسن ابن امام حسن علیه السلام، پس میسّر نشد از برای او.

و عمر بن علیّ در ینبع وفات نمود، و هفتاد و هفت سال عمر نمود، (و گفته شده که هفتاد و پنج سال عمر نمود)، و اولاد او جماعتی هستند بسیار، که متفرق در بلاد می‌باشند....» الی آخر.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که: «عُمر بن علیّ بن أبی طالب علیه السلام کنیه او ابوالقاسم و أبوجعفر است، و گفته شده که ابوعبیدالله هم به او می‌گفتند، و شباهت به پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام داشت، و او از اولادهای امیرالمؤمنین علیه السلام کوچک‌تر بوده».

* * *

مقصد دوم

«در بیان أعقاب عمربن علیّ‌بن أبی طالب علیه السلام»

در «عُمدة الطالب» مذکور است که:

«از برای عُمربن علیّ بن أبی طالب علیه السلام یک پسر است اسمش محمّد است، و عِقب او از همان می‌باشد، و اعقاب محمّد از چهار نفر است:

عبدالله، و عبیدالله، و عمر ثانی، (مادر آنها خدیجه بنت امام زین‌العابدین علیه السلام است)، و جعفر (مادر او أمّ ولد بوده، و گفته شده که مادر او مخزومیّة بوده).

اما عبیدالله بن محمّد بن عمر بن علی بن أبی طالب علیه السلام، پس او صاحب مقابر نذور است، و در بغداد دفن شد، و قبرش مشهور است به قبر عبیدالله، و او دفن شد در حالی که زنده بود... الی آخر».

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«عقِب عُمر بن علیّ بن أبی طالب علیه السلام از یک نفر است، که اسمش محمّد است، و کنیه او ابوعمر است، و عقب آن محمّد از چهار نفر است:

عبدالله، (کنیه او ابومحمّد است)، و عبیدالله (که کنیه او أبوالحسن است، و صاحب قبریست که نذورات از برای [او] می‌آورند)، و عمر الثانی (و او بزرگتر از برادرهای خود می‌باشد)، و جعفر اکبر.

مادر عبیدالله و عمر ثانی، خدیجه دختر امام زین العـابدینؑ است، و أمّ عبدالله ایضا به خدیجه می‌گفتند، و گفته شده که عبدالله مادرش امّ ولد می‌باشد، اما مادر جعفر اکبر پس او مخزومیّه بوده.

اما عقب عبدالله بن محمّد بن عمر بن علیّؑ، از چهار نفر است:

أبو محمّد الصالح الصوفی، و عیسی أکبر المبارك المحدّث النسّابة الشّاعر، و احمد، و محمّد أبو عمر الأکبر، مادر آنها ام الحسین فاطمه بنت عبدالله بن محمّد الباقرؑ. و أصحّ آنست که أمّ محمّد أمّ ولد است.

اما جعفر الاکبر، پس عقب او از یک نفر است که اسمش محمّد است، و مادر او [أمّ] کلثوم بنت عبدالله بن عبدالرحمن بن محمّد بن عقیل است.

و از برای محمّد بن جعفر بن محمّد بن عمر بن علـی بـن أبـی طـالبؑ، عقب دو نفر می‌باشند:

یکی عبدالله، و فرزندان او به کوفه و ری و مصر می‌باشند.

و احمد، و فرزندان او به کرمان و بلخ می‌باشند.

و از برای آن احمد دو پسر دیگر است: یکی جعفر کنیه او أبوالطیّب است، و عقب آن جعفر به قم می‌باشند.

و دیگری حسین، و در عقب او خلافست، و گفته شده که از برای او عقبی می‌باشد...» الی آخر.

و در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از ساداتی که به قم آمدند سادات عمریّه می‌باشند، یعنی از فرزندان عمر بن علی بن أبی طالبؑ یک نفر به قم آمد. و أبوعبدالله عُمری ذکر نسب او را نکرده، و او در قم در قریة کُمیدان[2] منزل نمود، و او مردی فاضل بوده و به

---

۱. تاریخ قم: ص۲۳۸.

۲. کمیدان که روستا و خاستگاه کهن قم بوده، امروزه قسمتی از محدوده شمال شرق قم را در بر گرفته و احتمالاً زمینهای مشهور به خاک فرج و قبرستان وادی السلام و محدوده‌های پیرامون آن تا نزدیکی بقعه مشهور به صفورا را شامل می‌شده است.

کُمیدان وفات نمود.

دیگر از فرزندان عمر بن علی بن أبی طالب‌علیه‌السلام به قم دو زن بودند، و به آبه دو شخص دیگر بوده‌اند، و به کاشان دو نفر بودند» انتهی.

مؤلف این کتاب محمّد علی بن الحسین گوید: مخفی نماند آن بقعه‌ای که در قم در مزرعه کُمیدان می‌باشد، نزدیک به آن بقعه شاهزاده احمد که در خاکِ فرج است، و مشهور است که در آن بقعه صَفورا دختر حضرت شعیب پیغمبر است، و الیوم شهرت دارد به «بقعه صَفورا» این غلط است، و داخل در مصداق این مطلب است که می‌فرماید: «رُبَّ مشهورٍ لا أصل له»، پس این شهرت اصلی و مأخذی ندارد، بلکه مدفون در این، همین امام زاده جلیل القدریست از اولاد عُمر بن علی بن أبی طالب‌علیه‌السلام که صاحب «تاریخ قم» فرموده.

پس از کلام صاحب «تاریخ قم» چنین مستفاد می‌شود که او از اهل علم بوده، و آن زمین را «کُمیدان» گویند، و در ایام آمدن آن امام زاده در آن مکان آبادی بسیار بزرگی بوده، و نزدیک به آن بقعه یک چهار طاقیست که آن مسجد کُمیدان بوده، حتی نقل شد که کتابی را دیدند که در پشت آن کتاب نوشته بود که، این کتاب را مقابله نمودیم در مسجد کمیدان، از قراری که نقل شد تاریخ مقابله آن کتاب در آن مسجد تا به این زمان که سنه هزار و سیصد و سی می‌باشد، تقریبا دویست و چیزی علاوه باشد. پس معلوم می‌شود که تا دویست [سال] قبل از این، کمیدان آبادی باقی بوده، و اما در این زمان از بنای آن همین چهار طاقی مسجد[1] آن باقی است، پس سزاوار است که ساعیان خیر نگذارند که آن مسجد منهدم و خراب شود، بلکه آن را تعمیر نمایند، و به وظیفه مسجدی در آن معامله نمایند، ظاهراً مسجد شریفی است، و الیوم در اطراف آن مسجد زراعت نمایند، و رفته رفته منهدم و خراب می‌شود.

---

۱. امروزه اثری از این چهار طاقی نیز باقی نمانده است. و تنها آثار باقیمانده از قریهٔ کمیدان بقعه شاهزاده احمد و بقعه صفورا می‌باشد.

الحاصل: ممکن است که بگوئیم مدفون در آن بقعه مذکوره در کمیدان، از اولادهای جعفر بن احمد بن عبدالله بن محمّد بن جعفر بن محمّد بن عمر بن علی بن أبی طالبعليه السلام می‌باشد، مطابق با آن بعض کتب انساب که فرمود عقب جعفر مکنّی به أبی الطیّب در قم می‌باشند، و معلوم می‌شود از کلام صاحب «تاریخ قم» که دو زن هم از اولادهای او در قم می‌باشند، لکن قبری از آنها معلوم نیست، و آن بقعه شریفه مخروبه می‌باشد، و سزاوار است که آن را تعمیر نمایند که رفته رفته خراب خواهد شد.

* * *

باب دوم

«در ذکر امام دوم حضرت امام حسن علیه السلام، و ذکر تاریخ تولد او، و ذکر زوجات، وعدد اولاد او، و ذکر أعقاب او که به قم آمدند»

و این باب مشتمل است بر سه نور شعشعائی:

نور مشعشع اول

«در ذکر تاریخ تولد، و وفات، و عدد زوجات، و عدد اولاد آن حضرت»

در «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«آن حضرت در مدینه طیّبه، در روز سه‌شنبه پانزدهم ماه رمضان المبارک، سنه اثنتین الهجریّة، (و به روایتی سال سیم) بوجود آمده، و مادر او فاطمه زهراء می‌باشد، و در سنه تسع و أربعین در خلافت معاویة بن أبی سفیان به مدینه او را وفات رسید (و به روایتی سنه سبع و اربعین، و در شجرهٔ مذکور است: در سنه اثنتین و خمسین)، و مدّت عمر او چهل و هفت سال و یک ماه بوده. گویند مدّت امامت او شش سال و پنج ماه بوده، و مدّت خلافت او چهار ماه، و زوجه او اسماء ملعونه دختر أشعث بن قیس، بر أمر[2] معاویه و مشورت مروان او را زهر داد؛ تا بدان زهر شهید شد، و مشهد شریف او در بقیع است.

عدد فرزندان آن حضرت:

حسن مثنی ابن امام حسن علیه‌السلام، از ترائب و بطن خوله دختر منصور بن ریان بن سیّار بوده، و فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام در حباله نکاح حَسَن مُثنی بوده،

---

۱. تاریخ قم: ص ۱۹۴.

۲. در «تاریخ قم»: برفرموده.

و چون او را وفات رسید، عمر او هشتاد و پنج سال بود.

و دیگر زید، و أمّ الحسین، و أمّ الخیر، از بطن أمّ بشر دختر أبومسعود بن عقبه بن عمرو بن تغلبه[1] بوده.

و زیدبن الحسن عليه السلام متولّی صدقات رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بوده، و سلیمان بن عبدالملك او را از آن معزول گردانید، و الله أعلم.

و دیگر از فرزندان آن حضرت عبدالرحمن بوده، و او را عَقِب نبوده، و در أبواءِ وفات یافت؛ در هنگامی که احرام حج گرفته بود، و در صحبت عمّ خود امام حسین عليه السلام، و عبدالله بن عباس، و عبدالله بن جعفر بوده، و چون او را وفات رسید سر و روی او را بپوشانیدند و او را حنوط ناکرده دفن کردند، زیرا که شارع[2] رخصت نمی‌دهد که مردم را کافور کنند، در حالتی که با جامه احرام مرده باشد، و فرموده: «الحرام کالحلال إلاّ [في][3] الکافور»[4].

و دیگر از فرزندان آن حضرت عُمَر، و قاسم، و أبی بکر، هر دو در کربلا شهید گردیدند.

دیگر از فرزندان او: حسین أثرم است، از بطن أمّ اسحاق دختر طلحة بن عبدالله، و او را طلحة الجود لقب کردند، و او را عَقِب نبوده.

و دیگر از فرزندان آن حضرت: أمّ الحسین، و أمّ عبدالله، و فاطمه، و أمّ سلمه، و رقیّه است، مادر ایشان أمّ الولد بودند.

دیگر از فرزندان آن حضرت: عبدالله بود، و او را در کربلا شهید کردند، و مادر عبدالله دختر سلیل بن عبدالله برادر جریر بن عبدالله بَجَلّي بوده است،

و از فرزندان آن حضرت زید، و حسن مُثنّی، و عمر را عَقِب و نسل بوده، و

---

۱ . در «تاریخ قم»: ثعلبه.

۲ . یعنی شرع مقدس.

۳ . افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۵.

۴ . یعنی مردمان محرم همچون دیگر مردم هستند (در غُسل و کفن و دفن) مگر در کافور.

دیگران را نبوده. و جناب سیّدالشهداء دختر خود را که سکینه باشد به عقد عبدالله درآورد، پیش از این که زفاف واقع شود او شهید شد» انتهی.

«أمّا زوجات آن حضرت در «ناسخ التواریخ» مذکور است که: ابن شهر آشوب، و جماعتی از محدّثین و مؤرخین دویست و پنجاه تن به شمار گرفته‌اند، و گروهی سیصد تن گفته‌اند!

* * *

و آن سیصد زن هنگامی که جنازه آن حضرت را حمل می‌دادند، تمامی آنها با پای برهنه از قفای جنازه می‌رفتند، و های‌های می‌گریستند. و این زنان بیشتر آنها به خواستگاری، خود [را] به حباله نکاح آن حضرت در می‌آوردند، اگرچه روز دیگر مطلّقه باشند؛ تا بدین شرافت قرین افتخار سعادت می‌کردند» انتهی.

و در «جَنّة النعیم» مذکور است که:

«روز عاشورا خدمت عمّ بزرگوار خود سه نفر آنها شهید شدند، به روایت مرحوم شیخ[1] اسمهای آنها از این قرار است: عمرو و قاسم و عبدالله.

و به روایت مرحوم شهر آشوب: عبدالله و قاسم و ابوبکر است.

و به روایتی عمرو نام صغیر شهید شد، پس در شهادت عمرو بن امام حسن علیه السلام اختلافست. و مادر او ـ به روایت شیخ مفید ـ همان مادر قاسم و عبدالله است، و بنابر قولی مادر أبی‌بکر ابن امام حسن علیه السلام که احمد نام داشت و شهید شد نیز بوده است»

و علاّمه مجلسی رحمه الله در جلد عاشر[2] «بحار» فرموده:

«اما عمرو و قاسم و عبدالله ابن امام حسن علیه السلام شهید شدند».

---

۱. شیخ مفید علیه الرحمة.

۲. جلد دهم «بحار الانوار» برطبق تقسیم بندی چاپ قدیم که به چاپ مرحوم امین الضرب مشهور است.

پس از این ظاهر می‌شود که به جای احمد عمرو شهید گردید، و این خبر منافیست با آنچه سیّد[1] در «لهوف»[2] فرموده، در ورود سبایای آل عصمت بر اهل کوفه:

«از مردها کسانی که با ایشان بوده است حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام، و حسن مثنی، و زید، و عمرو، فرزندان امام حسن علیه السلام. و از برای تأیید این قول، قول مرحوم سیّد است که فرموده: روزی یزید عنید علی بن الحسین علیه السلام را خواست با عمرو بن حسن ـ و عمرو صغیر بود، که گفته یازده ساله بوده ـ پس یزید به عمرو گفت: آیا با پسرم خالد کشتی می‌گیری؟

عمرو فرمود: نه، ولیکن کاردی به من بده و کاردی به خالد تا مقاتله کنیم.

یزید این شعر را خواند:

شَنْشنةٌ أعْرِفُها مِنْ أخْزَمِ ... هَلْ تَلِدُ الحَيّة إلاّ الحَيّة

ملّخص معنی این بیت آنست: این طبیعت و خوئی است که از أخزم است، از مار مار متولد شود.

«أخزم» بنابر گفتار صاحب «قاموس» مار نر است.

و شارح و مترجم «قاموس» گفته است در لغت خزم: أبو أخزم طائیّ، جدّ حاتم طائیّ یا جدّ جدّ او است، أخزم پسر او مرد، و پسرهای او ماندند، یک روزی جستند بر جدّ خویش و خونین کردند او را، پس گفت:

إنّ بَنيّ رَمَلّوني بِالْدّم ... مَنْ يَلْقِ أُساد الرِّجال يَكْلَمْ

وَمَنْ يَكُنْ درءٌ به يقومُ ... شنشنةٌ أعرفها مِنْ أخزم

یعنی فرزندزاده‌گان من مرا خون آلوده نمودند، و این طبیعت زشت از

---

۱. سید عبد الکریم بن طاووس حُسینی حلّی از بزرگان امامیه در قرن هشتم هجری.

۲. نام صحیح این کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» می‌باشد.

پسرم أخزم میراث به ایشان رسیده.

یزید پس از این تمثیل گفت: از مار جز مار نزاید، آنگاه یزید گفت: نظر کنید ببینید که به حدّ رشد و بلوغ رسیده، یا هنوز کودک است؟

پس نگران شدند، و گفتند کودک است، پس از قتل او دست برداشت» انتهی.

أمّا حسیْن أثرم ابن امام [حسن علیه السلام] را أثرم می‌گفتند به جهت آن که دندان جلو دهان مبارکش شکسته بود، و هر که چنین باشد او را أثرم گویند.

و در «جَنّة النعیم» مذکور است که:

«از برای حسین أثرم دو فرزند بوده: یکی محمّد، و دیگری جعفر».

و در کتاب «وسیلة المآل في مناقب الآل» دیده‌ام که می‌فرماید:

«از برای حسین أثرم و عمرو اولاد بوده، لکن منقرض شدند اعقاب آنها... الی آخر».

پس اعقاب حضرت امام حسن علیه السلام از دو فرزند او باقی ماندند، یکی از آنها حسن مثنی، و دیگری زید، لاجرم سادات حسنی به توسط زید و حسن مثنی به امام حسن علیه السلام پیوسته.

اما دخترهای [امام حسن علیه السلام] چهار تن از آنها شوهر نمودند، همچنان که در «ناسخ التواریخ» مذکور است:

«یکی از آنها امّ الحسن است، و او شوهر نمود به عبدالله بن زبیر بن العوّام، و با زید از یک مادر بودند، و بعد از قتل عبدالله او را زید برداشته به مدینه آورد[1].

و دیگری امّ عبدالله است، و او به حباله نکاح امام زین العابدین علیه السلام بوده است، و تواند شد که اسم او فاطمه بوده، و چهار پسر از او بوجود آمد، یکی

---

۱. در منابع تاریخی معتبر اشاره‌ای به موضوع ازدواج عبدالله بن الزبیر با دختر امام حسن علیه السلام نشده است.

حضرت امام محمّدباقرعليه السلام، و دیگری عبدالله الباهر، و دیگری حسن، و دیگری حسین،

و این امّ عبدالله بسیار بزرگوار بود، و در خبر است که در زیر دیواری نشسته بود، ناگاه آن دیوار متمایل شد که بر سر او فرود آید، فرمودند که: خداوند اذن نداده که بر سر من فرود آئی، پس دیوار همین توقف نمود؛ تا آن که آن مخدره بیرون رفت، بعد از آن خراب گردید.

دختر سیّم أمّ سلمه است. ابواسحاق عَمْری ـ که از علماء نسّابه است ـ گوید که: او به حبالة نکاح عمر ابن امام زین‌العابدین‌عليه السلام بوده. و محمّد بن حبیب گوید: به عمرو بن منذر بن زبیر [بن] العوّام شوهر کرد.

دختر چهارم رقیّه، است و او به عمرو بن منذر بن زبیر شوی کرد.

و از اینجا معلوم می‌شود که أمّ‌سلمه زوجه عُمر ابن امام زین العابدین‌عليه السلام بوده است» انتهی.

* * *

نور مشعشع [دوّم]

«در ذکر حالات حسن مثنّی ابن امام حسن علیه السلام، و ذکر اعقاب او به قم»

و این نور مشتمل است بر چند مقصد:

مقصد اوّل: در ذکر حالات حسن مثنی.

شرح حالات او در کتب انساب و تواریخ مدوّنست، و از آن بزرگوار نسل و عقب بسیار به روزگار ماند، و او را حسن مثنی می‌گفتند برای آنکه او حسن دوم بوده، و کنیه او أبومحمّد است، و مادرش خوله فزاریّه بوده.

و ابن أبی‌الحدید [که][1] «شرح نهج البلاغه» نوشته است، او را سید جلیل و نبیل دانسته.

و یکی از بزرگواری او آنستِ که مفتخر گردید به مصاهرت[2] جناب سیّدالشهداء علیه السلام عمّ بزرگوارِ خود، و جناب سیّد مظلومان او را مختار نمود در قبول کردن و خواستن فاطمه یا سکینه، پس فاطمه که شبیه‌ترین زنان بود به فاطمه زهراء علیها السلام، در حُسن و جمال، و شباهت به حورالعین داشت مرحمت نمود به او، و در کربلاء حاضر شدند، و جنگ کردند، و جراحات کثیره بر بدن شریفش وارد شد. و شهید نشد، اسماء بن خارجه که کنیه او ابی حسّان است، و

---

۱. در «اصل»: در.

۲. دامادی.

برادر مادرش بود از عمر بن سعد خواهش نمود او را از اسیران جدا کرده، و جراحات او را مداوا کردند و خوب شد.

و به روایت دیگر این طریق ذکر نموده‌اند:

«او در صحرای کربلا با جراحات بسیاری میان کشته‌ها افتاده بود، وقتی که سرهای شهدا را از بدن جدا نمودند؛ خواستند سر او را از بدن جدا کنند، هنوز رمقی در بدن داشت، اسماءِ [بن] خارجة بن عتبه بن حصین بن حذیفة بن بدارالفرازیّ گفت او را به جای گذارید تا خود درگذرد، او را به جای گذاشتند، و چون عبیدالله بن زیاد آگهی یافت، گفت: پسرخواهر ابی حسّان را به او واگذارید، و این از بهر آن که مادر حسن مثنی خوله دختر منظور از قبیله فزاره بود.

بالجمله، اسماءِ که مکنّی به أبی حسّان بود حسن مثنی را به کوفه آورد، و مداوا نمود تا خوب شد.

و از فاطمه بنت الحسین علیها السلام در خانه حسن مثنّی سه پسر و دو دختر متولد شدند:

یکی عبدالله محض، و دوم حسن مثلث، و سیم ابراهیم غَمْر، و زینب، و امّ کلثوم.

و فرزندان دیگر از زوجات دیگر نیز بدین اسامی داشت: جعفر، و داود، و فاطمه، و امّ کلثوم، و ملیکه.

و اغلب اولاد حسن مثنی در حبس منصور دوانیقی وفات نمودند، و مصائب صعبه و نوائب شدیده [برآنها] وارد آمد که شرح حال هر یک فزع قلب و حُرقة فؤاد[1] است» انتهی.

و در «ناسخ التواریخ» مذکور است که:

---

۱. سوزش جگر.

«در خبر است که ایّامی که فاطمه دختر امام حسین علیه السلام در سرای حسن مثنی بود، حسن خواست تا دختر مستور بن مخرمه را تزویج نماید. مستور گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، اگر دخترِ مرا با علاقه[1] کفشِ خود نکاح بستی رضا دارم؛ لکن دانسته‌ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه دختر منست، هر که رضای او جوید رضای من جسته است، و هر که او را به غضب آورد مرا به غضب آورده است» و من می‌دانم اگر فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود، و تو با آن که دختر امام حسین علیه السلام را در سرای داری؛ دختر مرا زن می‌گرفتی به غضب می‌آمد» انتهی.

و مدتی حسن مثنی در مدینه در محبس بود؛ (چنانکه در «مُهَجُ الدّعوات»[2] سیّدعلی ـ طاب ثراه ـ نقل کرده است) ولید بن عبدالملك به صالح بن عبدالله که حاکم و عامل مدینه بود نوشت که: حسن مثنی را از حبس بیرون آور، و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله پانصد تازیانه بزن!

پس صالح بن عبدالله بر حسب حکم ولید عنید، در مجمع مردم، در حضور قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله خواست متصدّی این کار بزرگ شود، بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برآمد، و نامهٔ ولید را در شکنجه حسن مثنّی خواند، و حاضرین شنیدند. آن گاه حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام از مسجد و جوار جدّش به نزدیک حسن مثنی آمد، و فرمود:

أی پسر عمّ دعاء کرب [و] فرج را بخوان.

حسن مثنی عرض کرد آن کدام است؟

فرمود: «لا اله الا الله الحلیم الکریم، لا إله إلّا اللهُ العلیُّ العظیم، سُبحان اللهِ ربِّ السَّماوات السَّبع، و رَبِّ الأرضینِ السَّبع، وما فیهِنّ وما بینَهُنَّ، ورَبّ

---

۱. بند کفش، یعنی اگر مهر دختر مرا بند کفش خود قرار دهی قبول دارم.

۲. مُهج الدعوات: کتابی است در ادعیه و از تالیفات سید بن طاووس می‌باشد.

العرش العظيم، والحمدُللهِ رَبّ العالمين».

پس حسن مثنی این دعا را خواند، و آن جناب مراجعت نمود.

اما صالح بن عبدالله بعد از این که از منبر پیغمبر ﷺ به زیر آمد تأملی کرد، و گفت: سجیّه[1] حسن مثنی را مظلوم می‌بینم، پس در جواب ولید نوشت که حسن مثنی را از حبس رها نماید، و ظلمی بر وی روا ندار.

پس از این حدیث شریف شرافت دعاءِ کرب و فرج معلوم است، و در حین احتضار از برای متوفی نیز استحباب[2] دارد.

و در حین وفاتِ حسن مثنی، او را سی و پنج سال بوده، و در مدینه وفات نمود، و وصیت نمود در وفات به برادر مادری خود، با آن که زید برادرش حاضر بود، پس فاطمه دختر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام خیمه بر بالای قبر او زد، و یکسال تمام گریه کرد؛ تا آن که شبی هاتفی فریاد کرد: هَلْ وجدوا ما فَقَدوا.

یعنی، آنچه را که گم کردند آیا یافتند؟

دیگری در جواب گفت: بلی یئسوا فانقلبوا.

یعنی مأیوس شدند، و برگشتند»[3].

و صاحب «جَنّة النعیم» نقل می‌کند که:

«در کتاب سنیّانست[4] که فاطمه دختر امام حسین علیه السلام بعد از رحلت حسن مثنی، زوجه عبدالرحمن بن عمرو بن عثمان بن عفّان شد، و از وی محمّد دیباج متولد گردید».

و در «بحار»[5] مرویست که: فاطمه بنت الحسین علیه السلام، بعد از نداء هاتف شعر

---

۱. رفتار.

۲. در «اصل»: استجابت.

۳. بحار الانوار: ۴۴ / ۱۷۰.

۴. یعنی در مؤلفات نویسندگان اهل سنّت.

۵. بحار الانوار: ۴۴ / ۱۷۰.

لُبید را خواند:

الی الحَوْلِ ثُمّ [اسم][1] السَّلام علیکما وَمَنْ یَبْكِ حَوْلاً کاملاً فَقَد اعتذر.

و از بیان دیگر بر می‌آید که این نداء بیت لبید بود و خطاب به حسن مثنی، و فاطمه بنت الحسین علیه السلام.

و در «عُمدة‌الطالب» مذکور است که:

«عبدالرحمن بن أشعث، حسن مثنی را دعوت نمود به سوی خود، و با او بیعت نمود، و زمانی که عبدالرحمن کشته شد، حسن مثنی پنهان شد؛ تا آن که ولید بن عبدالملک کسی را فرستاد که پنهانی او را زهر داد، پس او وفات نمود در حالتی که سی و پنج سال داشت.

و از برای او پنج پسر بود: عبدالله المحض، و ابراهیم الغَمْر، و الحسن المثلث (و مادر آنها فاطمه بنت الحسین علیه السلام)، و جعفر و داود (و مادر این دو نفر أمّ ولد رومیّه بود، که آن را حبیبه می‌خواندند)» انتهی.

و در «ناسخ التواریخ» مذکور است: علاوه بر این پنج نفر پسر دیگر هم نام برده است، که اسمش محمّد است، و مادرش رمله نام داشت.

اما دختران حسن مثنی: اول [أمّ] کلثوم، دوم زینب، سیّم رقیه، چهارم فاطمه، و دختر دیگر قسیمه نام داشت.

* * *

---

۱. افزوده از «بحار الانوار».

مقصد دوم

«در بیان آن اشخاصی که از اعقاب حسن مثنی ابن امام حسن علیه السلام به قم و راوندِ کاشان بوده‌اند، از نسل جعفربن حسن مثنی»

در «عمدة‌الطالب» مذکور است که:

«کنیه جعفر بن حسن مثنی أبالحسن است، و او بزرگترین برادرهایِ خود بوده از سال، و بوده سیّد فصیحی، شمرده می‌شد از خطباءِ بنی‌هاشم، و حبس نمود او را منصور با برادرهای او، پس از آن خلاص شد از حبس، و وفات نمود در مدینه، و عمر او هفتاد سال بود، و عقب او از فرزندانش حسن بن جعفر باقی مانده... الی آخر».

و در «ناسخ التواریخ» مذکور است که:

«از برای جعفر بن حسن مثنی چهار پسر بوده: عبدالله، و قاسم، و ابراهیم، و حسن.

و از برای او شش دختر: فاطمه، رقیّه، زینب، امّ الحسن، امّ الحسین، امّ القاسم.

أمّا امّ الحسن به نکاح عمر بن محمّد بن عمر بن علی بن أبی طالب علیه السلام درآمد، بعد از جعفر بن سلیمان بن علی بن العباس.

أمّا عبدالله و قاسم بلاعقب بودند.

اما ابراهیم مادرش امّ ولد بوده از رومیّه، که او را عِنان می‌نامیدند، و از اولاداو است: جعفر بن ابراهیم، و عبدالله بن جعفر بن ابراهیم، و مادر این عبدالله ابن جعفر آمنه دختر عبیدالله بن حسین أصغر ابن امام زین العابدین علیه‌السلام بوده.

و این عبدالله در خلافت مأمون سفر فارس کرد، گاهی که در سایه درختی خفته بود، جمعی از خوارج بر او تاختند، و او را مقتول ساختند.

و اولاد جعفر بن حسن مثنی ابن امام حسن علیه‌السلام جز از پسرش حسن باقی نیست، و آن حسن بن جعفر آن کسی است که از مقاتلت فَخ تخلف نمود، و از برای آن حسن پنج پسر است: سلیمان، ابراهیم، محمّد، عبدالله، جعفر.

اما محمّد بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی ابن امام حسن علیه‌السلام، معروف به سلیق است، و از برای او دو پسر بوده: یکی علی، و دیگری محمّد، و مادر ایشان فاطمه دختر قاسم بن محمّد بن علی بن أبی طالب علیه‌السلام بوده است.

امّا محمّد بن محمّد در حیات پدر وفات نمود.

امّا علی بن محمّد السلیق، از برای او سه پسر بوده: محمّد، احمد، حسن.

اما حسن بن علیّ بن محمّد السلیق مادرش امّ ولد بود، و از اولاد او است: محمّدالمجد، [و] هو محمّد بن علی بن جعفر بن عبیدالله بن حسن بن علی بن محمّد بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی ابن امام حسن علیه‌السلام، و اولاد او در قریه راوند که از توابع کاشانست [می‌باشند].

و هم از اولاد حسن بن علی بن محمّد سلیق است، عبیدالله، و او مکنّی بوده به أبی الفضل، و در همدان اقامت فرمودی، فرزندان او متفرّق شدند در قزوین و مراغه و همدان و راوندِ کاشان، و از ایشانست در کاشان سیّد عالم محدّث مصنّف ضیاءالدین فضل الله بن علیّ بن عبیدالله بن محمّد بن عبیدالله بن حسن بن علی بن محمّد سلیق ابن حسن بن جعفر بن حسن مثنی ابن امام حسن مجتبی علیه‌السلام. و از برای فضل الله بن علیّ است تاج الدین أبومیره ابن کمال الدین أبوالفضل، ابن احمد بن محمّد ابن أبوالرضا سیدضیاءالدین فضل الله بن

عليّ مذکور.

و از برای تاج الدین مذکور دو پسر است: زکی الدّین محمّد، و عزّالدین علی» انتهی.

و در «عمدةالطالب» مذکور است که:

«از برای زکی الدّین محمّد دو پسر است: مرتضی و لطیف.

و از برای مرتضی پسریست مسعود نام، و از برای مسعود پسریست مرتضی نام.

امّا عزالدین علیّ بن تاج الدین، از برای او سه پسر است: محمّد و حسین و احمد.

و از برای حسین است سه پسر: محمّد و علی و جعفر» انتهی.

و در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«از فرزندان حسن مثنی ابن امام حسن عليه السلام که به راوندِ کاشان آمدند، عبیدالله بن حسن بن علی بن محمّد سلیق ابن حسن بن جعفر بن حسن مثنی ابن امام حسن عليه السلام بوده، و از عبیدالله بن حسن: أبومحمّد جعفر، و أبوجعفر محمّد، و أبوالقاسم عبدالله به وجود آمدند.

و از جعفر بن عبیدالله بن حسن سه پسر در وجود آمد: محمّد، و أبی الحسن علیّ، و أبوالقاسم حسن.

و امّا از محمّد بن جعفر، أبوالفضل و أبو محمّد در وجود آمدند» انتهی.

و از «عُمدة الطالب» مستفاد می‌شود که از برای عبیدالله بن حسن مذکور سه پسر است: جعفر و محمّد و احمد.

و این احمد را می‌فرماید: در همدان طائفه دیلم[2] او را شهید کردند، و کنیه

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۸.

۲. دیلمیان ایرانیان ساکن منطه گیلان و مازندران بوده و هنوز توفیق تشرف به دین اسلام را نیافته بودند، از این رو همواره با لشگریان خلفا و برخی شهرهای سلمان نشین پیرامون خود به چنگ می‌پرداختند.

او أبوالحسین بوده، و از برای این احمد دو پسر بوده در مراغه: أبی جعفر محمّد، و عبیدالله.

و از برای محمّد است: ابوالهلول داعی، و عبیدالله، و یحیی، و احمد، و حمزه، و مسافر.

و از برای عبیدالله بن احمد فرزندانیست: ناصر کبیر اسمش احمد است، و ناصر صغیر أیضاً اسمش احمد است (که موافقت دارند این دو برادر در اسم و لقب) و أبوالفوارس حسین، لقب او هادیست، فرزندان ایشان در مراغه می‌باشد» انتهی.

* * *

پس بعد از فراغ از ذکر اعقاب محمّد سلیق ابن حسن بن جعفر بن حسن مثنی «بن امام حسن علیه السلام، شروع کنیم به ذکر اعقاب برادرش که عبدالله بن حسن بن جعفر ابن حسن مثنی ابن امام حسن علیه السلام باشد، که بعضی از اعقاب او در قم بوده‌اند.

می‌گوئیم: که اعقاب آن عبدالله بن حسن از فرزندش عبیدالله می‌باشد. و در «عمدة‌الطالب» مذکور است که:

«آن عبیدالله بن عبدالله، مأمون الرشید او را ولایت و حکومت کوفه داده بود، و اعقاب او از چهار نفر اولادش می‌باشد: ابوجعفر محمّد أدرع، و أبوالحسن علی که لقب او باغر، و أبو سلیمان محمّد، و أبوالفضل محمّد».

امّا ابوجعفر محمّد که لقب او أدرع بوده است، صاحب «عُمدة‌الطالب» گوید:

«سبب ملقّب شدن او به أدرع آن بود که مثل شیر یال و موی داشت» انتهی.

و در «ناسخ التواریخ» علاوه بر این وجه، سبب دیگری ذکر نموده، و فرموده که:

«سبب تلقبش[1] به أدرع آنست که صاحب إدراع بود، و به روایتی شیری را کشت که أدرع بود، که گویا از یال و موی زره داشت، و او در کوفه امیر بود، و در آنجا وفات یافت، و در کُناسه کوفه مدفون گشت، و اولاد او را أدرعیّون گفتند، و از برای او فرزندی بود نام او قاسم، و از برای ابن قاسم دختری بوده اسمش سمانه می‌باشد.

علماءِ نسّابة حدیث کرده‌اند که قاسم بن محمّد ادرع اراده بیع جاریه‌ای[2] کرد که اسمش فرعان بود، شبانگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که فرمودند: ابتیاع مکن فرعان را که حامله است، هم در همان شب خواهرش امّ القاسم فاطمه زهرا علیها السلام را در خواب دید، و او نیز چنین فرمودند، لاجرم از ابتیاع فرعان دست بازداشت، و از پس روزی چند حمل او ظاهر شد» انتهی.

اما ابوالحسن علی باغر ابن عبیدالله بن عبدالله، برادر محمّد أدرع، و سبب ملقب شدن آن علی به باغر آنست که صاحب «عُمدةالطالب» فرموده که:

«با باغر ترکْ غلام متوکّل عباسی، که مردی بود نیروی‌مند، و تیغ بر غلام راند، شتاب کرد و در کشتی گرفتن بر او غلبه نمود، و مردم در عجب شدند، و سید را باغر لقب دادند، و مادر آن علیّ از بنی شیبان بود، و از برای آن علی چهار اولاد است:

عبدالله که کنیه أو ابوعلی است، و أبوالفضل محمّد، و أبوهاشم محمّد، و أبوالحسن علیّ.

و اما فرزندان ابی‌هاشم محمّد بن علی باغر در قم و اصفهان بوده‌اند، و فرزندان احمد بن ابی‌هاشم محمّد بن علی باغر در اصفهان بوده‌اند» انتهی.

در کتاب «تاریخ قم»[3] مذکور است که:

---

۱ . در «اصل»: ملقبش.

۲ . جاریه: کنیز

۳ . تاریخ قم: ص ۲۰۷.

«اول کسی که از فرزندان حسن مثنی ابن امام حسن علیه السلام به قم آمدند، از فرزندان علیّ بن عبیدالله بن عبدالله بن حسن بن جعفر ابن حسن مثنی ابن امام حسن علیه السلام، ابوهاشم محمّد بن علی بوده،... و از برای أبوهاشم محمّد سه پسر بوده: أبی عبدالله احمد، دوم أبوالحسین عبیدالله[۱]، سیّم أبومحمّد حسن.

و از أبی عبدالله احمد: عبیدالله و عیسی در وجود آمدند.

امّا ابومحمّد حسن از دختر احمد بن علی الشجریّ ابن محمّدبن عمر بن علی ابن عمر اشرف ابن امام زین العابدین علیه السلام ....[۲] بوجود آمده.

پس ابومحمّد حسن از قم به بصره رفت، و معزّالدوله او را در بصره نقیب سادات گردانید، و در بصره وفات نمود، و اعقاب او آنجا می‌باشند. و از أبی‌هاشم محمّد مذکور به اصفهان از ساداتی که به شهر جیّ اصفهان نزول کردند اعقابیست، که پسر عمانند با آن اعقابی که از أبی هاشم در قم می‌باشند، و ابوالحسن محمّد بن احمد شاعر ادیب از ایشان است، و اولاد و اعقاب ایشان بسیارند» انتهی.

مؤلف این کتاب محمّد علی بن حسین گوید: که احمد بن علیّ شجری مذکور در قم بوده است؛ همچنان که در باب چهارم ذکرش بیاید، و أبوهاشم محمّد مذکور دختر او به عقد نکاح درآورده، و ابومحمّد حسن از او بوجود آمده.

و از «عُمدةالطالب» چنین مستفاد شود که: اعقاب ابوالحسین عیسی بن احمد بن ابی هاشم محمّد در اصفهان می‌باشند.

و از کتاب «تاریخ قم» مستفاد می‌شود که: لقب علی أدرع است نه برادرش محمّد؛ همچنان که ذکر شد، زیرا که فرموده[۳]:

---

۱. در «تاریخ قم» ص ۲۰۸: ابوعلی الحسین.

۲. بیاض در «تاریخ قم».

۳. تاریخ قم: ص ۲۰۸.

«اوّل کسی که از فرزندان حسن ابن امام حسن عليه السلام که به قم آمدند و مقیم شدند، فرزندان أدرع بودند، و مراد از أدرع علیّ بن عبیدالله بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن امام حسن عليه السلام می‌باشد، و آن علی را أدرع می‌گفتند، زیرا که أدرع از نامهای سباع[1] می‌باشد، و بدین سبب او را أدرع گفتند، و اسم شد از برای او که در راه کوفه در راه قبر امیرالمؤمنین عليه السلام شیری بوده بسیار خبیث، و بسیار موی داشته، و هر که از آن راه عبور کردی او را می‌درید، و آن علی آن شیر را بکشت، و پای او را می‌کشید تا کوفه، و اهل کوفه چون او را بدیدند او را بدین نام نهادند؛ چه آن شیر را موی دراز بوده، و عرب شیر موی دراز را أدرع خوانند، و بعضی از خلفاءِ این لقب را بر او قرار دادند» انتهی، والله اعلم.

* * *

۱. سِباع: درندگان.

نور مشعشع سیّم

«در بیان احوالات زید ابن امام حسن علیه السلام، و اعقاب او به قم»

و این نور مشعشع مشتمل بر شش مقصد می‌باشد:

مقصد اول

«در بیان احوالات زید ابن امام حسن علیه السلام»

در «عُمدةالطالب» مذکور است که:

«کنیه زید أبی الحسین است، و موضّح نسّابه فرموده: ابالحسن و او متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و تخلف نمود از عموی خود حضرت سیّدالشهداء، و با آن حضرت به سوی کوفه نرفت، و بیعت نمود بعد از شهادت عموی خود به عبدالله بن زبیر، زیرا که خواهرش به عقد نکاح عبدالله بود، و در وقتی که عبدالله کشته شد، خواهر خود را آورد در مدینه.

و زید صاحب جود، و ممدوح بود، عمر او صدسال بود، (و بعضی گفتند: نود و پنج سال، و بنابر قولی نود سال) و در بین مکه و مدینه، در موضعی که گفته می‌شود حاجز وفات نمود» انتهی.

و در «جنّة النعیم» مذکور است که:

«بعد از وفات جسد او را آوردند در بقیع به خاک سپردند، و قدامة بن

الجحميّ این اشعار را در مرثیه او گفته:

فإنْ يكُ زيدٌ غالت الارضُ شَخْصه   فَقَد بانَ معروفٌ هناك وجودُ
و إنْ يكُ أمسى رهنَ رمسٍ، فقد ثَوى   به و هو محمودُ الفِعال فقيدُ
سَميعٌ الى المُعتّرِ يَعْلَم أنّه   سَيَبطلُه المَعْرُوفُ ثُمَّ يعودُ
وليس بقوّال وقَد حَطّه رحله   لِمُلْتمس المَعْرُوفِ أينَ تُريدُ
إذاقَصُ الوعدُ الدنى نَمىبه   الى المجد آباءٌ له وجُدُودُ
مَباذيلُ للمولىٰ، محاشيدُ للقِرىٰ   وفى الرَّوعِ عِنْدَ النائبات أُسودُ
إذا انتَحَل العِزُّ الطريف فإنّهم   لهم أرْثُ مجدٍ ما يرامُ تَليد
إذا ماتَ منهم سيّدٌ قام سيدٌ   كريمٌ يَبْني بَعدَهُ ويَشيدُ

حاصل معانی این اشعار آنست که: زید اگرچه در خاک پنهان است، لیکن جود و سخاوت و نیکیهای او پنهان نیست، و مستور نمی‌شود، اگرچه زیر گرد و خاک شد، و در صفات حمیده مانند نداشت، لیکن میشنود سؤال اهل فاقه و حاجت را، و میدانند آنچه راکه از وی طلب می‌نماید، باز خواهش‌مند است از طالب معروف، تا طلب حاجت از وی کند، و بلندی مجد از پدران و اجداد او است، هر چند دنیّ لئیم پستی او را خواهد، و پدران او به بندگان بخششها کردند، و به مهمانها مهربانیها نمودند، و در زمان ترس و نزول نوائب مانند شیرها بودند، پس از برای ایشان بزرگی و بزرگواری ارثی است که از پدرشان یافته‌اند، و عطا به عزّت است، و چون بزرگی از ایشان بمیرد به جای آن بیاید مانند آن، تا اصلاح امور بنده گان راکند.

و محمّد بن بِشْر خارجیّ در مدح زید ابن امام حسن عليه‌السلام می‌گوید:

إذا نَزَل ابنُ المُصْطَفى بَطْن تلعةٍ   نَفَى جَدْبَها واخْضَّر بالنَّبتِ عُودها
وزيدٌ ربيعُ النّاس في كلّ شتوةٍ   إذا اخلَفَتْ أنوائها وَرعُودُها
حمولٌ لأشناق الدّيات كانّه   سراج الدُّجى إذ قارنته سعورها

حاصل معنی این اشعار آنست که: [اگر] زید به زمین خشک سیلگاهی وارد شود، آن زمین را از قدوم خود سبز و خرم می‌کند، و زید مانند بهار و بارانیست که در آخر سالِ قَحْط؛ مردمان انتظار وی را می‌کشند، همان نحوی که از دیدن باران مسرور می‌شوند، از ورود و قدوم زید نیز شاد می‌شوند، و او است که مانند چراغ در تاریکی فتنه‌ها روشنائی می‌دهد، و اداء دیات می‌نماید، و متحمل صلات می‌شود.

و مادر زید فاطمه بنت أبی مسعود عقبه بن عمر بن تغلبة الخزرجیّ انصاری بوده» انتهی.

أبونصر بخاری گوید:

«لبابة دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلّب را عباس بن علی بن أبی طالب علیه السلام تزویج فرموده بود، و چون عباس در کربلا شهید شد، زید بن حسن علیه السلام او را به عقد خود درآورد، و از او دو فرزند آورد: یکی پسر که اسمش حسن می‌باشد، و دیگری دختر که اسمش نفیسه می‌باشد».

و زید ابن امام حسن علیه السلام را از بعضی از کتب سُنیان مستفاد می‌شود که او را «أبلج» می‌خواندند، و از این لقب درخشنده‌گی رخسار او ظاهر می‌شود.

و واقدی ذکر نموده که:

«زید چند میل به مدینه مانده، در منزلی که بطحا گویند وفات نمود، وی را به بقیع نقل کردند. و به قولی در حاجز که بین مکه و مدینه می‌باشد مدفون شد.

و بسیاری از شعراء در وفات او مراثی بسیاری انشاد کرده‌اند، از آن جمله آن اشعاری بود که ذکر آنها شد».

و به روایت سبط ابن جوزی در کتاب «مناقب» ذکر نموده که:

«زید ابن امام حسن علیه السلام دو خواهر داشت: یکی أمّ الحسن، و دیگری أمّ الخیر، و بسیار جلیل القدر و کریم الطبع بوده، و از برادرش حسن مثنی بزرگتر بوده، و او متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در خبر است که وقتی که

سلیمان بن عبدالملک در مسند خلافت نشست، به حاکم مدینه نوشت: در وقتی که بیاید کاغذ من، پس عزل نما زید را از صدقات رسول خداﷺ، و بده تولیت آنها را به فلان بن فلان از قوم او. حاکم مدینه او را عزل نمود، و دیگری را متولی نمود، آن‌گاه که خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید به حاکم مدینه نوشت:

اما بعد به درستی که زید ابن امام حسن، شریف بنی هاشم، و صاحب سهم است. در وقتی که کاغذ من آمد پس صدقات رسول خدا رد به سوی او نما، و اعانهٔ نما او را.

پس دیگر باره تولیت آنها را دادند به زید، و زید بن الحسن علیه‌السلام با بنی امیّه هرگز جانب تقیه را فرو نگذاشت، و با بنی‌امیه به رفق و مدارا می‌داشت، و متقلّد[1] اعمال ایشان می‌گشت».

و أبوالحسن عَمْری گوید «زید را جز حسن و نفیسه فرزند نبود، و این که گویند او را پسری بوده به نام یحیی، و قبر او به مصر است سُماعی شاذّ است».

پس بعد از فراغ از ذکر زید ابن امام حسن علیه‌السلام، شروع کنیم به ذکر احوالات فرزندش حسن.

* * *

---

۱. برعهده گرفتن.

مقصد دوم

«در بیان احوالات حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام»

در «جَنّة النعیم» مذکور است:

«اما حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام، و این بزرگوار از کبار و مشایخ سادات بنی حسن است، و زید مکنّی به أبی الحسن گردید؛ از جهت آن که فرزندش موسوم به حسن بود، و کنیه حسن بن زید أبومحمّد است، و لقب او امیر بوده، زیرا که پنج سال از جانب منصور دوانیقی در مصر و مکّه و مدینه امارت و حکومت کرد، پس منصور بر وی غضب کرد، و آنچه داشت گرفت، و در محبس منصور بود؛ تا آن که منصور وفات کرد، مهدی خلیفه او را از حبس برآورد، و آنچه منصور از او گرفته بود داد، و با مهدی به حجّ رفت، و زمان سه نفر از خلفاء بنی‌عباس را درک نمود: منصور، و مهدی، و هادی، بعد از اینکه به حاجز رسید در سال یکصد و شصت و هشت از هجرت رحلت کرد، و از سن وی هشتاد و پنج سال گذشته بود، و علیّ بن مهدی بر او نماز کرد.

و ابوالفرج اصفهانی گفته: که میانه حسن بن زید، و جعفر بن سلیمان بن عباس ـ حاکم مدینه ـ عداوت سختی بود، داود بن مسلم خدمت وی شرفیاب شد، حسن بن زید بر وی خشم کرد که چرا جعفر را مدح کردی.

عرض کرد: فدایت شوم، چون صله وافره[1] به من داد او را ستودم به این اشعار:

و کنّا حدیثاً قبل تأمیر جعفرِ وکان المُنی في جَعفَر أنْ یؤمَّرا
حوی .... الطاهرین کِلاهما إذا ما خَطا عن منبرٍ أمّ منبرا
کان بنی حَوّاء صفو إمامه فَخَیّر في أنسابه فَتَخیّرا

حاصل معنی آن که: ما آرزوی حکومت و امارت جعفر بن سلیمان را پیش از آن که امیر شود داشتیم، پس او را در بزرگواری دو منبر است، اگر یکی از آن دو منبر از او سلب شود قصد دیگری کند (و شاید مراد از دو منبر اشاره به حکومت مکّه و مدینه بوده باشد)، پس فرزندان حوّاء در برابرش ایستاده‌اند، و از انساب او را اختیار کرده‌اند، و خلاصه نموده‌اند.

بعد ازآن گفت: در نزد من شما برتر و بهتر از جعفر هستید، از آن که در مدح شما بالاتر عرض کرده‌ام، و خوشتر ستوده‌ام در این ابیات:

لَعَمْری اذا عافیتَ أوجدتَ مُنْعِما بعفوٍ مِنَ الجانی و إنْ کا معذراً
اللهَ أعطاكَ فَضْلاً فوق فَضْلِهِم علی هنٍ وهنٍ في حاسدٍ وهنِ
لانتْ بِما قَدَّمت بِمَدْحِه وأکرمُ فَخرٍ إنْ فَخَرت وعنصرا
هوالعزَّة الزّهراء مِنْ فخر هاشم ویدعوا علیّاً ذا المعالی حَیدرا
وزید النَّدی والسِبْط سِبْط محمّدٍ و عمُّك بالطَّف المُطهر جَعْفرا
بِحَقِّكُم نالوا ذُراها فَأصْبَحوا یَروُنَ به عِزّاً علیکم ومَظهرا

خلاصه معنی آن که: در وقتی که معذرت می‌خواهم، و عفو از گناهان را طلب کنم، در تو نعمت عفو می‌بینم، و تو ای حسن سزاواتری به مدح من از دیگری، و از جهت عنصر و فخر ذاتی، کریم‌تر و تمام بزرگواری، و حسب و

---

۱. فراوان.

نسب تو است، و دیگران را روا نیست.

چون حسن بن زید ابن امام حسن علیه‌السلام حاکم مدینه شد، ابن هرمه شاعر را ندیم خود نمود، و ابن هرمه در خوردن شراب بسیار حریض بود، و ابن هرمه همانست که وقتی [از] منصور دوانیقی عباسی خواهش کرد بنویسد مکتوبی به حاکم مدینه، هر وقت در هر کجا او را مست شراب ببینند حدّی بر او جاری ننماید!

منصور با آن‌که به ابن هرمة نهایت اکرام می‌نمود، و می‌خواست حاجت او را برآورد، از این فقره استیحاش[1] کرد، و گفت: نباید حدّالهی را ابطال و تعطیل نمود، و گفت: حاجت دیگر بخواه تا برآورم.

باز برای حرص و رغبتی که به شُرب خمر داشت، همین مطلب را اعاده نموده، عاقبت منصور نوشت به حاکم مدینه: هر وقت ابن هرمه شراب خورد هشتاد تازیانه بر او بزن تا حدّ الهی تعطیل نماند، و هر کس او را بیاورد نزد تو در حالت مستی؛ یکصد تازیانه مأذونی[2] بر او بزن!!

دیگر هر کس در کوچه و بازار ابن هرمه را مست می‌دید نزدیک او نمی‌آمد، و حاکم مدینه را خبر نمی‌کرد» انتهی.

در کتاب «تاریخ قم»[3] مذکور است که:

«یک روزی حسن بن زید بن امام حسن علیه‌السلام به ابن هرمه فرمودند: من کسی نیستم که از مدح تو مسرور شوم، و از هجو تو خائف شوم، شرافتی که خداوند عالم به واسطه پیغمبر مکرّمش صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما داده است، جامع مدحی است، و از هر ذمّی ما را دور دارد. و حقّ جد بزرگوار من آنست که اغماض ننمایم در حقّ کسی که خلاف شریعت حرکت کند. قسم می‌خورم به ذات أقدس الهی اگر

---

۱. وحشت.

۲. اجازه داری.

۳. تاریخ قم: ص ۲۱۰.

دیگر تو را مست ببینم دو حد بر تو جاری کنم، یکی برای خوردن شراب، و یکی برای مستی که اظهار می‌کنی؛ با آنکه ندیم من هستی، پس همّت بگمار، و از این عمل زشت درگذر برای رضای خدای، و خوشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

پس ابن هرمه از این تهدید بترسید و ترک نمود، و آن وقت نود سال از عمرش گذشته بود، و این اشعار از ابن هرمه است، در توبه از شراب خوردن گفته است.

شعر:

نَهانی ابنُ الرَّسولِ عَن المُدام ... وأدَّبَنی بآدابِ الکِرامِ
وَقال لی اِصْطَبر عَنْها وَدَعْها ... لِخَوفِ[1] الله لاخُوفِ الأنامِ
وَکَیف تَصَبّری عَنها وحُبّی ... لها حُبٌّ تَمَکَّن فی عظامی[2]
أرَیَ طیبَ الحَلالِ علیّ خبْثاً ... وطیبُ النَّفسِ في خُبْثِ الحَرامِ»

خلاصه معنی این اشعار آنست که: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از شُرب شراب نهی کرد، و به آداب مؤدّبانه مؤدب فرمود، وگفت به من خود را نگاه دار از آشامیدن شراب، برای ترس خدا نه از ترس مردم.

پس گفتم: من چگونه خود را نگاهداری کنم از شُرب خمر؛ حال آن که دوستی آن در استخوانهای من جای گرفته است؟، و می‌بینم آنچه پاکست و حلال در طبع من زشت و پلید می‌نماید، و آنچه ناپاک و حرام است نفس خبیث من او را پاک می‌داند.

و در «عُمدةالطالب» مذکور است که:

---

۱. در «تاریخ قم»: مخوف.

۲. در «تاریخ قم»:

وکیف تبعدنی عنها وحُبّی ... لها حُبّ تمکن في العظام

«کنیه حسن بن زید أبومحمّد است، و امیر مدینه بود از جانب منصور دوانیقی، و او اوّل کسی بود از علوییّن که لباس سیاه پوشید، و عمر او رسید به هشتاد، و وفات نمود (بنابر قول ابن خَدّاع) به حجاز در سال صد و شصت و هشت، و زمان هارون‌الرشید را درک نمود.

و اعقاب زید ابن امام حسن علیه السلام از همین حسن امیر است، و از برای زید ابن امام حسن علیه السلام دختریست اسمش نفیسه می‌باشد» انتهی.

پس [از] فراغ از ذکر حسن بن زید شروع کنیم به ذکر احوالات خواهرش نفیسه.

* * *

مقصد سیّم

«در بیان حالات سیّده نفیسه بنت زید ابن امام حسن علیه السلام»

و اما نفیسه، او را ولید بن عبدالملک تزویج کرد، و از وی فرزند آورد، و از این جاست که چون زید بر ولید بن عبدالملک وارد شد او را بر سریر خویش جای داد، و سی هزار دینار به او عطا نمود.

و به روایتی مادر حسن بن زید زجاجه نام داشت، و ملقّب بود به رقرق.

و أبوالحسن عمری که از علماء نسّابه است می‌گوید:

«نفیسه دختر حسن بن زید است، و او به نکاح ولید بن عبدالملک بن مروان درآمد و حاملاً در مصر وفات نمود».

و در «عُمدةالطالب» مذکور است که:

«نفیسه دختر زیدبن الحسن علیه السلام، زوجه ولید بن عبدالملک بوده، و گفته شده که او زوجه اسحاق ابن امام جعفر صادق علیه السلام بوده، و در مصر مدفونه گشت» انتهی.

و در «جَنّة النعیم» مذکور است که:

در بعضی از کتب أهل سنت و جماعت است در مدح نفیسه، به درستی که او از اهل فتوّت بوده، و او را سیّدة نفیسه، و سِتّ نفیسه (که به معنی خانم است) می‌نامیدند.

و در کتابهای ایشان است: از کثرت زهد و تقوی قبر خود را به دست خود کند، و روز و شب میان قبر می‌رفت و نماز می‌کرد، و در حالت احتضار روزه بود، هر قدر تکلیف کردند که افطار نماید قبول نکرد، و گفت سی سالست می‌خواهم خداوند را با زبان روزه ملاقات نمایم، و این اشعار از او است:

أصْرِفوا عَنِّی طَبیبی وَدَعُونی[1] وحبیبی
زادبی شَوُقاً الیه وغِرامي وَحَبیبی

یعنی: بردارید و منع کنید این طبیب را، و بگذارید مرا با دوست من؛ که شوق و محبت من، و ناله من از برای من لقاءِ دوست افزونست.

و جمعی از علماءِ شیعه نقل کردند که نفیسه به زهد و عبادت، و صیام نهار، و قیام لیل، مشهوره گردید. و تولدش در سال یکصد و چهل و پنج است، و او دو شوهر کرد: یکی ولید بن عبدالملك، و شوهر دوم او أبومحمّد اسحاق ابن امام جعفر صادق علیه السلام، و در صورت شبیه به حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بود آن اسحاق.

و از بیان أبوالحسن عُمری ـ که یکی از نسّابین است ـ معلوم می‌شود که شوهر دوم او عبدالملك بوده، و در حباله او با حمل از دنیا رفت، و در مصر مدفونه شد در ماه مبارك رمضان سال دویست و هشت هجری.

و از کتابهای برخی از عامة معلوم است که در حباله اسحاق ابن امام جعفر صادق علیه السلام رحلت نمود، خواست که او را از مصر نقل نماید به بقیع، اهل مصر برای تبرّك به مزارش منع نمودند، چون شب شد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله وسلم [را] در خواب دید، و فرمودند: بگذار در قاهرهٔ مصر مدفونه شود؛ به جهت آن که رحمت برایشان نازل می‌شود به برکت او.

و أیضاً نقل کرده‌اند: «ستّ نفیسه شش هزار ختم قرآن در قبر خود نمود، در زمان احتضار سوره انعام خواند، چون به آیه ﴿وَلَهُمْ دارُ السَّلام

---

۱. در «اصل»: دعولی.

عِنْدَ رَبِّهِم﴾[1] [رسید] دنیا را وداع نمود، و چه قدر از عامه را اعتقاد مفرط به مزارش[2] دارند، همیشه شموع و نذورات از اطراف مصر برای مقبرهٔ او می‌آورند. و گویند محمّد بن ادریس شافعی (که رئیس یکی از مذاهب اربعه است) در خدمت ستّ نفیسه حاضر می‌شد، و استماع حدیث می‌نمود.

خلاصه: در زمره خواتین بنی الحسن، نفیسه کمال امتیاز داشت، و این بنابر قول مشهور خواهر حسن امیر است.

علی أیّ حال فرزندان امام حسن علیه السلام را سزد به وجود این محترمه مکرّمه فخریّه و مباهات نمایند، چنان که فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به وجود فاطمه معصومه علیها السلام که مدفونه در بلدهٔ قم است» انتهی.

* * *

پس بعد از فراغ از ذکر ستّ نفیسه شروع کنیم به ذکر أعقاب حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام.

و می‌گوئیم که: در «عمدةالطالب» مذکور است که:

«از برای حسن بن زید هفت پسر است:

اول: قاسم، و آن بزرگتر بود از برادرهای دیگر، و کنیه او أبامحمّد بوده، و مادر او أمّ سلمه دختر حسین أثرم ابن امام حسن علیه السلام بوده، و او زاهد و عابد، و صاحب ورع و تقوی بود! مگر آن که او کمک بود از برای بنی‌عباس بر ضرر پسران عمویش حسن مثنی.

دوم: علیّ و کنیه او أبا الحسن است، و مادر او أمّ ولد بود، و لقب او شدید است، و در حبس منصور وفات نمود.

---

۱. سوره انعام: آیه ۲۱۷.

۲. امروزه آرامگاه ستّ نفیسه یکی از بزرگترین مزارهای شهر قاهره است، و از جهت اهمیت پس از مسجد رأس الحسین علیه السلام، و قبر حضرت زینب علیها السلام، سومین زیارتگاه مهم شهر قاهره شمرده می‌شود.

سیم: زید، و کنیه او أبوطاهر بود، و مادر او أمّ ولد از مردم نوبیّه[۱].

چهارم: ابراهیم، کنیه او أبواسحاق است، و مادر او أمّ ولد بوده.

پنجم: عبدالله، مادر او به (روایت ابونصر بخاری) أمّ ولد، و در جای دیگر از کتابش می گوید: امّ رباب بنت بسطام شیبانه مادر او بوده، و کنیه او أبوزید و أبومحمّد بوده.

و گفته شده أیضاً: که مادر او أمّ ولد بود که او را جریره می‌خواندند.

ششم: اسحاق، کنیه او أبوالحسن بوده ملقّب به کوکبی، مادرش امّ ولد بخاریّه[۲]، و او أعور[۳] بوده.

گویند که: از عیون[۴] هارون الرشید بوده بر آل أبی طالب، و سعایت می نمود، و به صواب دید او رشید ایشان را عرضه هلاك و دمار می‌داشت. و در پایان امر رشید بر او خشم گرفت، و محبوس داشت [اورا] در جائی که ابداً روشنائی نیافت تا وفات نمود.

هفتم: اسماعیل، کنیه او ابومحمّد، و مادر او امّ ولد بود، و او کوچك‌تر اولاد حسن بن زید بوده» انتهی.

* * *

---

۱. نوبه منطقه‌ای در جنوب مصر کنونی.

۲. منسوب به بخارا.

۳. اعور: کور بودن یک چشم راگویند.

۴. عیون: جمع عین، به معنای جاسوس.

مقصد چهارم

«در بیان أعقاب علیّ‌بن حسن‌بن زید ابن امام حسن‌علیه السلام، و در بیان احوالات شاهزاده عبدالعظیم‌بن عبدالله‌بن علیّ الشدید ابن حسن‌بن زید ابن امام حسن‌علیه السلام»

چنین گویند: که از برای علی الشدید پسریست اسمش عبدالله است، و از برای عبدالله است شش پسر است:

اول: حضرت عبدالعظیم که مدفون در ری می باشد.

دوم: احمد.

سیم: قاسم.

چهارم: حسن.

پنجم: محمّد.

ششم: ابراهیم.

هفتم: علی اصغر.

هشتم: زید.

در «ناسخ التواریخ» مذکور است که:

«علی الشدید را دختری بود فاطمه نام، و او کنیزکی داشت که هیفاء نام داشت، از وی حامل گشت، و از آن پیش که حمل فروگذارد علی‌الشدیّد وفات

نمود، حسن بن زید بعد از فوتِ پسرْ هیفاء را بفروخت، خریدار او را چون به خانه برد معلوم داشت که حامله می باشد، لاجرم او را به سرای حسن بن زید باز فرستاد. چون مدت حمل به کران رفت، پسری آورد حسن بن زید نام او را عبدالله نهاد، و فرزندزاده را بسیار دوست می داشت، و خلیفه خویش همی خواند، چون به حدّ رشد رسید از دخترزاده اسماعیل بن ابراهیم بن محمّد بن طلحه از جانب دختر پسری آورد به نام عبدالعظیم، و کنیه او ابوالقاسم بود، و مدفون در ری شد، بدین گونه ابوالحسن موسی صاحب ابن ابی السّاج که عالم به انساب می باشد در کتاب خود رقم نموده» انتهی.

و در «عُمدةالطالب» مذکور است:

«پس از این که خریدار فهمید که آن هیفاء حامله می باشد پس او را به سرای حسن بن زید فرستاد، بعد از وضع حمل آن کنیزک عبدالله را، پس جدّش حسن بن زید در شک افتاد، که آیا این پسرِ فرزندش علی می باشد یا نه؟ از این جهت علماءِ قیافه را آورد، و آنها که نظر نمودند به عبدالله حکم کردند بر آن که او پسر علی الشّدید می باشد.

پس حضرت عبدالعظیم که مدفون در ری می باشد؛ در مسجد شجره، و زیارت‌گاه مردم است، اولاد همین عبدالله می باشد.

و از برای حضرت عبدالعظیم فرزندیست اسمش محمّد است، و آن محمّد بسیار صاحب ورع و تقوی و زاهد بوده، اما او بلاعقب وفات نمود» انتهی.

و در «جَنّةالنعیم» مذکور است که:

«زوجه محترمه، و حلیلهٔ جلیله حضرت عبدالعظیم موسومه به خدیجه بود، دختر قاسم بن حسن امیر ابن زید ابن امام حسن علیه السلام.

و در کتابهای أنساب قاسم بن حسن امیر مکّنی به أبی محمّد است، و حسن أمیر کبیر أزهد و أورع از وی فرزندی نداشت، به عبارت اخری عیال او دخترعموی آن جناب می باشد.

و اما فرزندان آن جناب: یکی قاسم، و دیگری موسوم به احمد، و نیافتم علاوه بر این دو بزرگوار فرزندی، و منظور ندارم بر ایشان چه گذشت، و کجا مدفون شدند»انتهی.

در «ناسخ التواریخ» مذکور است که:

«عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید ابن حسن بن زید ابن امام حسنعليه‌السلام، المکنّی بأبی القاسم مناعت مقام، و جلالت قدر او افزونست که کسی در طیّ تحریر برآورد، مضجع مبارکش در زمین ری در مسجد شجره است، و قبرش زیارتگاه قاصی و دانی است، و در ثواب زیارت او از ائمه معصومینعليهم‌السلام حدیث کرده‌اند.

ابوعلیّ محمّد بن همّام سند به حسن بن علیّ العسکریعليه‌السلام می رساند که از جلالت قدر عبدالعظیم از وی سئوال کردند؟

پس فرمودند: اگر عبدالعظیم نبود می گفتم علیّ الشدید ابن حسن‌بن زید فرزند نیاورد.

اما عبدالعظیم را پسری بود به نام محمدّ، او نیز مردی بزرگ و به زهادت و کثرت عبادت معروف بود» انتهی.

و در «تحفة الزائر» مذکور است که:

«از مزارات مشهوره معلومه، مرقد منوّر امام زاده واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم است، او از أکابر محدّثین و أعاظم علماء و روات، و از اصحاب حضرت امام محمّد تقیعليه‌السلام و امام علی نقیعليه‌السلام بوده است، و نهایت توسّل به خدمت ایشان داشته است، و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده است، و قبر شریف او در ری مشهور و معلوم است.

و شیخ نجاشی به سند معتبر از احمد بن محمّد بن خالد برقی روایت کرده است: که حضرت عبدالعظیم از خلیفه گریخت و به ری آمد، و مخفی شد، و در سرداب در خانه مردی از شیعیان در سکّة الموالی، و در آنجا عبادت خدا می

کرد، و روزها روزه می گرفت و شبها به نماز می‌ایستاد، و پنهان بیرون می آمد، و زیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر او است، و راهی در میان بود، و می گفت این قبر مردی از فرزندان حضرت امام موسی‌علیه‌السلام می باشد، و پیوسته در آنجا می بود، و یک دو از شیعیان خبردار می شدند از احوال او، تا آن که اکثر مردم ری او را شناختند. پس شخصی از شیعه؛ حضرت رسالت پناه را در خواب دید که آن حضرت‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مردی از فرزندان مرا از سکّة المولی برخواهند داشت، و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب، در باغ عبدالجبار بن الوهاب، و اشاره فرمود به همان مکانی که در آنجا مدفون شد. پس آن شخص رفت آن مکان را از صاحب باغ بخرد.

صاحب باغ گفت: از برای چه می خری این درختان را، و جای آن درخت را؟

آن شخص خواب خود را نقل نمود، صاحب باغ گفت: من نیز این خواب را دیده‌ام، و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف بر آن سیّد و سائر شیعیان نمود [تا] در آنجا مرده‌های خود را دفن کنند.

پس حضرت عبدالعظیم بیمار شد، و به رحمت ایزدی پیوست، چون او را برهنه کردند که غُسل بدهند؛ در جیبش رقعه‌ای یافتند که در آنجا نَسَب خود را نوشته بود که منم أبوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله بن علیّ بن حسن بن زید ابن امام حسن‌علیه‌السلام»انتهی.

و در «جَنّة النعیم» مذکور است که:

«ابن بابویه، و ابن قولویه به سند معتبر روایت کرده‌اند که مردی از اهل ری به خدمت حضرت امام علیّ النقی‌علیه‌السلام رسید، از او پرسید که کجا بودی؟

گفت: به زیارت حضرت امام حسین‌علیه‌السلام رفته بودم.

فرمود: اگر زیارت می کردی قبر عبدالعظیم را که نزد شما است، هر آینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین‌علیه‌السلام کرده باشی» .

و در «روضات الجنّات» که از تألیفات عالم متبحّر آقا میرزا محمّدباقر، خلف رشید سدید مرحوم میرزا زین العابدین خوانساریست که:

«شهید ثانی رحمه الله فرموده در تعلیقی که بر «خلاصه» علّامه نوشته است که: شاهزاده عبدالعظیم مدفون در مسجد شجره است، و قبر او را زیارت می کنند. به تحقیق به زیارت وی حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که: هر کسی که زیارت کند او را واجب می شود از برای او بهشت».

و مؤیّد صحت این حدیث شریف، همان فرمایشی است که مرحوم میرداماد در کتاب «رواشح» فرموده است:

به تحقیق وارد شده که کسی که زیارت کند قبر او را واجب می شود برای او بهشت.

و مرحوم شهید رحمه الله در آخر حدیث فرموده‌اند: این قول را جمعی از علماء نسّابه ذکر کرده‌اند.

و روایتی نیز به طرز و بیان دیگر از حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه السلام در ألسنة و أفواه مشهور است، که ملخَّص از آن را می‌نویسم که آن جناب فرموده که:

«هر کس قدرت ندارد به زیارت من بیاید در خراسان، پس برادرم حضرت عبدالعظیم را در ری زیارت کند»

و هر قدر داعی سعی بلیغ نمودم در کتب معروفه علما و رجال و انساب، این روایت را به این بیان نیافت.

علی أیّ حال، اگرچه حضرت عبدالعظیم معاصر با زمان حضرت امام رضا علیه السلام نبوده، معلوم می شود که خبری از زیارت آن بزرگوار داده‌اند، و این ابیات از بابت زیارت آن حضرتست:

قَبرٌ إذا حَلَّ الوُفُود بِرِبْعه   رَحَلُوا وحَطَّتْ عَنْهُمُ الآثامُ
مَنْ زاره في الله عارفاً بِحَقّه   فالمسُّ مِنْه عَلى الجَحِيم حَرامُ

و حضرت امام علیّ النقی علیه السلام به آن بزرگوار فرمودند که تو دوست ما می باشی، با نسب طاهر و شرف باهر.

راوی گفت که: أبا حمّاد فرمودند که: خدمت حضرت امام علیّ النقی علیه السلام در سامره وارد شدم، و بعضی از مسائل حلال و حرام سؤال نمودم، و جواب شنیدم، چون خواستم وداع نمایم آن بزرگوار فرمود:

«ای ابا حمّاد! اگر چیزی مشکل شود از أمر دین تو در آن حدود، پس سؤال کن از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، و سلام مرا به او برسان».

و أیضاً صاحب «جنّة النعیم» می فرماید که:

«بناء چهارم مجدالملک قبّهٔ مبارکه حضرت عبدالعظیم است، که در زمانی که متوقف در ری بود، کمال استیلاء در استیفاء وزارت خود داشت، أمر [به] بناء قبّه عظیمه این بزرگوار نمود.

و معلوم است که در آن زمان هم نزدیک به غیبت صغری بوده، و علماء بسیار بودند از عامّه و خاصّه، مزار آن بزرگوار اشتهار داشت، و لکن بقعه و بارگاه در آنجا ساخت، پس همتی گماشت، و منّتی بر عجم گذاشت، و این قبّه سامیه را بنا کرد».

و مرحوم سیّد قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» فرموده است:

«از آثار مجدالملک، مشهد سیدعبدالعظیم حسنی است در شهر ری، و غیر آن از مشاهد سادات علویّه و اشراف فاطمی از آثار او است »انتهی.

مؤلف این کتاب محمّد علی بن حسین گوید که: این مجدالملک قمّی است، و در براوستان قم منزل داشته که از قصبه قم تا به آن مکان تقریبا نیم فرسخ است، و الحال براوستان مزرعه می باشد، و در زمانِ بودن عرب به قم آبادی بوده، و این مجدالملک ساکن آن قریه بوده، و این حقیر در جلد اول این کتاب در ضمن وزراء قمیّین او را ذکر نمودم.

و همچنین در کتاب «تحفة الفاطمیّة الموسویّة» ذکر او را نمودم.

و همچنین سلمة بن الخطّاب براوستانی از اهل همین قریه بوده، و او از جمله روات قمیّین می باشد، و ذکر او در جلد سیّم این کتاب، و در کتاب «ریاض المحدثین» بیاید، إن شاءَ الله تعالی.

و علماء رجال فرموده‌اند که: سلمة بن الخطّاب براوستانی الأزدورقانی، براوستان قریه‌ای هست از قراءِ قم، و ازدورقان از سواد ری است، و حال آن که این مطلب اشتباهست، زیرا که صاحب «تاریخ قم» فرموده که: ازدورقان از قراءِ قدیمه قم می باشد.

پس می گوئیم: ازدورقان همین قریه‌ایست که در این زمان که سنه هزار سیصد و سی می باشد، مشهور است در السنة اهل قم به زرقان که فصیح آن أزدورقان بوده، و از کثرت استعمال أزرقان گویند، و از آنجا تا مزرعه براوستان تقریباً یک میدان باشد، والحال در زرقان آبادی کمی می باشد، والله اعلم.

و در «مجالس المؤمنین» مذکور است که:

«از آثار مجدالملک قبّه حسن بن علیّ علیهما السلام است در بقیع که علی زین العابدین علیه السلام، و محمّدباقر علیه السلام، و جعفر صادق علیه السلام، و عبّاس بن عبدالمطلب در آنجا آسوده‌اند، و چهار طاق عثمان بن مظعون (که اهل سنّت چنان پندارند که عثمان بن عفّان است) که او بنا کرده است، و مشهد امام موسی کاظم، و امام محمّدتقی علیهما السلام در مقابر قریش در بغداد او بنا کرده است.

و از جمله آثار حُسنْ خاتمه او است که بعد از فوز به درجه شهادت در جوارفایض الأنوار حضرت امام حسین علیه السلام قرار یافته، رحمةالله تعالی علیه» انتهی.

و این مجدالملک قمّی مذکور غیر از مجدالملک شیرازیست که از «مجالس المؤمنین» مستفاد شود که او بسیار شرور بوده.

پس بعد از فراغ از ذکر اعقاب علیّ الشدید ابن حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام، شروع کنیم به ذکر اعقاب برادرش قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام که در قم بوده‌اند.

مقصد پنجم

«در بیان أعقاب قاسم‌بن حسن‌بن زید ابن امام حسن(ع) به قم»

در «عُمدةالطالب» مذکور است که:

«از برای أبومحمّد قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن(ع) سه پسر بوده: عبدالرحمن الشجری، و محمّد البطحانی، و حمزه».

پس در این مقصد دو مطلب است:

مطلب اوّل: در بیان أعقاب عبدالرحمن الشجری ابن قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن(ع):

که او را شجری گویند زیراکه او ساکن قریه‌ای بوده نزدیک مدینه، که اسم آن قریه شجره بوده، و کنیه او أبوجعفر بوده، و مادرش امّ ولد بوده، و از برای او پنج پسر بوده:

اوّل: حسن، و مادر او امّ ولد بوده، و اعقاب او به ماوراءالنهر می باشند.

دوّم: حسین مکّنی به أبی عبدالله، و مادر او از سادات حسینی می باشد.

سیم: محمّد الشریف، و او در مدینه جای داشت، و مادر او سکینه دختر عبدالله بن حسین ابن امام زین العابدین(ع) بوده.

چهارم: علی، و او در مدینه منزل داشت، و او و خواهرش زینب، و خواهر دیگرش امّ القاسم از یک مادر بودند، و مادر آنها امّ‌الحسن دختر حسن بن

جعفر بن حسن بن علی بن أبی طالب عليه السلام بوده.

پنجم: جعفر، مادر او امّ ولد بوده، و او سید شریفی بوده در مدینه.

امّا علی بن عبدالرحمن الشجری، او را نه پسر بوده، یکی از آنها یحیی می باشد، و او با کوکبی در قزوین مقتول گشت.

ابونصر بخاری گوید که:

«مقتول پدرش می باشد که علی بن عبدالرحمن الشجری باشد، و او در ورامین ری مدفونست، و قبرش ظاهر است، و او در حکومت عبدالله بن عزیز در ایام المهتدی[1] مقتول گشت» انتهی.

و در اطراف ورامین مشهور است که آن امام زاده علیّ از اولادهای امام زین العابدین عليه السلام می‌باشد و این مطلب در نزد حقیر اقوی‌تر می‌باشد، همچنان که در مقام خود در باب چهارم ذکرش بیاید إن شاءالله.

امّا جعفر بن عبدالرحمن الشجری، در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«اعقاب او از دو نفر می‌باشد یکی از آنها ابوجعفر محمّد، که او سیّد بزرگوار بوده در مدینه. و دیگر احمد الرئیس.

اما محمّد بن جعفر از برای او پسریست اسمش احمد است، و او ملقّب بوده به کرکوره، و اعقاب او مشهور بودند به پسران کرکورة، و اکثر اعقاب او در ری و اطراف آن بوده‌اند».

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«از برای احمد کرکوره ـ یعنی أصمّ و اعمی ـ هفت فرزند می‌باشد: ابوعلی محمّد به طبرستان، و عباس، و عیسی الکوسج، و جعفر، و طاهر، و عبیدالله، و حمزه الطویل.

امّا طاهر بن احمد کرکوره پس اعقاب او از سه نفر می‌باشد:

---

۱. المهتدی بالله عباسی، محمدبن هارون (۲۲۲ ـ ۲۵۶ ﻫ) چهاردهمین خلیفه عباسی است، در بغداد به خلافت رسید، لیکن پس از مدت کوتاهی ترکان او را از پای درآوردند.

اول: علیّ، کنیه او أبوالقاسم است، و اعقاب او در ری و نیشابور بوده‌اند.

دوم: محمّد، کنیه او ابوالحسن، و او در قم بوده، و از برای او اعقاب بسیار است، بعضی از آنها به راوند، رستاق قم نزدیک بلده کاشان بوده‌اند.

سیم: عیسی، کنیه او ابوطالب است، و او در قم بوده» انتهی.

چنین معلوم می‌شود که طاهر بن احمد کرکوره مذکور که پدر این سه نفر می‌باشد در قم بوده، و از قم به ری رفته باشد، زیرا که در کتاب «جنة النعیم» مذکور است که:

«در کتاب «منتقلة الطالبیّة» مذکور است که می‌فرماید: یافتم به خط الکیا الأجلّ السیّد النسّابة، المرشد بالله، زین الشرف، ادام الله علوّه، از جمله امامزاده‌ای که از قم به ری آمد طاهر بن احمد کرکوره ابن محمّد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجری بوده، و مادر او امّ ولد بوده، و اعقاب او از دو فرزندش می‌باشند: یکی از آنها محمّد که کنیه او ابوالحسن است، و مادر او خدیجه دختر حسین بن کار بن الاشعری.

و دیگری علیّ، که کنیه او ابوالقاسم بوده، و مادر او امّ کلثوم دختر احمد رازی» انتهی.

اما عیسی الکوسج ابن احمد کرکوره، از برای او فرزندیست اسمش احمد است، و کنیه او ابوالقاسم، و او منسوب بوده به ری.

و در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«از فرزندان زید ابن امام حسن علیه السلام، از ساداتی که از طبرستان نقل کردند و به قم آمدند، ابوالقاسم بود که جدّ ابوالقاسم رازیست، و نام آن ابوالقاسم احمد بن محمّد بن جعفر بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام می‌باشد، و او از طبرستان به قم آمده و وطن ساخت، و ابوالقاسم

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۸ ـ ۲۰۹.

احمد بن عیسی بن احمد حکایت نمود که جدّ او ابوالقاسم احمد بن محمّد مذکور به بغداد محبوس بود؛ به سبب مالی که بر ذمّة او بود، بر اجتهاد زیادی از آنجا بگریخت، و به طبرستان آمد؛ به نزدیک الداعی حسن بن زید آمد؛ به جهت خویشی که میان ایشان بود، و مدتی آنجا بماند، تا آنگاه که حسن بن زید را در وقت کشتن علویّه بگرفتند، پس ابوالقاسم از طبرستان بیرون آمد و به جانب قم رو کرد، و در راه دزدان بر وی برآمدند، و هر چه همراه داشت غارت کردند و بردند، چون ابوالقاسم به قم آمد عرب با او مهربانی کردند، چون میل عرب را با جانب او و جانب سادات و علویّه که به قم بودند دید، به نزد ایشان مُقام کرد، چون خبر او به حسن بن زید رسید نامه نوشت به اهل قم، که ابوالقاسم بی‌اذن و اجازت من به قم آمده، او را به سوی من فرستید؛ اگر خاهان آن هست یا نیست.

چون مکتوب به اهل قم بر ابوالقاسم عرض کردند، چون او مکتوب را خواند گفت: می‌روم به جانب او. پس عرب در مسجد سهل بن یسع جمع شدند، و ابوالقاسم هم در آنجا در سرائی نزول اجلال فرموده بود، کسی فرستادند و او را طلب کردند، ابوالقاسم آمد در آنجا، پس عرب گفتند که: حقوق این علوَیّ بر ذمت ما ثابت است، و حرمت او بر ما واجب و لازم است، چه او التجا به ما آورده، و به نزد ما آمده، ما را قضای حقوق او را باید کردن، و آنچه ما را در دست بود با او بخشش و مواسات نمودن لازمست. پس عرب از برای او مالی بسیار از نقد و جنس و اسب و استر قسمت کردند، و تحصیل نمودند، و به او دادند.

و ابوعلی عبدیل، از پدر خود روایت کند که آن دواب[1] و بِغال[2] که به أبی‌القاسم دادند مجموع بازین و مَفْرش بود، و جمعی را با او بدرقه فرستادند؛ تا

۱. دواب: چهارپایان.

۲. بغال: استران.

آنجائی که از دزدان خوف داشتند. چون ابوالقاسم به حضور حسن بن زید رسید نیکوئی اعتقاد مردم قم را، [و] اکرام و اشفاق ایشان درباره او و سادات علویّه به قم بازگفت. حسن بن زید به غایت خرّم و شادمانه شد، و اهل قم را بسیار شکر گفت.

پس ابوالقاسم از حسن بن زید دستوری خواست که دیگر باره به قم برود، حسن بن زید او را دستوری داد، چون ابوالقاسم به قم بازگردید؛ به شهر قم زن خواست، و متأهل شد، و مدتی در قم مقیم بود، پس به طبرستان رفت، و در آنجا طاهر و عباس و عیسی و جعفر و حمزه در وجود آمدند. و ابوالقاسم در طبرستان وفات نمود.

و طاهر بن ابوالقاسم از طبرستان به قم آمد، و به قم ساکن شد، و امّ القاسم دختر حسن بن حمّاد اشعری را به ابن میش[1] بود بخواست، و در حباله نکاح بیرون آورد، و از او ابوالحسن محمّد، و ابوطالب عیسی، و ابوالقاسم علی، و ابوالعباس احمد در وجود آمد.

پس ابوالحسن محمّد بن طاهر از قم به کاشان رفت و آنجا ساکن گشت، و به کاشان از او ابوالقاسم علی، و ابومنصور احمد، و ابوعلی حمزه در وجود آمدند.

امّا ابوالقاسم علی بن محمّد بن طاهر از کاشان به قم آمد و ساکن شد، و به قم از دختر ابوالقاسم رازی ابوالفضل محمّد آورد، و از خواهر او به کاشان حسن در وجود آمد.

اما ابومنصور احمد بن محمّد بن طاهر، از او دو پسر در وجود آمد: یکی ابوزید مطّهر، و دیگر ابوالغیث طاهر.

اما ابوالقاسم علی بن طاهر از قم به ری رفت، و در ری ساکن شد، و در

---

۱. ؟

آنجا پسری از او در وجود آمد طاهر نام، و بعد از آن به نیشابور رفت.

اما عباس بن ابی القاسم احمد بن محمّد به طبرستان مقیم شد، و اعقاب و اولاد او در آنجا هستند.

اما عیسی بن أبی القاسم احمد بن محمّد از طبرستان به ری آمد، و در آنجا دو پسر آورد: ابوالقاسم احمد رازی، و ابومحمّد حسن حسکا، و این ابومحمّد حسن حسکا را عقبی نبوده.

و اما ابوالقاسم احمد رازی، از ری به قم آمد و ساکن شد، و به قم ابوالحسن عیسی و چند دختر از او بوجود آمد. اما برادرش حسن حسکا[ی] مذکور به ری بماند، و او را مالی بسیار بوده بازرگانی کرده، و در سنه سیصد و هفتاد از خراسان به ری باز می‌آمد، چون به خار[1] رسید وفات یافت.

اما جعفر بن احمد، و حمزه بن ابوالقاسم احمد این دو برادر به طبرستان مقیم شدند، و عقب ایشان آنجا می‌باشند، و عدد ایشان معلوم نیست» انتهی المرام.

مؤلف این کتاب محمّد علی بن حسین گوید که: در قم دو امامزاده جلیل القدر می‌باشند در میان یک بقعه، یکی اسمش مشهور است به طیّب، و دیگری طاهر، و از قصبهٔ قم تا به آن زیارتگاه تقریبا یک فرسخ و نیم می‌باشد، و مشهور است که آن دو برادر از اولادهای سیّد سجادعليه‌السلام می‌باشند، لکن احتمال می‌رود که آن امام زاده یکی طاهر و دیگری مطهر از اولادهای حضرت امام حسن مجتبیعليه‌السلام باشند، که ذکر شدند، و هر دو برادرند، و رفته رفته مطّهر را طیّب استعمال کرده باشند، و مشهور شده باشد به شاهزاده طیّب و طاهر.

بنابراین نسب شریف آنها از این قرار است:

مطهّر و طاهر، فرزندان احمد بن محمّد بن طاهر بن احمد بن محمّد بن

۱. خار: در «معجم البلدان» ج۲ / ۳۳۶ آمده است: خار: آخره راء، موضع بالرّی.

جعفر بن عبدالرحمن الشجری ابن قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام.

پس از این که تفحص نمودم در کتب معتبره موجوده در نزد خودم را، ندیدم و نیافتم در اولادهای سیّد سجاد علیه السلام که به این حدود بوده‌اند دو برادری که موسوم باشند به این دو اسم که طیّب و طاهر باشند، پس از این جهت این احتمال را در این مقام ذکر نمودم.

پس بعد از فراغ از ذکر اعقاب عبدالرحمن شجری ابن قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام، شروع کنیم به ذکر اعقاب برادرش محمّد بطحانی که به قم بوده‌اند.

* * *

مطلب دوم

«در بیان أعقاب محمّد بطحانی ابن قاسم‌بن حسن‌بن زید ابن امام حسن علیه السلام به قم»

در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«بطحانی روایت شده به فتح باء، که او منسوب باشد به سوی بطحاء، و به ضمّ باء که او منسوب باشد به سوی بطحان که وادیست[1] به مدینه.

محمّد بطحانی مردی فقیه بوده، و مادر او ثقفیّة[2] بوده، و اعقاب او از هفت فرزندش بوده:

اول: قاسم، رئیس به مدینه.

دوم: ابراهیم.

سیم: موسی.

چهارم: عیسی.

پنجم: هارون.

ششم: علی.

هفتم: عبدالرحمن.

---

۱. وادی: دشت.

۲. منسوب به قبیله بنی ثقیف.

امّا عیسی بن محمّد البطحانی، و او رئیس بوده در کوفه، و عقب او به روایت بصریین از چهار نفر است:

حمزة الاصغر، و ابوتراب علیّ النقیب، و ابوعبدالله حسین، و ابوتراب محمّد.

اما ابوعبدالله حسین بن عیسی مذکور، از برای او سه اولاد است: محمّد که معروفست به ششدیو، و قاسم و علی» انتهیٰ.

و در کتاب «تایخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از سادات حسینی که به قم بوده‌اند بنوششدیو[2] می‌باشند، نام او حسین بن محمّد ششدیو ابن عیسی بن محمّد بطحانی ابن قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن عليه السلام، و آن حسین مذکور از ری به قم آمد، و اعقاب او به قم هستند، و نسب او را جائی ندیدم و نخواندم» انتهی.

و در «ناسخ التواریخ» مذکور است که:

«أمّا ابوعبدالله حسین بن عیسی بن محمّد بطحانی دختری آورد اسمش امّ الحسین بود، و دو پسر: اول محمّد، دوم علی.

امّا علی بن حسین بن عیسی بن محمّد بطحانی (به روایت ابوالغنائم) سه فرزند آورد: اول در قم، دوم در ری، سیّم در راوند کاشان.

أمّا محمّد مکّنی بود به أبی عبدالله در بلخ طبرستان، مشهور بود به مکاری، و معروف به ششدیو، و پانزده فرزند داشت، یکی از آنها حسین اصغر بوده، و دیگر علی، و کنیه او ابوطالب بوده، و او در قم فرزندی آورد» انتهی.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«اولادهای آن محمّد ششدیو چند نفر از آنها صاحب أعقاب بودند، یکی از آنها حسین بن محمّد ششدیو می‌باشد، و کنیه او ابوهاشم بوده، و او در قم

---

۱. تاریخ قم: ص۲۱۱.

۲. در «تاریخ قم»: دیگر از سادات حسینیّه که به قم آمده‌اند ششدی‌اند.

بوده، و از برای او به قم اعقاب کثیره می‌باشد» انتهی.

و در «عمدةالطالب» مذکور است که:

«اما ابوعبدالله حسین بن عیسی بن محمّد بطحانی از برای او سه فرزند است:

اول: محمّد ششدیو.

دوم: قاسم.

سیم: علی.

امّا محمّد معروف به ششدیو، پس از برای او چند اولاد است که متفرق در بلاد می‌باشند:

اول: علیّ اکبر مکاری، و معروف به خربنده.

دوم: علی الرویانی.

سیم: حمزه.

چهارم: حسین.

پنجم: سراهنگ.

ششم: احمد.

هفتم: علی.

و از برای هر یک اعقاب بسیاریست.

و ابونصر بخاری در فرزندان محمّد ششدیو طعن و غمز می‌زند، و ذکر می‌کند آنها به طعن و غمز» انتهی.

و در «ناسخ التواریخ» أیضاً مذکور است که:

«ابونصر بخاری در نسب بعضی از فرزندان محمّد ششدبو طعن می‌زند، و تاج الدین محمّد بن معیّة حسنی نسّابة، این دو شعر را از برای طعن بعضی از بنی‌ششدبو اشاره کرد:

إذا سقی الله أرْضاً صوب غادیةٍ فلا سَقَی الله براً أعظم الجورِ

فانّهم ششدبوا أصلهم مِنْ بنی عــلیّ واضــح البـهتان والزُّور

امّا قاسم بن حسین بن عیسی بن محمّد بطحانی ـ برادر محمّد ششدبو ـ از برای او اعقابیست در آمل.

اما علی بن حسین بن عیسی ـ أیضاً برادر محمّد ششدبو ـ در «عمدة الطالب» مذکور است که از برای او سه اولادست: اول از آنها در قم، دوم در ری، سیّم در راوند کاشان.

و ابن طباطبا ذکری نکرده مگر حسن بن علی را به راوند» انتهی.

پس معلوم شد از «تاریخ قم»، و از آن بعض کتب انساب کـه حسـین بـن محمّد ششدبو در قم بوده، و صاحب اعقاب بوده، و همچنین برادر محمّد که علی باشد، او هم در قم صاحب اولاد بوده.

و ایضا از سادات حسنی که در قم بوده‌اند از نسل قاسم بن محمّد بطحانی، برادر عیسی بن محمّد بطحانی مذکور می‌باشند؛ همچنان که در بعضی از کـتب انساب مذکور است که:

«اما قاسم بن محمّد بطحانی مردی فقیه بوده، و عقب او از چهار نفر است: حسن البصری به همدانِ العراق، و عبدالرحمن (مادر این دو نفر زیـنب دخـتر عبدالرحمن شجریست) و محمّد و احمد (مادر این دو نفر قمیّه بوده).

و گفته شده که: از برای او دو پسر دیگر هم بـوده: یکـی حـمزه، و ثـانی حسین.

و بعضی از اعقاب حسین بن قاسم به طوس خراسان و همدان و به قم (که بلده‌ایست معتبر بوده‌اند)» انتهی.

و در «ناسخ التواریخ» مذکوراست که:

«قاسم بن محمّد بطحانی در مدینه صاحب ریاست بوده، و مردی فقیه بوده، او را یک دخـتر بـوده معروفه بـه امّ الحسـن، و شش پسـر از بـرای او بـوده: عبدالرحمن، و محمّد، و حسن، و احمد، و حمزه، و ابراهیم... الی آخر».

و أيضاً از سادات حسنی که به قم بوده‌اند، از نسل عبدالرحمن بن محمّد بطحانی، برادر قاسم بن محمّد و عیسی بن محمّد که ذکر آنها شد ناصرالدین علیّ می‌باشد.

در «عمدة‌الطالب» مذکور است که از برای عبدالرحمن بن محمّد بطحانی دو پسر است: اول جعفر، و ثانی علی.

امّا جعفر، پس عقب او از احمد است، و از برای احمد بن جعفر مذکور سه پسر بوده: طاهر به طبرستان، و کوچک به آمل، و عیسی به ری.... تا آن مقامی که می‌فرماید:

و به تحقیق یافتم از جمله اشخاصی که نسبت می‌دهند به سوی عبدالرحمن بن محمّد بطحانی، ناصرالدین علی بن مهدی بن محمّد بن حسین بن زید بن محمّد بن احمد بن جعفر بن عبدالرحمن ابن محمّد بطحانی ابن قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن‌عليه‌السلام است، که مدفون به شِقّ قم در مدرسه، آنجائی که در محله سورانیک قم واقع است» انتهی المرام.

مؤلف این کتاب محمّد علی بن حسین گوید که: مدفن ناصرالدین علی از قرائنی که در کلام «عمدة‌الطالب» چنین مستفاد می‌شود که در همین بقعه‌ای می‌باشد که الیوم مشهور است به بقعه احمد بن اسحاق که در بازار قم، مقابل درب مسجد امام واقع است، زیرا که در آنجا مدرسه بوده در زمان قدیم، و الیوم زمین مدرسه در پشت بازار موجود است، و آب انباری هم در درب آن مدرسه می‌باشد، و بودن مدرسه در آنجا شایع است، و محلّ انکار نمی‌باشد، و در شق قم هم واقع است، زیرا که شِقّ به معنی طرف و کنار است، و آن مدرسه و بقعه هم در کنار شهر واقع است، هر چند الیوم آن محل را سورانیک نگویند، و به این نام نخوانند، زیرا که رفته رفته و به مرور ایام اسمهای محلات قم تغییر یافته، و مشهور شده آن بقعه به بقعهٔ احمدبن اسحاق. و گویند او در این محل مدفونست.

این مطلب غلطی است مشهور، و داخل در مصداق این مطلب است که می‌فرماید: «رُبَّ مشهورٍ لا أصل له»، زیرا که احمد بن اسحاق در حُلوان وفات نموده؛ نزدیک پل ذهاب، همچنان که صدوق (علیه الرحمة) در کتاب «کمال‌الدین» خود می‌فرماید که: در وقت مراجعت احمد بن اسحاق قمّی از سُرّ مَنْ رآ از خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به سوی قم به حلوان که رسید مریض شد، و در آنجا وفات نمود، و در آن مکان مدفون شد، و تفصیل حالات او در جلد سیّم این کتاب و در کتاب «ریاض المحدثین» بیاید إن شاءالله.

الحاصل: مدفون در این بقعه مذکوره در قم ناصرالدین علیّ می‌باشد، و بسیار امامزاده جلیل القدریست، و مردم بر سر تربت او می‌روند و او را زیارت می‌کنند، و حاجت خود را از خدای تعالی مسألت [می] نمایند، و به برکت روح مطّهر آن امامزاده به حاجت و مراد خود می‌رسند، و مردم نذورات از برای او می‌نمایند و به مراد خود می‌رسند، حتی آن که شبهای جمعه و غیر آن از عصر که می‌شود شموعات بسیاری بر سر قبر شریف او روشن [می]نمایند.

پس بعد از فراغ از ذکر اعقاب قاسم بن حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام که به قم بودند، شروع نمائیم به ذکر اعقاب اسماعیل بن حسن بن زید، برادر قاسم بن حسن مذکور که به قم بودند.

* * *

مقصد ششم

«در ذکر اعقاب اسماعیل جالب الحِجارة ابن حسن‌بن زید ابن امام حسن علیه السلام می‌باشد که به قم بوده‌اند»

و او را «جالب الحِجارة» می‌گفتند به سبب آن‌که سنگ از کوه می‌کشید، و می‌آورد از برای ساختن مساجد و پل و رباط، والله العالم.

و در «ناسخ التواریخ» مذکور است که از برای او سه پسر بوده:

«اول: حسن، مادر او أمّ ولد بوده عمری گوید که حسن روایت حدیث می‌کرد، لکن در صدق لهجه متهم بود.

دوم: محمّد، مادر او از سادات حسینی است.

سیم: علی، مادر او أمّ ولد بوده است نام او حُلَلْ بود، و بعضی از علما و نسابهٔ گویند، اسماعیل را نیز پسری بوده که احمد نام داشت.

اما علی بن اسماعیل از برای او شش اولاد بوده: حسین، حسن، اسماعیل، محمّد، قاسم، احمد.

اما محمّد بن علی بن اسماعیل بن حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام معروف بوده به ابن علیّه، و مادر او امّ ولد است، و او در طبرستان اقامت جست.

ابوالحسن عمری گوید: از اولاد ابن علیّه، امیرکابن علی بن محمّد بن علی بن اسماعیل جالب الحجارة می‌باشد، و اولاد امیرکا در شام و دمشق و

طرابلس فراوان شدند.

اما قاسم و احمد دو پسران علیّ بن اسماعیل جالب الحجارة، این دو برادر از یک مادرند، و مادر آنها ابونصر بخاری گوید که: از مردم قم است» انتهی المرام.

و در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«اسماعیل جالب الحجارة، و او کوچکتر بود از برادرهای دیگر، و مادر او امّ ولد بوده، و اعقاب او از دو فرزندش محمّد و علی النازوکی [است].

امّا علی بن اسماعیل جالب الحجارة معروفست به نازوکی، و اعقاب او بسیار است، و بعضی از ایشان معروفند به ابن علیّه النازوکی، و از فرزندان او است علیّ‌بن الحسین امیرکای قمی، ملقّب به شکنبه ابن علیّ بن محمّد بن علی بن اسماعیل جالب الحجارة، از برای او عقبی است به شام و طرابلس و دمشق» انتهی المرام.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«امّا محمّد بن علی بن اسماعیل جالب الحجارة از برای او است اعقاب چندی، مگر آن که صحیح و متفق علیه بر عقب او آنست که عقب او از علی است؛ که ملقب به شکنبه است، یعنی عظیم البطن، و از برای آن علی شکنبه سه اولاد است که صاحب اعقاب می‌باشند:

یکی از آنها: ابوعبدالله حسین القمّی است ملقب به أمیرکا، و آن حسین رفت به سوی حلب، و وفات نمود در مسح الشام، و عمرش از صد بیشتر بوده» انتهی المرام فی هذالمقام.

پس از این کتب معتبره معلوم شد که اعقاب اسماعیل جالب الحجارة به قم بوده‌اند، و می‌توان گفت که خود علیّ بن اسماعیل بن حسن بن زید ابن امام حسن علیه‌السلام به قم بوده، و زنی از قم گرفته، و احمد و قاسم از آن قمیّه به وجود آمده‌اند، و همچنین اعقاب مذکوره او در قم بوده‌اند.

مخفی نماند که جدّ این سادات حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام می‌باشد، و او آن کسیست که حاکم مدینه بود، ابن هرمهِ شاعرِ را ندیم خود نمود، و ابن هرمه در خوردن شراب بسیار حریص بود. و ابن هرمه همانست که وقتی از منصور دانیقی عباسی خواهش کرد بنویسد مکتوبی به حاکم مدینه [که] هر وقت در هر کجا او را مست شراب ببینند حدّی بر او جاری ننمایند، منصور با آن که به ابن هرمه نهایت اکرام می‌نمود، و می‌خواست حاجت او را برآورد، از این فقره استیحاش[1] کرد، و گفت: نباید حدود الهی را ابطال و تعطیل نمود، و گفت حاجت دیگر بخواه تا برآورم. باز برای حرص و رغبتی که به شُرب خمر داشت، همین مطلب را اعاده نمود.

[تا] عاقبت منصور نوشت به حاکم مدینه: هر وقت ابن هرمه شراب خورد هشتاد تازیانه بر او بزن [تا] حد الهی تعطیل نماند، و هر کس در کوچه و بازار ابن هرمه را مست ببیند، و او را نزد تو حاضر آورد او را صد تازیانه مأذونی بزنی!! دیگر کسی او را مست می‌دید نزدیک او نمی‌آمد، و حاکم مدینه را خبر نمی‌کرد.

و در کتاب «تاریخ قم»[2] مذکور است که:

«یک روزی حسن بن زید ابن امام حسن علیه السلام به ابن هرمه گفت: من کسی نیستم که از مدح تو مسرور، و از هجو تو خائف باشم، شرافتی که خداوند عالم به واسطهٔ پیغمبر مکرّمش به ما داده است، جامع مدحی است، و از هر ذمّی ما را دور دارد، و حقّ جدّ بزرگوار من آنست که اغماض ننمایم در حقّ کسی که خلاف شریعت حرکت نماید. قسم می‌خورم به ذات اقدس الهی اگر دیگر تو را مست ببینم دو حد بر تو جاری می‌کنم؛ یکی برای خوردن شراب، و دیگر برای مستی که اظهار می‌کنی، با آن که ندیم من هستی، پس همت بگمار و از این

---

۱. وحشت.

۲. تاریخ قم: ص ۲۱۰.

عمل شنیع بگذری برای رضا، و خوشنودی حضرت رسولﷺ.

پس ابن هرمه از این تهدید ترسید، و ترک نمود، و آن وقت نود سال از عمرش گذشته بود، و این اشعار از ابن هرمه است در توبه از شراب خوردن گفته است:

نَهانی اِبنُ الرَّسُولِ عَن المُدامِ   وأدبــنّی بآدابِ الکِـرامِ
وَقالَ لِی: اِصْـطبِر عَـنْها وَدَعْـها   لِـخَوف اللهِ، لاالخـوفِ الأنـامِ
وَ کَیفَ تَـصبُّری عـنها، وَحُبّی   لهـا حبُّ تَـمکَّنَ فـی عِظامِ
أری طیّب الحَلال علـیَّ خُـبْثاً   وَ طیّب النَّفْسِ في خُبْثِ الحَرامِ

و أیضاً این اشعار را در مدح حسن بن زید ابن امام حسنؑ گفته:

اللهُ أعـطاك فَـضْلاً فـوقَ فَـضْلِهم   عَلی هنٍ وهـنٍ فـی حـاسدٍوهَنِ
لَعَمْري إذا عاقبَت أوجدتَ مُنْعِما   بعفو مِنَ الجانیّ وإنْ کانُ مـعذراً
لأنتَ بــما قَــدَّمتَ بـمدحه   وأکرمُ فَخْراً إنْ فَخرتَ و عُـنْصراً
هُوَالعِزَّةُ الزَّهراءِ مِنْ فـخرِ هـاشمِ   ویَـدْعُوا عَـلیّاً ذَالمَـعالی حَـیدراً
وزَیدُ النَّدی، والسِّبْط سِبطَ مُحمّدٍ   وعـمُّك بـالطَّف المُـطهر جَـعْفرا
بِـحَقِّکُم نـالُوا ذُراهـا فَـأصْبَحُوا   یَـرُونَ بِـعزٍّ عَـلَیکُم و مَـظْهراً

* * *

باب سیم

«در ذکر احوالات امام حسین علیه السلام، و در ذکر ولادت امام سیّم جناب امام حسین روحی و روح العالمین فداه»

«در ذکر احوالات امام حسین علیه السلام، و در ذکر ولادت امام سیّم روحی و روح العالمین فداه»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«آن امام در مدینه طیّبه در وجود آمد؛ روز پنجشنبه سیّم ماه شعبان، سنه ثلاث[2] از هجرت، و سنه اربع[3] از سال احزاب. و مادر او فاطمه زهراء، و او را به کربلا در روز جمعه عاشر[4] محرّم شهید کردند؛ در سنه احدی و ستین[5]، و عمر شریف او پنجاه و شش سال و دو ماه بوده و پانزده روز، و کشنده او (لعنة الله علیه)[6] شمر و سنان بن انس نخعی ملعون.

و مدت حمل و شیر خوردن او سی ماه تمام بوده، و میان ولادت او و امام حسن علیه السلام شش ماه و ده روز بوده، و قبر و مشهد مطهر او به کربلا می‌باشد.

عدد فرزندان او: علیّ اکبر، از ترائب و بطن لیلی دختر أبی مُرّة بن عروة

---

۱. تاریخ قم: ص۱۹۵.

۲. سوم.

۳. چهارم.

۴. دهم.

۵. سال شصت و یک.

۶. در تاریخ قم: لعائن الله تتری مرة بعد اخری.

مسعود بن مقعب بن مالك بن كعب بن عمر بن عوف بن قسی است.

امّا آنچه مردم می‌گویند که علیّ اکبر به کربلا شهید شد غلط است، زیرا که چون امام حسین را شهید کردند علی اکبر را پسری بود أبوجعفر الباقر، و عمر او به چهار سال رسیده بود.

و عبدالله، و جعفر، او را به کربلا شهید کردند، و مادر او را برکنار داشت، ناگاه تیری از هوا درآمد و بر وجود مبارکش آمد، و او بدان تیر شهید شد.

دیگر سُکینه بود، و او را آمنه نیز نام بوده است، از ترائب و بطن رباب دختر امرءِ القیس بن عدیّ بن ادریس بن جابر بن کعب بن علیم بن کلب بن و بره بوده. و سکینه زن مصعب بن زبیر بوده است، و بعد از کشتن مصعب زن عبدالله بن حکیم بن حزام[1] بن خویلد بن اسد بن عبدالعُزّی شد، (و او آن کسیست که حزامیّة را بدو نسبت می‌دهند، و افتخار ایشان به خدیجه دختر خویلد است که زن پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده)، و وُلْدِ امام زین العابدین علیه السلام و قریش او را از عبدالله حکیم باز ستدند، زیرا که او کفو او نبود.

و عبدالله حکیم خیّاط[2] بوده، و از قریش به مال بیشتر.

دیگر از دختران آن حضرت: فاطمه است از ترائب و بطن ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله بن عثمان بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّه، و فاطمه چند برادر و خواهر مادری داشته مثل طلحه بن الجواد ابن امام حسن بن علی علیه السلام، و آمنه دختر عبدالله بن محمّد بن عبدالرحمن بن أبی بکر.

و فاطمه را تشبیه به حورالعین کردند، ذکر تزویج و وفات او را نیافتم.

و در شجرة ذکر پسری دیگر کرده‌اند محمّد نام، و او به کربلا شهید شد.

و از فرزندان آن حضرت، علی اکبر یعنی امام زین العابدین علیه السلام را عقب بوده».

* * *

---

۱. در «اصل»: عبدالله بن حزام، و در «تاریخ قم»: عبدالله بن حکیم بن حزام.

۲. در «تاریخ قم»: حنّاط.

باب چهارم

«در بیان احوالات امام چهارم حضرت جناب سیّد سجاد»

و ایــن بــاب مشــتمل است بـر چـهار نـور شعشعانی:

نور مشعشع اوّل

«در ذکر تولد، و وفات، و عدد اولاد آن حضرت»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است:

امام زین العابدین را به أبی محمّد، (وأبی بکر، و أبی القاسم ایضاً) کنیت کرده‌اند، و او سنه سبع و ثلاثین[2] هجریّة در وجود آمده است. و مادر او شهربانویّه بنت یزدجرد بن ملك. به درد زادن و وضع حمل به امام زین العابدین علیه السلام وفات یافت. و امام زین العابدین در سنۀ خمس و تسعین[3] وفات یافته است؛ وعمر او پنجاه و هفت سال و چهارده روز بوده.

و به روایتی دیگر وفات او در ماه محرّم سنۀ اربع و تسعین[4] بوده است، و مدّت عمر او پنجاه و پنج سال، و مادر او أمّ ولد بوده است، و او را سلامه خوانده‌اند، و نام او شهربانو جهانشاه بنت یزدجرد بوده است.

و قبر و مشهد و تربت او جنب قبر عمّ او حسن بن علیّ علیهما السلام به بقیع است».

---

۱. تاریخ قم: ص۱۹۶.

۲. سال سی و هفت هجری.

۳. سال نود و پنج هجری.

۴. سال نود و چهار هجری.

و در «بحار»[1] مذکور است که:

«أولادهای امام زین العابدین علیه السلام از قراری که در «مناقب» است ده نفر بوده‌اند:

حضرت امام محمّدباقر علیه السلام، و عبدالله الباهر، مادر ایشان امّ عبدالله دختر حضرت امام حسن علیه السلام، و اسمش فاطمه بوده، و ذکر او در اولادهای امام حسن گذشت.

و ابوالحسین زید شهید، و عمر أشرف توأم[2] بودند.

و حسین أصغر، و عبدالرحمن، وسلیمان توأم بودند.

و حسن، و حسین، و عُبیدالله توأم[3] بودند.

و محمّد أصغر فرد بوده، و علیّ و او کوچکتر از همه بوده، و خدیجه فرد.

و گفته شده که: از برای او دختری نبوده.

و أیضاً گفته شده: از برای او دختری هست، که اسماء[4] آنها از این قرار است: فاطمه، و طیّبه، و امّ کلثوم.

اما آنهائی که صاحب اعقاب بوده‌اند از این قرار می‌باشند:

حضرت امام محمّدباقر علیه السلام، و عبدالله الباهر، و زید شهید، و عمر أشرف، و حسین أصغر.

و صاحب «کشف الغمة» فرموده که: آن حضرت نه اولاد ذکور داشت، و دختر نداشت.

و ابن خشّاب در کتاب «موالید أهل البیت» فرموده که: از برای آن حضرت هشت اولاد ذکور بوده، و دختری نداشت، اسمهای آنها از این قرار است:

---

۱. بحار الانوار: ۴۲ / ۱۵۵.

۲. توأم: همزاد یا دوقلو.

۳. توأم: همزاد یا دوقلو.

۴. نام.

حضرت امام محمّدباقر عليه السلام، و عبدالله، و زيد، و عبيدالله، و حسن، و حسين، و علي، و عمر.

و أعقاب عبدالله از فرزندش محمّد أرقط مي‌باشد، و عقب محمّد أرقط اسماعيل است، و عقب اسماعيل از دو فرزندش مي‌باشد: محمّد بن اسماعيل، و حسين بن اسماعيل.

أمّا عقب عمر أشرف ابن امام زين العابدين عليه السلام، از دو فرزندش عليّ بن عمر، و محمّد بن عمر است.

و عقب عليّ بن عمر از چهار نفر است: حسن بن عليّ بن عمر أشرف، و قاسم بن عليّ، و عمر بن عليّ، و محمّد بن علي.

و محمّد بن علي عقبه او از دو فرزندش مي‌باشد: أبي عبدالله حسين به كوفه، و قاسم بن محمّد به طبرستان.

و عمر و جعفر، از براى اين دو نفر هم عقبى است به خراسان.

و أمّا عقب زيد ابن امام زين العابدين عليه السلام از سه نفر مى‌باشد: حسين، و عيسى، و محمّد.

و عقب حسين بن زيد از فرزندش يحيى مى‌باشد، و آنها خانواده مى‌باشند: عليّ بن حسين، و حسين بن حسين، و قاسم بن حسين، و اسحاق بن حسين، و عبدالله.

و عقب محمّد بن زيد از يك فرزندش مى‌باشد كه جعفر باشد، و عقب جعفر از سه فرزندش مى‌باشد: محمّد، و احمد، و قاسم.

أمّا عقب حسين ابن امام زين العابدين عليه السلام از پنج نفر است: عبيدالله، و عبدالله، و على، و سليمان، و حسن.

و عقب عبيدالله بن حسين از پنج نفر است: على، و محمّد، و جعفر، و حمزه، و يحيى.

و عقب عبدالله بن حسين از جعفر است به تنهائى.

و عقب جعفر بن عبدالله از محمّد عقيقى است، و او صاحب أعقابست.
و اسماعيل المنقذى، و احمد المنقدى صاحبان اعقابند.
و عقب علىّ بن حسين أصغر از عيسى بن على است، و او صاحب عقب است.
و احمد بن علىّ صاحب عقب است.
و موسى بن علىّ و معروفست به خمصة، و او صاحب عقب است.
و محمّد بن على بعضى از فرزندان او در طبرستان است.
و در «تذكرة الخواص» ابن جوزى مذكور است كه:
ابن‌سعد در طبقاتِ ولد حضرت امام زين العابدين عليه السلام گفته كه: حسن بن علىّ بن الحسين عليه السلام عقبى نداشت، و محمّدباقر عليه السلام كه او أبوجعفر فقيه است صاحب اعقابست، و عبدالله مادرشان امّ عبدالله دختر حضرت امام حسن عليه السلام، و عمر و زيد مقتول به كوفه، و خديجه، و علىّ مادر ايشان امّ ولد است، و حسين أصغر و امّ على كه مسماة است به عليّة مادر ايشان امّ ولد است، و كلثوم و مليلكه مادر ايشان أيضاً امّ ولد است، و قاسم و أمّ الحسن و امّ البنين و فاطمه از مادرهاى متفرقه مى‌باشند، و گفته شده كه يكى از آنها عُبيدالله مى‌باشد».
انتهى المرام از كتاب «بحار».
و در بعضى از كتب أنساب مذكور است كه: علماء انساب متّفقند بر آن كه نسل حضرت سيّد سجاد عليه السلام از شش فرزندش مى‌باشد:
حضرت امام محمّدباقر عليه السلام، و عبدالله باهر (مادر ايشان فاطمه دختر حضرت امام حسن عليه السلام)
و عمر أشرف، و زيد شهيد مظلوم مصلوب كه سوزانيدند او را بعد از مردنش، و خاكسترش را در فرات ريختند (مادر اين دو نفر جنداء كنيزى بود كه مختار خريده بود او را به صدهزار درهم، و فرستاد از براى آن حضرت)
و حسين أصغر (مادرش امّ عبدالله، و صحيح آنست كه مادر او امّ ولد بوده

او را عینان می‌خواندند)

و علی أصغر (مادرش امّ ولد بوده) و خلافی نیست در او، و این علی کوچک‌تر از آنها بوده.

و اعقاب آن حضرت از این شش نفر می‌باشد، و از برای سوای این شش نفر هم اولاد بوده، امّا عقبی از برای آنها باقی نیست، و آنها نه نفر می‌باشند:

حسین أکبر، و حسن (مادر این دو نفر با هم أیضاً امّ عبدالله دختر امام حسن علیه السلام می‌باشد)

و عبدالرحمن، و محمّدأصغر، و قاسم، و عیسی، و سلیمان، و عبدالله أصغر، و داود.

أمّا دخترهای آن حضرت هفت نفر می‌باشند، (و گفته شده که هشت نفرند):

اوّل: خدیجه، زوجه محمّد بن عمر أطرف ابن امیرالمؤمنین علیه السلام، پس زائید از برای او عبدالله، و عبیدالله.

دوم: امّ الحسین بوده است، زوجه داود بن علیّ بن عباس بن عبدالمطلب، پس زائید در فراش او موسی.

سیم: عنده، و او زوجه محمّد بن معاویة بن عبدالله الجواد ابن جعفر طیّار ذوالجناحین ابن أبی طالب بوده، پس زائید از برای او دو دختر، بعد از آن زوجه علیّ بن حسین اثرم شد، پس زائید در خانه او حسن و محمّد، پس از آن زوجه نوح‌بن ابراهیم بن محمّد بن طلحة بن عبدالله شد، و وفات نمود.

چهارم: فاطمه، و او زوجه داود بن علی بن عبدالله بن عباس بوده؛ بعد از خواهرش که زوجه او بوده، پس زائید از برای او دختری.

پنجم: أمّ‌کلثوم، و او زوجه داود بن حسن مثنی ابن امام حسن علیه السلام بوده، پس زائید از برای او سلیمان، و عبدالله، و ملیکة، و حمّاده.

ششم: علیّه، و او زوجه علیّ بن حسین اثرم بوده، و از او مفارقت نموده و

زوجه عبدالله الجواد ابن جعفر طیار شد، و اولادی نزائید.

هفتم: أمّ جعفر.

هشتم: زینب.

پس عقب ـ بنابر قول صحیح ـ از دخترهای آن حضرت از دو دخترهای او بوده: یکی خدیجه، و دیگر امّ کلثوم» انتهی.

و در «جنّات الخلود» مذکور است که:

«به قولی هفت پسر و نه دختر، و به قولی دوازده پسر و چهار دختر، و به قولی سوای هفت پسر دیگر اولادی نداشت».

و امّا داعی تتبع نمودم، یافتم که آن حضرت یازده پسر و پنج دختر داشت:

«حضرت امام محمّدباقر علیه السلام،

و زید (و او در کوفه شهید شد به دست یوسف بن عمر الثقفی والی هشام بن عبدالملک)، و عمر أشرف (و این دو تن از یک مادر بودند، امّ ولد بود)،

عبدالله (که در کمال فضل و علم و احادیث بسیار روایت کرده، و مدتها متولّی صدقات بود)،

و حسن و حسین أکبر (و این دو تن از یک مادر بودند أمّ ولد)

حسین أصغر، و عبدالرحمن، و سلیمان (و این سه تن نیز از یک مادر امّ ولد بودند)،

محمّدأصغر (از مادر علی حده بود)،

علی أصغر، و خدیجه (و این دو تن نیز از یک مادر بودند أمّ ولد)

فاطمه، و علیّه و أمّ کلثوم (و این سه تن نیز از امّ ولد بودند)

ملیکه (از امّ ولد بوده).

و بعضی به جای یک پسر و دو دختر از مذکورین قاسم و أمّ الحسن و ام الحسین دیکر ذکر نموده‌اند، و از فرزندان آن حضرت همین قاسم بلاعقب

بوده» انتهی.

مؤلف این کتاب محمّد علی بن حسین گوید: که مشهور و معروف آنست که أعقاب آن حضرت از همان شش نفریست که ذکر شدند، لکن از آن بعض کتب انساب مستفاد شد که از برای سوای آن شش نفر هم اولاد بوده.

و همچنین از «جنّات الخلود» مستفاد شد که از برای تمام آنها اعقاب بوده؛ مگر قاسم.

و این داعی شجره‌نامه دیدم در نزد سلالة السادات والأطیاب، جناب آقای حاجی سیداسماعیل واعظ و روضه خان قمیّ که نسب او می‌رسد به سلیمان ابن امام زین‌العابدین علیه‌السلام، و آن شجره‌نامه از این قرار است:

«اسماعیل الحسینی، ابن محمّد الملقّب به میرزا بزرگ، محرَّر بن حسین، بن میرزا، بن عبدالرحیم، بن ابراهیم، بن علیّ نقی، بن صادق، بن یوسف، بن احمد، بن اسحاق، بن علی، بن نقی، بن حسن، بن محمود، بن نصیر، بن مهدی، بن هادی، ابن علی أکبر، ابن علی أصغر، بن مصطفی، بن مرتضی، بن سلیمان، ابن علیّ السَّجاد زین العابدین علیه‌السلام».

و از برای آن حاجی سید اسماعیل برادریست که اسمش حاجی سیدحسین بزّاز می‌باشد.

و أیضاً از برای آن حاجی سید اسماعیل پسریست که اسمش آقای آسید ابراهیم روضة خانست، و أیضاً شاعر هم می‌باشد، و لقبش برهان است.

لکن این مطلب محل تعجب است که چگونه می‌شود در این ازمنه که سنة هزار و سیصد و سی می‌باشد؛ به بیست و دو واسطه به سیّد سجّاد برسد؟! زیرا که بعضی از شجره‌نامه‌ها را که ملاحظه نمودم دیدم که از چهل واسطه هم تجاوز دارند تا به آن حضرت، همچنان که ذکر آنها بیاید در مقام خود.

پس باید بگوئیم که وسائط بسیاری از بین این شجره ساقط شده، یا آن که بگوئیم احتمال می‌رود که کلمه سلیمان بن علیّ در شجره مذکوره، نه آن که

سلیمان ابن امام زین العابدین علیه السلام باشد، بلکه او سلیمان بن علیّ آن چنانیست که منتهی می‌شود نسبش به زید ابن امام زین العابدین علیه السلام به نوزده واسطه، و نسب او همچنان که از «عمدة الطالب» مستفاد می‌شود از این قرار است:

«سلیمان بن علیّ الملقّب بعمید الدین، ابن جلال‌الدین حسن، بن عبدالرحمن بن علی ابن أبوعبدالله حسن، ابن عزّ الشرف محمّد بن أبوالفضل علی، ابن مجد الشّرف احمد، بن أبوالفضل علی بن أبی تغلب علی ابن أبی‌الفارس حسن بن الاصم، حسن بن أبوالحسن الفارس محمّد بن یحیی بن حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین ابن ذی العبرة ابن زید ابن امام زین العابدین علیه السلام».

و صاحب «عمدة الطالب» می‌فرماید که: از برای این سلیمان بن علی مذکور اعقاب بسیاریست که متفرق در بلاد می‌باشند.

پس بنابراین احتمالی که ذکر نمودیم، نسب صاحب شجره به چهل واسطه می‌رسد به زید ابن امام زین العابدین علیه السلام.

* * *

نور مشعشع دوّم

«در ذکر أعقاب عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین عليه السلام که در قم بوده‌اند»

مخفی نماند که او را باهر می‌گفتند، و سببش آنست که جمال نیکوئی داشته، و با حضرت امام محمّدباقر عليه السلام از یک مادر بوده‌اند، و مادرشان اُمّ عبدالله دختر حضرت امام حسن عليه السلام بوده، و متولی صدقات رسول خدا صلى الله عليه وآله و صدقات أمیرالمؤمنین عليه السلام بوده، و او فاضل و فقیه بوده، و صاحب روایت حدیث بوده از آباء خود، و خوبست که بعضی از آن احادیث را که او روایت می‌کند، به جهت تبرّک و تیمن ذکر شود؛ همچنان که در «ارشاد» مفید است:

روایت نموده ابراهیم بن محمّد بن داود ابن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین عليه السلام، که حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «که بخیل کلّ البخیل کسیست که اسم مرا ذکر کند، و صلوات بر من نفرستد».

حدیث دیگر آن که: عبدالله سمعان می‌گوید که عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین عليه السلام را ملاقات نمودم، پس حدیث کرد مرا، و فرمودند که حدیث کرد مرا پدرم، از پدرش، و او از پدرش أمیرالمؤمنین عليه السلام که: «سارق و دزد را در دفعه اولی دست او را ببرند، و در دفعه ثانیه پای چپ او را، و در دفعه ثالثه در زندان حبسش نمایند همیشه اوقات... الی آخر».

مخفی نماند که أعقاب عبدالله الباهر از نسل محمّد أرقط است، و أعقاب محمّد از نسل اسماعیل است، و أعقاب اسماعیل از دو نفر است: یکی محمّد، و دیگری حسین.

* * *

ابتداء می‌کنیم به ذکر أعقاب محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام که به قم آمدند.

[در ذکر أعقاب عبدالله الباهر به قم]

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از فرزندان عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام که به قم آمدند، محمّد بن أحمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام بوده است[2]، و آن محمّد مکّنی به أبی جعفر است، و او مردی فقیه و عالم بوده، و او را در باب علماء ذکرش کرده‌ام، و از او به قم أبوالحسین علیّ به وجود آمده[3] و او را به قم وجه معاش[4] بوده است.

و از علیّ بن محمّد أبوألحسن أحمد المعروف به کوکبی، و أبو محمّد حسن بوجود آمدند[5]، و أبوالحسن أحمد کوکبی به بغداد رفت، و معزّالدّوله ابن بویه او را والی بصره گردانید، و مقدّم و پیشوا و صاحب مرتبه شد، بعد از آن او را از این جهت مصادره واقع شد به عراق، پس از آن معزّالدوله به بغداد او را نقیب علویّه گردانید، و همیشه پیشوا و نقیب بود تا آخر عمر» انتهی المرام فی

---

۱. تاریخ قم: ص۲۲۵.

۲. در «تاریخ قم» این گونه آمده است: دیگر از فرزندان عبدالله بن علی بن حسن بن علی بن أبی طالب که بقم آمدند محمّد بن عبدالله بن علی بوده است. و او فقیه و عالم.

۳. در «تاریخ قم»: و از او بقم أبو الحسین علی و... و... در وجود آمدند.

۴. وجه معاش: کسب و کار.

۵. در «تاریخ قم» نام و کنیه این دو تن با تفاوت آمده است.

هذالمقام.

و در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«از فرزندان أحمد بن محمّد بن اسماعیل، أبوجعفر محمّد است، و معروف به کوکبی بوده. و بعضی از أعقاب او احمد بن علیّ بن محمّد مذکور است... الی آخر».

و در بعضی از کتب أنساب معتبره مذکور است که:

«آن علیّ بن محمّد معروف بوده به ابن الحسینیّه، مادرش دختر محمّد بن حسین بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام بوده، و از برای آن عقبی است، بعضی از أعقاب او أحمد کوکبی است.

و می‌فرماید: از فرزندان أحمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر، أبوجعفر محمّد الفقیه است، و نسل او از یک نفر است، که آن علی مذکور باشد، و از برای او أعقابی است، بعضی از آنها أحمد کوکبی است، و آن احمد نقیب النقباء شد در بغداد، در أیّام معزّالدّوله ابن بویه الدیلمی، و از برای او عقبی نبود؛ لکن از برای او برادرانی بود که از آنها نسل باقی ماند» انتهی المرام.

پس از «تاریخ قم»، و از این بعض کتب مستفاد شد که أبوجعفر محمّد مذکور فقیه و عالم بوده، پس در جلد سیّم این کتاب، و ایضاً در «ریاض المُحدّثین» بیاید ذکرش.

و دیگر آن که از «تاریخ قم» مستفاد شد که أحمد بن علیّ بن محمّد از قم به بغداد رفت، اما برادرش حسن بن علیّ بن محمّد به قم بوده، و صاحب أعقاب بوده.

دیگر از ساداتی که به قم آمدند، حمزه بن أحمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد ابن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام بوده است، و این حمزه مذکور برادر أبی جعفر محمّد فقیه مذکور بود که ذکرش کردیم.

و در کتاب «تاریخ قم»[۱] مذکور است که:

«دیگر از فرزندان محمّد بن عبدالله ابن امام زین العابدین علیه السلام که به قم آمدند سادات حمزیه می‌باشند، چنین گویند که حمزة بن أحمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله ابن امام زین‌العابدین علیه السلام، برادر أبی جعفر محمّد بن أحمد مذکور از ناحیت طبرستان به قم آمد، پس از کشتن حسن بن زید برادرش حسین بن احمد کوکبی را، و هر دو پسرش أبوجعفر محمّد، و أبوالحسن علیّ بن حمزه بن أحمد با او بودند، و به زبان طبری سخن می‌گفتند. چون حمزه به قم آمد، به قم ساکن شد، و وطن ساخت، و به قم وجه معاش اکتساب کرد، چون وفات یافت او را به مقبره بابلان دفن کردند، و پسرش أبوجعفر محمّد بن حمزه پس از پدر رئیس و پیشوا گشت، و چند ضیعت و مزرعه به قم پدید[۲] کرد، و پل وادی واشتجان[۳][۴] را ببست، و رباطی[۵] آن جا به گچ و آجر بساخت حِسْبةً لله.

و به قم أبوالقاسم علیّ، و أبو محمّد حسن از آنْ محمّد بن حمزه بوجود آمدند، پس وفات یافت، و او را أیضاً به مقبره بابلان؛ آنجا که مشهد او است دفن کردند.

و پسرش أبوالقاسم علیّ بن محمّد بن حمزه، جوانی فاضل و کامل و عاقل و رشید، و موصوف به قوّت و بطش بوده، و أملاکی چند به غیر از آن که از پدر به او میراث رسیده بود بدست آورد، و پیشوا و مقدّم سادات شد، و نقابت علویه به شهر قم بعد از عموی او علیّ بن حمزه به او مفوّض بود، و از جاریهٔ ترکیّه‌ای

---

۱. تاریخ قم: ص۲۲۷.

۲. در «أصل»: بادید.

۳. در پاورقی صفحه ۵۰ «أصل» آمده است: «و مراد از این اشتجان یکی از قراء رستاق وره می‌باشد، همچنانکه از «تاریخ قم» مستفاد شود، ظاهرا در آنجا عبور و مرور قافله می‌باشد از زوار کربلاء و غیره.

۴. در «تاریخ قم»: وادی واشبحان.

۵. رباط: کاروانسرا.

در سنه ثلاث و أربعین و ثلاث مائه أبوالفضل محمّد شریف از او بوجود آمد، و در شوّال سنة خمس و أربعین و ثلاث مائه به حجّ رفت، و معزّالدّولة و سادات عراق و حجاز او را گرامی داشتند، و در شهر[۱] ربیع الآخر سنه ست و أربعین و ثلاث مائه به قم باز گردید، و همیشه در قم مقدّم و پیشوا بود؛ تا آنگاه که او را وفات رسید، و وفات او روز جمعه آذرماه سَلْخ[۲] شعبان سنه سبع و أربعین و ثلاث مائه بود، و او را در قبه‌ای متصله به قبّة پدرش دفن کردند، و وصیّت کرد به برادرش أبی محمّد حسن بن محمّد از برای پسرش أبوالفضل محمّد شریف مذکور، زیرا که او طفل بوده. پس أبو محمّد حسن بن محمّد ضیعتها و مزرعه‌های برادرش را به نیابت أبی الفضل محمّد شریف تصرّف می‌نمود؛ تا آنگاه که أبوالفضل به حدّ بلوغ رسیده املاک را به تصرف او داد. و أبوالفضل محمّد شریف بزرگ شد و جوانی بسیار عاقل و نیکو خواه و بسیار باحیا بود، و از أهل شرف و ثروت و صاحب أملاک بود، و آنچه از أملاک پدر خود به او رسیده، بعد از این که بعضی از آن را فروخته بود، باز به تصرّف خود گرفت، و به زراعت و عمارت آنها مشغول شد، و از دختر أبوالحسن علیّ بن أحمد موسوی رازی دو پسر و دو دختر از او بوجود آمد[۳].

اما أبومحمّد حسن بن محمّد بن حمزه القُمّی [مذکور که عموی أبی الفضل محمّد باشد][۴] مردی گوشه‌نشین، و کم سخن بوده است، و قناعت کار، و از دخترِ عموی خود علیّ بن حمزه سه پسر آورد، و آن هر سه وفات یافتند، و ایشان را أعقابی نماند. و پس از ایشان هم از دختر عمویش پسری أبوالقاسم علیّ نام، و دو دختر در وجود آمدند، و از کنیزکی سیاه پسری محمّد نام، و از کنیز دیگر

---

۱. شهر: ماه.

۲. سلخ: پایان.

۳. در «تاریخ قم» ص ۲۲۷ این گونه آمده است: و از دختر أبوالحسن علی بن أحمد الموسوی الرازی أبو... و أبو... و أبو... و دختری آورد.

۴. جملهٔ میان پرانتز، توضیح نویسنده کتاب است، و در «تاریخ قم» نیامده است.

أیضاً سیاه پسری آورد أبو محمّد حسن نام، و این پسر بعد از پدر به وجود آمد به بغداد رفت، و او را به کنیت و نام پدرش باز خواندند، و به حجّ رفت، و چون از حج باز گردید وفات یافت.

أمّا ابوالقاسم علیّ بن الحسن مذکور، همچنین مردی بود گوشه‌نشین و قناعت کار، و بر معاش پدر اقتصار کرده، و او را از دختر أبی سهل بن عبدیل قُمّی، بعد از چند دختر، أبوالحسن محمّد را در سنه خمس و سبعین و ثلاث مائه خدای تعالی به او داده است.

أمّاعلیّ بن حمزة القُمّی در قم أملاک و مزارع بدست آورد، و مقدّم و پیشوا بود، و نقابت علویّه بعد از أبی علیّ أحمد بن علیّ الشَّجری به او مفوّض شد.

و به روایتی دیگر: شغل نقابت از برادرش محمّد بن حمزه به او رسیده، زیراکه پسر برادرش أبی القاسم علیّ بن محمّد در وقت وفات پدر کوچک بوده است، و از آن علیّ بن حمزة، أبوعلی أحمد، و أبو جعفر محمّد، و أبوعبدالله حسین، و أبو محمّد حسن العزیزی، و چند دختر به وجود آمدند.

و به شهر قم وفات کرد، و در بابلان آن جائی که مشهد برادرش می‌باشد دفن کردند، و فرزندان او أملاک را و أسباب خانه را به حسب ما فَرَض الله قسمت کردند، و هر یک بر محصول و حصّة خود قناعت کردند، والله أعلم»

انتهی المرام فی هذالمقام من کتاب «تاریخ قم».

و در کتاب «عُمدة الطّالب» مذکور است که:

«بعضی از أعقاب أحمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر، حمزة بن أحمد است، که معروفست او به حمزة القُمّی، از برای او عقب است، که بعضی از آنها:

أبوالحسن علیّ الزّکی، نقیب ری ابن أبی الفضل محمّد.

الشریف الفاضل ابن أبی القاسم علیّ نقیب قم، ابن محمّد بن حمزة مذکور است.

و از برای آن أبوالحسن علیّ الزّکی مذکور أعقابیست، بعضی از آنها نقباء ری و ملوک ری می‌باشند، بعضی از آنـها: عـزّالدیـن یـحیی ابـن أبـی الفـضل محمّد بن علی ابن سید مطهّر ذی الفخرین.

این ابوالحسن علی الزّکی مذکور است، و آن عزّالدین یحیی مذکور نقیب ری و قم و آمل بوده، و او را خوارزم شاه کشت، و بعد از کشته شدن او، پسرش محمّد بن یحیی رفت به بغداد، و با او بود السید ناصر بن مهدی الحَسَنی، پس وزارت را دادند به ناصر بن مهدی، و نقابت را هم داشت. پس از دادن وزارت را به او، نقابت را واگذار نمود به محمّد بن یحیی مذکور.

و بعضی از أعقاب آن مـحمّد مـذکور، فـخرالدیـن عـلیّ نـقیب قـم، ابـن المرتضی بن محمّد بن مطهر ابن أبی الحسن علی الزکی ابن أبی الفضل محمّد مذکور... الی آخر».

مؤلف گوید: مراد از این محمّد شریف الفاضل، که در کلام «عُمدة الطالب» است همان امام زاده‌ایست که در قم مشهور است به سلطان محمّد شریف.

و در بعضی از کتب أنساب معتبرة مذکور است که:

«از برای أحمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد ابن عبدالله الباهر پنج پسر بوده: حمزه، و أبوجعفر محمّد، و عبدالله المصری، و حسـین کـوکبی، و جـعفر الخدّاع.

أمّا حمزه و حسین کوکبی از یک مادر بودند، و مادر این دو نفر رقیّه دختر جعفر بن محمّد بن اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام بوده.

و أعقاب احمد از چهار نفر بوده، زیرا که حسین کوکبی خـروج نـمود بـه قزوین در ایام مُستعین[1]، و در طبرستان به دست حسن بن زید داعی کشته شد، به

---

۱. المستعین بالله عباسی (۲۱۹ ـ ۲۵۲ هـ) احمدبن محمّدبن المعتصم بـالله عـباسی دوازدهـمین خـلیفه عباسی است که به وسیله ترکان دربار به قتل رسید. و در دوران خلافتش شورشها و قیامهای مردمی فراوانی رخ داد از آن جمله یحیی بن عمر علوی در کوفه قیام نمود و به شهادت رسید.

این طریق که أمر کرد که او را در برکه‌ای[۱] انداختند و هلاک شد، و اولاد نداشت.

أمّا حمزه بن أحمد از طبرستان به قم آمد، و عقب او از دو نفر است: محمّد مکّنی به أبی جعفر، و علی مکّنی به أبی الحسن، و هر دو نقیب و رئیس بودند در قم.

و عقب أبوجعفر محمّد از علی است، و عقب علیّ بن محمّد بن حمزه، از محمّد أبوجعفر است، که او هم أیضا نقیب بوده در قم، «و کـان دیّـناً، فـاضلاً، کریماً واسع النفس، شریف الائمة، ولی النقابة بالرَّی» ونقابت ری را هم داشت، در زمان کاکویه علاء الدولة و در ری وفات نمود، و جنازة او را به قم آوردند، و قبر او در قم می‌باشد، و عقب او از دو نفر است:

یکی از آنها: السّید الأجلّ المرتضی، ذوالفخرین، نقیب النقباء، أبوالحسن المُطهر، وکان أوحد الدُّنیا فی الفَضل والنُّبل، وکرامة النفس، جمّ المحاسن، حَسَن الأخلاق، له مائدة منصوبة مبذولة، وکان مُتکلماً وناظراً مترسلاً شاعراً، ولی نقابة الطالبیّة بالرّی.

یعنی این سیّد مطهر ابن محمّد، یگانه دنیا بـوده در فـضل و بـزرگواری و کریمی نفس، و جمیع نیکوئی در او جمع بـوده، و نـیکوئی اخـلاق داشـته، و سفره‌دار بوده، و از علماء بوده، و نقابت طالبیه به ری با او بوده، ومادر او سکینه دختر حسین بن محمّد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن موسی الکاظمعليه‌السلام بوده... الی آخر».

می‌گویم من که: در همان بعض کتب، در باب ذکر اولادهای عـبدالله بـن موسی الکاظمعليه‌السلام می‌فرماید: «که جماعتی از آنها در ری می‌باشند، بعضی از آنها مجدالدّولة المُطهر ذوالطّرفین أبوالفتح محمّد بن حسین بن محمّد بن عـلی بـن قاسم بن عبدالله بن موسی الکاظمعليه‌السلام» انتهی.

---

۱. برکه: حوضچه آب.

پس معلوم می‌شود که مادر سیّد مطهرِ مذکور، خواهر أبوالفتح محمّد بن حسین مذکور می‌باشد. در قاسم آباد چهار فرسخی قم، امام زاده‌ای است که در نامه‌ای نوشته شده: سکینه خانم دختر موسی بن جعفر. شاید او همین سکنیه دختر حسین بن محمّد باشد، که مادر سید مطهر است.

و أیضاً در آن کتاب مذکور است که: یکی از فرزندان محمّد بن علی، أبوالمعالی حسین، برادر سیّد مطهر است، و در وصف آن حسین فرموده: أبوالمعالی کمال الشّرف، و او کریم و جواد و سخیّ بوده، و از برای او حشمت و جاه بوده، و از برای آن دو برادر اعقابیست، أمّا عقب سیّد مُطهر از یک نفر است؛ که آن شرف الدین محمّد باشد، که کنیه او أبوالفضل است.

و از برای شرف الدین محمّد مذکور یک پسر است، که او عزّالدین یحیی باشد، و مادر عزّالدین یحیی، دختر نظام الملک حسن بن اسحاق بوده، و از برای عزّالدین فرزندانی بود، بعضی از آنها السیّد الأجلّ الکبیر نقیب النقباءِ عراق، شرف الدین أبوالفضل محمّد است. و مادر این شرف الدّین محمّد، دختر عمّهِ سلطان سنجر بن ملکشاه بوده. می‌فرماید که: شنیدم آن که سلطان سنجر وارد شد بر عمّه خود، و از او التماس نمود که حاجتی از من بخواه.

گفت: حاجتم آنست که فرزندان دختر من که از عزّالدین علویست احترام نمائی، و آنها را دوست داشته باشی، و تعظیم ایشان نمائی.

و از این جهت سلطان سنجر أولادهای عزّالدین یحیی را مقدّم می‌داشت بر بزرگترین اولاد سلجقیه[1].

أمّا السید الأجلّ، شرف الدّین، محمّد بن یحیی، از برای او اولادی باقی نماند، و عزالدّین یحیی را خوارزمشاه تکش او را کشت.

و می‌فرماید ایضاً که:

---

۱. مقصود سلاجقه است.

«شنیدم شرف الدین، پدرِ عزّالدین، یحیی چند دختر داشته، و هیچ پسری نداشته، پس زمانی که عیالش حامله شد به عزّالدین، شبی پیغمبر خدا را در خواب دید، و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ که عیالم حامله می‌باشد، اسمش چه باشد؟

فرمودند رسول خدا که: اسمش یحیی باشد.

و شرف الدین گفت که: خوشحال شدم که این حمل عیالم پسر می‌باشد، و باید اسمش را یحیی گذارم، و حال آن که در نَسَب ما یحیی نام نبوده.

پس زمانی که خوارزمشاه عزّالدین یحیی را کشت، معلوم شد سرّ فرمایش پیغمبر ﷺ، که آخر او را شهید خواهندکرد مثل یحیی پیغمبر که شهیدش کردند».

و از برای عزّالدین سه أولاد بود، دو نفر آنها پسر و یکی از آنها دختر.

یکی از آن پسرها السیّد الأجلّ شرف الدّین محمّد، الآن نقیب النقباء می‌باشد به بغداد و ری.

و دیگر السّید الأجلّ علاءالدین، که نقیب النقباء می‌باشد به ری.

و نمی‌دانم اسمهای باقی آنها را، و می‌فرماید:

فارغ شدیم از ذکر أنساب علیّ النقیب ابن محمّد بن حمزة بن أحمد» انتهی.

و شیخ علیّ بن عبیدالله بن بابویه قمّی در کتاب «فهرستِ»[1] مشهور در وصف سیّد مطهر می‌فرماید:

«السیّد الأجلّ المرتضی، ذوالفخرین، أبوالحسن المطهر ابن أبی القاسم، علیّ ابن أبی الفضل محمّد الحسین الدیباجی، من کبار سادات العراق، و صدور الأشراف، و منتهی شد ریاست و منصب نقابت در عصر خود به سوی او... الی آخر».

و این سیّد مطهر از علماء می‌باشد، و ذکرش در جلد سیّم این کتاب بیاید

---

۱. مشهور به «فهرست منتجب الدین رازی».

إنْ شاءالله.

أمّا عزالدين يحيى، ابن شرف الدين محمّد بن عليّ بن مطهر بن على ابن سلطان محمّد شريف، بسيار با جلالت قدر بوده، و از علماء می‌باشد ـ و ذكرش بيايد در جلد سيم ـ و او نقيب قم و ری، و از ملوك ری بوده، و شيخ منتجب الدين عليّ بن عُبيدالله بن بابويه قمّی در «فهرستِ» خود او را بسيار مدح و ثنا فرموده، و چنين مستفاد می‌شود كه كتاب «فهرست» را از برای او تأليف نموده، و در اوّل كتابش او را به اين طريق ستوده، و می‌فرمايد[1]:

«حَضَرتُ عالی مجلس سيّدنا و مولانا، الصّدرُ الكبير، الأميرالامام، السّيدالأجلّ، الرئيس الأنور، الأطهر الأشرف، المرتضى المعظّم، عزّالدولة و الدّين، شَرَف الإسلام والمُسلمين، رضى المُلُوك والسَّلاطين، ملك النُّقباء في العالمين، اختيار الأيام، افتخار الأنام، قطبُ الدّولة، ركنُ المِلّة، عمادُ الأمّة، عمدة الملك، سلطان العترة الطاهرة، عُمدة الشريعة، رئيس رؤساء[2] الشيعة، و صدر علماء العراق، قدوة الأكابر، معين الحقّ، حجّة الله على الخَلْق، ذى الشرفين، كريم الطّرفين، نظام الحضرتين، جلال[3] الأشراف، سيّدالأمراء السادات شَرْقاً و غرباً، قوام آل رسول‌الله، أبوالقاسم يحيى، ابن الصَّدر السعيد، المرتضى الكبير، شرف الدولة والدين، عزّالإسلام والمسلمين، أبى الفضل محمّد، ابن الصدر السعيد المرتضى الكبير، عزّالدولة والدّين، شرف الإسلام والمُسلمين أبى القاسم علىّ ،بن الصَّدر السَّعيد،

---

۱. الفهرست: ص۲۹.

۲. در «أصل»: الرؤساء.

۳. در «أصل»: جل.

المرتضى الكبير، شرف‌الدولة والدين، عزّالإسلام والمسلمين، السّيد الأجلّ، الإمام المرتضى الكبير، الأعلم الأزهد، ذى الفخرين، نقيب النّقباء، سيّدالسّادات، مطهر ابن السّيد الأجلّ الزّكى، ذى الحَسَبين أبى‌القاسم علىّ ابن أبى الفضل محمّد ابن أبى القاسم علىّ، ابن أبى جعفر محمّد بن حمزه بن أحمد بن محمّد بن اسماعيل الديباج، صاحب أبى السرايا، ابن محمّد الأكبر، المحدّث العالم، المُلقّب بالأرقط، ابن عبدالله الباهر ابن الامام زين العابدين عليه السلام، دام معاليه، و أهلك معاديه، الذّى هو مَلِكُ السّادة، و منبعُ السَّعادة، و كهف الأمّة، و سِراج الملّة، وطود الحِلْم والدّراية، وقس القسّ[1] والإنابة، وعلم الفضل والإفضال، ومقتدى العترة والآل، وسلالةٌ مِنْ نجل النبوّة، وفرعٌ من أصل الفتوّة، وعضوٌ مِنْ أعضاء الرسول صلى الله عليه وآله، و جزءٌ مِنْ أجزاء الوصىّ والبتول، و أحد القوم [الذين] ولائهم برزخٌ بين النعيم والجحيم. متّعه الله بأيّامه النّاظره، ودُولَته الزاهرة، ومَحَاسِنه التى بها سار، وملك الرّشاد... الى آخر».

و باقى مطالب آن بيايد در ترجمه عزّالدين يحيى، در باب ياء، جلد سيم ان شاء الله تعالى.

* * *

مى‌گويم من: مخفى نماند كه مراد از أبوجعفر محمّد بن علىّ مذكور در آن كتاب، همان أبوالفضل محمّد شريف فاضل مى‌باشد، كه در كلام «عمدة الطالب» است، و در «تاريخ قم» أبى الفضل محمّد، و در «فهرست» شيخ منتخب الدين،

---

۱ . در «القاموس»: القس مثلثة: تتبّع الشى وطلبه. و در «منتهى الارب»: قسّ مثلث: در پى چيزى شدن و جُستن آن.

أبوالفضل محمّد، و در آن کتاب، شریف الأئمة تعبیر نمود. مراد همه یکی است نه تعدّد؛ پس از آن کتاب چنین مستفاد [می‌شود] که محمّد شریف در ری وفات نمود، و قبر او در قم می‌باشد.

مؤلف این کتاب محمّد علی بن حسین گوید: که بقعه او در قم در همان محلّه‌ایست که مشهور شده آن محله به اسم آن بزرگوار، و گویند محلّه سلطان محمّد شریف. و این حقیر در پناه مرحمت او ساکن می‌باشم، و همسایه آن بقعه مُطهره او می‌باشم، و امیدوارم که در آخرت به شفاعت اجداد طیّبین و طاهرین او مرا در پناه خود جای دهد، و بسیار امام‌زاده جلیل القدر می‌باشد.

و یکی از علماء قم، که مرحوم جناب عُمدة العلماء آقای آشیخ محمّد حسن قمی باشد، که در محلّه چهارمردان قم سکنی داشت ، خوابی دیده بودند، و آن خواب از این قرار است:

«که در عالم رؤیا دیدم که مشرّف شده‌ام به بقعه آن امام‌زاده واجب التعظیم و التکریم، السّلطان محمّد شریف، و شخصی به درب آن بقعهٔ مبارکهٔ ایستاده بود، و در میان بقعه شخص جلیل القدری نشسته، و جنازه‌ای در نزد او می‌باشد، و قطیفه‌ای[1] بر روی او کشیده شده، همین که این مطلب را دیدم از بقعه بیرون آمدم، و از آن شخصِ درب بقعه سؤال نمودم که این شخص کیست؟ و این جنازه چیست؟

جواب گفت: که این جنازه سلطان محمّد شریف می‌باشد، و این شخص جناب سیّد سجّاد امام زین العابدین علیه‌السلام است؛ به دیدن فرزند خود آمده‌اند» انتهی.

پس سزاوارست از برای أهل قم که به زیارت این بزرگوار بروند، و بر سر

---

۱. قطیفه: قطعه پارچه که معمولاً بر روی بدن کشیده می‌شود.

تربت او فاتحه بخوانند، که احترام و اکرام و تعظیم امام زاده گان، احترام و إکرام و تعظیم أئمه اطهار علیهم السلام می‌باشد.

و از «تاریخ قم» چنین مستفاد می‌شود، که آن بزرگوار در وقت وفاتِ پدر بزرگوارش چهار ساله بوده، زیرا که در سنه سیصد و چهل و سه به وجود آمده، و در سال سیصد و چهل و هفت پدرش وفات نموده[1]، و نسب شریف او از این قرار است:

السّلطان محمّد شریف، ابن علیّ بن محمّد بن حمزه [بن] أحمد بن اسماعیل بن محمّد ابن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام، و قبر پدرش علیّ، و جدّش محمّد، و جدّ دیگر او حمزه در قبرستان بابلانست؛ در مزارِ فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام ،لکن الیوم معلوم نیست مواضع قبور آنها، و در زمان صاحب «تاریخ قم» معلوم بوده، زیرا که هر یک صاحب بقعه بودند، احتمال می‌رود که مواضع قبور آنها آنجائیست که الیوم مسجد بالاسر حضرت فاطمه می‌باشد، و مسجد تنبی[2] گویند او را، شاید که بقعه های کوچکی بوده در آنجا، خراب کرده باشند، و این بنا را در آنجا کرده باشند که بقعه‌ایی باشد از برای تمام آنها، العلم عندالله.

و شاید در جای دیگر از قبرستان بوده باشند، و کم کم به مرور أیّام منهدم شده باشند، و کسی تعمیر نکرده باشد، و مفقود الأثر شده باشند، و این مطلب بسیار محل تعجّب است که أهل قم مسامحه نموده باشند در این مطلب؛ که بگذارند از خرابی مفقودالأثر بشوند.

---

۱. «در پاورقی «أصل» به نقل از «تاریخ قم» ص ۵۳ آمده است: و در کتاب «تاریخ قم» مذکور است که: آسیای مبارک آباد را أبوالفضل محمّد بن علیّ بن محمّد بن حمزه آن را استحداث نموده در سنه سیصد و هفتاد و یک به قرب صحرای سکن»انتهی.
مبارک آباد ظاهراً متصل به رودخانه و متصل به زمین خاک فرج می‌باشد.

۲. کذا در أصل.

أمّا أبو محمّد حسن بن محمّد بن حمزه از «تاريخ قـم» ذكـرش گـذشت، فراجع.

و در بعضى از كتب أنساب مذكور است كه:

«از براى او عَقب بسياريست در قم، بعضى از آنـها: بـهاءالدين عـلىّ بـن محمّد بن حسن بن محمّد بن حمزه مى‌باشد، كه آن علىّ رئيس بوده در قم، و از براى او يك پسر بوده اسم او عبدالله مكّنى به أبى ابراهيم، و مادر عبدالله خواهر سيّد مطهر بوده» انتهى.

اما علىّ بن حمزه القُمّى ذكرش از كتاب «تاريخ قم» گذشت، فراجع.

لكن در بعضى از كُتب أنساب مذكور است كه:

«أعقاب آن علىّ بن حمزه از هشت فرزندش مى‌باشد:

أبو محمّد حسن معروفست به عزيزى، و محسن، و حَسَكه، و أبـوالفـضل محمّد، و جعفر، و حسين، و حـمزه، و أحـمد، و از بـراى تـمام آنـها أعـقاب مى‌باشد.

پس بعضى از أعقاب حسن عزيزى، السّيد الأجلّ المرتضى كه زيد است و به رى بوده، و از براى زيد أعقابيست.

و بعضى از أعقاب حسن عزيزى أيضاً به قم: السّيد الرئيس أبوالقاسم سيّد مطهر است، ابن حسن بن خورشيد[1] - يعنى شمس - ابن أبى القاسم عـبدالله‌بـن حسن عزيزى، و از براى آن سيد مطهر هم أعقابيست» انتهى المرام.

مؤلف گويد: احتمال مى‌رود كه آن بقعه‌اى كه مشهور مى‌باشد در قـم بـه امامزاده زيد ابن امام زين العابدين عليه السلام، مدفن همين زيد مذكور باشد، و اگر در رى بوده احتمال دارد كه عَودِ[2] به سوى قم كرده باشد، زيرا كه او از اهل قم بوده،

---

۱. در «أصل»: خرشيد.

۲. عود: بازگشت.

یا آن که اگر در ری وفات کره باشد جنازه او را به قم آورده باشند، و مدفن و بقعه او در همان محله‌ایست که مشهور است آن محل به اسم آن امام زاده، نزدیك شاهزاده حمزه. و نسب شریف او از این قرار است:

زید بن حسن عزیزی، بن علیّ ابن حمزه القُمّی ابن أحمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد ابن عبدالله الباهر ابن امام الهمام زین العابدین علیه السلام.

* * *

در این مقام دو مقصد است:

مقصد اوّل

«در ذِکْر أعقاب محمّدبن اسماعیل‌بن محمّد أرقط، ابن عبدالله الباهر، ابن امام زین العابدین علیه السلام به قم»

پس اعقاب آن محمّد بن اسماعیل از دو نفر است : یکی اسماعیل، و او ملقّب به رخ بود ، و دیگری احمد .

امّا اسماعیل بن محمّد بن اسماعیل، عقِب او از یک نفر است که اسمش محمّد است، و لقب او غریق شد، زیراکه در رود نیل مصر غرق شد، و مادر او فاطمه دختر علی بن عباس بن محمّد ارقط بوده.

أمّا احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد أرقط، از برای او پنج پسر بوده: حمزة القمیّ، و أبوجعفر محمّد، و عبدالله المصری، و حسین کوکبی مقتول، و جعفر الخدّاع.

در این مقصد چهار مطلب است:

مطلب اوّل:

در ذکر احوالات حسین کوکبی ابن أحمد

امّا حسین کوکبی، و حمزة القمیّ از یک مادر بودند، و مادر ایشان رقیّه

دختر جعفر بن محمّد بن اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام بوده، و أعقاب احمد بن محمّد از چهار نفر بوده؛ زیرا که حسین کوکبی خروج نمود به قزوین در ایام مستعین، در طبرستان به دست حسن بن زید داعی کشته شد، به این طریق که امر کرد که او را در برکه‌ای[1] انداختند و هلاک شد، و اولادی نداشت.

و در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«آن حسین کوکبی ابن احمد مذکور در ایام مستعین خروج کرد، و غلبه نمود بر قزوین و أبهر و زنجان، و این مطلب در سال دویست و پنجاه و پنج بوده، و با او بود ابراهیم بن محمّد بن عبدالله بن عبیدالله بن الحسن بن عبیدالله بن حسن بن عبیدالله [بن] حسن بن عباس بن علیّ بن أبی طالب علیه السلام. پس بیرون رفت به سوی او طاهربن عبدالله بن طاهر، پس کشته شد ابراهیم به موضع از قزوین، و حسین کوکبی گریخت به سوی طبرستان رفت، و پناه برد به سوی داعی که حسن بن زید باشد، پس در میانه حسین کوکبی وداعی حسن بن زید گفته گوئی شد، و حسن بن زید در غضب شد، و او را در برکه انداخت و غرق شد، و عقبی از برای او نبود» انتهی.

می‌گویند که نسب داعی از این قرار است که: داعی کبیر امیرحسن بن زید بن محمّد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام.

در «ناسخ التواریخ» مذکور است که:

«او را داعی کبیر وداعی اوّلش گویند، و برادرش را که محمّد بن زید باشد او را داعی ثانی گویند، و مادر داعی اول (که حسن بن زید است) دختر عبدالله بن عبیدالله الاعرج ابن حسین الاصغر ابن امام زین العابدین علیه السلام بوده، در سال دویست و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد، در سال دویست و هفتاد وفات یافت، و سلطنت او بیست سال بوده، و او در سال دویست و پنجاه و دو هجری بر سلیمان بن طاهر تاختن برد، و او را از طبرستان اخراج کرد، و در آن

---

۱. برکه: آبگیر.

ممالک استیلا یافت. و او در قتل عباد، و خرابی شهرها ملالی نداشت. در ایّام سلطنت او بسیار کس از وجوه ناس و اشراف سادات را عرضه دمار و هلاک ساخت، و از جملهٔ آنها دو تن از سادات حسینی را مقتول ساخت، یکی حسین کوکبی مذکور، و دیگری عبیدالله بن علیّ بن حسین بن حسین بن جعفر بن عبیداللهبن حسین أصغر ابن امام زین العابدینعليه‌السلام بود. و این دو نفر از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان داشتند، گاهی که موسی بن بُغا به عزم استخلاص زنجان و قزوین مأمور شد، و با لشکری لایق تافتن آورد، ایشان را نیروی درنگ نماند، لاجرم به طبرستان گریختند، داعی آنها را حاضر نمود و در برکه آب غرق نمود تا جان بدادند، آنگاه جسد ایشان را در سردابی انداخت. و این واقعه در سال دویست و پنجاه و هشت هجری بود.

بالجمله: گاهی که یعقوب بن لیث به طبرستان آمد، و داعی فرار به دیلم کرد، جسد ایشان را از سرداب برآورد، و به خاک سپرد.

و دیگر از مقتولین داعی کبیر، عقیقی است، که او پسرخاله داعی بوده، و اسمش حسن بن محمّد بن جعفر بن عبیدالله بن حسین اصغر ابن امام زین العابدینعليه‌السلام است. و آن عقیقی از جانب داعی حکومت شهر ساری داشت، در غیبت داعی جامه سیاه ـ که شعار عباسیان بود ـ بپوشید، و خطبه به نام سلاطین خراسان کرد، چون داعی قوّت یافت و معاودت نمود، عقیقی را دست به گردن بسته حاضر ساخت، و گردن زد» انتهی

* * *

مطلب دوم:
در ذکر عبدالله بن أحمد

أمّا عبدالله بن احمد برادر حسین کوکبی، در «عمدة‌الطالب» مذکور است که:
«او در ایّام مستعین در سال دویست و پنجاه و دو خروج کرد، پس دینار بن عبدالله با او جنگ نمود، و فرار نمود و پنهان شد، و در آن وقت پنجاه و پنج سال بوده او را، و در حال پنهانی وفات یافت، و قبرش معلوم نیست که کجا می‌باشد.

و بعضی گفتند که: او را گرفتند و در سُرّ مَنْ رآ بردند، دو دختری زینب نام داشت، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دست مبارک خود را بر سر زینب کشید، و صد سال عمر کرد، و هنوز مویهای سر او سیاه بود، و آن حضرت انگشتری از نقره به زینب مرحمت نموده بود، و او آن انگشتر را حلقه ساخت، و به گوش نمود، و مُرد زینب و حال آن‌که آن حلقه به گوش او بود» انتهی.

* * *

مطلب سیّم
در ذکر أبوجعفر محمّد بن أحمد

اما أبوجعفر محمّد بن احمد (برادر حسین کوکبی) در کتاب «تاریخ قـم»[1] مذکور است که:

«دیگر از فرزندان عبدالله الباهر که به قم آمدند، محمّد فقیه ابن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین عليه السلام بـود، و کنیه او أبوجعفر بوده، و مردی فقیه و عالم بوده، و او را در باب عـلماء ذکـر نمودم. و از او به قم ابوالحسین علیّ به وجود آمد، و او را به قم وجه معاش بوده. و از علیّ بن محمّد أبوالحسن احمد که معروف بوده به کوکبی، و أبومحمّد حسن به وجود آمدند.

و أبوالحسن احمد کوکبی به بغداد رفت، و معزّالدوله ابن بـویه او را والی بصره گردانید، و مقدّم و پیشوا و صاحب مرتبه شد، بعد از آن او را از این جهت مصادره واقع شد به عراق، پس از آن مـعزّالدولة بـه بـغداد او را نـقیب عـلویّه گردانید، و همیشه پیشوا و نقیب بود تا آخر عمر» انتهی.

و در «عمدة الطالب» است که:

---

۱. تاریخ قم: ص۲۵۵

«ابوجعفر محمّدبن احمد معروف بود بـه کـوکبی، ازبـرای او اولادی بـود اسمش علیّ، و از برای علیّ اولادیست اسمش احمد،کنیه او أبوالحسن بوده، و او نقیب النقباء بوده در ایام معزّالدوله ابن بویه» انتهی.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«ابوجعفر محمّد الفقیه ابن احمد، نسل و اعقاب او از یک نـفر است کـه اسمش علیّ است، و او معروف بوده به ابن الحسینیّه، مادرش دختر محمّد بن حسین بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زیـن العـابدین‌ﻉ، و از برای این علی مذکور اعقابی می‌باشد، بـعضی از آنـها احـمد است، و از بـرای احمد عقبیٰ نبوده؛ لکن از برای او برادرانی بود که از برای آنها اعقابی باقی ماند» انتهی.

پس معلوم شد از «تاریخ قم» و از «بعضی کتب انساب» که أبوجعفر محمّد، فقیه و عالم بوده، لهذا این حقیر او را در جلد سیّم ایـن کـتاب، و در «ریـاض المحدِّثین» که مخصوصند به ذکر روات و علماء قمیّن ذکرش نمودم.

و مطلب دیگر آن که: احمد بن علی بن محمّد از قم به بـغداد رفت، امـا برادرش حسن بن علی بن محمّد به قم بوده، و از برای او أعقابی بوده، و ظاهراً قبر محمّد الفقیه و علی و حسن در قم باشد، لکـن مـعلوم نـیست کـه در کـجا مدفونند.

* * *

مطلب چهارم
در ذکر حمزة بن احمد

اما حمزة بن احمد بن محمّد بن اسماعیل [بن] محمّد بن عبدالله الباهر، ابن امام زین العابدین علیه السلام، برادر حسین کوکبی [است].

در «عمدة الطالب» مذکور است که: «او معروف بوده به حمزة القمیّ» انتهی.

و در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر ساداتی که به قم بودند سادات حمزیّة می‌باشند.

چنین گویند: که حمزة بن احمد برادر أبی جعفر محمّد فقیه ابن احمد که ذکرش گذشت، از طبرستان آمد به قم؛ بعد از کشتن حسن بن زید برادرش را که حسین کوکبی باشد، و هر دو پسرانس أبوجعفر محمّد، و أبوالحسن علیّ با او بودند، و به زبان طبری سخن می‌گفتند. چون حمزه به قم آمد در قم وطن ساخت، و به قم وجه معاش اکتساب نمود، چون وفات یافت او را در مقبرة بابلان دفن کردند، و پسرش أبوجعفر محمّد بن حمزه پس از پدر رئیس و پیشوا گشت، و چند ضیعت و مزرعه به قم بادید[2] کرد، و پل وادی واشتجان[3] را به

---

۱. تاریخ قم: ص۲۲۶.

۲. در «تاریخ قم»: پدید.

۳. در «تاریخ قم»: واشجان.

بست، و رباطی آنجا به گچ و آجر بساخت حِسْبَةً لله.

و به قم از او ابوالقاسم علی، و أبومحمّد حسن به وجود آمدند، پس از آن وفات یافت، و او را أیضاً به مقبره بابلان؛ آن جائی که مشهد او است دفن کردند».

مؤلّف گوید که: صاحب «تاریخ قم» در ضمن ذکر رستاق ورّه یکی از آن قریه‌ها را اشتجان، و دیگر دستجرده، و یکی از آن قریه‌ها را سیاوشان می‌شمارد، و باقی دیگر محل ذکر آنها نیست.

و به نظر این حقیر می‌رسد که از راه اشتجان زوّار کربلا، و غیر آنها از قافله‌ها آنجا عبور و مرور می‌نمودند، از این جهت أبوجعفر محمّد بن حمزةالقمی مذکور قربةً الی الله و حِسْبَةً لله در آنجا کاروانسرائی استحداث نموده؛ که قافله‌ها آنجا منزلی داشته باشند.

و به قرینهٔ ذکر اشتجان را در سیاق دستجرده و سیاوشان، معلوم می‌شود که وادی اشتجان در حدود جهرود است، و در قدیم آنجا محل نزول زوّار و قافله‌ها بوده، هر چند الیوم اسمی از او نباشد.

و مخفی نماند که رستاق ورّه یعنی جلگه ورّه، هر چند الیوم معهود نباشد رستاق ورّه به حدود جهرود، زیرا که به مرور ایّام تغییر یافته اسمهای قریه‌ها.

امّا فرزند محمّد بن حمزه که ابوالقاسم علی بن محمّد باشد، صاحب «تاریخ قم»[1] می‌فرماید که:

«او جوانی عاقل و فاضل و کامل و رشید، و موصوف به قوّت و بطش بوده، و املاکی چند به غیر از آن که از پدر به او میراث رسیده بود بدست آورد، و پیشوا و مقدّم سادات شد، و نقابت علویّة به شهر قم بعد از عموی او علی بن حمزه به او مفوّض بود، و از جاریة ترکیة در سنه سیصد و چهل و سه ابوالفضل

---

۱. تاریخ قم: ص۲۲۷.

محمّد شریف از او به وجود آمد، و در شوال سنة سیصد و چهل و پنج به حجّ رفت، و معزّالدوله و سادات عراق و حجاز او را گرامی داشتند، و در ماه ربیع الآخر سنه سیصد و چهل و شش به قم بازگردید، و همیشه در قم مقدّم و پیشوا بود، تا آنگاه که او را وفات رسید، و وفات او روز جمعه آذر ماه [شهریور][1] بر سلخ شعبان سنة سیصد و چهل و هفت بوده، و او را در قبّه متصل به قبّه پدرش دفن نمودند».

و أیضاً در «تاریخ قم»[2] در ذکر رستاق انار می‌فرماید:

«و قریه فاردان من السلطانی، به اسم علی بن محمّد بن حمزه العلویّ».

پس معلوم می‌شود از این عبارت که سلطان زمانش آن قریه فاردان را به او تفویض نموده.

الحاصل: صاحب «تاریخ قم»[3] می‌فرماید که:

«در وقت وفاتش وصیت نمود به برادرش أبی محمّد حسن بن محمّد بن حمزة از برای پسرش أبوالفضل محمّد شریف، زیرا که او طفل بوده، پس أبومحمّد حسن بن محمّد ضیعتها و مزرعه‌های برادرش را به نیابت أبی الفضل محمّد شریف تصرف می‌نمود، تا آن‌گاه که أبوالفضل به حدّ بلوغ رسیده املاک را به تصرّف او داد، و أبوالفضل محمّد شریف بزرگ شد، و جوانی بسیار عاقل و نیکوخواه و بسیار باحیا بود، و از أهل شرف و ثروت و صاحب املاک بود، و آنچه از املاک پدر خود به او رسیده بعد از این که بعضی از آن را فروخته بود؛ باز به تصرّف خود گرفت، و به زراعت و عمارت آنها مشغول شد، و از دختر ابوالحسن علیّ بن أحمد موسوی رازی دو پسر و دو دختر بوجود آمده» انتهی.

---

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۲۶.

۲. تاریخ قم: ص ۱۳۷.

۳. تاریخ قم: ص۲۲۶.

در کتاب «تاریخ قم»[۱] در ضمن ذکر آسیاها به قم می‌فرماید:

«آسیاءِ مبارک آباد[۲]، ابوالفضل محمّد بن علی بن محمّد بن حمزة العلویّ استحداث نموده آن را، و در سنه سیصد و هفتاد و یک، به قرب[۳] صحراءِ سکن».

مؤلف این کتاب محمّد علی گوید که: مراد از زمین مبارک [آباد]، همین زمینی می‌باشد، که یک طرف آن متّصل به زمین خاک فرج می‌باشد، و یک طرف آن متصل به رودخانه می‌باشد، که آن را زمین سکن گویند، و خود صاحب «تاریخ قم» در تفسیر آن می‌فرماید که: «سکن و سخن، زمین ریگستان و سنگلاخ را گویند».

و الیوم أثری از آن آسیاءِ باقی نیست، و معلوم نباشد که در چه موضعی از آن زمین آسیاءِ بوده، و الیوم آن زمین را زراعت کنند. و گویند که آن زمین وقف می‌باشد، اما واقفش را ندانم.

مؤلف گوید که: مراد از این أبوالفضل محمّد شریف همان امام زاده‌ایست که در قم مشهور است به سلطان محمّد شریف و در قم قبر آن بزرگوار در محلیست که مشهور است آن محل به اسم او، و گویند محلّه سلطان محمّد شریف.

و در ترجمه «تاریخ قم» اسمهای دو پسر و دو دختر او را ذکر ننموده، لکن در «عمدةالطالب» اسم یکی از آن پسرها را ذکر نموده، و فرموده:

«أبوالحسن علیّ الزکی نقیب ری ابن ابی الفضل محمّد شریف الفاضل، ابن ابی القاسم علیّ نقیب قم ابن محمّد بن حمزة القمی المذکور».

پس مستفاد می‌شود از کلام او که سلطان محمّد شریف از اهل علم و فضل

---

۱. تاریخ قم: ص ۵۳.

۲. در «تاریخ قم»: مبارکباد.

۳. قرب: نزدیکی.

بوده، که تعبیر نموده به محمّد شریف الفاضل، و معلوم می‌شود که اسم فرزندش علی می‌باشد، و کنیه او أبوالحسن بوده، و می‌فرماید که: «از برای علی مذکور اعقابیست که بعضی از آنها نقباء ری و ملوك ری می‌باشند، و در ری وفات نموده، و جنازه او را به قم آورده‌اند» انتهی.

و از بعضی از کتب انساب مستفاد می‌شود که کنیه سلطان محمّد شریف أیضاً أبوجعفر‌عليه‌السلام بوده، و فرموده که: حمزه بن احمد از طبرستان به قم آمد، و عقب او از دو فرزندش می‌باشد: محمّد مکّنی به أبی جعفر، و علی مکّنی به أبی الحسن، و هر دو نقیب و رئیس بودند در قم، و عقب أبوجعفر محمّد از علی است، و عقب علی بن محمّد بن حمزه از أبی جعفر محمّد است، و او هم أیضاً نقیب بوده در قم. و مراد از این أبی جعفر محمّد همان أبوالفضل محمّد شریف است که ذکر شد، و در وصف او فرموده: «و کان دّینا فاضلاً کریماً واسع النفس، شریف الائمة، ولی النقابة بالرّی»

یعنی: «آن سلطان محمّد شریف، بوده است متدین و فاضل و کریم، وسِعَت صدر داشت، و شریف الائمة بوده، و دارای نقابت ری بوده در زمان کاکویة علاءِ الدولة، و در ری وفات نمود، و جنازهٔ او را به قم آوردند، و قبر او در قم می‌باشد» انتهی.

پس از این عبارت ایضا مستفاد می‌شود که او از اهل علم و فضل می‌باشد، مثل کلام صاحب «عمدة الطالب»، و بسیار امامزاده جلیل القدر می‌باشد، و صاحب کشف و کرامت می‌باشد. و از «تاریخ قم» چنین مستفاد شد که آن بزرگوار در حین وفات پدر بزرگوارش چهارساله بوده، زیرا که در سنه سیصد و چهل و سه به وجود آمده، و در سال سیصد و چهل و هفت پدرش وفات نموده.

و این شعر را در این مقام مناسب دیدم ذکر کنم.

نَسَبٌ تضائلت المناسب دونه   والبدرُ مِنْ فَخره في بهجةٍ وضَياء

* * *

و أيضاً اين داعى عاصى مناسب ديدم كه از براى اين بزرگوار زيارت‌نامه عرض كنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلامُ عليك يابن رسول الله، السَّلامُ عليک يابن أميرالمؤمنين، السَّلامُ عليك يابن فاطمة الزهراء سيّدة نساء العالمين، السَّلامُ عليك يابن الحسن والحسين، السَّلامُ عليك يابن علىّ بن الحسين سيّدالعابدين، وقرّة عين الناظرين و رحمة الله وبركاته.

السَّلامُ عليك ايّها السّيد الكريم، السَّلامُ عليك أيّها السيّد الشريف الفاضل، السَّلامُ عليك [يا] شريف الائمة، أشهدُ أنّك مِنْ أهل بيت النبوّة، وكنتَ سلالة مِنْ نجل النبوّة، و فرعاً مِنْ أصل الفتوّة، وعضوا مِنْ أعضاء الرَّسول، أتيتك زائراً عارفاً بحقّك، وبحقّ آبائك الطيّبين الطّاهرين.

السَّلامُ عليك أيّها السلطان محمّد شريف، ابن الامام زين العابدين، ورحمة الله وبركاته.

* * *

و مخفی نماند که صحیح است سلام نمودن به این بزرگوار به این طریق که بگوئی:

«السَّلامُ علیك یابن الحسن والحسین» زیرا که نسب او منتهی می‌شود به عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام، و مادر عبدالله و برادرش حضرت امام محمّدباقر علیه السلام فاطمه دختر حضرت امام حسن علیه السلام می‌باشد، از این جهت است که در زیارت‌نامه فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام مذکور است که: «السَّلامُ علیك یا بنتَ الحَسَن والحسین».

و أیضاً مخفی نماند که صاحب «تاریخ قم» در عصر سلطان محمّد شریف بوده، و وفات او را ندیده، لهذا ذکری از وفات او و أعقاب او ننموده، و از کتب دیگر وفات و مدفن او را نقل نمودیم، و همچنین ذکر اعقاب او را از کتب دیگر نقل کردیم.

أمّا ابوالحسن علیّ الزّکی، پسر سلطان محمّد شریف، از «عمدةالطالب» مستفاد می‌شود که او نقیب ری بوده، و منتجب الدین قمیّ در وصف او فرموده:

«السیّد الأجلّ الزّکی، ذی الحَسَبین، أبی القاسم علیّ بن أبی الفضل محمّد» انتهی.

می‌گویم من: که این امام زاده کریم الطرفین می‌باشد، زیرا که مادرش دختر أبوالحسن علیّ بن احمد موسوی بوده، و از برای او دو پسر بوده: اول سیّد مطهر، و دوم حسین.

در بعضی از کتب انساب مذکور است که حسین برادر سیّد مطهر است، و در وصف او می‌فرماید أبوالمعالی کمال الشرف: از برای آن حسین حشمت و جاه بوده، و کریم و جواد و سخیّ بوده، و از برای این دو برادر أعقابی می‌باشد.

أمّا سیّد مطهر صاحب «عمدة الطالب» می‌فرماید:

«السّید مطهر ذی الفخرین ابن أبی الحسن علیّ الزکی».

و منتجب الدّین قمیّ در وصف او فرموده:

«الصّدر السعيد، شرف الدولة والدين، عزّ الاسلام والمسلمين، السّيد الأجلّ، الامام المرتضى الكبير، الأعلم الازهد، ذى الفخرين، نقيب النقباء، سيّدالسّادات، مطهر ابن السّيد الأجلّ الزكى، ذى الحسبين، أبى القاسم علىّ».

و در بعضى از كتب انساب مذكور است در وصف او:

«السّيد الأجلّ المرتضى، ذوالفخرين، نقيب النقباء، أبوالحسن المطهر، وكان أوحد الدّنيا في الفضل والنُّبل، وكرامة النفس، جمّ المحاسن، حَسَن الاخلاق. له مائدة منصوبة مبذولة، وكان متكلما وناظرا، مترسلاً شاعراً، وليَ النقابة الطالبيّة بالرّى».

يعنى: «سيد مطهر يگانه دنيا بوده در فضل و بزرگوارى و كريمى، و جميع نيكوئى در او جمع بوده، و نيكوئى اخلاق داشته، و سفره‌دار بوده، و از جمله علماء بوده، و نقابت طالبيّه به رى با او بوده، و مادر او سكينه دختر حسين بن محمّد بن على بن قاسم بن عبدالله موسى الكاظم عليه السلام بوده... الى آخر».

مى‌گويم من: در همان كتاب در باب ذكر اولادهاى عبدالله موسى الكاظم عليه السلام مى‌فرمايد كه:

«جماعتى از آنها در رى مى‌باشند، بعضى از آنها مجدالدولة المطهر ذوالطرفين، أبوالفتح محمّد بن حسين بن محمّد بن على بن قاسم بن عبدالله بن موسى الكاظم عليه السلام» انتهى.

پس معلوم مى‌شود كه مادر سيّدمطهر مذكور خواهر أبوالفتح محمّد بن حسين مى‌باشد، و اين سيدمطهر همچنان كه منتجب الدين فرموده در حقّ او:

السّيدالأجلّ المرتضى، ذوالفخرين، أبوالحسن المطهر بن أبى القاسم علىّ بن أبى الفضل محمّد بن الحسين الديباجى، او از بزرگان سادات عراق، و صدر اشراف است، منتهى شد نقابت و رياست در زمان او و به سوى او، و بود او عالم در فنون علم، و از براى اوست خطب و رسائل لطيفه، و در سفر حج در نزد شيخ الموفّق أبى جعفر الطوسى درسى خوانده، و روايت نموده از براى ما از او

أبومحمّد حسن بن محمّد بن حسن بن علی بن محمّد بن علی بن قاسم بن موسی بن عبدالله ابن امام موسی الکاظم عليه السلام، و آن ابومحمّد حسن مردیست فقیه، و در نزد سیّدمطهر درس خوانده. و أیضاً روایت نموده از برای ما از آن سیّد مطهر سبط او که شرف الدین محمّدبن علی بن مطّهر باشد، و بیاید ذکر سیّدمطهر در جلد سیّم این کتاب، و در «ریاض المحدثین» که مخصوصند به ذکر رواتْ و علماء قمییّن إن شاءالله تعالی.

از برای سیّدمطهر دو پسر می‌باشد محمّد و علی.

أمّا محمّد بن مطهر، از برای او پسریست اسمش مرتضی می‌باشد، و از برای او پسریست که اسمش علی می‌باشد، و لقب او فخرالدین است، و نقیب بوده در قم، همچنان که صاحب «عمدةالطالب» می‌فرماید:

«فخرالدین علیّ نقیب قم، ابن مرتضی بن محمّد بن مطهر».

امّا علی بن سیّدمطهر، شیخ منتجب الدین قمّی در وصف او می‌فرماید:

«الصّدر السعید المرتضی الکبیر، عزّالدوله والدین، شرف الإسلام والمسلمین، أبی‌القاسم علیّ بن مطهر، و از برای او پسریست اسمش محمّد است، و لقبش شرف الدین، و کنیه او أبوالفضل می‌باشد، و او از اهل علم و فضل بوده، و او استادِ شیخ منتجب الدین قمیّ بوده؛ همچنان که در «ریاض العلماء» مذکور است که یکی از مشایخ شیخ منتجب الدین السّید المرتضی السعید شرف الدین أبوالفضل محمّدبن علی بن مطهر... الی آخر».

و منتجب الدین در وصف او می‌فرماید:

«الصّدر السعید، المرتضی الکبیر، شرف الدولة والدین، عزّ الاسلام والمسلمین، أبی الفضل محمّد بن أبی القاسم علیّ».

و بیاید ذکر او در جلد سوم این کتاب، و در «ریاض المحدّثین» إن شاءالله تعالی.

و از برای او پسریست اسمش یحیی می‌باشد، و لقبش عزّالدین، کنیه او

أبوالقاسم می‌باشد، و او را خوارزمشاه کشت و شهید نمود، و قبر او در دار الخلافه طهران می‌باشد در محلی که مشهور است آن محل به امام زاده یحیی، در محله سرتخت. و آن بزرگوار از اهل قم می‌باشد، و نقیب طالبیّن قم و ری و آمل بوده، از این جهت از قم گاهی به ری می‌رفتند، و در آنجا او را شهید نمودند، و در آنجا مدفون شد. و بسیار امام زاده جلیل‌القدر می‌باشد، و از أحفاد سلطان محمّد شریف است که در قم مدفون است، و نسب شریف او از این قرار می‌باشد:

«امام زاده یحیی بن محمّد بن علی بن مطهر بن علی ابن سلطان محمّد شریف ابن علی بن محمّد بن حمزه بن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه‌السلام».

پس این امامزاده یحیی به چهارده واسطه نسبش منتهی می‌شود به سیّد سجاد علیه‌السلام. ملاحظه نمائید کتاب «فهرست» شیخ منتجب الدین قمیّ (که أبوالحسن علیّ ابن الشیخ أبی القاسم عبیدالله ابن الشیخ أبی محمّد حسن بن حسین بن حسن بن حسین، برادر صدوق ابن علیّ بن بابویه قمیّ می‌باشد) چگونه او را مدح و ثنا می‌گوید، و با هم معاصر بوده‌اند، و هر دو در قم بوده‌اند، و او أبصر بوده به حالات این امامزاده واجب التعظیم و التکریم.

و صاحب «أمل الآمل» فرموده که:

«منتجب الدین در اوّل کتاب «فهرست» خود ثنا گفته او را، ثناءِ بلیغی، و مدح نموده او را مدح عجیب طویلی، و ذکر نموده که کتاب «فهرست» را به جهت خاطر او تألیف نموده، و أیضاً ثنا گفته پدر و جدّ او را».

و آن کتاب «فهرست» شیخ منتجب الدین را علاّمه مجلسی (قدّس سِرّه) در جلد بیست و پنجم «بحارالانوار» خود ضبط نموده[1]، هر کس بخواهد ملاحظه

---

۱. کتاب (فهرست منتجب الدین) چند بار در قم و بیروت چاپ شده است.

نماید از برای او میسرست، زیرا که خداوند عالم توفیق داد به حاجی محمّد حسن امین دار الضَّرب، و مجلّدات «بحار» را به طبع رسانید، و مجاناً تقدیم علماء اعلام نموده، پس در هر شهری از شهرهای اهل اسلام آن کتب بسیار می‌باشد، و طلب مغفرت از برای او بر هر مسلمانی لازمست، زیرا که او احیاء نمود مجلّدات «بحارالانوار» را، و به احیاء آنها احیاء شریعت سیّدالمرسلین است.

الحاصل: این داعی سزاوار آن دیدم که کلمات منتجب الدین را که در مدح و ثناء او گفته، در این مقام عرض نمایم، که اهل دارالخلافه طهران قدر و مرتبه او را بدانند، و بر سر تربت او بروند، و او را زیارت نمایند، و سیّد سجّاد را از خود خشنود نمایند، می‌فرماید در اوّل کتابش که:

«حاضر شدم عالی مجلس سیّدنا ومولانا، الصّدر الکبیر، الأمیر الامام، السّید الأجلّ، الرئیس الأنور الأطهر الأشرف، المرتضی المعظّم، عزّالدولة والدین، شرف الإسلام والمسلمین، رضی الملوک والسلاطین، ملك النقباءِ في العالمین، اختیارالأیّام، افتخار الأنام، قطب الدّولة، رکن الملّة، عمادالامة، عُمدة المُلْك، سلطان العترة الطّاهرة، عُمدة الشریعة، رئیس رؤساءِ الشیعة، و صدر علماءِ العراق، قدوة الأکابر، معنی الحقّ، حجّة الله علی الخلق، ذی الشرفین، کریم الطرفین، نظام الحضرتین، أجلّ الاشراف، سیّدالامراءِ السّادات؛ شرقاً وغرباً، قِوام آل رسول الله ﷺ، أبوالقاسم یحیی ابن الصَّدر السَّعید المرتضی الکبیر، شرف الدولة والدین، عزّ الإسلام والمسلمین، أبی الفضل محمّد، ابن الصَّدر السَّعید المرتضی الکبیر، عزّالدولة والدین، شرف الإسلام والمسلمین أبی القاسم علیّ، ابن الصَّدر السّعید، المرتضی الکبیر، شرف الدولة والدین، عِزّالإسلام والمسلمین، السّید الأجلّ، الامام المرتضی، الکبیر الأعلم الازهد، ذی الفخرین، نقیب النُّقباء، سیّدالسّادات، مطهر ابن السّید الأجل الزّکی، ذی الحسبین أبی القاسم علیّ، ابن أبی الفضل محمّد ابن أبی القاسم علیّ ابن أبی جعفر محمّد بن

حمزة بن احمد بن محمّد بن اسماعيل الدّيباج، صاحب أبی السرايا، ابن محمّد الاكبر، المحدّث العالم، الملقب بالأرقط، ابن عبدالله الباهر ابن الامام زين العابدين عليه السلام، دام معاليه، وأهلك معاديه، الذی هو ملك السعادة، ومنبع السعادة، وكهف الامة، وسراج المِلّة، وطود الحِلْم والدِّراية والإنابة، وعلم الفضل والإفضال، ومقتدى العترة والآل، وسلالة مِنْ نجل النبوّة، وفرعٌ مِنَ الفتوّة، وعضوٌ مِنْ أعضاءِ الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، وجزءٌ من أجزاءِ الوصیّ والبتول، وأحد القوم [الذين] ولائهم برزخٌ بين النعيم والجحيم، متّعه الله بأيّامه النّاظرة، ودولته الزّاهرة، ومحاسنه التی بها صار وملك الرشاد... الی آخر» ومابقی مطالبش را در جلد سوّم[1] اين كتاب، و در «رياض المحدّثين» ذكر خواهم نمود، إن شاءَ الله تعالی.

لكن آنچه را كه منتجب الدين در آخر فهرست خود در ترجمه اين امام زاده يحيی ذكر می‌كند كلماتش اين است، كه می‌فرمايد:

«السّيدالأجلّ المرتضی، عزّالدين، يحيی بن محمّد بن علی بن مطهر، أبوالقاسم، نقيب الطالبيّة بالعراق، عالم عَلَمٌ فاضل كبير، عليه تدور رحی الشِّيعه، متَّع الله الإسلام والمسلمين بطول بقائه و حراسته. وله رواية الاحاديث عن والده المرتضی، السّيد شرف الدين محمّد، وعن مشايخه قدس الله أرواحهم» انتهی.

و در كتاب «عمدة الطالب» مذكور است كه:

«عزّالدين يحيی يكی از ملوك ری بوده، و نقيب قم و ری و آمل بوده، و خوارزمشاه او را شهيد نمود، و بعد از شهادت او پسرش محمّد بن يحيی با سيد ناصربن مهدی الحسنی رفتند به بغداد، پس وزارت را دادند به ناصر بن مهدی؛ با دارابودن او نقابت را، پس بعد از دادن وزارت را به ناصر بن مهدی، او هم نقابت خود را تفويض و واگذار نمود به محمّد بن يحيی» انتهی.

و در بعضی از كتب انساب مذكور است كه:

---

۱. در «اصل»: دوم.

«مادر عزّالدین امام‌زاده یحیی، دختر نظام الملک حسن بن اسحاق بوده، و او را خوارزمشاه تکش شهید نمود، امّا زوجه امام زاده یحیی دختر عمّه سلطان سنجر بن ملکشاه بوده، و شنیدم که سلطان سنجر وارد شد بر عمّه خود، و از او التماس نمود که حاجتی از من بخواه.

گفت: حاجتم آنست که فرزندان دختر من که از عزالدین علویست احترام نمائی، و آنها را دوست داشته باشی، و تعظیم ایشان نمائی.

از این جهت سلطان سنجر اولادهای عزالدین امام‌زاده یحیی را مقدم می‌داشت بر بزرگترین اولاد سلجقیّه.

و أیضاً در آن کتاب مذکور است که می‌فرماید: شنیدم شرف الدین پدر عزّالدین امام زاده یحیی چند نفر دختر داشت، و هیچ پسری نداشت، پس زمانی که عیالش حامله شد، شبی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید، و عرض کرد که: یا رسول الله عیالم حامله می‌باشد، اسم این طفلی که در شکم می‌باشد چه بگذارم؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: که اسمش یحیی باشد.

و شرف الدین از خواب بیدار شد، و گفت: خوشحال شدم که این حمل عیالم به پسر می‌باشد، و اسم او را باید یحیی گذارم، و حال آن که تا آن زمان در نسب طائفه ما یحیی نام نبود، پس بعد از وضع حمل او را یحیی نام گذاردم به جهت فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله. پس بعد از این که خوارزمشاه او را شهید نمود، سِرّ فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر شد، و فرمایش آن حضرت اشاره به سوی این مطلب بوده که این طفل را آخرالامر مثل یحیی پیغمبر او را شهید می‌نمایند.

مؤلف این کتاب محمّدعلی بن حسین می‌گوید: پس از این که ملاحظه نمودم که علی بن عبیدالله صاحب «فهرست» که یکی از بزرگان علماء ما می‌باشد به این طریق او را مدح و ثنا گفته، معلوم می‌شود که بسیار امام زادهٔ جلیل القدر می‌باشد، پس مناسب آن دیدم که این داعی عاصی یک زیارت نامه عرض نمایم، که مشتمل باشد به ذکر غربت و شهادت آن بزرگوار:

بسم الله الرحمن الرحيم

السّلام عليك یابن رسول الله، السَّلامُ عليك یابن أميرالمؤمنين، السَّلامُ عليك یابن فاطمة الزهراء، السَّلامُ عـليك يـابن الحسـن والحسـين، السَّلامُ عليك یابن عليّ ابن الحُسين سيّدالعابدين وقُرَّة عين النّاظرين ورحمة الله وبركاته.

السَّلامُ عليك يا معين الحقّ، وحجّةالله على الخلق، السَّلامُ عليك يا سِراج الملّة والدين، وكَهْف الأمّة، وقوام آل رسول الله.

أشهدُ أنّك كنتَ سُلالةً من نجل النبوّة، وفرعاً مِنْ أصل الفتوّة، وعضواً امِنْ أعضاء الرسول، وأنتَ مِنْ أهل بيت النبوّة، الذين ولائهم برزخٌ بين الحجيم والجنَّة.

السَّلامُ عليك أيّها الغريب المظلوم الشهيد، وأنتَ الذى أشار جـدّك رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم لأبيك[1] الى قتلك قبل تولدك؛ بأنْ قال له فـي الرؤيـا: واجعل اسمه يحيى، وأراد بذلك أنّ ولدك هذالحمل سَيُقتل كما قُتِل يحيى نبيّ الله عليه السلام.

السَّلامُ عليك يا امام زاده يحيى ابن امام زين العابدين عليه السلام ورحمة الله وبركاته.

* * *

و از برای این امام زاده یحیی سه اولاد بوده، دو پسر و یک دختر، یکی از آن دو پسر السّید الأجلّ نقیب نقباء عراق، شرف الدین أبوالفضل محمّد است؛ همچنان‌که در بعضی از کتب انساب مذکور است، که:

---

۱ . در «أصل»: بأبیك.

«از برای این محمّد بن یحیی عقبی باقی نماند، و می‌فرماید که الآن محمّد بن یحیی نقیب النقباء می‌باشد به بغداد و ری» انتهی»[۱].

پس مستفاد می‌شود که آن بعض کتب انساب در زمان محمّد بن یحیی تألیف شده.

و می‌فرماید: أیضاً که:

«دیگر از فرزندان امام زاده یحیی، السّید الأجلّ علاء الدین می‌باشد، که نقیب النقباء می‌باشد به ری، و نمی‌دانم اسمهای باقی آنها را» انتهی.

پس بعد از فراغ از ذکر أعقاب أبی القاسم علی بن محمّد بن حمزه القمیّ، شروع نمائیم به ذکر اعقاب برادر او أبومحمّد حسن بن محمّد بن حمزه القمی.

در کتاب «تاریخ قم»[۲] مذکور است که:

«أبومحمّد حسن بن محمّد بن حمزه، مردی گوشه‌نشین، و کم سخن بوده است و قناعت کار، و از دختر عموی خود علیّ بن حمزه سه پسر آورد، و آن سه پسر وفات یافتند، و ایشان را عقبی نماند. پس از ایشان هم أیضاً از دختر عموی خود پسری آورد أبوالقاسم علی نام داشت با دو دختر، و از کنیزکی سیاه پسری محمّدنام از او به وجود آمد، و از کنیز دیگر أیضاً سیاه پسری آورد أبومحمّد حسن نام داشت، و این پسر بعد از پدر به وجود آمد، به بغداد رفت، و او را به کنیت و اسم پدر باز خواندند، و به حجّ رفت، و چون از حجّ بازگردید وفات یافت.

أمّا برادرش أبوالقاسم علیّ بن الحسن المذکور، همچنین مردی بود گوشه‌نشین و قناعت کار، و بر معاش پدر اقتصار کرده، و او را از دختر أبی

---

۱. در آغاز کتاب نویسنده از یافتن کتابی کهن در انساب یاد می‌کند که به علت افتادگی آغاز آن نام نویسنده آن پوشیده مانده است، و در این کتاب نقل قولهای فراوانی با عبارت (در بعضی کتب انساب) از آن کتاب آورده است.

۲. تاریخ قم: ص۲۲۷.

سهل بن عبديل قمی ـ بعد از چند دختر ـ پسری بوجود آمده أبوالحسن محمّد نام داشت، و او را خدای تعالی در سنه سیصد و هفتاد و پنج به او مرحمت نمود» انتهی.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«امّا أبومحمّدحسن بن محمّد بن حمزة از برای او أعقاب بسیار است به قم، بعضی از آنها بهاءالدین علیّ بن محمّد بن حسن بن محمّد بن حمزه می‌باشد؛ که آن علی در قم رئیس و سرور بوده، و از برای او یک پسر بوده اسمش عبدالله، و کنیه او أبوابراهیم بوده، و مادر عبدالله خواهر سیّد مطهر می‌باشد» انتهی.

پس از این کتاب چنین مستفاد می‌شود که از برای آن محمّد بن حسن که صاحب «تاریخ قم» فرمود که از کنیزکی سیاه بوجود آمد پسری بوده اسمش علی، و لقبش بهاءالدین بوده، و زوجه او خواهر سیّد مطهر بوده که ذکرش گذشت.

* * *

پس بعد از فراغ از ذکر اعقاب أبومحمّد حسن بن محمّد بن حمزه القمیّ، شروع کنیم به ذکر أعقاب عموی او که علیّ بن حمزة القمیّ باشد.

[در ذکر أعقاب علیّ بن حمزة القمیّ]

«در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«امّا علی بن حمزه القمیّ، در قم املاک و مزارع چندی بدست آورد، و مقدّم و پیشوا بود، و نقابت علویّه بعد از أبی علی احمد بن علیّ الشَّجری به او مفّوض شد. و به روایت دیگر شغل نقابت از برادرش محمّد بن حمزه به او رسیده، زیرا که پسر برادرش أبی القاسم علی بن محمّد در وقت وفات پدر کوچک بوده است.

و از آن علیّ بن حمزه: أبوعلی احمد، و أبو جعفر محمّد، و أبوعبدالله حسین، و أبو محمّد حسن العزیزی، و چند نفر دختر به وجود آمدند، و به شهر قم وفات کرد، و در بابلان آن جائی که مشهد برادرش می‌باشد دفن کردند.

و فرزندان او املاک را، و اسباب خانه را به حسب مافَرَض الله قسمت کردند، و هر یک بر محصول و حصّة خود قناعت کردند، والله اعلم» انتهی.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«اعقاب علیّ بن حمزه القمیّ المذکور از هشت نفر فرزندش می‌باشد: أبومحمّد حسن، معروفست به عزیزی، و محسن، و حسکه، و أبوالفضل

---

۱. تاریخ قم: ص۲۲۷.

محمّد، و جعفر، و حسین، و حمزه، و احمد، و از برای تمام آنها أعقاب می‌باشد.

پس بعضی از أعقاب حسن عزیزی، السّید الأجلّ المرتضی زید می‌باشد، و او در ری بوده، و از برای زید أعقابی می‌باشد، و بعضی از أعقاب حسن عزیزی أیضاً به قم السّید الرئیس أبوالقاسم سیّد مطهر بن حسن بن خورشید - یعنی شمس - بن أبی القاسم عبدالله بن حسن عزیزی است، و از برای آن سیّد مطهر هم اعقابی می‌باشد» انتهی.

مؤلف این کتاب محمّدعلی بن حسین گوید که: در قم امامزاده‌ایست که مشهور است به شاهزاده جعفر غریب، و از قصبه قم تا به اینجا از نیم فرسخ بیشتر است، و گویند که به لوح زیارت نامه او نوشته است که او از اولادهای موسی بن جعفر علیه‌السلام است، لکن به نظر این داعی چنین می‌رسد که او همین امام زاده جعفریست که منتهی می‌شود نسبش به سیّد سجّاد علیه‌السلام که از اولاد علی بن حمزة القمیّ باشد که ذکرش الحال گذشت؛ نقلاً از آن کتاب أنساب، پس نسبش از این قرار است:

امام زاده جعفر بن علی بن حمزه بن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین‌العابدین علیه‌السلام.

و مطلب دیگر آن که: در قم بقعه‌ایست که مشهور است به امام زاده زید فرزند امام زین العابدین علیه‌السلام، در محله‌ای که مشهور است آن محله به اسم آن امام زاده، و نزدیک به بقعهٔ شاهزاده حمزه ابن امام موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌باشد، احتمال می‌رود که مدفون در آن بقعه همین زید مذکور باشد.

پس نسب او از این قرار است:

زید بن حسن بن علیّ بن حمزه القمیّ ابن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه‌السلام.

پس بنابراین مطلب این امامزاده زید با امامزاده سلطان محمّد شریف از

یک طائفه می‌باشند، و بنی اعمام می‌باشند، و احتمال کلّی می‌رود آن که زید مدفون در این بقعه از أحفاد موسی بن جعفر عليه السلام بوده باشد، همچنان که ذکر آن بیاید در باب هفتم إن شاءالله تعالی.

* * *

مقصد دوم

«در ذِکْر أعقاب حسین بن اسماعیل بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین‌علیه‌السلام به قم»

[وی] برادر محمّد بن اسماعیل مذکور در مقصد اول [است].

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از ساداتی که به قم آمدند از فرزندان حسین بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله ابن امام زین‌العابدین‌علیه‌السلام، حمزه الأصمّ ابن عبدالله بن حسین مذکور می‌باشد، و آن حمزه از ری به قم آمد، و در قم از او دو فرزند بوجود آمد: أبوالحسن علیّ، و عبدالله. پس حمزه به قم وفات نمود.

و از پسرش علیّ بن حمزه: أبوعبدالله حسین، و أبومحمّد حسن، و أبوجعفر محمّد، و أبوالفضل محمّد، و أبوطالب محسن، در وجود آمدند.

أمّا برادرش عبدالله بن حمزه از قم به ری رفت، و آنجا وطن ساخت، و در ری دو پسر از او به وجود آمدند، محمّد و حسین، و أعقاب ایشان آن جا می‌باشند، و جدّ او اسماعیل بن محمّد آن کسی می‌باشد که رجاءِ بن ضحّاک او را با علیّ بن موسیّ الرِّضاعلیه‌السلام در نزد مأمون برد، و مأمون در آن وقت در مرو بود

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۲۷.

در سنه مائتین»[1] انتهی.

در «زینت المجالس» مذکور است که:

«رجاء بن ضحّاک دائی مأمون بود، و مأمور شد که حضرت را از مدینه به جانب خراسان ببرد» انتهی.

و در «جَنّة النعیم» نقلاً از کتاب «منتقلة الطالبیّین» که:

«از امام زاده‌هائی که وارد شدند به ری، أبوالقاسم حمزه بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین عليه السلام می‌باشد، و عقب آن حمزه از علی و عبدالله و حسین می‌باشند» انتهی.

و در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«حمزه الأصمّ ابن عبدالله در ری بود، و از ری به قم آمد، و برادرش علی دردار به ری بوده، و أعقاب علی بن عبدالله در ری و جرجان می‌باشند... الی آخر».

می‌گویم من: که از «تاریخ قم» و «عمدةالطالب» چنین مستفاد شد که حمزة الأصمّ از ری به قم آمده، و أعقاب او در قم می‌باشند، و حمزه در قم وفات نموده، أمّا قبر او معلوم نیست که در چه موضعی می‌باشد؟

و أیضاً در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«بعضی از فرزندان حسین بن اسماعیل مذکور، عبدالله اکبر است، و از برای او فرزندانی است که بعضی از آنها به قم بوده‌اند، و آن که به قم بوده اسمش محمّد و لقبش ناصرالدین بوده، و نسب او از این قرار است:

ناصرالدین محمّد، بن احمد بن أبی القاسم حمزه بن زبیر بن احمد بن محسن بن علی بن أبی القاسم حمزة بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین عليه السلام» انتهی.

---

۱. سال دویست هجری.

و در «مشكاة الادب» مذكور است كه:

«از فـرزندان حسـين بـنفسج، احـمد بـنفسج مـى‌باشد، و هـم از بـراى او فرزندانيست، از جمله ايشانست ناصرالدين كه در شهر قـم است، و نسب او از اين قرار است:

ناصرالدين محمّد، بن احمد بن أبى القاسم حمزة بن عبدالله بن حسين بـن اسماعيل بن محمّد بن عبدالله الباهر ابن امام زين العابدين عليه السلام... الى آخر».

پس بنابر قول صاحب «عمدة الطالب» ناصرالدين به دوازده پشت به امـام مى‌رسد، و بنابر قول صاحب «مشكاة الادب» به هفت پشت به امام مى‌رسد، پس وسائط از «مشكاة الادب» ساقط شده ، و صاحبِ «تاريخ قم» فرمود كه: أعقاب حمزه از عبدالله و على مى‌باشند. اما صاحب «منتقلة الطالبيّين» فرمودند كه أعقاب او از سه نفر است: عبدالله و على و حسين.

و صاحبِ «تاريخ قم» فرمود كه: عبيدالله از قم به رى رفت، لكن على در قم بوده، و يكى از فرزندان على بن حمزه، أبـوطالب مـحسن مـى‌باشد. پس نسب ناصرالدين به قم منتهى مى‌شود به محسن بن على، پس مـعلوم مـى‌شود كـه از حمزة تا ناصرالدين محمّد تمام آنها كه در بـين سـلسله نسب مـى‌باشند در قـم بوده‌اند.

أمّا قبور آنها معلوم نيست كه در چه موضعى مى‌باشد، مگر قبر ناصرالدين محمّد كه در مزرعۀ كركاب واقع است، و از شهر قم تا آن مزرعه قـريب نـيم فرسخ مسافت مى‌باشد، و مشهور است آن موضع به هادى و مهدى. و در آنجا دو بقعه مى‌باشد، و در يكى از آن دو بقعه سه صورت قبر مى‌باشد، و در لوح زيارت نامه آنها نوشته است يكى ناصرالدين، و ديگر هادى، و ديگر مهدى. و مى‌گويند كه هادى و مهدى دو فرزندان ناصرالدين مى‌باشند.

مى‌گويم من: احتمال مى‌رود كه آن دو پـدر و جـدّش بـاشند، و بـه لقب مشهور شده باشند، همچنان كه ناصرالدين محمّد كه اسمش محمّد است به لقب

مشهور شده. یا آن که همان دو فرزندان او باشند، والله العالم بحقائق الامور.

و بقعه دیگر در همان جا می‌باشد، و دو صورت قبر در آنست، و گویند یکی حسین، و دیگر سکینه می‌باشد.

می‌گویم: احتمال کلّی می‌رود که محسن باشد که ذکرش شد، و جدّ آن امام زاده‌های مدفون باشد که ذکر شد.

پس نسب شریف او از این قرار است:

محسن بن علی بن حمزه بن عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله ابن امام زین العابدین علیه السلام.

پس او به هفت پشت به سیّد سجّاد علیه السلام می‌رسد.

پس آنچه که در لوح زیارت نامه او نوشته شده که حسین نام [او] است، شاید غلط نوشته شده باشد. و می‌گویند سکینه دختر او می‌باشد. والله العالم.

* * *

نور مشعشع دوم

«در ذِکْر أعقاب عُمَرالأشرف، ابن امام الهمام زین العابدین عليه السلام که در قم بوده‌اند»

در «ارشاد» مفید مذکور است که:

«عمرالأشرف مردی فاضل و جلیل بوده، و متولّی صدقات رسول خدا صلى الله عليه وآله، و صدقات أمیرالمؤمنین عليه السلام بوده، و سخیّ و صاحب وَرَع بوده، و روایت نموده داود بن قاسم که او گفت: خبر داد ما را حسین بن زید، که او گفت: می‌دیدم عموی خود را ـ که عُمر اشرف باشد ـ که هر گاه باغ و بستانی از صدقات علیّ عليه السلام را اجاره می‌داد به کسی، شرط می‌کرد با او که سوراخی به دیوار باغ قرار دهد، که هر کس بخواهد بیاید در باغ، و بخورد از میوه‌های آن، و مانع کسی نشود.

و راوی حدیث بوده، و از جمله حدیثی که از او روایت شده آنست که: خبر داد مرا الشریف أبو محمّد، که گفت: خبر داد مرا جدّم، و او گفت: حدیث کرد مرا أبوالحسن بکّار بن أحمدالأزْدی، و او از حسن بن حسین العربی، و او از عبدالله بن جریر القطّان، و او از عُمرالأشرف ابن امام زین العابدین عليه السلام، که او گفت:

مفرط در دوستی ما، مثل کسی است که مفرط در بُغض ما باشد. و از ما حقّی است به سبب خویشی ما با پیغمبر صلى الله عليه وآله، و حقّی است که قرار داده خدا از

برای ما، پس به تحقیق ترک نموده حقّ عظیمی را، و بگوئید در حقّ ما آنچه را که خدا نازل نموده در حقّ ما، و نگوئید در حقّ ما آنچه را که نیست از برای ما، و اگر خدا عذاب نماید ما را پس به سبب گناهان ما می‌باشد، و اگر رحم نماید ما را پس به رحمت و فضل خود می‌باشد» انتهی.

و در «عمدة الطالب» مذکور است که عُمر أشرف و زید شهید از یک مادر بودند، و او از زید بزرگتر است، و مکّنی به أبی علی است. و گفته شده که کنیه او أبی جعفر است، و او را «أشرف» خوانند زیرا که فضیلت و شرافت او از دو طرف می‌باشد، که حضرت أمیر علیه السلام و فاطمه علیها السلام است. و عمر بن علیّ را «أطرف» خوانند به جهت آن که شرافت او از یک طرفست، که حضرت أمیر علیه السلام باشد. و او را عمر «أطرف» گفتند زمانی که عمر أشرف متولّد شد.

و أعقاب عمر أشرف از یک نفر است، که اسمش علیّ أصغر است، و او محدّث بوده، و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«أعقاب عمر أشرف از دو نفر است: علیّ و محمّد.

أمّا محمّد عقب او قلیل است، و عقب او از دو نفر است: علیّ و عمر أصغر. و این عمر أصغر بن محمّد بن عمر أشرف به قم بوده، و از أهل علم و فضل بوده» انتهی.

پس می‌توان گفت که أعقاب محمّد بن عمرأشرف ابن امام زین العابدین علیه السلام منقرض شده باشد، که می‌گویند عقب عُمر أشرف از یک نفر است که علی باشد.

أمّا علیّ بن عمر أشرف ابن زین العابدین علیه السلام، از أمّ ولد است، و اعقاب او از سه نفر است: قاسم، و عمر شجری، و أبومحمّد حسن.

* * *

پس در اینجا دو مقصد است:

مقصد اوّل

«در ذکر أعقاب أبو محمّد حسن بن علیّ ابن عمر أشرف ابن امام زین العابدین عليه السلام:»

از برای او سه پسر است: علیّ و محمّد و جعفر.

مادر این سه نفر علیّة دختر محمّد بن عون بن محمّد حنفیّه می‌باشد.

اما علی بن حسن، عقب او از سه نفر است: حسین محدّث، و حسن، و أحمد الصّوفی، و کنیة او أبوالحسن.

و آن احمد در قم بوده، همچنان که در بعضی از کتب أنساب مذکور است که: «از برای او پنج پسر بوده: أبوالحسن علیّ، و حسین أمیر، و جعفر، و عبدالله الموسوی» انتهی.

و در این کتاب اسم پسر پنجم را نبرده، لکن صاحب «عمدة الطالب» می‌فرماید: «یکی از آنها أبوطاهر محمّد بن أحمد مذکور است» انتهی.

چنین معلوم می‌شود از آن کتاب که أعقاب أحمد صوفی به قم بوده‌اند.

* * *

مقصد دوم
«در ذکر أعقاب عُمر شَجَری ابن علیّ ابن عمر أشرف ابن امام زین العابدین علیه السلام:»

در «عمدة الطالب» مذکور است که: أعقاب عمر شجری از یک پسر است که اسمش محمّد و کنیه او أبوعبدالله، و أعقاب محمّد از دو نفر است: عمر و علی.

اما علیّ بن محمّد بن عمر، أعقاب او از دو نفر است: حُسین شجری، و أحمد به قم.

و از برای حسین شجری پسر است اسمش جعفر است.

أمّا أحمد به قم، در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

دیگر از ساداتی که به قم آمدند: «از فرزندان عمر بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهم السلام، سادات شجریّة می‌باشند. و أبوعلیّ أحمد بن علی بن محمّد بن علیّ بن عمر أشرف ابن امام زین العابدین علیه السلام به قم آمد، و جدّ آن أحمد ـ که عمر شجری ابن علیّ بن عُمر أشرف باشد ـ به دهی و قریه‌ای از قُراء مدینه، به یک فرسخی آن، که آن قریة شجره بوده وطن و مُقام داشته، پس

---

۱. تاریخ قم: ۲۳۲.

فرزندان او را به نام آن قریه لقب کرده‌اند، و سادات شجریّة گفتند. و این قریة از جمله میقات گاهی است که حاجیان از آنجا احرام گیرند، و در راه مدینه واقع است. و گویند که أبا علی أحمد بن علیّ شَجری با لیلی نعمان دیلمی بود، صاحبِ لشکر حَسَن بن زید علوی ـ و با او در نیسابور درآمد. چون لیلی [را] در نیسابور بکشتند، أبوعلی أحمد از نیسابور بیرون آمد، و به قم آمد، و وطن ساخت در سال عشر و ثلاثمائه، و دختر عبدالله بن حمّاد بن نضر بن عامر أشعری را بخواست، و از او أبوجعفر محمّد، و أبی الحسین عبدالله، و أبومحمّد حسن الشجری، و أبوالقاسم علیّ، و أبوعبدالله جعفر، و...[1] و پنج دختر بوجود آمد، و أبوجعفر محمّد را ذکر نکرده‌اند. و نقابت علویّه در روزگار أبوعلی أحمد به او مفوّض بوده تا به وقت وفات، و او را در مقبره بابلان به مشهدی که به او معروفست دفن کردند.

و پسرش أبومحمّد حسن بن احمد الشجری، جوانی عاقل و رشید بود، و بر وجه معاش که اوِ را بوده قناعت می‌کرد، پیوسته نیابت از حکّام و ولات می‌نمود، و أهل قم را از أهل غیّ و فساد با مردمانی چند حمایت می‌کرد، و محافظت می‌نمود. و همیشه تا به آخر عمر مقدّم و پیشوا و سرور بوده، و روز شنبه ماه فروردین، نه روز از ماه صفر مانده، سنه تسع و أربعین و ثلاثمائه وفات یافت، و او را در قبر برادرش أبوجعفر محمّد به مقبره بابلان دفن کردند، و از او سه پسر باقی ماند:

أبوعلیّ أحمد، و أبوجعفر محمّد، و أبوالقاسم علیّ العزیزی، و یک دختر.

و أمّا ابوعلی احمد، جوانی بود عاقل و ذو فنون، و بحّاث بوده، و معاشی که او را بود به همان اقتصار می‌نمود، و مدت عمر خراج از او نستدند، و روز پنج‌شنبه دهم ماه ربیع الآخر، سنه احدی و سبعین و ثلاثمائه به قم وفات کرد، و

---

۱. در «تاریخ قم»: أبو... و أبو...

در نزد قبر پدرش أبو محمّد حسن بن أحمد به مقبره بابلان مدفونست. و از او پسری طفل حسن نام باز ماند، و مادر او رستاقيّة[1] بوده است.

و أمّا أبوجعفر محمّد بن الحسن در حالت کودکی به بغداد رفت، و کار و بار او به نظام بوده، و به نزدیک معزّالدوله معزّز و مکرّم بود، و به بغداد مالی بسیار کسب کرد و بدست آورد، و به بغداد تأهلّ ساخت، و پنج پسر آورد.

و أمّا أبوالقاسم عليّ بن الحسن العزيزی، او به قم بزرگ شد، و بس متکلم و أهل جدل و مباحثه بود، و نیک بخت و سعادتمند بود، و او را به قم از دختر أبی هاشم[2] دو پسر بود.

و أمّا أبوالقاسم علی بن أحمد ـ برادر أبو محمّد حسن بن أحمد شجری ـ در روزگار بجکُم قصد بغداد کرد، و ازین بجکُم و توزون و معزّالدولة حکومت و ریاست یافت، و متموّل وتوانگر شد.

و در «تاریخ» أبوبکر صُولی آمده است که:

او والی کوفه شد، و در روزگار خلافت متّقی[3] رفیع قدر و عالی مرتبه شد؛ تا به غایتی که خواست او را به خلیفه نام نهند.

و همچنین در «تاریخ صولی» آمده است که:

أبوالقاسم را متهم گردانید به این که با عبدالله بن الرّاضی مواضعه[4] کرده است بر خلافت، در ایّام خلافت متّقی و امارت توزون، بلکه وی را بدین سبب

---

۱. رستاق: روستا، و رستاقیّه ظاهراً به معنای زنی از روستا می‌باشد.

۲. در پاورقی أصل آمده است: «مؤلف گوید: مراد از این أبی‌هاشم، محمّد بن علیّ بن عُبیدالله بن عبدالله بن حَسن بن جعفر بن حسن متقی ابن امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد، همچنانکه ذکرش گذشت در مقام خود، که آن أبی‌هاشم در قم بوده».

۳. المتقی لله، ابراهیم بن جعفر بن احمد عباسی (۲۹۷ ـ ۳۵۷ هـ) بیست و یکمین خلیفه عباسی، که در دوران او قدرت واقعی در دست أمیر توزون ترکی بود، وی خلیفه را در سال ۳۳۱ هـ دستگیر و پس از خلع از خلافت وی را کور نمود و تا هنگام مرگ زندانی نمود.

۴. مواضعه: تبانی.

در سنه تسع و عشر و ثلاثمائه بگرفتند و به اهواز فرستاد، و در آنجا او را زهر دادند، و بدان زهر وفات یافت، و مدّتی بر سر قبر او خیمه زده بوده است.

و من در جای دیگر خوانده‌ام که أبوالقاسم در یک شب به قیمت سی هزار مثقال طلا و جواهر بخشید، به غیر از خلعتها و مرکبها از أسب و أستر. والله اعلم

و برادر جدّ أبوعلی شجری، جعفر بن حسن بن علی بن عمر آن کسی است که در سنه ست و تسعین و مائه هجریّه به مدینه خروج کرد، و مردم را با مأمون دعوت کرد، و مأمون او را بر آن مقرّر داشته بود، و او را در ماه ذی قعدهٔ از آن سال معزول گردانید».

انتهیٰ المرام فی هذالمقام من «تاریخ قم».

و در بعض کتب أنساب از بابت أعقاب احمد مذکور چنین مسطور است:

«از جمله ساداتی که به قم بودند، أبوعلیّ أحمد نقیب قم، ابن علی بن محمّد بن عمر بن علیّ بن عمر أشرف ابن امام زین العابدین علیه السلام، و آن معروف بوده به «صاحب الخال»، و از برای او چهار پسر بوده، و دو نفر از آنها محمّد نام داشتند:

یکی از آنها: أبوجعفر محمّد.

و دیگری: أبوالحسین محمّد.

و این دو نفر بلاعقب از دنیا رفتند.

أمّا أعقاب احمد مذکور، از آن دو نفر دیگرِ از أولادش می‌باشد، أبومحمّد حسن، و أبوطالب عبیدالله».

و در کتاب «عمدة الطالب» مذکور است:

«از جمله أشخاصی که نسب آنها می‌رسد به أبوعلی أحمد بن علیّ نقیب قم، محسن است که معروفست به عَضْلان، و نسب او از این قرار است:

محسن بن أحمد بن حسن بن أحمد نقیب قم، ابن علی مذکور.

و از جمله اعقاب آن احمد است؛ محمّد شعرانی ابن حسن بن أحمد بن

على نقيب قم مذكور.

و از جمله أعقاب او، شرف الدين احمد، بن محمّد بن محمّدبن حسن بن على بن أحمد بن حمزة بن أحمد بن محمّد شعرانى ابن حسن بن احـمد نـقيب قم.

* * *

نور مشعشع سیم

«در ذکر أعقاب علیّ أصغر ابن امام زین العابدین علیه السلام، که به قم بوده‌اند»

و این علیّ أصغر ابن امام زین العابدین علیه السلام مکّنی بوده به أبی الحسن، و از سن وی سی و هشت سال گذشته در یَنْبُع[1] رحلت کرده.

در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«عقب آن علیّ از حسن أفطس می‌باشد، مادرش أمّ ولد است و از سندیّة[2] می‌باشد. و مادر آن حامله بود به آن حسن أفطس که پدرش علیّ وفات نمود، و او را أفطس گویند زیرا که أفطس کسی را گویند که دماغ او بزرگ و پهن باشد.

و أعقاب آن از پنج نفر است: علیّ الحوری، و عمر، و حسین، و حسن مکفوف، و عبدالله شهید قتیل البرامکه.

در زمانی که محمّد بن عبدالله محض ابن حسن مثنی ابن امام حسن علیه السلام صاحب نفس زکیّة خروج کرد ورایت و علم زرد محمّد بن عبدالله را حسن أفطس برافراشت، به جهت آن که او بلند قامت بوده، و او را رمح آل أبی طالب می‌گفتند. زمانیکه محمّد بن عبدالله کشته شد در فخ، که در نزدیکی مدینه بود،

---

۱ . بندر یَنْبُع در شمال غربی عربستان و در کنار دریای سرخ قرار دارد.

۲ . یعنی زنی از اهالی سند

حسن أفطس فرار کرد، و منصور دوانیقی می‌خواست او را دستگیر نماید، آخرالامر حضرت امام جعفر صادقعليه السلام منصور را ملاقات نمود، به او فرمودند: اگر میخواهی که خدمتی به رسول خداصلی الله علیه وآله کرده باشی حسن أفطس را عفو نما و اذیت نکن او را، منصور هم او را عفو نمود».

در این نور مشعشع چهار مقصد می‌باشد:

* * *

مقصد اول

«در ذکر أعقاب حسین بن حسن أفطس بن علیّ ابن امام زین العابدین علیه‌السلام به قم»

در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«بنابر آن چیزی که أبوالحسن العمری گفته مادر این حسین عُمریّة[1] بوده، و آن دختر خالد بن أبی‌بکر بن عبدالله بن عمر بن الخطاب بوده.

و أبونصر بخاری گفته: که مادرش امّ ولده بوده، و او خروج کرد در ایام أبا السرایا در مکّه معظمه از جانب محمّد بن ابراهیم طباطبا، و مال کعبه را گرفت.

و شیخ أبونصر بخاری گفته که: بعضی مردم گویند که أفطس همین حسین است.

و أعقاب این حسین از دو نفر است: حسن و محمّد... الی آخر».

و در بعضی از کتب مسطور است که از برای آن حسین پسر سیمی هم هست اسمش عبدالله می‌باشد، و از برای او أعقاب عبدالله از محمّد است... الی آخر».

و از أعقاب حسین بن حسن أفطس در قم بوده، همچنان که در کتاب

---

۱. یعنی از خاندان عمر بن الخطاب بوده.

«تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از فرزندان علیّ بن امام زین العابدین علیه السلام که از فرزندان پسر او حسن به قم آمدند، أبوالفضل حسین بن حسن أفطس بن علی ابن امام زین العابدین علیه السلام می‌باشد.

راوی گوید که: أبوالفضل حسینِ مذکور از حجاز به قم آمد، و او برادر أبی الحسن علیّ العالم، الرئیس الشُّجاع الفصیح الدّینوری است رحمه الله که جدّ سادات و أشرافست، که الیوم به دینور و نواحی دینور می‌باشند، و عدد ایشان بسیار است، حفظهم الله.

و أبوالحسین عیسی بن علیّ العُریضی العلویّ گوید که:

«أبوالفضل به قم آمد با جماعتی از دیلم، که ایشان با او اتفاق کرده بودند که با هم به بلاد دیلم بروند، و با أبوالفضل خرید و فروخت کنند، چون أبوالفضل خواسته که با ایشان از قم بیرون آید، اسبی که بر او نشسته بود قدم از قدم بر نداشت، و نافرمانی کرد، أبوالفضل از آن اسب فرود آمد، و فرمود که: این حرکت به فال نیکو نیست، چه هرگز این اسب را این حرکت عادت نبوده است، پس مصلحت نیست ما را با دیلم رفتن، و عزیمت باطل کرد، به قم باز ایستاد، و دیلم باز گردیدند. و این اسبِ أبوالفضل را نزد یکی از خلفاءِ وصف کردند، چون او شنید نامه نوشت، و آن اسب را از أبوالفضل طلب کرد، أبوالفضل اسب را به سوی او فرستاد، و آن خلیفه دِه دو آهک و ده اوقان[2] و فاردان از رستاق قم، از طسوج أنار به عوض آن اسب به او داد و آن خلیفه گفت: اگر تو زین این اسب را به سوی من فرستی من به غیر از این چیزی بتو ببخشم، و آن زین رومی بوده از آهن، و من بر اسب أبوالفضل حسین بن حسن بن علی العلویّ العُریضی دیدم.

---

۱. تاریخ قم: ص۲۲۸.

۲. در «تاریخ قم»: روقان.

و أبوالفضل حسين أفطسی به قم یک پسر آورد، نام او محمّد بود، و أبوالفضل به قم وفات نمود. و او از جمله علماء و فقها بوده، و من اورا در باب علماء یاد کرده‌ام، و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده.

و چون پسرش محمّد بن حسین به قم بالغ و عاقل شد، در این ضیعتها مدتی متصرف بود، و بعد از آن از ضبط آن املاک عاجز شد، و آن املاک از او با بعضی از عرب منتقل شدند، و بعد از مدتی سلطانی[1] شدند.

و از محمّد بن حسین، أبوالعباس أحمد در وجود آمد، و او در مقبره‌ای که در درب نزدیک علیّ بن الحسن العلویّ العریضی است، به نزدیک نهر سعد[2] مدفونست، و این درب معروفست به بُریهة دختر أبی علیّ بن الرضا علیه السلام.

و به من چنین رسیده که آن ابوالفضل برری غلبه کرد با جماعتی که با وی بودند، پس هزیمت شد، و به قم باز گردید، و به قم وطن ساخت».

انتهی المرام فی هذالمقام من کتاب «تاریخ قم».

پس معلوم می‌شود آن مقبره مذکوره، همان بقعه‌ایست که الیوم در کنار قبرستان علیّ بن جعفر واقع است، و معلوم می‌شود که در آنجا سعد أشعری نهری داشته و منسوب به سوی او بوده.

و أیضاً معلوم می‌شود که: به هر جهت در آنجا دربی ساخته که منسوب به او بوده، و آن درب منسوب به او همین دربیست که الیوم مشهور است به دروازه کاشان، و در آن زمان معروف بوده به درب بُریهة. و این بُریهة مدفون است در بقعه مشهوره به چهل دختران در محله موسویان به قم. و این بُریهه دختر أبی علیّ محمّد أعرج، ابن احمد بن موسی مبرقع، ابن امام الهمام محمّدتقی علیه السلام بوده؛ که جدّ سادات رضویّه می‌باشد، همچنان که در باب ذکر أعقاب حضرت

---

۱. یعنی داخل زمینهای خالصه متعلق به سلطان و دولت شد که مردم حقّ تصرف در آنها را نداشتند.

۲. در «تاریخ قم»: سعد نهر

جوادعليه‌السلام خواهد آمد، إنْ شاءالله.

أمّا مدفون در آن مقبره مذکوره در کلام صاحب «تاريخ قم»، أبوالعباس احمد بن محمّد بن أبوالفضل حسين بن حسن بن حسن أفطس بن علىّ ابن امام زين العابدينعليه‌السلام مى‌باشد.

پس مکتوب در لوح زيارت نامه او که شاهزاده ابراهيم است، از أعقاب موسى بن جعفرعليه‌السلام غلط است. والله العالم بحقائق الامور.

پس نسب شريف اين امام زاده از اين قرار است:

أحمد بن محمّد بن حسين بن حسن [ابن حسين بن حسن][1] أفطس بن علىّ ابن امام زين العابدينعليه‌السلام.

* * *

۱. اضافه اين دو نام به سلسله نسب نادرست است.

[مقصد دوّم]

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«از امام زاده‌هائی که در قم آمدند، عبدالله بن عباس بن عبدالله شهید ابن حسن أفطس ابن علیّ ابن امام الهمام زین العابدین علیه السلام می‌باشد، و آن عبدالله از بصرة به قم آمد، و او با علیّ بن محمّد[2] علوی صاحب زنج در بصره بوده، چون صاحب زنج را در بصره بکشتند؛ عبدالله با برادرش حسن بن عباس از بصره گریختند و به قم آمدند، و در قم متوطّن شدند. و از عبدالله بن عباس در قم أبوالفضل عباس، و أبوعبدالله حسین که ملقّب بود به أبیض، و سه دختر دیگر در وجود آمدند.

و عبدالله مذهب زیدیّه داشت، روزی از روزها عباس بن عمرو غَنَويّ أمیر قم به صحبت عبدالله درآمد، و عبدالله به جهت او برنخواست، و هر دو پای خود را دراز کرده و گفت: ای أمیر معذور بدارید، که مرا زحمت[3] نقرس می‌باشد.

چون عباس از صحبت او بیرون آمد گفت: هیچ سلطانی مرا این چنین نترسانید که عبدالله مرا بترسانید، و سببش آن بود که عباس بن عمرو، عبدالله را

---

۱. تاریخ قم: ص۲۲۹.

۲. در «تاریخ قم»: علی بن عبدالله علوی.

۳. در ده رنج.

در بصره دیده بود.

و از بعضی روایت است که آنها گفتند: ما از امام حسن عسکری علیه السلام از صاحب زنج سئوال کردیم؟

امام فرمودند: که صاحب زنج از ما نیست.

و أبوالحسین عیسی بن علی علوی العریضی دعوی می‌کند، که محمّد بن حسن‌بن أحمد بن ولید فقیه روایت کرده است که صاحب زنج از علویّه است، و در میان ایشان صحیح النسب است، لکن علویّه و شیعیان خود را از او دور می‌نمایند بر وجه تقیه، والله أعلم.

و از عبّاس بن عبدالله، أبوعلی احمد در وجود آمد.

و أمّا أبو عبدالله حسین أبیض، ابن عبدالله از قم به ری رفت، و أعقاب او به ری هستند.

و از حسن بن عبّاس، أبوالفضل محمّد در وجود آمد، و او جوانی بود عاقل و پارسا و قناعت کار، تا آنگاه که او وفات یافت».

انتهی المرام فی هذالمقام من کتاب «تاریخ قم».

می‌گویم: مراد از این حسن بن عباس برادر عبدالله می‌باشد که در صدر عنوان ذکر شد، که هر دو برادر از بصره به قم آمدند.

مؤلف این کتاب گوید: که چنین معلوم می‌شود که شهرت داشتن بر آن که عبدالله أبیض در ری مدفونست أصلی ندارد، و احتمال دارد که در قم مدفن او باشد، زیرا که صاحب «تاریخ قم» نگفت که عبدالله أبیض از قم بیرون رفته باشد، و آن که از قم بیرون رفت، و به سوی ری رفته أبوعبدالله حسین بن عبدالله أبیض بوده.

و صاحب «عمدة‌الطالب» نقل از أبونصر بخاری کند آن که: «در ری أبوعبدالله حسین بن عبدالله أبیض مدفونست... الی آخر».

و صاحب «جَنّة النعیم» از «منتقلة الطالبیّن» نقل می‌کند که:

«از امام زادهائی که وارد ری شدند از أولاد حسن أفطس ابن علیّ ابن امام زین العابدین‌علیه‌السلام از کوفه، أبو عبدالله حسین بن عبدالله أبیض بوده... الی آخر».

و صاحب «تاریخ قم» فرمودند که: حسین أبیض در قم بوجود آمد، و از قم به ری رفت.

و معلوم می‌شود که أبیض أبوعبدالله حسین بن عبدالله است.

و در «عمدة الطالب» مذکور است که: «شیخ ابوالحسن العُمَری گفته که أبیض عبدالله می‌باشد، أمّا أبونصر بخاری گفته که: أبیض أبوعبدالله حسین بن عبدالله است، و در ری در سال سیصد و نوزده وفات یافت، و قبر او ظاهر است و زیارت می‌کنند او را... الی آخر».

پس وجه شهرتش بر آن که قبر عبدالله أبیض در ری می‌باشد احتمال دارد که آن باشد، که چون حسین أبیض بن عبدالله مکّنی بوده به أبی عبدالله، رفته رفته کنیه او غلبه نموده، و مخفّف نمودند و گفتند عبدالله أبیض.

و احتمال دیگر آن که، پسرش عبدالله بن حسین هم آنجا مدفون باشد، و به اسم او شهرت گرفته باشد.

همچنین عباس بن عبدالله در قم بودند، همچنان که در «تاریخ قم»[1] مذکور می‌باشد که:

«احمد بن اسماعیل [بن] سمکه نحوی روایت می‌کند که: چون أبومسلم محمّد بن بحر اصفهانی والی و عامل قم شد، هر روز جمعه سوار می‌شد و به زیارت رؤساء قم برفتی، و حقوق ایشان بگذاردی، و حرمت‌داری کردی. اتفاقا روز جمعه سوار شد و به زیارت عباس بن عبدالله علوی رفتی، چون به در سرای او رفت دید که عباس در سرای خود نشسته و گرد بر گرد او قفصهای قُمْریان و مرغان نهاده بودند! أبومسلم سلام کرد و باز گردید، [و آمد تا به سرای أبی

---

۱. تاریخ قم: ۲۱۷.

سهل بن أبی طاهر أشعری، و او را نیز بدید و زیارت کرد، و حق او بگزارد. پس برنشست و آمد تا به صحبت علی بن احمد بن علی بن الشجریّ، و او را سلام و زیارت کرد و بازگردید، و مرا گفت: ای أباعلی من تشبیه نمی‌کنم أبی علی ابن الرضا [را] در سکون و نشستن و فضل الاّ به ائمه علیهم‌السلام، و][1] تشبیه نمی‌کنم عباس علویّ را مگر به مردمانی که ایشان در بغداد به درب طاق می‌باشند... الی آخر».

می‌گویم که: مدفونین در بقعه چهار امام زاده احتمال کلّی می‌رود که اسماء[2] آنها: محمّد و حسین و أحمد و حسن [بوده باشد].

احتمال کلی می‌رود که حسن نام در لوح زیارت‌نامه، همان حسن بن عباس بن عبدالله شهید ابن حسن أفطس ابن علی ابن امام زین‌العابدین علیه‌السلام برادر عبدالله أبیض باشد، که ذکرش شد، و محمّد نام در لوح زیارت نامه همان محمّد بن حسن مذکور باشد، و أحمد نام در لوح زیارت نامه همان أحمد بن عبّاس بن عبدالله أبیض بن عباس بن عبدالله الشهید ابن حسن أفطس ابن علیّ ابن امام زین العابدین علیه‌السلام باشد که ذکرش شد.

چیزی [که] باقی ماند حسین نام می‌باشد که در لوح زیارت نامه است، که اگر صاحب «تاریخ قم» نگفته بود که حسین بن عبدالله أبیض از قم رفت به ری، و همچنین بعضی از علماء نسّابة نگفته بودند که حسین مذکور در ری وفات نمود، هر آینه می‌گفتم که حسین در لوح زیارت نامه همین حسین بن عبدالله أبیض می‌باشد.

و چیز دیگر که باقی ماند آنست که معلوم نشد که عبدالله أبیض و فرزندش عباس در قم درکجا مدفونند، مگر آن که بگوئیم که عبدالله أبیض در ری باشد، همچنان که الیوم مشهور و معروفست، و فرزندش حسین در همین بقعه مذکوره در قم باشد.

---

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ۲۱۷.

۲. در «أصل»: اسمش آنها

[مقصد سيّم]

دیگز از امامزادهائی‌که در قم آمدند از فرزندان عمر بن حسن أفطس بن علیّ ابن امام زین العابدین‌علیه السلام، محمّد بن علیّ بن عمر بن حسن أفطس بن علیّ ابن امام زین‌العابدین‌علیه السلام می‌باشد.

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«محمّد بن علی در قم آمد، و أبوالحسین احمد و أبوعبدالله حسین از او در قم بوجود آمد. مادر ایشان دختر حسن بن علی بن عمر بن امام زین العابدین‌علیه السلام است.

و أبوالحسین احمد بن محمّد به شهر قم به وجه معاش که او را بوده اقتصار کرده، و از او أبوالقاسم علی در وجود آمد.

و از علی بن أحمد بن محمّد، أبوالفضل و أبوسهل در وجود آمدند.

أمّا أبوعبدالله حسین از قم به بغداد رفت، و آنجا ساکن شد، تا آنگاه‌که در سال سیصد و هفتاد و چهار وفات یافت، أمّا ابوالحسین احمد بن محمّد در سال سیصد و هفتاد و پنج به شهر قم وفات یافت».

انتهی المرام فی هذالمقام من کتاب «تاریخ قم».

---

۱. تاریخ قم: ۲۲۹.

مؤلف این کتاب محمّد علی گوید: که مقبره أبوالحسین احمد بن محمّد در قم در خاك فرج می‌باشد، و مشهور است به شاهزاده احمد، و نسب شریف او از این قرار است:

أحمد بن محمّد بن علیّ بن عُمر بن حسن أفطس ابن علیّ ابن امام زین العابدین علیه السلام.

پس به پنج واسطه به جناب سید سجّاد علیه السلام [می‌رسد].

و أیضاً می‌توان گفت، و احتمال کلّی می‌رود که پسرش أبوالقاسم علیّ، و أبوالفضل، و أبوسهل، دو پسران علیّ بن أحمد در همان بقعه و در همان قبر مدفون باشند، والله أعلم.

* * *

دیگر از امام زاده‌هائی که در قم بودند؛ از فرزندانِ عمر بن حسن أفطس، در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از ساداتی که به قم آمدند از فرزندان عمر بن حسن از جانب اصفهان، به روایت علیّ بن موسی أوسط[2]، حسین بن علیّ بن عمر بن حسن بن علیّ بن امام زین العابدین علیه السلام می‌باشد، و در قم از او أبوطالب محسن، و أبومحمّد حسن، و ابوالحسین علیّ ملقب به برطله، و دو دختر در وجود آمدند.

و أعقاب أبوطالب محسن بن حسین به قم بودند، و او به قم وفات کرده است، و او را چند دختر بوده.

و حسن بن حسین از قم به قریه خوزن از ناحیت دولاخر[3] دور از کوره قم نقل نمود، و آنجا وطن ساخت، و أعقاب او آنجا هم هستند.

و أمّا أعقاب علیّ بن حسین برطله به قم و آبه می‌باشند، و او را در آبه

---

۱. تاریخ قم: ۲۳۰.

۲. در «تاریخ قم»: اوسته.

۳. در «تاریخ قم»: خورزن از ناحیه دور آخر از کوره قم.

وفات رسید، و بعد از آن اولاد او به بلخ رفتند، و أعقاب ایشان آنجاست.

وأبی القاسم ابراهیم بن علی، أبی الحسن العلوی آوه‌ای از پدرش روایت کند که حسین بن علیّ بن عمر به‌اصفهان بوده، واز او به‌اصفهان أبوطالب محسن، و أبو محمّد حسن، و أبوالحسن[1] علی برطله، و چند دختر در وجود آمدند.

و أمّا أبوطالب محسن به قم آمد، و ساکن شد، و در قم عیال گرفت، و اینجا مقیم شد، وبرادرش علیّ برطلة بن حسین به‌آبه رفت و ساکن شد، و از او به شهر آبه عباس و طاهر و حسن در وجود آمدند، و از عباس دختری در وجود آمد.

أمّا از حسن[2] بن علیّ برطلة، علی أعرج در وجود آمد، و از او دو فرزند در وجود آمد».

انتهی المرام فی هذالمقام.

و از «عمدةالطالب» أیضاً مستفاد می‌شود که علیّ برطله ابن حسین با پدرش حسین در قم بوده.

و می‌فرماید: بعضی از فرزندان حسین بن علی بنی برطله‌اند، و آن علیّ بن حسین قمی می‌باشد، و بعضی از فرزندان علیّ بن حسین مذکور أبو محمّد حسن است، که او هم أیضاً ملقّب بوده به برطله. و أبوجعفر محمّد قمی.

احتمال می‌رود که آن دو نفر امامزاده ـ شاهزاده طیّب و طاهر ـ این دو برادر باشند، یکی أبوطالب محسن، و دیگری علی بن حسین قمی، که صاحب «عمدة الطالب» فرموده که او در قم بوده، و به لقب مشهور شده باشند، و از بسیاری جلالت قدر آنها مشهور شده باشند به طیّب و طاهر.

و صاحب «تاریخ قم» فرموده که:

«محسن در قم وفات نمود، أمّا قبر او معلوم نیست، و از أحفاد سید سجّاد علیه السلام کسی که مسمی به این اسم...»

---

۱. پیشتر در «تاریخ قم» این نام (أبوالحسین علیّ) ضبط شده است.

۲. همان.

[مقصد چهارم]

دیگر از امام زاده‌هائی که در قم بوده‌اند، از فرزندان علیّ‌بن حسن أفطس ابن علیّ ابن امام زین العابدین علیه السلام، محمّد بن علیّ بن علی‌بن حسن أفطس ابن علی ابن امام زین العابدین علیه السلام بوده.

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

از فرزندان علیّ ابن حسن أفطس که از وُلد خزری می‌باشند که از آبه به قم آمدند، و نام او محمّد بن علی بن علی ابن حسن أفطس ابن علی ابن امام زین العابدین علیه السلام بوده است. و از ایشانست ابراهیم بن محمّد، و علیّ بن محمّد، دو پسران خزری ثانی که محمّد باشد، به آبه متوطن شدند، و أعقاب ایشان آنجا هستند.

و از برای این علیّ بن محمّد فرزندیست نام او حسن، و کنیه او أبو محمّد است، و از برای این حسن فرزندیست نام او علی مکّنی به أبی الحسن، و این علیّ بن حسن بن علی بن محمّد خزری مذکور در آبه بوده، و ادیب و شاعر بوده است، و در سال سیصد و هفتاد و یک او را وفات رسیده، و از آن علیّ در آبه، أبوالقاسم ابراهیم، و چند دختر به وجود آمده است».

* * *

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۳۰.

باب پنجم

«در ذکر امام پنجم، أبی جعفر محمّد الباقر علیه السلام»

«در ذکر امام پنجم، أبی‌جعفر محمّد الباقر عليه‌السلام و أولاد او، و مدّت حیات او، وقت وفات او، و قبر و مشهد او».

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«حضرت امام محمّدباقر عليه‌السلام در سال سبع و خمسین[2] از مادر بوجود آمده، و مادر او أمّ عبدالله دختر حضرت امام حسن مجتبی عليه‌السلام [است]، و آن حضرت اول کسی است که از جانب مادر و پدر به حضرت حسن و حسین عليهما‌السلام می‌رسد، و او به مدینه در ماه ذی الحجّه سنه أربعة عشر و مائه[3] وفات یافته است، (و به روایتی سنه سبع عشر و مائه)[4]، و او را پنجاه و هفت سال بوده است، (و به روایتی شصت و پنج سال و چند ماه، و به روایتی شصت و سه سال) و مدت امامت او بیست و یک سال بوده است، (و به روایتی بیست و چهار سال)، و او در قبر پدر و جدّش به بقیع مدفونست.

و عدد اولاد او: حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام، و علیّ، و عبدالله، و زینب، و أمّ سلمه که او را زینب نام نهاده بود.

---

۱. تاریخ قم: ص ۱۹۷..

۲. سال پنجاه و هفت هجری.

۳. سال یکصد و چهارده هجری.

۴. سال یکصد و هفده هجری.

و در شجره به جز از اینها عبدالله و زینب، و به غیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دیگران را عَقِب نبوده است، والله أعلم» انتهی.

و در «روضات الجنّات» مذکور است که:

«قبرالسیّد علیّ ابن امام محمّدباقر علیه السلام، واقع است در حوالی بلده کاشان که معروفست به امام زاده مشهد بارکرس، و همچنین قبر فرزندش امام‌زاده احمد بن علیّ بن امام محمّدباقر علیه السلام مذکور به اصفهان است، در محله باغات، آنچنانی که واقع است برجادهٔ محلّه خواجو، همچنانی که ذکر نموده صاحب «ریاض العلماء».

انتهیٰ المرام فی هذا المقام.

وأیضاً شاهزاده محمّد، و یا آن که اسمش شاهزاده حسین فرزند حضرت امام علیّ النقی علیه السلام، در تحت[1] مشهد سلطان علیّ در مزرعه بارکرسف مدفونند.

و أیضاً شاهزاده عبدالله، نزد برادرش سلطان علیّ ابن امام محمّدباقر علیه السلام مدفونست، در حالتی که شهید گردیده.

و أیضاً حکیمه بانو مادر آنها در نزد آنها مدفونه می‌باشد.

و در «تذکره» این[2] چنین مذکور است که:

«مشایخ کاه أفشان -که صفیّه دختر مالك أشتر طراحی نموده، و هنوز معموره نگردیده، و آن صفحه مشهوره بود به چهل حصاران و قصبه فین، پایتخت حکّام آن زمان - عریضه های پی در پی نوشتند خدمت حضرت امام محمّدباقر علیه السلام، که شما فرزند ارجمند خود را، حضرت جعفر را بفرستید از برای هدایت ما، آخرالامر آن حضرت فرزند خود را که سلطان علیّ باشد فرستاد - و

---

۱ . تحت: زیر، مقصود مشهدی است که در روستای زیر دست مشهد سلطان علیّ می‌باشد.

۲ . در أصل آن.

مادر او حکیمه خاتون بنت اسد بن مغیره بود - از برای آنها، پس سلطان علیّ آمد به سوی آنها، آمد تا آن که به چهل حصاران [رسید]. مولانا غیاث الدین با جمعیت تمام آن سرور را استقبال نمود، به عزّت و احترام تمام، آن فرزند امام را وارد نمودند، و شیعیان از اطراف به جهت أخذ مسائل و احکام الهی به دور او جمع شدند. و حارث که وزیر آن مواضع بود حَسَد ورزید و نوشت به برادر خود أزرق نام که والی قزوین بود. آنها به فکر قتل آن بزرگوار افتادند، با دوهزار سوار آمد در حصار بار کرسب، که از سرحدات کاه أفشان محسوب می‌شود منزل نمود، و قلعه از برای خود در بارکرسب بنا نموده، و آنها سه مرتبه [با] لشکر بر سر آن حضرت هجوم آورده که او را بکشند، به مراد دل نرسیدند. آخرالامر در روز جمعه در حین نماز جماعت، دو ضربت بر آن بزرگوار زدند، یکی بر کتف راست، و یکی بر ران مبارک آن حضرت، و آسیبی بر او وارد نیامد.

أیضاً قدری از این مقدمت که گذشت بر آن حضرت هجوم آورده، بدن آن سرور را بسیار زخم زدند، صحابه آن حضرت بدن او را برداشته میان قلعه لاریجان بردند، و آن حضرت مدهوش بوده؛ تا آن که کم کم بهبودی از برای آن حضرت حاصل شده.

و أیضاً لشکری بسیار بر سر آن حضرت هجوم آور شدند، او و برادرش عبدالله مشغول جنگ کردن شدند، تا آن که سه روز مشغول جنگ بودند، و در قعله ریجان[1] بودند، و برادرش عبدالله را ضربتی زدند تا محل سجدگاه او آمد، و آن حضرت شهید شد، و جسد او را بردند میان قلعه ریجان. و سلطان علیّ را ضربتی بر پهلوی او زدند، از اسب به زمین افتاد، و شیعیان بدن او را به قلعه ریجان رسانیدند، و پنج از روز آن دو جسد امام زاده عبدالله و برادرش سلطان علیّ در آن قلعه افتاده بودند، تا آن که حاجی مصطفی که از اهل آن سامان بود،

---

۱. پیشتر این قلعه با نام (قلعه لاریجان) یاد شد.

و در قصه فین ساکن بود آمد آنجا؛ در خلف[۱] قلعه لاریجان در دامنه جبل[۲] مدفون نمود، چنانچه در «معجم البُلدان»[۳] مذکور است که مرقد منوّر سلطان علیّ در خلف قلعه لاریجان من محال چهل حصاران مسمی به کاه أفشان در سمت مشرق القلعة مدفونست.

و محل دفن شاهزاده عبدالله تخميناً هفده یا هجده گام در فوق سر مبارك سلطان علیّ واقع است.

و حکیمه خاتون مادر شاهزاده عبدالله بعد از استماع شهادت نور دیده خود، آمد در آنجا و گریه و زاری نمود، بعد از هفده روز در اینجا بوده وفات نمود، و در نزد فرزندش مدفونه شد، که آن دو قبر در یک مکان در کنار یکدیگر در دخمه واقع است.

و حاجی مصطفی بقعه بر سر قبر آنها ساخت، تا زمان سلطان طهماسب [که] أمر نمود به عمارت بقعه آن بزرگوار.[۴]

و در نزد شاهزاده عبدالله، شاهزاده اسماعیل بن اسحاق ابن امام موسی کاظم علیه‌السلام، بعد از شهادتش او را دفن نمودند.

* * *

---

۱. خلف: پُشت.

۲. جبل: کوه.

۳. ظاهراً مقصود کتابی جز «معجم البلدان» مشهور نوشته یاقوت حموی است، چون در این کتاب نام این بزرگوار و نام این جایگاهها نیامده است. واحتمالاً مقصود کتاب (خلاصة البلدان) نوشته صفیّ الدین محمد بن هاشم حسینی رضوی قمی است که مؤلف در کتاب (انوار المشعشعین) از روایات آن بهره گرفته است.

۴. مقصود تجدید و باز سازی عمارت است، زیرا تاریخ نوشته شده برتارک ایوان بلند ورودی حرم این امام زاده بزرگوار سالهای اواخر قرن نهم هجری، پیش از دوران صفویه را نشان می‌دهد.

باب ششم

ذکر امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام

و این باب مشتمل بر سه نور شعشعانی می‌باشد:

«در ذِکْر تاریخ ولادت آن حضرت، و تاریخ وفات و مدت عمر آن سرور، و ذکر عدد أولاد و أعقاب او که به قم بودند»

در کتاب «تاریخ قم[1]» مذکور است که:

«آن حضرت در سال ثلاث و ثمانین در وجود آمد، و او از بطن أمّ فروة دختر قاسم بن محمّد بن أبی بکر بوده است، و وفات او در مدینه در ماه شوّال سنه صد و چهل و هشت بوده، و مدت حیات او شصت و پنج سال بوده، و مدت امامت او سی و سه سال و ده[2] ماه بوده، و در قبر پدرش مدفون است[3].

و قبر حسن بن علیّ، و علیّ بن الحسین، و محمّد بـن عـلیّ، و جـعفر بـن محمّد علیهم السلام به بقیع می‌باشد.

و اولاد آن حضرت:

اسماعیل، و عبدالله (و او را عقب نبوده)، و امّ فروة. مادر ایشان فاطمه دختر حسین بن حسن بن علیّ بن أبی طالب.

دیگر فرزندان او: موسی، و اسحاق، و محمّد، و فاطمه. مادر ایشان امّ ولد بود نام او حُمیده بر بربریّه.

---

۱. تاریخ قم: ص ۱۹۸.

۲. در أصل: دو.

۳. درست آن است که در کنار قبر پدرش مدفون است.

دیگر علیّ، و مادر او را یاد نکرده‌اند.

و در شجره به غیر از اینها از پسران، عباس، و از دختران امّ کلثوم، و بریهه، و کریمه، و أسماء، و فاطمه صغری [را] ذکر کرده‌اند.

و از فرزندان امام جعفر صادق علیه السلام اسماعیل و موسی و اسحاق و علیّ را عقب بوده» والله اعلم.

* * *

نور مشعشع اول

«در ذکر أعقاب اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام که به قم آمده‌اند»

در «عمدة الطالب» مذکور است: که اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام کنیه او أبا محمّد است، و مادرش فاطمه دختر حسین أثرم ابن امام حسن مجتبی علیه السلام، و معروف بود به اسماعیل أعرج[1]، و بزرگترین اولادهای آن حضرت، و دوسترین اولاد او بود در نزد آن حضرت، و بسیار او را دوست می‌داشت، و در حیات پدر وفات یافت. و در عُریض وفات یافت، و جنازه او به دوش مردم بود تا به مدینه، و در بقیع دفن نمودند؛ در سال صد و سه؛ و بیست سال پیش از وفات پدر بزرگوارش وفات نمود، و عَقب اسماعیل از دو نفر است: محمّد و علیّ» انتهی

در کتاب «تاریخ قم»[2] مذکور است که:

«أوّل کسی که از سادات حُسینی به قم آمدند أبوالحسن حسین بن حسین بن جعفر بن محمّد بن اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام بود، چون أبوالحسن به قم آمد، خدای تعالی به او پسری داد اسمش علیّ، کنیه او أبوالحسن بوده، و از علیّ أبوعبدالله حسین در وجود آمد، و از أبوعبدالله حسین علیّ در وجود آمد.

---

۱. أعرج: شل.

۲. تاریخ قم: ص ۲۱۱.

و از مشایخ قم روایت شده که أبـوالحسـن در قـم شـرب خـمر مـی‌کرد آشکارا، روزی قصد سرای احمد بن اسحاق قمی أشعری نمود؛ به سبب حاجتی که او را بود، و أحمد بن اسحاق وکیل وقف بود، چون أبوالحسن نزدیک سرای احمد بن اسحاق رسید احـمد او را اذن نـداد، و از صـحبت خـود مـنع نـمود. أبوالحسن ملول شد، و به منزل خود بازگشت.

بعد از آن احمد بن اسحاق قصد خانه کعبه کرد، چون به سُرّ مَنْ رآ رسید خواست که به خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به حضور آن حضرت برود، و او را زیارت کند، امام او را اذن نداد. پس احمد متحیّر شد، و نمی‌دانست که چرا حضرت او را اذن حضور نداد؟

احمد بن اسحاق سر به آستان حضرت گذارد، و بسیار گریست، و عرض کرد: ای نوردیده هر دو عالم، چه بی‌أدبی از من سرزده که مرا اذن ندادی که شما را زیارت کنم؟

پس حضرت او را اذن داده داخل خانه شد، و فرمود: ای احمد یاد داری که فرزندزاده ما أبوالحسن حسین بن حسن در شهر قم به در خانه تو آمد، و تو او را اذن ندادی!

احمد بگریست، و قسم یاد نمود که من او را از صحبت خود منع نکـردم مگر از برای آن که ترک شُرب خمر کند، و از آن توبه کند.

امام فرمود: ای احمد راست گفتی، لکن باید حقّ سادات علویّه را بشناسی، و ایشان را حرمت بداری در هر حالی که هستند، و به نظر حقارت به ایشان نظر نکنی که بزه‌مند و گرفتار شوی.

چون احمد بن اسحاق به قم مراجعت نمود، سیّد أبـوالحسـن در صـحبت جمعی بسیار از مردم به دیدن احمد رفت. چون نظر احمد به او افتاد که می‌آید، از جای برخاست[1] و در پیش او دوید، و بسیار اعزاز و اکرام نمود، تا او را صدر

---

۱. در «تاریخ قم»: برجست.

مجلس نشایند.

سیّد أبوالحسن چون این حال بدید، سئوال کرد که در این مدت هرگز چنین لطف و ترحیب دربارۂ من نکردی، باعث چیست؟

احمد قصه امام را باز گفت، سیّد أبوالحسن چون این قصه را شنید بسیار گریست، و گفت امام تا به این غایت رعایت مرا می‌نماید، و حرمت می‌دارد مرا، پس روا نباشد که به غیر از رضای خدا عمر و زندگانی کنم.

پس گفت: توبه کردم، و به درگاه الهی رجوع کردم، و پشیمان شدم از افعالی که از روی جهل و نادانی مباشر شدم، و برخاست به منزل رفت و آلات شُرب خمر خود را شکست، و در مسجد اعتکاف نمود، تا آنگاه که او را وفات رسید ، و او را به مقبره بابلان دفن نمودند، و قبه او به قبه فاطمه بنت موسی بن جعفر باز رسیده است؛ از آن جانبِ که از شهر به آن در درآیند چون به زیارت فاطمه می‌روند»

و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که:

«أمّا علیّ بن اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام عقب او از یک نفر است که اسمش علیّ است، و کنیه او أبوالحسن است، و از برای او فرزندی است اسمش حسین است، و کنیه او هم أبوالحسن است، و آن حسین بن علیّ بن علیّ بن اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام به قم بوده.

و دیگر کسی که به قم بوده، أعقاب أبوعبدالله محمّد شعرانی ابن حسن بن حسین بن علیّ بن علیّ بن اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام، و بعضی از أعقاب آن محمّد مذکور، اسماعیل بن حسین بن محمّد بن علیّ بن محمّد شعرانی مذکور است» انتهی المرام فی هذالمقام.

پس معلوم می‌شود که اسماعیل بن حسین مذکور در قم بوده.

* * *

[گفتاری درباره روستای کَهَکْ]

أمّا قریه کهکِ محلات، که از توابع قم محسوب، و مردمان نامی و بزرگ از آن قریه برخاسته شده؛ من جمله از آنها میرزا ابوالحسن خان و پسرش میرزا خلیل الله می‌باشند، که صاحب کتاب «روضة الصفا» آنها را ذکر فرموده، و در آن کتاب مذکور است که میرزا ابوالحسن خان کهکی قمی از بدو دولت سلاطین زندیه تا آغاز ظهور مُلک داری شهریاری خاقان سعید شهید[1] به حکومت کرمان مفتخر بود، بعد از خود فرزندی میرزا خلیل الله نام به یادگار گذاشت، در محلات قم متوطن گشت، چون سلسله شیعه اسماعیلیّه ـ چنانکه در کتب أخبار مسطور است - اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام را بعد از آن حضرت امام می‌دانند، و اولاد او را پشت به پشت، و خلفاً بعد خلف، خلیفه به حقّ می‌شمارند، و میرزا خلیل الله الحسینی الاسماعیلی از اولاد اسماعیل بوده، و در ایران و هندوستان و توران جماعتی بسیار از این طائفة بوده و می‌باشند؛ که زکات خود را هر وقتی به هر کس از این طائفه موجود است می‌رسانند. در این سنوات در خدمت وی آمد و شد کثیری اتفاق می‌افتاد، و زکات بی‌شماری می‌آوردند، و چنانکه رسم است مُنْکِر و مُقِرّ بر او انکار و اقرار داشتند، و در این اوقات به یزد رفته، مدت سالی

۱. ظاهراً مقصود ناصر الدین شاه قاجار است.

دو بود که در آن جا توقف گزیده، معزّز و مکرّم معیشت می‌کرد، همانا روزی فیمابین گماشته گان و چاکران شاه خلیل الله و مردی از کسبه سوق منازعتی رفت، بازاری به خانه جناب نوّاب صدرالممالک یزدی رفته قصه باز گفت.

صدرالممالک چاکران شاه خلیل الله را به جهت تنبیه و سیاست احضار کرد، و آنها به خانه شاه خلیل الله پناه برده، خلاف أمر کردند، و بعضی از جهلای علما در میانه دامن زن آتش فتنه و فساد گردیدند، و هنگامه آرائی نمودند، و در احضار کسان شاه خلیل‌الله اصرار و لجاج به ظهور آمد، تا ملّاحسن یزدی، که از متابعین و مصاحبین نوّاب یزدی بود، با اجماع و ازدحام عوامِ کالانعام به غارت خانه شاه خلیل الله، و گرفتن ملازمین وی رفته، آنان نیز در و بام خانه شاه خلیل الله را سنگر نموده، بنابر ارادت به حفظ وجود او که امام می‌شمردند اهتمام تمام کردند.

القصه، پیداست که جماعتی را در یک شهر با یک شهر مخاصمت و مقابلت امتناع کلی دارد، بالاخره در و دیوار را شکستند، و به خانه سیّد مذکور درآمدند، و از طرفین پیکار رفت، آخرالامر شاه خلیل الله را بیگناه کشتند، و چون آن سیّد حسینی قرشی را به خاک در آغشتند، و به این مهمان کشی مفاخرت و گردنکشی گزیدند، حاجی محمّد زمان خان حاکم یزد، خلف جناب محمّد حسین خان نظام الدوله مفسدین را با آخوند ملّاحسین گرفته محبوس، و واقعه را بر پادشاه جمجاه معروض داشت، و به أمر همایون کسی به احضار نوّاب میرزا جعفر صدر و ملّاحسین و دیگران مأمور، و همه را به حضور آوردند. چون جناب صدارت از علماء و فضلاء ـ و فی الجمله رعایت وی شرعاً لازم بود ـ او را به حضور نخوانده مورد التفاتی نفرمودند، و به منزلی معیّن بازداشتند، و ملّاحسین یزدی را با غل و زنجیر در بند، و زندان دلگیر معذّب فرمودند، و آخرالامر به شفاعت جناب حاجی محمّد حسین خان نظام الدوله سیاست ملّا محمّدحسین یزدی به خوردن چوب، و افکندن ناخنان، و کندن ریش تقصیر

یافت، لهذا او را به حضور پادشاه عادل کامل، سایس[1] عاقل درآوردند، پس از عتابهای حکمت‌آمیز، و خطابهای دهشت‌انگیز، به فرّاشان و روزبانان و مردم کُشانِ بهرام خوی، کیوان روی، اشارت رفت که آن عالم برجیس شاره، عطارد خامه، ألبرز عمّامه، جرجیس جامه را دو پای در رسن فلک مقیّد کردند، و فلک‌وار به طرف أعلیّ بردند، و به ضرب چوب أظفار[2] و أرجل[3] او را مضروب و معیوب نمودند. جناب مولانا در آن جسارت مورد چندین فضیحت و خسارت شد، به هزار زجر بی‌أجر من بدوالعشّی[4] الی مطلع الفجر گرفتار رفتار محصلین زشت‌کردارِ، سخت گفتار بود، نواب میرزا جعفر خدمتی نمایان کرد، و نقدی شایان داد تا خلاص یافت، و چون قاتل شاه خلیل الله شرعا معیّن نبود، و در کشتن او اجماع عوام کرده شده بود، حضرت پادشاه شریعت آگاه در اجرای این حکم متأمل شد، بنابر رعایت و حمایت این سلسله علیّه آقا خان، پسر او را تقویت و تربیت فرمود، و به شرف مصاهرت اختصاص داد، و ضبط بلوک قم را بر محلات بیفزود[5]» انتهی.

می‌گویم که: یکی از معارف کهک قم جناب مستطاب مرحوم حاجی میرزا رضاخان طبیب می‌باشد، و بسیار طبیب با مهارت بوده.

---

۱. سیاستمدار.

۲. ناخن.

۳. پاها.

۴. بدو العشّی: شامگاه.

۵. موضوع جنگ و نزاع مردم مسلمان محلات با سرکرده فرقه آقاخانیه محلات، از موضوعهایی است که در تاریخ به تفصیل درباره عوامل شکل‌گیری و نتایج آن سخن رفته است، لیکن آنچه مورد اتفاق مورخین می‌باشد آن است که عوامل استعمار انگلیس نقش عمده و اساسی و کارسازی در به وجود آمدن فرقه آقا خانیه و شورش و طغیان آنها و سپس فشار به دولت مرکزی و عمّال خود در ولایت برای حمایت آنها در برابر مردم مسلمان و غیور و میهن پرست و در نهایت بیرون رفتن آنها به هند داشته است، و شکنجه و آزار رهبران مردم که به مقابله با این عوامل مزدور برخواسته بودند، همواره پاداشی است که بر مردمان آزاده از دولتهای خودکانه وارد شده است.

و همچنین از معارف آن قریه ولد ارجمند او، جناب مستطاب میرزا ابراهیم خان طبیب می‌باشد.

و همچنین از معارف کهک، جناب مستطاب میرزا عبدالله خان دکتر، ولد ارجمند میرزا ابراهیم خان مذکور می‌باشد، که الیوم در بلدهٔ طیّبه قم پدر و پسر مشغول طبابت می‌باشند.

* * *

نور مشعشع دوم

«در ذکر أعقاب محمّد الدیباج ابن امام جعفر صادق علیه السلام که به قم بوده‌اند»

در «بحار[1]» مذکور است که:

«محمّد ابن امام جعفر صادق علیه السلام سخیّ و شجاع بوده، یک روز روزه می‌گرفت و یک روز افطار می‌نمود، و اعتقاد او رأی زیدیه بود که خروج به شمشیر باشد.

و روایت شده از زوجه‌اش خدیجه دختر عبدالله بن حسن، که محمّد بیرون نمی‌رفت از نزد ما هرگز، مگر آن که با جامه بوده، و زمانی که برمی‌گشت آن جامه دیگر در بدنش نبود. مقصود آنست که جامه خودرا به فقراء می‌داد و به خانه می‌آمد، و همیشه روزی یک گوسفند ذبح می‌کرد از برای میهمانی کردن ...الی آخر».

و در کتاب «تاریخ قم[2]» مذکور است که:

«محمّد بن جعفر ملقب بوده به دیباج، به سبب گشادگی و تازه و خوب روئی او، و محمّد بن جعفر در سال دویست به ناحیه مدینه خروج کرد، بر آن

---

۱. بحار الانوار: ۴۷ / ۲۴۳.

۲. تاریخ قم: ص ۲۲۳. .

ناحیه غلبه نمود، و مأمون جابر ضحّاک را فرستاد، تا امان نامه او را قبول کرد، و با او در مرو به مأمون رسید ، و مأمون به عهد او وفا نمود، و او را احترام و اکرام نمود.

و محمّد بن جعفر دیباج همیشه در نزد مأمون بماند؛ تا آنگاه که به جرجان وفات یافت در وقتی که مأمون به عراق متوجه شده بود، در سنه دویست و سه، و مأمون بر او نماز کرد و به جرجان او را دفن کردند، و عبیدالله بن حسن [بن عبیدالله][1] بن عباس بن علیّ أبی طالب عليه السلام و دیگر علویّه مأمون را به این سبب شکر کردند.

مأمون می‌گفت که: منع نکنید مرا از حرمت داشتن و رعایت نمودن من فرزندان أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب عليه السلام را، و حال آن که امروز من این را که به دست گرفته‌ام حقّ ایشانست، و دولت می‌گذرد که این حقّ ایشان را به ظلم گرفته‌ام.

و قبر محمّد دیباج در جرجان است، و او را آنجا زیارت می‌کنند، و مشهور است به دیباج.

و به من رسیده است که صاحب الجلیل کافی الکفاة أبوالقاسم اسماعیل بن عبّاد بر سر تربت او عمارتی بنا کرده است در سال سیصد و هفتاد و چهار».

و أیضاً در کتاب «تاریخ قم» مذکور است:

و از فرزندان علیّ بن محمّد ابن امام جعفر صادق عليه السلام که به قم بودند، حسین بن علیّ بن محمّد ابن امام جعفر صادق عليه السلام بوده‌اند، و آنها را سادات عزیزیه و سادات محسنیه گویند.

و چنین گویند که: حسین بن علیّ بن محمّد بن امام جعفر عليه السلام به قم وطن ساخت، و مقام گرفت، و به قم از او فرزندانی به وجود آمد: محمّد جور[2]، و

---

۱. افزوده از تاریخ قم: ص ۲۲۳.

۲. در «تاریخ قم»: از او با نام حورانی یاد شده.

عليّ، و عبدالله، و محسن - و مادر او دختر كسرى شاهين أشعرى بوده - و حسن، و طاهر، و جعفر.

و أمّا محمّد جور[1] بن حسين به آبه رفت، و مدتى در آنجا بود، و از آنجا به رى رفت، و در رى او را وفات رسيد ، و فرزندان و أعقاب او به قزوين هستند.

و أمّا عليّ بن حسين مذكور به احمد بن عبدالعزيز متصل شد، و او بر بعضى از لشكر او امير شد، و فرزندان و أعقاب او به قم هستند.

و أمّا عبدالله بن حسين به قم مقيم شده، و از او محمّد عزيزى به وجود آمده، و مادر او فاطمه دختر قاسم بن احمد بن عليّ بن جعفر ابن امام جعفر صادقعليه‌السلام خواهر أبوالحسين احمد بن قاسم كه به مقبرة مالون مدفونست، و او را آنجا زيارت مى‌كنند.

پس محمّد عزيزى از قم به طرف بغداد رفت، و او را به نهروان كشتند، و جنازه او را آوردند به قم به نزديك مسجد الرضائيّه او را دفن كردند.

و از محمّد بن عبدالله، أبوالحسن عليّ در وجود آمد، و از عليّ بن محمّد أبوعبدالله محمّد، و أبومحمّد عبدالله در وجود آمدند، و از محمّد بن عليّ، عبدالله و عليّ در وجود آمدند، و از عليّ عبدالله در وجود آمد.

و أمّا محسن بن حسين جورانى مذكور أيضاً به قم اقامت كرد، و از او در قم أبومحمّد حسن، و أبوعبدالله محسن، و دختر ديگر در وجود آمدند.

و از حسن بن محسن، حسين در وجود آمد، و از او حسن همرجه[2] در وجود آمد.

و أمّا حسن بن حسين[3] از او أبوجعفر محمّد در وجود آمد، و از محمّد بن حسن عليّ بوجود آمد، و آن عليّ ملقّب بوده به طاووس و بسيارى از أعقاب

---

۱ . در «تاريخ قم»: محمّدبن الحسين حورانى.

۲ . در «تاريخ قم»: هميرجه.

۳ . در «تاريخ قم»: از حسين بن محمّد.

محمّد مذکور به موصل و بغداد هستند و از محمّد بن حسن در وجود آمد».
انتهی.

و در کتاب «عمدةالطالب» مذکور است که:

عقب محمّد دیباج ابن امام جعفر صادق(ع) از سه نفر است: علیّ، و قاسم، و حسین.

أمّا علیّ بن محمّد قبر او به بغداد است، و أعقاب او از دو نفر است: حسین و حسن.

أمّا حسین بن علیّ، پس أعقاب او از أبی طاهر احمد است، و علیّ، و أبی عبدالله جعفر الاعمی، و محمّد جور، و محسن، و حسن.

أمّا أبی طاهر احمد عقب او در شیراز است، أمّا عقب علیّ به قم می‌باشد.

أمّا أبوعبدالله جعفر الاعمی، بعضی از فرزندان او أبوالحسین محمّد مجدور است، و معروفست به ابن طباطبا، به جهت مادرش، و آن نسبش از این قرار است:

أبوالحسین محمّد بن علیّ ابن أبی عبدالله جعفر بن حسین بن علیّ بن محمّد ابن امام [جعفر صادق(ع)].

و بعضی از فرزندان جعفر، محمّد جمال است، و بعضی از فرزندان محمّد جمال، أبوالحسن ابن علیّ بن احمد بن حسین بن جعفر الوحش ابن محمّد جمال ابن جعفر الأعمی ابن حسین بن علیّ بن محمّد بن امام جعفر صادق(ع) است.

أمّا محمّد جور ابن حسین مذکور، معتضد[1] او را در ری به قتل رسانید، و بعضی از فرزندان او عبدالله است، و فرزندان آن عبدالله بن محمّد جور در قم می‌باشند.

---

۱. أبو العباس احمد بن طلحه، موّفق بن جعفر عباسی، مشهور به المعتضد بالله (۲۴۲ - ۲۸۹ ه) شانزدهمین خلیفه عباسی است که در بغداد به خلافت رسید.

أمّا حسن بن حسين مذکور، بعضی از أعقاب او علیّ طاووس بن محمّد بن حسن بن حسین مذکور است.

أمّا محسن بن حسین مذکور، بعضی از فرزندان او أبوطالب محسن بن محمّد بن حمزه بن علیّ بن محمّد بن حسین بن محسن بن حسین مذکور است.

و سبب نامیدن محمّد بن حسین به جور از دو وجه است:

یکی آن‌که او از خوف سلطان همیشه در بیابانها سیر می‌کرد مثال حیوانات وحشی، که آن را گور گویند.

و دیگر: آن‌که عیالش حامله بود که وفات یافت، و بعد از آن‌که اولادش ظاهر شد، مادرش گفت که: این فرزند مال این صاحب گور است، و گور را معرّب نمودند و جور گفتند.

و او را معتصم و (بنابر قولی معتضد) در ری به قتل رسانید» انتهی المرام من کتاب «عمدة‌الطالب».

و در بعضی از کُتب انساب مذکور است که:

عقب حسین بن علیّ از شش نفر است: أبوجعفر محمّد جور، و علیّ (در قم بوده و کنیه او أبوالحسن است)، و جعفر مکّنی به أبی عبدالله، و محسن (به قم بوده و أعقاب او در قم معروف بودند به محسنیّة)، و أحمد به شیراز، و أبوالقاسم حسن.

أمّا محمّدجور از برای او ده اولاد بود، و تمام آنها نام جعفر بود، و امتیاز آنها به کنیه بوده.

أمّا علیّ بن حسین، عَقِب او از أبوجعفر محمّد اطروش [است]، و گفته شده که از برای آن دو پسر دیگر هست: أبوطالب محسن، و موسی.

و صحیح آنست که این دو نفر فرزندان محمّد أطروش بن علیّ می‌باشند به قم.

و از برای محمّد أطروش فرزندیست حسین، و از برای آن حسین محمّد

عزیزاست.

امام جعفر بن حسین عقب او از محمّد جمالست.

أمّا محسن بن حسین، پس عقب او به قم می‌باشند، و بعضی از آنها أبومحمّد معروف به طاووس الحسن علیّ بن طاووس بن جعفر بن محسن بن حسین مذکور» انتهی المرام من بعض کتب.

مؤلف گوید: که محمّد جمال مذکور احتمال دارد که همان امام زاده‌ای باشد که در قم مشهور است به شاهزاده جمال[1].

پس بنابراین نسب شریف او از این قرار است:

محمّد جمال ابن جعفر بن حسین بن علیّ بن محمّد دیباج ابن امام الهمام جعفر صادق علیه السلام.

و مطلب دیگر آن که صاحب «تاریخ قم» فرمود که: «مادر محمّد عزیزی فاطمه خواهر احمد بن قاسم بوده.... الی آخر».

مراد او آنست که آن فاطمه خواهر شاهزاده احمد بن قاسمی است که در درب دروازه قلعة به قم می‌باشد، و آنجا را قبرستان مالون می‌نامیدند.

و معلوم می‌شود که فاطمه در نزد برادرش مدفونست، و ذکر احمد بن قاسم بیاید در نور آینده إنْ شاءالله.

و مطلب دیگر آن که: فرمودند که محمّد عزیزی را در قم نزدیک مسجد رضائیّه دفن نمودند.

ممکن است بگوئیم: همان امام زاده‌ای که در قم مشهور است به سیّد سربخش همین محمّد عزیزی مذکور باشد، که مقتول شده، به سبب آن که امام

---

۱. این امامزاده در میان مردم قم به «شاه جمال» مشهور است، و آرامگاه او در آغاز راه قم - اراک قرار دارد، و دارای صحن و سرای نسبتاً وسیع و بزرگی است که در میان این صحن بقعه امام زاده قرار دارد، و در تاریخ ۲۵ مرداد سال ۱۳۸۰ هجری شمسی که به تصحیح این کتاب مشغول بودم روزنامه‌ها اطلاع دادند که بقعه این امام زاده را برای تجدید بنا خراب کرده‌اند.

زاده‌ای که مقتول شده باشد و در قصبه قم مدفون باشد نیست؛ مگر همین محمّد عزیزی. پس به جهت کشته شدنش مشهور شده باشد به سیّد سربخش، و این بقعه مبارکه سیّد سربخش در حوالی محله رضاآباد[1] می‌باشد، و آن محله را رضاآباد گویند به جهت آن که اولاد رضائیّه که أعقاب حضرت امام رضا عليه السلام از نسل موسی مبرقع ابن امام محمّدتقی ابن امام رضا عليهما السلام در قدیم در آنجا ساکن بوده‌اند، و در قدیم اولادهای موسی مبرقع مشهور بودند به رضائیه، و معلوم می‌شود که یکی از اولادهای موسی مبرقع در آنجا مسجدی بنا نموده، و آن را منسوب به او نمودند، و مسجد رضائیّه می‌گفتند.

و تفصیل مسجدالرضائیّه و محله رضاباد، در ذکر أعقاب موسی مبرقع خواهد آمد.

و مطلب دیگر آن که: معلوم شد که دو نفر از فرزندان حسین بن علیّ، طاهر و جعفر است، و فرمودند که طاهر نیست ولدی از برای او، و جعفر نیست عقبی از برای او، پس از این معلوم می‌شود که جعفر ولدی داشته أمّا اعقابش منقرض شده، پس می‌توان گفت که کتاب تاریخ هم مطابق با آن دو کتاب باشد که فرمودند که محمّد جمال فرزند جعفر است.

أمّا مدفن جعفر ممکن است که بگوئیم همان بقعۀایست که مشهور است به شاهزاده جعفر، که از دروازه مشهوره حضرت معصومه بیرون روند، ظاهراً در زمین مزدیجان باشد آن بقعه، یا نزدیک به آن، و اگر بر لوح زیارت‌نامه او نوشته باشند که از أولادهای موسی بن جعفر عليه السلام است، ظاهراً اشتباه شده باشد.

* * *

---

۱. امروزه بقعه این امامزاده در میانه خیابان آذر کمی پایینتر از چهل اختران می‌باشد.

نور مشعشع سیم

«در ذِکْر أعقاب علیّ‌ابن امام جعفر صادقعليه‌السلام که به قم بوده‌اند»

و او مشهور بوده به علیّ بن جعفر العُرَیْضی.

و در «عُـمدة الطـالب» مـذکور است کـه کـنیه او أبـوالحسـن است، و او کوچک‌تر بود از برادرهای دیگر، و در حال وفات پدر بزرگوارش طفل بوده، و او عالِم و بزرگوار بوده. روایت می‌کند از برادرش موسی بن جعفرعليه‌السلام، و از پسر عمویش حسین ذوالدّمعة ابن زید ابن امام زین العابدینعليه‌السلام [1]، و زنده بود تا زمان امام علیّ النقیّ، و در زمان او وفات یافت، و با برادر خود محمّد دیباج خروج کرد به مکه، پس از آن رجوع نمود و رأی امامیه را اعـتقاد نـمود، و از امـام مـحمّدتقیعليه‌السلام روایت مـی‌کند. و نسبت مـی‌دهند او را بـه سـوی عُـرَیض کـه قریه‌ایست [2] نزدیک مدینه که چهار میل مسافتست تا مدینه [3]، و او ساکن عُرَیض بوده، و مادرش أمّ ولد [4] بوده، و گفته می‌شود به أعقاب او عُریضیّون، و ایشان

---

۱. آرامگاه این بزرگوار در شهر حله در عراق می‌باشد.

۲. قریه: روستا.

۳. امروزه روستای عُریض جزئی از مدینه شده، و در مشرق مسجد النبیصلى‌الله‌عليه‌وآله در شمال بزرگراهی که به سوی فرودگاه مدینه می‌رود قرار دارد.

۴. امّ ولد کنیزی را گویند که از مالک خود بچه دار شود.

بسیار می‌باشند.

و أعقاب او از چهار نفر می‌باشد: محمّد، احمد، حسن، جعفر الأصغر.

و در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«روایت شده از ابوالحسن و برادرش أبوالفضل؛ که از أحفاد علیّ بن جعفرند؛ که عُریض دهی می‌باشد از دهات مدینه، به یک فرسخی آن، و آن ده مِلْکِ حضرت امام محمّدباقر علیه السلام بوده، و حضرت صادق علیه السلام این ده را وصیت کرد از برای پسرش علیّ، و او در حین[2] وفاتِ پدرش دو ساله بوده، و چون علیّ بزرگ شد به آن ده رفت و وطن ساخت، و فرزندان او را عُریضیّه می‌گویند» انتهی المرام.

مؤلّف گوید: در محل دفن علیّ بن جعفر اختلاف نموده‌اند، و محتملات دفن او را سه موضع ذکر نموده‌اند: عُریض، و قم، و سمنان.

مجلسی بزرگ[3] اعتقادش آنست که در قم می‌باشد، همچنان که آقای بهبهانی در «تعلیقه» در ترجمه علیّ بن جعفر عُریضی می‌فرماید نقلاً از جدّش که مجلسی بزرگ باشد، به این طریق که می‌فرماید:

«جدّ من فرموده که جلالت قدر علیّ بن جعفر أجلّ از آنست که ذکر شود، و قبرش در قم می‌باشد، و مشهور و معروفست، و شنیده‌ام آن که أهل کوفه التماس کردند از او که به کوفه بیاید، آن بزرگوار به کوفه آمد، و مدتی در آنجا بماند، و أخذ می‌کردند أهل کوفه اخبار را از او، و او هم از آنها أخذ می‌کرد، بعد از آن أهل قم از او استدعا نمودند بیاید به قم، پس وارد شد به قم، و در در قم بماند تا آن که وفاتش رسید ـ رضی الله عنه وأرضاه.

و اولادهای او منتشر شد در عالم، پس در اصفهان قبر بعضی از اولادهای

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۲۴.

۲. هنگام.

۳. مقصود از «مجلسی بزرگ» ملّا محمّد تقی مجلسی پدر علّامه محمّد باقر مجلسی است.

او می‌باشد، و بعضی از آن قبورِ در اصفهان السیّد کمال الدین در نزدیک سین برخوار، و قبرش مزار می‌باشد.

و ساداتی هستند از اولاد او که بعضی از آنها السیّد أبوالمعالی، و اولادهای او در اصفهان از اعاظم در دین می‌باشند» انتهی.

و چنین نقل کنند که مرحوم میرزای قمی، صاحبِ «قوانین» اعتقادش آن بوده که علیّ بن جعفر در قم است.

و صاحب «روضات الجنّات» أیضاً در کتاب خود ذکر می‌کند که علیّ بن جعفر عُریضی در قم مدفونست.

و در کتاب «ینابیع المودّة» مذکور است، نقلاً از کتاب «فصل الخطاب من الفضائل» للسیّد الکامل المحدّث العالم العامل، محمّد خواجه پارسای البخاری، أسبق خلفای خواجه محمّد البخاری شاه نقشبند، می‌فرماید:

«در ذکر اولادهای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام..... و علیّ تربت او خارج بلد قم، نزدیک باب جنوبی است» انتهی.

و علّامه مجلسی در «تُحفة الزائر» می‌فرماید:

«بدانکه در قم قبور بسیاری هستند که منسوبند به اولاد ائمه طاهرین، بعضی از آنها انتسابشان به آنها معلوم نیست، و بعضی أحوالشان معلوم نیست، مثل موسی مبرقع فرزند امام محمّد تقی علیه السلام، که از احادیث مذمّت او ظاهر می‌شود، أمّا زیارت هر یک از ایشان به اعتبار انتسابشان به ائمه علیهم السلام، و احتمال خوبی بد نیست زیارت آنها. و مزاری در قم هست که قبر بزرگی در آن ساخته، و بر روی قبر کتابی[1] نوشته‌اند که: «قبر علیّ بن امام جعفر صادق علیه السلام، و محمّد بن موسی» و از تاریخ بنای آن قبر تا این زمان نزدیک به چهار صدسال نمی‌شود، و در جلالت قدر، و بزرگواری علیّ بن جعفر شکّی نیست، أمّا این که این قبر مرقد

---

۱. نوشته‌ای.

آن حضرت باشد ثابت نیست، زیرا که در کتب و غیر آن مذکور نیست که آن حضرت به این حدود تشریف آورده باشند، و مشهور آنست که در عُرَیض مدفونست، و چون از آن قبر قدیم، و لوح آن چنین ظاهر می‌شود که در آنجا مدفون باشد، بهتر آنست که در آنجا زیارت آن حضرت نمایند.

و قبری در سمنان هست که می‌گویند قبر علیّ بن جعفر است، و معلوم نیست، بلکه خلافش مظنونست.

و مرقد بسیاری از علماء و محدّثین در قم هست باید آنها را زیارت کنند مثل: علیّ بن بابویه، و محمّد بن قولویه، و قطب راوندی، و زکریا بن آدم، و زکریا بن ادریس، و آدم ابن اسحق، و غیر ایشان» انتهی.

مؤلف گوید: که از «تاریخ قم» مستفاد می‌شود که در این بقعه علویّه عالیه که در قم مشهور است به «بُقعه علیّ بن جعفر» مرقد خود علیّ بن جعفر نیست، بلکه مرقد یکی از احفاد آن حضرت می‌باشد که اسم او هم علیّ می‌باشد، و ذکرش عن قریب[1] بیاید، إن شاءالله تعالی. و وفات او در سال دویست و ده بوده.

* * *

در کتاب «تاریخ قم»[2] مذکور است که:

«دیگر از ساداتی که از فرزندان محمّد بن علیّ بن جعفر صادق عليه السلام، سادات عُریضیة می‌باشند که از مدینه به قم آمده‌اند.

روایت است که حسن بن عیسی بن محمّد بن علیّ بن جعفر صادق عليه السلام، از مدینه به قم آمد، و پسر او علیّ بن حسن همراهش بود، و از علیّ بن حسن به قم: أبوالفضل حسین، و أبوالحسین عیسی، و أبوجعفر محمّد، و أبوالقاسم حمزه، و أبوعلیّ احمد، و دو دختر در وجود آمدند.

---

۱. عن قریب: بزودی.

۲. تاریخ قم: ص ۲۲۴.

پس ابوالفضل حسین بن علیّ جوانی عاقل بود و پارسا، و از آن حسین بن علیّ، أبوالحسن علیّ، و أبوالعباس أحمد، و دو دختر در وجود آمد، و نقابت سادات آبه به او مفوّض بوده.

و برادرش ابوالحسین عیسی بن علیّ مردی بوده پارسا، و به زن نرسیده است؛ تا غایت که او را فرزند نبوده است.

و برادران دیگر که محمّد بن علیّ، و حمزة بن علیّ، و أحمد بن علیّ باشند، ایشان از قم به جانب بغداد و فارس رفتند، و آنجا وطن نمودند، و اولاد و أعقاب ایشان آنجا می‌باشند.

و از ابوالفضل حسین بن علیّ روایت است که او گفت که جدّش حسن بن عیسی در صحبت أبی علیّ بن الرضا عليه السلام به قم آمدند، و بر شتران حسین بن ایّوبِ ساربان سوار شدند، و آمدند به قم.

و برادر ابوالفضل، که ابوالحسین عیسی باشد، او گوید که: جدّش حسن بن عیسی پیشتر آمده به قم.

و از این هر دو برادر روایت شده که عُرَیض دهی است از دهات مدینه.... الی آخر چیزی که نقل شد».

مؤلف این کتاب محمّد علیّ بن حسین گوید: که مراد از أبی علیّ ابن الرِّضا مذکور، محمّد أعرج بن احمد بن موسی مبرقع است که جدّ سادات رضویه [قم] وغیر می‌باشد، و ذکرش در باب ذکر أعقاب حضرت امام محمّدتقی عليه السلام بیاید، إنْ شاءالله تعالی.

و مطلب دیگر آن که: این بقعه مبارکه علویّه عالیه به قم، که مشهور است به بقعه علیّ بن جعفر، مدفن همین علیّ بن حسن عریضی است، که با پدرش حسن‌بن عیسی از مدینه آمدند به قم. هر چند که صاحب «تاریخ قم» در این مقام ذکری از مدفن این علیّ بن حسن نکرد، لکن در ذِکْر أعقاب امام زین العابدین عليه السلام که به قم آمدند عبارتی دارد که دلالت بر این مطلب کند، و در این

کتاب ذکرش گذشت، لکن در این مقام أیضاً ذکر کنیم، و آن عبارت آنست که فرمود در بابت دفن أبوالعباس احمد بن محمّد بن حسین بن حسن بن حسن بن علیّ ابن امام زین العابدین علیه السلام که:

«او را در مقبره‌ای که در درب نزدیک علیّ بن الحسن العلوی العریضی است، به نزدیک نهر سعد مدفونست، و این درب معروفست به بُریهة دختر أبی علیّ ابن الرضا علیه السلام»[1].

پس این عبارت دلالت دارد بر آن که مدفون در آن بقعه همین علیّ بن حسن بن عیسی بن محمّد بن علیّ بن امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد. پس به سه واسطه به علیّ بن جعفر عُریضی می‌رسد، و واسطه را از بین ساقط نموده‌اند، و در لوح قبر او نوشته‌اند: «علیّ بن جعفر عُریضی».

و قبر دیگر هم هست در آن بقعه، متصل به آن، و آن را محمّد بن موسی گویند، در باب ذکر أعقاب موسی بن جعفر به قم بیاید ذکرش، إنْ شاءالله تعالی.

و در بعضی از کتب أنساب مذکور است که:

«بعضی از فرزندان علیّ بن حسن بن عیسی بن محمّد بن علیّ بن جعفر علیه السلام است: السیّد الأجلّ، العالم، ظهیر الدین علیّ بن محمّد بن حمزه بن علیّ بن عیسی‌بن علیّ بن حسن مذکور.

و در بابت این حسن بن عیسی که با پسرش علیّ آمدند به قم می‌فرماید که: از برای حسن بن عیسی دو پسر است:

یکی أبوالحسن علیّ بن حسن مذکور به قم. و سیّد أجلّ مذکور را از نسل عیسی بن علیّ می‌داند» و حال آن که صاحب «تاریخ قم» فرمودند که عیسی بی‌ولد وفات یافت.

پس معلوم می‌شود که صاحب أعقاب بوده

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۲۸.

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است:

«دیگر از سادات عُرَیضیّه از فرزندان محمّد بن علیّ[2] بن جعفر که به قم آمدند، علیّ بن حسین بن عیسی بن محمّد بن علیّ بن جعفر عُرَیضی بود، و آن علیّ بن حسین به ری بوده، و از ری به قم آمده، به این طریق که پدرش حسین به ری بوده، و از او به ری علیّ در وجود آمد، و چون بزرگ شد، از ری به قم آمد، و ساکن شد، و در قم از آن علیّ، أبو عبدالله حسین العریضی همیرجه از او در وجود آمد. و همچنین از دخترِ أبوالحسین احمد بن علیّ علوی سه پسر آورد: محمّد، و حسن (که معروفست به حسنویّه)، و أبوالحسن علیّ» انتهی.

و از «عُمدةالطالب» چنین مستفاد می‌شود که یکی از فرزندان أبوعبدالله حسین عریضی همیرجه مذکور، در تفرش مدفون می‌باشد، همچنان که می‌فرماید:

«بعضی از فرزندان حسین بن عیسی مذکور به تفرش از فراهان، أبویعلیّ مهدی بن محمّد بن حسین أمیرکا ابن علیّ بن حسین بن عیسی بن محمّد بن علیّ بن جعفر علیه‌السلام است».

پس در «تاریخ قم» آن حسین را همیرجه تعبیر کرد، و صاحب «عمدةالطالب» او را حسین أمیرکا تعبیر نمود، ظاهراً هر دو این لفظ از برای تعظیم بیاورند.

و أیضاً از آن کتاب «عمدةالطالب» چنین مستفاد می‌شود که از برای آن مهدی بن محمّد بن حسین مذکور برادریست محسن نام، و از برای محسن فرزندیست محمّد نام، پس معلوم می‌شود که آنها از قم به تفرش رفته باشند.

و در بعضی از کتب أنساب هم أیضاً مثل «عمدةالطالب» اشاره به سوی این دارد، و می‌فرماید:

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۲۴.

۲. «تاریخ قم»: علی بن محمّد بن جعفر.

بعضی از أعقاب أبوعبدالله حسین هزبرجه به طبرش از سواد قم می‌باشند».

پس در آن کتاب تعبیر نمود به حسین هزبرجه و مراد یکی است[1].

و دیگر از اولاد احمد بن عیسی بن محمّد بن علیّ بن جعفر که به قم بوده، أبوالقاسم حسین بن علیّ ابن أبوجعفر احمد بن عیسی مذکور بوده.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«أبوالقاسم حسین از قم رفت به سوی بعضی از قریه‌های ری، و صدسال عمر کرده بود». انتهی.

* * *

در کتاب «تاریخ قم»[2] مذکور است که:

«دیگر از فرزندان احمد بن علیّ بن جعفر عُریضی که به قم بودند، أبوعبدالله حسین بن احمد بن علیّ بن [جعفر] عُریضی است، و آن حسین در قم وفات یافت، و او را در قم یک پسر بوده نام او ابوعلیّ شعرانی، و چون بزرگ شد به بغداد رفت و آنجا ساکن شد، و أعقاب او آنجا می‌باشند، و مقام و مسکن احمد بن علیّ بن جعفر به دهی از دهات مدینه که نام آن ده جذوع بوده، از این جهت فرزندان او را جذوعیّة می‌گویند» انتهی.

پس معلوم می‌شود از کتاب «تاریخ قم» که حسین بن احمد در قم وفات نمود، أمّا الیوم مقبره او معلوم نیست که در کجا می‌باشد.

و در کتاب «عمدةالطالب» مذکور است که:

«احمد بن حسین الجذوعی به قم بوده، و بعضی از فرزندان آن احمد، اسماعیل ابن احمد بن حسین جذوعی است، و بعضی از فرزندان آن اسماعیل، السیّد الجلیل، عمید هم و سیّد هم، تاج الدین نصرت بن کمال الدین صادق ابن

---

۱. یعنی تعبیر به هزبرجه، و همیرجه یکسان است.

۲. تاریخ قم: ص ۲۲۴.

نظام الدين مجتبى ابن شرف الدين محمّد [ابن] فخرالدين مرتضى بن القاسم بن عليّ بن محمّد بن الحسين الفقيه به قم ابن اسماعيل المذكور.... الى آخر».

و از «عمدة الطالب» چنين مستفاد مى‌شود كه احمد بن حسين جذوعى ابن احمد صاحب سجادة ابن حسن بن احمد بن علىّ بن جعفر عليه السلام به قم بوده.

پس اين حسين جذوعى همانست كه در كلام صاحب «تاريخ قم» است كه فرمود كه حسين جذوعى در قم وفات يافته، پس واسطه از بين ساقط شده.

پس نسب حسين جذوعى به سه واسطه به علىّ بن جعفر عُريضى مى‌رسد.

و از براى احمد بن حسين به قم فرزندى بوده كه اسماعيل مذكور باشد، پس آن شاهزاده اسماعيل مشهور كه در گورستان قم واقع است، و گويند كه از فرزندان حضرت امام جعفر صادقست، احتمال دارد كه او همين اسماعيل مذكور باشد، و نسب شريف او از اين قرار است:

شاهزاده اسماعيل بن احمد بن حسين بن احمد بن حسن بن احمد بن علىّ عُريضى ابن امام جعفر صادق عليه السلام.

و به شش واسطه به حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مى‌رسد، و از شهر قم تا زيارتگاه او تقريبا شش فرسخ مسافت مى‌باشد، و در كوهستان ميان رودان مدفونست[1]، و آن وادى به چند اسم مى‌خوانند: ميان رودان، و برق رود، و بيرقان، و احمد بن محمّد بن خالد برقى ساكن همان برق رود قم بوده، و بيرقان معرّب بيركان بوده، همچنان كه در كتاب «تحفة الفاطميّه» ذكر نموديم، نقلاً از «تاريخ قم» كه پيش زمان آمدن عرب به اين حدود آن وادى را بيركان مى‌گفتند، بعد از آن معّرب نمودند و بيرقان خواندند آن را.

---

۱. امروزه آرامگاه شاهزاده اسماعيل در ميانه جاده كهن قم - اصفهان درون دره‌اى كه دو سمت آن بلندى و در ميان آن رودخانه قرار دارد واقع است، و بقعه بر سر جاده و در كنار پل قرار دارد، و در سالهاى اخير به طرز با شكوهى بازسازى شده و بر روى بقعه او گنبد بلند و مرتفعى ساخته‌اند و پيرامون آن استراحتگاه مسافرين وجود دارد.

الحاصل: آن شاهزاده اسماعیل بسیار جلیل القدر می‌باشد، و أهل قم بسیار به زیارت او می‌روند، و نذورات می‌برند، به خصوص گوسفند نذر می‌کنند که ببرند در آنجا و بکشند، و در فصل پائیز زیادتر مردم به آنجا می‌روند.

و حسین فقیه به قم اولاد همین شاهزاده اسماعیل بوده، پس در جلد سیم این کتاب ذکرش بیاید، إنْ شاءالله تعالی.

* * *

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از فرزندان احمد بن علیّ بن جعفر عُریضی که به قم آمدند، أبوالحسین احمد بن قاسم بن احمد بن علیّ بن جعفر العُریضی است، نمی‌دانم که احمد با پدرش آمده یا خود تنها؟ و چنین رسید ه است به من که او مُقعد[2] و عِنیّن[3] بوده است، و آبله در چشمش پیدا شده و به آن سبب هر دو چشمش تباه شد. و چون او را وفات رسید او را به مقبرة قدیمه مالون دفن کردند، و تربت او را زیارت می‌کردند، و بر سر تربت او سایبانی بوده، و چون اصحاب خاقان مُفلِحی در سال دویست و نود و پنج که به قم آمدند آن سایبان را از سر تربت او کشیدند، و مدتی زیارت قبر او را نمی‌کردند، تا آن که در سال سیصد و هفتاد و یک بعضی از صُلحاء قم در خواب دید که ساکن در این تربت مردیست فاضل، و در زیارت کردن تربت او ثواب و أجر بسیار دارد، پس دیگر باره بنائی از چوب بر سر قبر او مجدّد نمودند، و مردم زیارت کردن او را از سر گرفتند. و جمعی از ثُقات نقل کردند که کسانی که صاحب علّت کهنه[4] بودند، یا در عضوی از اعضای آنها علّتی یا زخمی بود بر سر تربت او می‌رفتند، و طلب شفاء

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۲۵.

۲. مُقعد: انسان فلجی که قادر به حرکت نمی‌باشد.

۳. عنیّن: انسان خواجه‌ای که نمی‌تواند تولید مثل کند.

۴. علت کهنه: بیماری مزمن.

می‌کردند، به برکت روح شریف او از آن زخم و علت شفاء می‌یافتند» انتهی.

مؤلف این کتاب محمّد علیّ گوید: که مراد از قبرستان مالون، همان قبرستانی است که واقع بدربیست که مشهور است در این زمان به دروازه قلعه، و این امامزاده بسیار جلیل القدر می‌باشد، و به سه واسطه به حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام می‌رسد، و نسب شریف او از این قرارست:

شاهزاده احمد بن قاسم بن احمد بن علیّ بن جعفر العریضی.

و از کتاب «تاریخ قم» می‌توان استفاده کرد که، خواهر او فاطمه بنت قاسم بن احمد در نزد برادرش احمد مدفونه می‌باشد؛ همچنان که آن عبارت گذشت که فرمود: «مادر محمّد عزیزی فاطمه دختر قاسم بن احمد بن علیّ بن جعفر صادقعليه‌السلام، خواهر أبوالحسین احمد بن قاسم که به مقبره مالون مدفونست، و او را آنجا زیارت می‌کنند» انتهی.

و خشتهای قبر او از کاشیهای قیمتی بوده، لکن آنها را از قبر شریف دزدیده‌اند[1]، و الحال از همین کاشیهای متعارف می‌باشد، و خشتهای آن به مثل خشتهای قبر علیّ بن جعفر عریضی بوده، و در این ازمنه از آن بقعه مبارکه علیّ بن جعفر أیضاً چند خشتی برده‌اند.

و چنین معلوم می‌شود که پدر شاهزاده احمد که قاسم باشد از روات حدیث می‌باشد، همچنان که آقای بهبهانی در «تعلیقه» ذکر می‌کند او را، و می‌فرماید که در کتاب «عیون» است که:

«عیاشی روایت کند از یوسف بن نوبخت، و او از قاسم بن علیّ العُریضی و او از پدرش که علیّ باشد».

و همچنین معلوم می‌شود که برادر شاهزاده احمد که علیّ باشد أیضاً از

---

۱. کاشیهای آرامگاه این امامزداه بهمراه محراب کاشیکاری قبر علی بن جعفر عُریضی از کاشیهای خشتی نفیس قرن ششم هجری بود، که در دهه سال ۱۳۰۰ هجری قمری دزدیده شد، و هم اکنون در موزه هنر اسلامی برلین می‌باشد.

روات حدیث می‌باشد، همچنان که أیضاً در «تعلیقه» مذکور است که در «عیون» مذکور است:

«روایت نموده یوسف، از علیّ بن قاسم العُریضی الحسینی...الی آخر».

و مخفی نماناد که در روایت اوّل که فرمود قاسم بن علیّ العُریضی واسطه که احمد باشد از بین ساقط شده، زیرا که قاسم فرزند احمد است، و احمد فرزند علیّ بن جعفر است، و خود علیّ بن جعفر فرزندِ قاسم نام از برای او ذکر نکرده‌اند، والله أعلم.

* * *

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«دیگر از فرزندان حسن بن علیّ بن جعفر عُریضی که به قم آمد، عبدالله بن حسن بن علیّ ابن امام جعفر صادق علیه السلام بوده، که عبدالله به قم آمد، و عقبِ او مرا معلوم نشد، و او از فقهاءِ و راویان احادیث بوده، و او را در باب علماءِ ذکر نمودم» انتهی.

و در «عُمدة‌الطالب» مذکور است که:

از برای عبدالله بن حسن بن علیّ بن جعفر عُریضی دو اولاد است، علیّ و موسی، و هر دو آنها صاحبان أعقابند.

و در حاشیه آن کتاب مذکور است که:

«عبدالله بن حسن مذکور آن کسی است که در کتاب «قُرْبُ الإسناد» از او احادیث بسیاری روایت شد...الی آخر».

و در جلد سیم این کتاب ذکر او بیاید إن شاءالله.

* * *

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۲۵.

باب هفتم

«در ذکر امام هفتم موسی‌بن جعفر علیهما السلام»

و این باب مشتمل بر سه نور شعشعائی می‌باشد.

«در ذکر امام هفتم موسی‌بن جعفر علیه‌السلام و ذکر اولاد و أعقاب او، و مدّت حیات او، و مدّت امامت او، و وقت وفات او، و ذکر قبر و مشهداو»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«آن حضرت در أبواء که اسم از برای موضعیست نزدیک مدینه، در سال صد و بیست و هشت در وجود آمده، (و به روایتی روز شنبه هفت روز از ماه صفر گذشته، سنه صد و بیست و نه)، و شیعه او را «عبدصالح» خواندند، و مادر او حُمَیْده بربریّه است. و امام موسی کاظم، وأبوالحسن، و أبوابراهیم، و أبوحمزه کنیه او بوده.

چون خدای تعالی امام رضا علیه‌السلام را به او مرحمت فرمود امام موسی فرمودند، که کنیه خودم را دادم بر پسرم علیّ، از این وقت مرا [کینت][2] کنید به أبی ابراهیم و أبی‌الحسن و أبی حمزه و أبی علیّ.

و هارون الرشید او را از مدینه ببرد با او بود تا کعبه، و چون به راه کعبه بازگردید، او را به نزدیک عیسی بن جعفر بن منصور بازداشت. پس از آن در روز بیستم شوّال سنه صد و هفتاد و نه به بغداد فرستاد، و به نزدیک سند[ی] بن شاهک محبوس کرد، روز جمعه پنج روز از ماه رجب گذشت بود سنه صد و

---

۱. تاریخ قم: ص ۱۹۸.

۲. افزوده از «تاریخ قم»: ۱۹۸.

هشتاد و سه به بغداد وفات یافت، پس از آن که چهار سال و چند ماه محبوس بود. و عمر شریف او پنجاه و چهار سال بوده، (و به روایتی پنجاه و پنج سال)، و مدت امامت او سی و پنج سال و چند ماه بوده، و قبر شریف او به «مقابر قریش» در جانب غربی بغداد.

و عدد اولاد او :

علیّ الرضا علیه السلام، و ابرهیم، و فضل، و عباس، و اسماعیل، و احمد، [و محمّد][1] و عبدالله، و عبیدالله، و حسن، و حسین، و جعفر، و حمزه، و هرون، و داود، و سلیمان، و اسحاق، و قاسم، و جعفر، و أمّ فروه، و أمّ أبیها، و محموده، و امامه، و میمونه، و علیّه، و فاطمه. و أمّ کلثوم، و آمنه، و زینب، و ام عبدالله، و ام القاسم، و حکیمه، و أسماء، و صرحه. مادر ایشان امّ ولد بوده، و عدد ایشان در شجره بیست و دو دختر بوده‌اند.

پس مجموع فرزندان او چهل نفر در وجود آمدند، و از پسران دوازده نفر آنها صاحب أعقاب بوده‌اند».

* * *

---

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۱۹۷.

نور مشعشع اول

«در ذکر أعقاب ابراهیم‌بن موسی‌بن جعفر علیه السلام که به قم آمدند»

در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«ابراهیم المرتضی ابن امام موسی الکاظم علیه السلام کوچک‌تر بوده از برادرهای دیگر، و مادرش امّ ولد نوبیّه[1] بوده اسمش نجیبه بوده.

شیخ أبوالحسن العمری گفته که: او در یمن خروج کرد در أیّام أبی السرایا.

و أبونصر بخاری گفته که: ابراهیم أکبر خروج نمود در یمن و او یکی از ائمه زیدیه بوده، و آن ابراهیم أکبر عقبی نداشت، و آن‌که عقبی داشت و باقی ماند از او ابراهیم أصغر بود، و عقب او از دو نفر بوده، موسی و جعفر.

و أبوعبدالله طباطبا گفته که: أعقاب او از سه نفر است: موسی، و جعفر، و اسماعیل...الی آخر».

در کتاب «تاریخ قم»[2] مذکور است که:

«دیگر از سادات موسوی که به قم آمدند اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده.

أبوعبدالله حسین بن احمد موسوی چنین روایت کند که: جدّ او ابـوعبدالله

---

۱. نوبیّه: زنان کنیزی را گویند که منسوب به منطقه نوبه در جنوب کشور سودان کنونی می‌باشند.

۲. تاریخ قم: ص ۲۲۱..

اسحاق بن ابراهیم مذکور در قم آمده، و خواست که طرف طبرستان برود، علیّ بن عبدالله جبله اشعری و دیگر از طائفه عرب که به قم بودند به او گفتند که باید در قم بمانی و ساکن باشی، و او را بسیار إعزاز و إکرام نمودند، و به او عطا و بخشش نمودند، پس أبوعبدالله اسحاق در قم وطن گرفت، و دختری خواست از فرزندان هندواجز[1]، و از او پسری آورد أبوعلیّ احمد نام، و دختری، و از زن دیگر أبواحمد موسی و حسن آورد.

أمّا ابوعلیّ احمد از قم به آبه رفت و در آبه از آل طلحه زنی خواست، و از او چند فرزند آورد، و مدتی به آبه مقیم بود، و از آبه به قم آمد، و در قم از دختر صائغ پسری آورد أبوعبدالله حسین نام، و دختر أبوالحسن علیّ کوکبی را خواست در قم، و وجه معاش که به قم و آبه بود به آن قناعت کرد، تا آنگاه که به جوار رحمت الهی پیوست، و پسرش أبوعبدالله حسین بن احمد بزرگ شد، و بسیار عاقل و دانا بود، و از دختر أبوالقاسم حمزه بن علیّ: حمزه، وأبوالحسن علیّ، و ابوالفضل محمّد، و أبومحمّد حسین، و چهار دختر آورد.

أمّا موسی بن اسحاق از او پسری در وجود آمد، و دختری، و ایشان به آبه رفتند.

أمّا از حسن بن اسحاق دو دختر در وجود آمدند، و ایشان را به قم پسریست و دختری، و به آبه دو پسر و یک دختر.

و از سادات موسوی که به آبه بودند أبوالحسین محمّد بن حسن بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده، و این ابوالحسین محمّد بن حسن از کوفه به طلب عمویش اسحاق بن ابراهیم به آبه آمد، و به آبه وطن و مُقام گرفت، و او را چند فرزند بود: علیّ، و حسین، و ابراهیم.

و از حسین بن محمّد دختری در وجود آمد، و نقابت سادات آبه به

---

۱. در حاشیه نسخه اصل آمده است: در نسخه‌ای: هندواوخورد.

حسین بن محمّد بن حسن مفوّض بوده، و جدّ ایشان موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام است، و آن موسی بن ابراهیم کسیست که در یمن خروج کرده و دعوی امامت کرد، در سنه مائتین[1] هجریّه.

و به روایت دیگر او خروج کرد، و از یمن بیرون آمد، و زیاده بر سه سال به یمن بود، تا آنگاه که حمدویّه بن علیّ بن عیسی بن ماهان او را از یمن بیرون کرد، پس به مکه آمد، و مردم را به مأمون دعوت کرد، و بعد از آن احوال دیگر بر او گذشت، و به بغداد وفات نمود، در ماه ربیع الآخر در سال دویست و بیست و یک، و آن سادات موسویّه به قریه خورزن..... بوده‌اند».

انتهی المرام فی هذالمقام من کتاب «تاریخ قم».

و در «عمدةالطالب» مذکور است که بعضی از فرزندان أبی عبدالله اسحاق بن ابراهیم بن احمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام: موسی، و احمد، و حسن می‌باشند.

أمّا حسن بن اسحاق أعقاب او به قم و سواد قم می‌باشند.

أمّا احمد بن اسحاق، عقِب او از حسین و علیّ می‌باشد، و أعقاب این دو نفر به قم و آبه می‌باشند، و بعضی از فرزندان حسین بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم مذکور، فرزندِ آن محسن است که ساکن در مشهد غرویّ[2] می‌باشند، که او محسن بن علیّ بن حسین بن حمزه بن محمّد بن علیّ بن حسن عزیزی ابن حسین بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام است.

أمّا موسی بن اسحاق عقب او از أبا جعفر محمّد فقیه می‌باشد به قم، و أبوعبدالله اسحاق» انتهی.

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که: أبوعبدالله اسحاق بن ابراهیم در

---

۱. سال دویست.

۲. مشهد غروی، که «مشهد غریّ» یا «غریّ» هم گفته می‌شود یکی از نامهای شهر مقدس نجف می‌باشد

بلده آبه نزدیک ساوه می‌باشد، و أعقاب او بعضی از آنها به قم می‌باشند، من جمله: أبوعبدالله الحسین بن أحمد بن اسحاق است به قم، و أبوالحسین محمّد بن حسن از کوفه به طلب عمویش اسحاق‌بن ابراهیم به آبه آمد» انتهی.

* * *

و دیگر از ساداتی که به قم بودند از أعقاب هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام، محمّد بن احمد بن هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشد، همچنان که در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«از برای محمّد بن احمد به قم سه فرزند بوده: موسی أصغر، و حسن، و أبومحمّد جعفر.

أمّا موسی بن محمّد، عقب او از أبو محمّد حسین است که به قم بوده» انتهی.

مؤلف این کتاب محمّدعلیّ بن حسین گوید: که صاحب «عمدةالطالب» فرمود:

«محمّد الفقیه به قم بوده» پس احتمال دارد که او مدفون باشد، در همان بقعه علویّه عالیه که مشهور است به بقعه علیّ بن جعفر عُریضی، زیرا که در آن بقعه دو صورت قبر است: یکی علیّ بن جعفر، و دیگری محمّد بن موسی، و نسب شریف او از این قرار است:

محمّد بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام.

و این مرقد محمّد ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام نیست، زیرا که نوشته‌اند که او در نزد برادرش شاهزاده احمد بن موسی بن جعفر علیه السلام در شیراز مدفونست.

أمّا احمد بن اسحاق، که صاحب «تاریخ قم» فرمود که کنیه او أبوعلیّ است، مظنون آنست که مرقد او در قم در همان بقعه ایست که متصل است به بقعه شاهزاده حمزه ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام، و نسب شریف او از این قرار است:

شاهزاده احمد بن اسحاق‌بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام.

أمّا محمّد بن حسن که صاحب «تاریخ قم» فرمود که: «او از کوفه به طلب عمویش اسحاق بن ابراهیم آمد به آبه آمد به آبه وطن ساخت، و از او چند فرزند به وجود آمد، یکی از آنها ابراهیم بوده.» مظنون آنست. [که] مرقد محمّد و پسرش ابراهیم در قم در همان بقعه‌ای باشد که در قم مشهور است به بقعهٔ شاهزاده ابراهیم، و در آن بقعه مبارکه صورت دو قبر می‌باشد، یکی محمّد و دیگری ابراهیم، دو فرزندان موسی بن جعفر علیه‌السلام.

پس نسب شریف آنها از این قرار است:

شاهزاده ابراهیم بن محمّد بن حسن بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی‌بن جعفر علیه‌السلام.

هر چند در «تاریخ قم» داشت که: «به آبه آمد و وطن ساخت» لکن این مطلب منافات ندارد که مرقد آنها در قم باشد، زیرا که گاهی به قم می‌آمدند سکنی می‌گرفتند، و گاهی به آبه، مثل أبوعلیّ احمد بن اسحاق که ذکر شد، و مثل خود اسحاق که به قم آمد، أوّل دفعه وطن گرفت، و زاد و ولد نمود، لکن در آبه هم أیضاً می‌رفته که محمّد بن حسن مذکور به طلب عمویش ازکوفه آمد به آبه.

و مرقدی هم در آن حدود آبه و ساوه هست که مشهور است که اسحاق بن موسی بن جعفر علیه‌السلام در آن جای مدفونست، پس معلوم می‌شود که همین اسحاق مذکور در آنجا وفات نموده، و نسب شریف او از این قرار است:

اسحاق بن ابراهیم بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام.

مطلب دیگر آن که: در قم بقعه‌ایست به نزدیکی همین بقعه شاهزاده ابراهیم، که مشهور است به بقعهٔ شاهزاده جعفر ابن امام موسی بن جعفر علیه‌السلام، در «تاریخ قم» و «عمدة‌الطالب» و کتاب دیگر ملاحظه نمودم، نیافتم کسی را به این

اسم از فرزندان اسحاق بن ابراهیم و محمّد بن حسن که به این حدود بوده‌اند، و زاد و ولد نموده‌اند، از این جهت در سابق ذکر نمودیم که مدفون در آن بقعه باید جعفر بن حسین بن علیّ بن محمّد بن امام جعفر صادق علیه السلام باشد. لکن احتمال می‌رود که او از اولادهای همین اسحاق و یا محمّد بن حسن بوده باشد، و اسمش را ذکر نکرده باشند.

و احتمال دیگر می‌رود که از أعقاب هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام بوده باشد، زیرا که در بعضی از کتب انساب مذکور است که محمّد بن احمد بن هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام به قم بوده، و سه اولاد داشته، یکی از آنها جعفر بوده، و ذکرش گذشت. والله أعلمُ بحقائق الأمور.

* * *

نور مشعشع دوم

«در ذکر شاهزاده حمزه ابن امام موسی‌بن جعفر علیه السلام می‌باشد»

می‌گویم من، مدفن و مرقد او را بـه اخـتلاف ذکـر نـموده‌انـد، صـاحب «جَنّة النعیم» استدلال می‌آورد هر آن که در ری مدفونست، و صاحب «بـدایـع الأنـوار» در مـقام طـعن بـیرون مـی‌آورد کسـی را کـه مـی‌گوید کـه او در ری مدفونست، و استدلال می‌آورد و می‌گوید که در شـیراز مـدفونست، و نـقل از «عالم آرای [عباسی]» می‌کند، که در ذیل نَسَب سلاطین صفویّه نوشته است که نسب این سلسله جلیله به امام زاده حمزه بن امام موسی علیه السلام مـنتهی مـی‌شود، و امام زاده حمزه در قریه‌ای از قراء شیراز مدفونست، و سلاطین برای او بقعهٔ عالیه بنا نموده‌اند، و موقوفات زیاد قرار داده‌اند، و بعضی گمان کرده‌اند که در تُرشیز است.

و در «عالم آرا» نوشته که امام زاده حمزه را دو پسر بـیش نـبود، قـاسم و علیّ، و بعد از نقل کلام صاحبِ «عالم آرا» چنین می‌گوید:

«و بدان که این بنده در هر مقامی آنچه لازمه دقت است به عمل می‌آورد و این که گویند اهل دارالخلافة طهران که امام زاده حمزة بن امام موسی علیه السلام در ری مدفونست، و متصل به قبر امام‌زاده عبدالعظیم بن عبدالله بن حسن بن زیـد بـن امام حسن علیه السلام است، و گنبد و حرم دارد، و همه به زیـارت او مـی‌روند، مأخـذ

درستی ندارد، و ندانیم کیست، و اسم مبارکش چیست؟! و مأخذ آنها کتب انسابست، و ننوشته‌اند که او در ری مدفونست، و بعضی ارباب خبر و تاریخ از معاصرین و غیر معاصرین نیز از کثرت اشتهار جرئت رد ننموده‌اند، بلکه دست آویز هم پیدا کرده‌اند، و آنچه تمسّك جسته‌اند که این قبر او می‌باشد بدو چیز است:

اوّل: آن که شیخ نجاشی به سند معتبر از احمد بن محمّد بن خالد برقی روایت کرده که حضرت عبدالعظیم از خلیفه گریخت، و در ری آمد، و در خانه یکی از شیعیان پنهان شد، و گاهی زیارت می‌کرد قبری را که نزدیك عمارت او بود، و می‌فرمود: این قبر یکی از أولادهای امام موسی بن جعفر علیه السلام است.

و محدّث مجلسی رحمه الله در «تحفه‌الزائر» گوید: که این قبری که حضرت عبدالعظیم زیارت می‌کرده، احتمال دارد که این قبر امام زاده حمزه باشد.

أولاً: آن که نجاشی اسم نبرده، و حضرت عبدالعظیم اسمش را نفرموده، اگر به احتمالست احتمال می‌رود که این قبر امام زاده اسماعیل باشد ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام چه حمزه را ننوشته‌اند که در کجا مدفونست، و اسماعیل را معیّن نکرده‌اند، و احتمال در او بیشتر می‌رود، نه آن که تعیین مکان دیگر کرده شده باشد.

دوم: تمسك بر آن که زبدة الحکماء و المتکلمین قاضی نورالله شوشتری رحمه الله در کتاب «مجالس المؤمنین» نوشته که: «در ری مدفن عبدالعظیم حسنی، و سیّد عبدالله أبیض، و سیّد حمزه موسوی»

ظاهراً دلالت می‌کند که این قبر امام زاده حمزه باشد، و واسطه هم در بین نباشد.

این مخلص گوید: عجب است که از امثال این محدّثین که تفکر نمی‌فرمایند در هیچ مطلبی، و این قول را سند گرفته‌اند؟! این عبارت کجا دلالت دارد که این امامزاده حمزة ابن امام موسی علیه السلام است؛ که حضرت عبدالعظیم را

حسنی گفته پس باید آن جناب را نیز با امام واسطه در میان نباشد، و حال آن که چهار پشت در میان آن جناب و امام حسن علیه السلام فاصله می‌باشد.

و عبدالله أبیض، پسر عباس بن محمّد بن عبدالله بن حسن الأفطس ابن علیّ ابن امام زین العابدین علیه السلام است به اتفاق، چه عیب دارد که این حمزه هم حمزه بن محمّد بن علیّ ابن عبیدالله ابن امام موسی علیه السلام، یا حمزه بن حمزة ابن امام موسی علیه السلام باشد؟!

و این عبارت «مجالس المؤمنین» را اگر به دقت نظر کنی همین طور است، چه نوشته عبدالعظیم حَسَنی، و سیّد حمزة موسوی، و از لفظ حسنی و موسوی فاصله آشکار است نه آن که فاصله نباشد، و اگر فاصله نبود می‌نوشت ری مدفن عبدالعظیم ابن امام حسن علیه السلام و حمزة ابن امام موسی علیه السلام است، و لفظ حَسَنی و حُسینی و موسوی و رضوی فاصله می‌رساند، چنانچه در أفواه و ألسنة ملفوظ و معلومست.

دیگر آن که: پادشاهان صفوی که تقریباً سیصدسال سلطنت کردند، و معاصر با جمعی از محققّین أخباریّین و محدّثین بودند، و حمزه جدّ ایشان می‌باشد، ندانستند که در شیراز مدفون نیست که آنجا موقوفات قرار دادند، که حالا باید ما بیخود و بی‌جهت تمسک جعلیّ برای خود پیدا کنیم.

و دیگر آن که: مأخذ این قبور کتب أنسابست، و در هیچ کتابی نیست که حمزة ابن امام موسی علیه السلام در ری مدفونست.

پس این بزرگواری که نزدیک حرم مطهر حضرت عبدالعظیم مدفون است، و مردم به زیارت او می‌روند؛ نظر به فرمایش حضرت عبدالعظیم، یکی از أولادهای حضرت امام موسی علیه السلام است، که ما اسم مبارکش را نمی‌دانیم کدام یکی است، یا نظر به قول صاحب «مجالس المؤمنین» حمزة بن حمزه ابن امام موسی علیه السلام است که تشریف آورده به خراسان برود، در آنجا وفات یافته، پس لابد مأجور است و ثواب دارد هر که زیارت آن جناب را نماید.

و در هنگام نوشتن این کتاب یکی از دوستان گفت: عوام ایراد می‌کردند که چرا انکار کردی این امام زاده جلیل القدر را؟

در جواب گفتم: که من بعید دانستم که این جناب حمزه بن موسی علیه السلام باشد، لکن خجالت کشیدم که امام‌زاده حمزه که در شیراز مدفونست، و در کتب هم مسطور است، و پانصد سال است که علماء و عوام زیارتش می‌کنند؛ بی‌جهت و بی‌سبب انکارش کنم. اگر در طهران مورد طعن عوام می‌شوم، در شیراز مورد طعن عوام و خواص می‌شوم و عندالله روسیاه. آن که اهل حدیث و علم است و اندک راه ادراک این مطالب به کتب انسابست، اگر کتاب انسابی دارد که حمزة ابن امام موسی علیه السلام در ری است، درآورد، اگر معتبرتر بود از کتب مذکور قبول داریم، و اگر اعتبار ندارد که هیچ، و اگر عوام النّاس است که هر چه خواهد بگوید. این امام‌زاده پسر امام موسی علیه السلام می‌باشد، أمّا نه حمزه پسر آن حضرت باشد....الی آخر» از کتاب «بدایع الانوار» بدایع نگار میرزا مهدی خان حسینی.

مؤلف این کتاب، محمّد علیّ گوید: که صاحب «بدایع الانوار» بیانات خوشی نمود از برای ردّ بر أشخاصی که تعیین نموده‌اند که مدفن حمزة ابن امام موسی علیه السلام در ری می‌باشد، لکن مأخذ درستی او برای بودن مدفن او در شیراز که عقیده او است از کلامش معلوم نشد، زیرا که تمسک او بر آن که سلاطین صفویّه از برای آن بقعه‌ای که شیراز است عمارات ساخته‌اند، و موقوفات قرار داده‌اند، بی‌وجه است، زیرا که سلاطین صفویه بسیار عمارتها و بقعه‌هایی از برای امام زاده‌ها ساخته‌اند، و موقوفات از برای آنها قرار داده‌اند.

پس این مطلب کشف نمی‌کند که جدّ ایشان در شیراز مدفون باشد، بلکه مأخذ این مطلب کتب تواریخ و أنسابست بنابر قول خود او، و یک عنوان نمود که لازمه کلامش آنست که باید عقیده‌اش آن باشد که حمزه ابن امام موسی علیه السلام همان شاهزاده حمزه‌ایست که در قم می‌باشد، زیرا که فرمود: «اگر در کتاب معتبری نوشته باشد که حمزة ابن امام موسی علیه السلام در ری مدفونست در محلّ

قبولست»

یعنی این عبارت دلالت دارد بر آن که حمزه فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است بدون واسطه کسی بین آن حمزه و بین امام موسی علیه السلام، پس بعد از مسلم داشتن او این مطلب را از این نوع از عبارت، پس باید در کتاب خود نوشته باشد که حمزه ابن امام موسی علیه السلام در قم می‌باشد نه در شیراز، به سبب بودن این عبارت در کتاب «تاریخ قم» از بابت همین شاهزاده که در قم است، و کتاب «تاریخ قم» از جمله کتب معتبره می‌باشد، و آن عبارت از این قرار است که می‌فرماید[1]:

«یحیی صوفی به قم اقامت کرد، به میدان زکریا بن آدم، به نزدیک مشهد حمزه ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام وطن و مُقام گرفت، و ساکن ببود...»الی آخر.

و مراد از یحیی صوفی فرزند جعفر ابن امام علیّ النقی علیه السلام می‌باشد، و ذکرش در مقام خود بیاید إن شاءَ الله تعالی.

و مراد از میدان زکریا بن آدم، همین میدانی است که در قم الیوم مشهور است به میدان کهنه.

پس این عبارتِ کتابِ «تاریخ قم» دلالت دارد بر آن که حمزه بن امام موسی علیه السلام بی‌واسطه که جدّ سلاطین صفویه است، همین شاهزاده حمزه‌ایست که در قم می‌باشد، نه آن حمزه‌ای که در ری، و نه آن حمزه‌ای که در شیراز است؛ که صاحبِ «بدایع» گفته. پس ننوشتن صاحب «بدایع» این حمزه را که در قم است در کتاب خود، از دو حال خارج نیست:

یا آن که کتاب «تاریخ قم» به نظر او نرسید ه، از بابت آن که آن کتاب بسیار عزیز الوجود بوده.

یا آن که معتبر ندانسته.

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۱۶..

أمّا اگر باعثش عدم اعتبار آن کتاب باشد، پس می‌گوئیم نمی‌توان انکار اعتبار آن را نمود، زیرا که هر طبقه از علماء و محدثین و فضلاء که آمده‌اند، اغلب آنها آن کتاب را ستوده‌اند، و هر کدام به یک نحوی آن کتاب را تعریف و توصیف نموده‌اند، همچنان که علّامه مجلسی رحمه‌الله می‌فرماید که: کتاب «تاریخ قم» کتابیست معتبر، و بسیاری از علماء از آن کتاب شریف نقل نموده‌اند، که ذکرش باعث تطویل است.

و همچنین شاگرد او صاحبِ «ریاض العلماء» می‌فرماید که:

«شیخ جلیل حسن بن محمّد بن حسن قمیّ از بزرگان قدماء اصحاب ما می‌باشد، و از معاصرین صدوق است، و روایت می‌کند از حسین بن علیّ بن بابویه قمیّ که برادر صدوق است، و اعتماد کرده بر او استاد استناد ـ یعنی علّامه مجلسی ـ در «بحار»، و فرموده که کتاب او معتبر است».

و همچنین أمیر منشی او را ستوده، و همچنین محدّث عصر خود آقای حاجی نوری (نوّرالله مرقده) می‌فرماید که: کتاب او در نهایت اتقان و استحکام است.

و همچنین آقای حجةالاسلام حاجی میرزا محمّدحسن شیرازی (قدس سره) فرموده که: کتاب «تاریخ قم» از کتب معتمدهٔ شیعه است» انتهی.

و بیاید ذکر تعریف و توصیف او در جلد سیّم این کتاب، و آنچه را که از کتب علماء دیده‌ایم، لکن در این مقام همین قدر کافیست از برای ذکر اعتبار آن کتاب مستطاب.

و مطلب دیگر آن که: صاحبِ «تاریخ قم» در قم بوده، و از أحوالات و أهل آن، و أحوالات امام زاده‌هائی که در قم بوده‌اند با اطلاع و با بصیرت بوده، و عصر او قریب به عصر آنها که در قم مدفون بوده‌اند بوده است.

و دیگر آن که: آن کتاب را از برای صاحب الجلیل کافی الکفاة أبوالقاسم اسماعیل بن الحسن عبّاد بن احمد بن ادریس طالقانی تألیف نموده، که او هم

وزیر بوده، و هم داخل در زمره علماء بوده، و در کتاب «مجالس المؤمنین» مذکور است که در سفری چهار صد شتر بار کتاب همراه داشته، پس از برای چنین شخص معظّمی کتاب «تاریخ قم» را تألیف نموده.

الحاصل: غرض از تطویل کلام در این مقام آنست که از چنین کتاب معتبری مستفاد می‌شود که حمزه ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام در قم مدفونست، و مدفن او در بقعه مبارکه واقعه در محله‌ایست[۱] که مشهور است آن محله به اسم شریف آن بزرگوار، و چه بسیار کشف و کرامات از روح مقدّس شریف آن بزرگوار در مقام بروز و ظهور رسید ه، که قابل انکار نیست، از قبیل شفا دادن کور و افلیج، و صاحبان أمراض مُزمنه.

و در این عصر ما در قم دو نفر از امام‌زاده‌های واجب التعظیم هستند که این کرامات با هرات مذکوره از آنها در مقام بروز و ظهور می‌رسد، یکی سیّدتی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام، و دیگر همین شاهزاده حمزه ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام.

پس خوبست در این مقام یک کرامت باهره از آن بزرگوار ذکر کنیم، که باعث روشن شدن قلوب مؤمنین است:

«یکی از خدّام آن آستانه مبارکه حکایت کرد که روزی یک ضعیفه بیچاره آمد، و پناه به قبر مطهر شاهزاده حمزه آورد، و بنا کرد گریه کردن، و می‌گفت که من در خانه کرایه نشینم، و صاحب خانه به من گفته که تو دو عدد قران سفید از من دزدیده‌ای، و من با او قرار داده‌ایم بیاید در این مقام، و من دو عدد قران سفید را بگذارم روی مرقد مطهر شاهزاده حمزه و او بردارد. تا آن که آن زن آمد، و او هم دو قران گذارد روی ضریح آن بزرگوار، و او آن پول را برداشت و برد، و این زن بنا کرد به گریه کردن، و عرض می‌کرد که یا شاهزاده حمزه من

---

۱. محله شاه حمزه.

طاقت آن که تهمت به من بزنند ندارم، از اینجا نمی‌روم تا آن که رفع تهمت از من بشود، و متصل گریه می‌کرد تا زمانی که آن زن آمد و گفت که پولم پیدا شد.

سوال کردیم: چگونه پیدا شد؟

گفت: که من در خانه چند عدد مرغ داشتم، بعد از این که در خانه رفتم دیدم چند مرغی یکی از آن مرغها را در میان گرفته‌اند، و متصل منقار به آن می‌زنند؛ که نزدیک بود که به هلاکت رسد، دیدم که اگر من آن را ذبح نکنم می‌میرد، لهذا آن مرغ را سر بریدم، همین که میان دل آن را شکافتم دیدم که همان دو عدد قرانی سفید که نابود شده بود در میان شکم آن مرغ می‌باشد» انتهی.

و اگر بخواهیم بعضی از کرامات آن بزرگوار را ذکر کنیم به طول انجامیده می‌شود، لهذا اکتفا نمودیم به ذکر همین یک کرامت.

* * *

[در ذکر نسب سلاطین صفویّه]

مخفی نماند [در ذکر نسب سلاطین صفویّه] که نسب سلسله جلیله سلاطین صفویّه منتهی می‌شود به شاهزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام، و نسب آنها از این قرار است، به طریقی که در «فضائل السادات» مذکور است:

الشاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی، ابن خاقان سلطان شاه سلیمان، ابن شاه عباس، ابن شاه صفیّ، ابن شاهزاده کامکار صفیّ میرزا، ابن شاه عباس، ابن شاه سلطان محمّد، ابن شاه طهماسب، ابن شاه اسماعیل، ابن سلطان حیدر، ابن سلطان جُنَید، ابن سلطان شیخ ابراهیم، ابن سلطان خواجه (که مشهور است به سیاه‌پوش)، ابن سلطان شیخ صدرالدین موسی، ابن قطب الآفاق سلطان شیخ صفیّ الحقّ والحقیقه والدیّن، اسحاق الأردبیلی، ابن سیّد امین الدین جبرئیل، ابن سیّد محمّد صالح، ابن سیّد قطب الدین، ابن سیّد صالح الدین رشید، ابن سیّد شمس الدین محمّد الحافظ، ابن سیّد عوض شاه الخواص، ابن سیّد فیروز شاه زرّین کلاه، ابن سیّد نورالدین محمّد، ابن سیّد شرف شاه، ابن سیّد تاج الدین حسن، ابن سیّد صدرالدین محمّد، ابن سیّد مجدالدین اسماعیل، ابن سیّد ناصرالدین، ابن سیّد شاه فخرالدین احمد، ابن سیّد محمّد الأعرابی، ابن سیّد أبومحمّد قاسم، ابن أبوالقاسم حمزة ابن الامام الهمام موسی بن جعفر علیه السلام» انتهی المرام.

و در «روضات الجنّات» مذكور است كه:

«شاه صفيّ اول چهارده سال سلطنت نمود، و در قم وفات نمود» انتهى.

و سلسله نسب حجةالاسلام آقاى حاجى سيّد محمّدباقر أيضاً به شاهزاده حمزة منتهى مى‌شود، و نسب او از اين قرار است:

«آقاى حجةالاسلام حاجى سيّد محمّد باقر، ابن محمّدتقى، ابن محمّد زكى، ابن محمّدتقى، ابن شاه قاسم، ابن سيّد أشرف، ابن شاه قاسم، ابن شاه أمير، ابن هاشم، ابن سلطان السيّد علىّ قاضى، ابن سيّد علىّ، ابن السيّد محمّد، ابن السيّد علىّ، ابن السيّد محمّد، ابن السيّد موسى، ابن السيّد جعفر، ابن السيّد اسماعيل، ابن السيّد احمد، ابن السيّد محمّد، ابن السيّد قاسم، ابن السيّد حمزه، ابن سيّد ى و مولاى و مقتداى و سندى موسى بن جعفرعليه السلام» انتهى.

و صدارات عظمى وزير أعظم ميرزا علىّ أصغرخان، صدراعظم در زمان سلطنت مظفرالدين شاه قاجار، صحن بسيار خوبى از براى بقعه مباركه شاهزاده حمزة ابن امام موسى بن جعفرعليه السلام به قم ساخت، در زمان توقف او به قم.

و در كتاب «سراج الأنساب» مذكور است كه، نسب شريف سادات موسوى قم [از اين قرار است]:

«علاءِ الدين محمّد، بن زين العابدين، بن محمّد، بن بهاءِالدين شريف، ابن علاءِالدين صاعد، بن شريف، بن علىّ، بن محمّد، بن أبى جعفر، بن محمّد، بن مانكديم، بن محمّد، بن شريف، بن حسن، بن حسين، بن اسحاق، بن موسى، بن اسحاق، بن ابراهيم، بن موسى، بن ابراهيم المرتضى، ابن امام موسى الكاظمعليه السلام» انتهى.

* * *

نور مشعشع سیّم

«در ذِکْر آمدن فاطمه بنت موسی‌بن جعفر علیه السلام به قم، و ذِکْر محراب عبادت او به قم، و موضع دفن او به قم، و ذکر ثواب زیارت او»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«از سادات حسینیّه از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام که به قم آمدند، فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام بوده.

چنین روایت شده از بعضی از مشایخ قم که: چون علیّ بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه طیّبه بیرون کردند تا برود به مرو، از برای عقد بیعت به ولایت عهد برای او، در سال دویست، و خواهر او فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام در سال دویست و یک به طلب او از مدینه بیرون آمد، چون به ساوه رسید بیمار شد، پرسید که میان من و شهر قم چه قدر مسافت است؟

به او عرض کردند: ده فرسخ است. خادم خود را فرمود تا او را بردارد و به قم برد. خادم او را به قم آورد، و در سرای موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آورد، و نزول اجلال نمود.

و روایت صحیح و درست آنست که: چون خبر او به آل سعد رسید، همه

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۱۳.

اتفاق کردند که قصد سِتّی[1] فاطمه کنند، و از او درخواه نمایند که به قم آید، از میانهٔ ایشان موسی بن خزرج تنها هم در آن شب بیرون آمد، و چون به شرف ملازمت سِتّی فاطمه رسید، زمام ناقه[2] او را برگرفت، و به جانب شهر قم بکشید، و به سرای خود او را فرود آورد، هفده روز در حیات بود، چون او را وفات رسید؛ بعد از تغسیل و تکفین و نماز، موسی بن خزرج در زمینی که او را بود به بابلان، آنجا که امروز روضهٔ مقدسّه او است دفن نمود، و بر سر تربت او از بوریا سایه ساخته بودند، تا آنگاه که زینب دختر محمّد ابن علیّ بن الرضا این قبه را بر سر تربت او بنهاد.

و روایت کرد مرا حسین بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه، از محمّد بن حسن بن احمد بن الولید، که او روایت کرده که: چون فاطمه را وفات رسید، بعد از غسل و تکفین، او را به مقبره بابلان بر کنار سردابی که از برای او ترتیب کرده بودند حاضر آوردند، آل سعد با یکدیگر خلاف کردند در باب آن که کی سزاوار است که در سرداب رود و فاطمه را دفن کند؟ پس از آن اتفاق نمودند بر آن که خادمی قادر نام به غایت پرهیزگار و پیرمرد بود، او را حاضر نمودند، تا فاطمه را در قبر نهد، و کسی را به طلب او فرستادند، در میان این گفت و گوی بودند که از جانب رمله[3] دو سوار برآمدند، و دهن بربسته، و چون نزدیک جنازه فاطمه رسیدند از اسب فرود آمدند، و بر فاطمه نماز کردند، و در سرداب رفتند، و فاطمه را دفن کردند، پس از سرداب بیرون آمدند و بر نشستند و رفتند، و هیچ کس را معلوم نشد که آن دو سوار کی بودند؟

و محرابی که فاطمه در آن نماز کرده است؛ در خانه‌ای[4] از سرای موسی بن

---

۱. سِت در زبان عربی به معنای خانم و بانو است.

۲. ناقه: شتر.

۳. رمله نام جایگاه مشخص و معینی نمی‌باشد، احتمالاً مقصود از رمله شنزار است، یعنی از سوی کویر یا بیابان آمدند.

۴. مقصود اطاق است.

خزرج تاکنون ظاهر است. و چون پس از وفات فاطمه، أمّ محمّد دختر موسی رضائیّه وفات یافت او را در جنب قبر فاطمه دفن نمودند، پس از آن خواهر او میمونه بنت رضائیّه وفات یافت او را نیز در آن جا دفن کردند، و قبه بر سر تربت ایشان بنهادند؛ متصل به قبّه فاطمه.

و در این دو قبّه شش قبر است:

قبّه اول: قبر سِتّی فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام، و قبر أمّ محمّد دختر موسی مبرقع، خواهر محمّد بن موسی، و قبر أمّ اسحاق جاریه محمّد بن موسی.

قبّه ثانیه[1]: قبر أمّ حبیب جاریهٔ أبی علیّ محمّد بن احمد بن موسی مبرقع، (و این کنیزک مادر أمّ کلثوم دختر محمّد بوده است)، قبر أمّ القاسم دختر علیّ کوکبی، قبر میمونه دختر موسی مبرقع (خواهرِ محمّد بن موسی).

و این در که برابر رودخانه است از قبّه فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام، بسیار کوچک و کوتاه بوده است[2]، و أبوالحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی عامل بلدهٔ قم، در سال سیصد و پنجاه آن را فراخ و بزرگ گردانید؛ هم در طول و هم در عرض، و این در[3] که الیوم بر آن قائم است بر آن آویخته گردانید».

مؤلف این کتاب محمّدعلیّ گوید: که منزل و مأوی و محراب عبادت فاطمه علیها السلام به قم که در آن‌جا منزل نموده، و عبادت کرده، در محلی می‌باشد که الیوم مشهور است به میدان میر.

و در «بدایع الانوار» نقلاً از کتاب «مَجْدي» که فرموده:

«میمونه دختر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در نزد خواهرش فاطمه مدفونه می‌باشد، و ستیّه و خانه موسی بن خزرج در آنجا بوده، و مسجد موسی بن

---

۱. در «أصل»: قبة الثانیه.

۲. سخن از دری است که در هنگام تدوین کتاب در قرن چهارم هجری بوده است، و امروزه از آن ساختمان و در أثری نمی‌باشد.

۳. در «تاریخ قم»: این دو در.

خزرج آنجا می‌باشد».

و صاحب «مرآة البلدان» هم ذکر نموده که: موسی بن خزرج در آن جا مسجدی بنا نموده. معلوم می‌شود که موسی آن مسجد را بعد از وفات فاطمه عليها السلام در خانه خود ساخته، و الیوم آن مسجد مخروبه می‌باشد، و الحال محراب عبادت فاطمه در آنجا معلوم و موجود است، و آن محراب در میان یک حجرهٔ می‌باشد، و دور آن محراب را به شکل تنوری ساخته‌اند، لهذا مشهور شده محراب عبادت فاطمه به تنور حضرت، به حدی مشهور شده که زوّاری که به قم می‌آیند می‌گویند می‌رویم به زیارت تنور حضرت، و حال آن که این مطلب از بی‌معرفتیٔ آنها است که محراب عبادت فاطمه را تنور اعتقاد نموده‌اند، و ثواب زیارت را به اندازه معرفت می‌دهند، و به جهت رفع شُبهه مردم عوام سزاوار است که این شکل تنوری را بر هم زنند، و یک محرابی در آن موضع شکل تنوری بنا کنند که مردم زوّار بدانند شرافت این موضع را، که این موضعیست که محل تردد و عروج ملائکه بوده؛ به واسطه ایستادن فاطمه عليها السلام در این محراب از برای عبادت و نماز کردن، وأهل قم به جهت تبرک جستن بدان موضع، نگذاردند که آثار قدیم مبارک او، و محراب عبادت او محو و برطرف شود، لهذا دور آن محراب را ساخته‌اند،

پس چگونه سزاوار است که چنین موضع شریفی را تنور حضرت اعتقاد نمایند.

مخفی نماند که آن موضع شریف را ستیّه می‌نامند، زیرا که سِتّی به معنی بی‌بی و خانم است، و چونکه آن خانم در آنجا منزل و مقام نموده، لهذا مشهور شده به ستیّه.

* * *

[تاریخ بناهای بُقعهٔ فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام]

پس در این مقام ذکر کنیم از بناهائی که بر سر قبر مطهر او بنا نموده‌اند:

مخفی نماند که از «تاریخ قم» چنین معلوم شد که مزار فاطمه زمینِ بابلانِ مشهور و معروف بوده، و مالك آن موسی بن خزرج بوده؛ که فاطمه در خانه او منزل داشته، و بعد از دفنش سایبان از بوریا بر سر قبر بنا نمودند، و بعد از آن زینب دختر حضرت امام محمّدتقی علیه السلام که به قم تشریف آوردند، بنائی بر سر قبر او بنا نمود، بعد از آن در سال سیصد و پنجاه أبوالحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی عامل بلدهٔ قم آن بقعه را بزرگ و فراخ گردانید، همچنان که ذکر شد. أمّا این بنائی که الیوم موجود است، بانی آن از قراری که در «جنة النعیم» مذکور است باین طریقست که:

«أمّا بنیان گنبد مطهّر حضرت فاطمه علیها السلام معروف به «معصومه» دختر امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که شاعر در مدح آن مخدّره گفته است:

بنت شاه أولیاء موسی بن جعفر فاطمه

که کند روح القدس بیرون درگه چاکری

در سال پانصد و بیست و نه به أمر مرحومه شادبیگم دختر عماد بیگ نام انجام یافت، و طلای گنبد، و بنای مدرسه فیضیه ـ که بهترین مدارس آن بلده می‌باشد ـ با سنگهای مرمر دور ضریح، با دری که در سمت شمال با طلا ساخته

شده و میناکار است، از مرحوم خاقان[1] خلد آشیانست، و گوی کوچکی که مُکلّل به جواهر است، و بالای سر آویخته و در میان شده، مروارید قیمتی که از طرفین گوی سر آن بیرون است با زنجیر طلا و حُقّه جواهر قنادیل طلا و نقره؛ نیز از آن مرحوم است.

و برای تاریخ طلای گنبد بعضی این شعر را نقل کرده‌اند:

معصومه که در ره ایوان أقدسش
از قدر و صدق، حور و پری و چاکر آمده

و از برای تاریخ درِ روضة معصومه گفته است:

زد کِلْک صَبا ز بهر تاریخ «زرّین بود این در از شهنشهاه»

و از حُسن عقیده خاقان جنَّت مکان این دو رباعی منسوب سوی اوست:

خاقانم و یک جهان گناه آورده‌ام در حضرت معصومه پناه آورده‌ام
مهر نبیّ و حُبّ علیّ را یا ربّ بر درگه کبریا گواه آورده‌ام

رباعی دیگر:

خاقانم و وامانده‌ام زدیهیم و کلاه زاورنگ خلافت شده دستم کوتاه
اندر حرمت به مسکنت جسته پناه یا فاطمة اشفعی لنا عندالله
یا فاطمه اشفعی لنا عندالله

پس مناسب در این مقام چنان دیدم که این دو شعر عربی از بابت زیارت آن مخدّره مکرمه ذکر شود.

قَبْرٌ إذا حَلَّ الوُفُود بِربعه رَحَلوا وحَطَّتْ عنهُمُ الآثامُ

---

۱. مقصود فتح علی شاه قاجار است.

مَنْ زارها فی الله عـارفاً بِـحقّها فَالْمَسُّ منه علیّ الجحیمِ حـرامُ

و أیضاً در «روضة الصّفا» مذکور است که: فتحعلیّ شاه قاجار قندیلی که به هزار و دویست مثقال زر أحمر، و انواع لآلی[1] و گوهر موزون و مشحون بود و مقوّمان[2] آن را به پنج هزار تومان قیمت کرده بودند، به مضجع بضعه معصومه محترمه أحمدی علیها السلام به شهر قم انفاذ رفت.

الحاصل: صد هزار تومان مخارج روضه حضرت نمود به جهت نذری که کرده بود، و به آن صدهزار تومان گنبد حضرت معصومه طلا نـمودند، و بـناء صحن، و اتمام درب مینا، و تصریح ضریح، و بناء مدرسه دارالشفاء، و تعمیر سد قم نمودند» انتهی.

أمّا صحن بزرگ جدید و ایوان آینه[3] را اتـابک أعـظم صـدراتِ عُـظمی، میرزا علیّ أصغرخان صدر أعظم، وزیر سلطان ناصرالدین شاه قـاجار آن را بـنا نموده.

* * *

مؤلف گوید: چند نسخه از ترجمه «تاریخ قم» را ملاحظه نمودم، همین قدر از ورود فاطمه به قم بیشتر نداشت، و دیگر اسمی از همرهان فاطمه چیزی ذکر نکرده بود، لکن یکی از ثقات نقل نمود که در کتاب «تاریخ قم» مذکور بود که فاطمه با برادرش حمزة ابن امام موسی علیه السلام به قم آمد، پس معلوم می‌شود که در این چند نسخه افتاده دارد، زیرا که مسلّم است که آن ناموس کبریاء و آن محبوبه کبری فاطمه عُظمی، خودش به تنهائی و بی‌مَحْرم سفر نکند؛ به خصوص سفری

---

۱. لآلی: جمع لؤلؤ.

۲. مقوّمان: جمع مقوّم کسی را گویند که قیمت کالائی را تخمین می‌زند.

۳. مقصود صحن فراخ و وسیع و زیبایی است که در سمت مشرق روضه مطهره واقع است، و امروزه دارای چهار دروازه به بیرون محدوده صحن می‌باشد، یک در به سمت صحن عتیق، و یک در به سمت صحن زنانه که امروزه تبدیل به مسجد شده و به مسجد طباطبایی مشهوراست.

که بسیار دور بوده باشد، و قصدش رفتن از مدینه به سوی خراسان باشد، پس لابد باید با مَحْرم باشد، و یکی از همرمان مَحْرم او شاهزاده حمزه برادرش بوده، بعد از این که به قم آمدند و فاطمه وفات نموده، شاهزاده حمزه در قم ساکن شده تا زمان وفاتش، و او را در مشهدی که مشهور و معروف به او است دفن نموده‌اند.

و **أیضاً می‌توان گفت:** که میمونة خواهرش با او بوده، و او نیز در قم وفات نموده، و در نزد خواهرش فاطمه دفن نموده‌اند، و ذکرش گذشت.

و مخفی نماند که مدّت عمر فاطمه معصومه به طریق تحقیق چیزی معلوم نمی‌شود، لکن از تاریخ سال وفات او در قم، و تاریخ محبوس شدن و شهادت پدربزرگوارش می‌توان مقداری از حیات و زندگانی آن مخدّره را معلوم نمود، به این طریق بگوئیم:

به روایت أصحّ و معتبر که روایت شیخ کلینی [در] «کافی»، و شیخ مفید، و صاحب «تاریخ قم» و دیگران از علماء باشند، آن که شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سال صد و هشتاد و سه بوده، بعد از اینکه چهار سال در حبس بوده‌اند، و وفات آن مخدّره در قم در سال دویست و یک بوده. پس چنین معلوم می‌شود که از زمان محبوس شدن پدر بزرگوارش تا زمان وفات او به قم بیست و دو سال می‌شود، لکن در زمان محبوس شدن پدر بزرگوارش چند سال داشته؟ معلوم نیست؛ زیرا که تاریخ ولادتش معلوم نیست.

و مطلب دیگر آن که: آن مخدّره شوهر ننمود تا زمان وفاتش، زیرا که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اختیار دخترهای خود را با فرزندش علیّ بن موسی الرضا علیه السلام قرار داده بود؛ همچنان که در کتاب «کافی» مذکور است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وصیت نامه خود نوشته بودند که:

«شوهر ندهد أحدی دخترهای مرا، نه عموهای آنها، و نه برادرهای آنها؛ مگر به مشورت فرزندم علیّ، و اگر برادری بخواهد خواهر خود را - که از مادر

یکی می‌باشند - شوهر بدهد، باید به مشورت و رأی و أمر فرزندم علیّ باشد، زیرا که او أبصر و بینا است به مناکح قوم خود، و او به هر کس که صلاح دانست شوهر بدهد، و اگر نه شوهر ندهد، و به دخترهای خود همین طریق که نوشتم به آنها نیز وصیت نموده‌ام».

پس معلوم می‌شود که از برای آن مخدّره کفوی و هم سری پیدا نشده، لهذا حضرت امام رضا علیه السلام او را شوهر نداد.

و أیضاً صاحب «تاریخ قم»[1] نیز به این مطلب اشاره نموده در حقّ دختران رضائیّه فرموده:

«چنین رسیده به من که رضائیّه دختران خود را شوهر نمی‌دادند، زیرا که هم کفوی برای ایشان نمی‌یافتند، و موسی بن جعفر علیه السلام را بیست و یک دختر بوده، از این جهت هیچ یک را به شوهر ندادند...الی آخر چیزی که در باب نهم بیاید ذکرش».

***

۱. تاریخ قم: ص ۲۲۱.

[در ذکر زندگانی حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام]

و أیضاً: بعضی از مصائب آن مخدرّه، فراق برادرش حضرت امام رضا علیه السلام بوده، و این مصیبت فراق با برادرش در سال دویست از هجرت رخ داد؛ زمانی که مأمون الرشید نامهٔ نوشت از خراسان به سوی آن حضرت، که باید تشریف فرمای خراسان شوید، و رجاءِ بن ضحّاک[1] که خالوی مأمون بود، مأمور شد که آن حضرت را از مدینه حرکت دهد به سوی خراسان.

ملاحظه نما حالت حضرت معصومه را، در آن زمانی که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند از برای اهل و عیال خود که از برای من گریه و نوحه نمائید، همچنان که زیارت جوادیّه اشاره به سوی این مطلب دارد، که آن حضرت أمر نمود که بر او گریه کنند؛ پیش حلول أجل. و بعد از این که آن حضرت طرف خراسان رفت حضرت فاطمه معصومه مبتلا شد به مصیبت فراق، و چه بسیار وحشت و اضطراب بر آن مخدّره مستولی شد، و متصل این خوف و اضطراب از برای او بوده که مبادا مأمون برادرش را در غربت شهید نماید، مثل آن که هارون پدر بزرگوارش را در غربت، در میان زندان شهید نمود. و به همین حالت باقی بود تا مدت یک سال شد، و دیگر نتوانست مفارقت برادر ببیند، و متحمل

---

۱. در «أصل»: رجاء بن أبی ضحّاک.

این مصیبت شود، از این جهت قصد سفر خراسان نمود؛ که برود خدمت برادر برسد، و احتمال کلی می‌رود که آن مخدّره با حضرت امام رضاعلیه‌السلام از یک مادر بوده باشند، زیرا که از برای آن مخدّره در مدینه برادران چندی بوده، با وجود این قصد سفر خراسان نموده که برود خدمت آن سرور بماند. پس این نوع از محبت و انس میانه آن حضرت و این مخدّره، کشف بر این مطلب کند که از یک مادر بوده‌اند.

و آن جهت که نقل می‌کنند از برای حرکت نمودن آن مخدّره از مدینه به سوی خراسان، آن که مأمون أمر نمود حضرت امام رضاعلیه‌السلام را که باید خواهرت فاطمه را بنویسی بیاید به خراسان، و او را به عقد من درآوری، و آن حضرت نتوانست امر او را تخلّف نماید، و می‌دانست که مأمون به مراد خود نمی‌رسد، و خواهرش فاطمه در بین راه در قم وفات خواهد نمود، لهذا علیّ الظّاهر فرستاد به مدینه از برای خواهرش فاطمه که باید بیایی به خراسان، از این جهت قصد سفر خراسان نمود.

این مطلب مأخذ صحیحی ندارد، و در کتابی هم نیافتم، بلکه جهت حرکتش به سوی خراسان همان محبّت برادری و خواهری بوده، که کشف بر مقصود نماید.

الحاصل: فاطمه به شهر ساوه رسید، در آنجا مریضه شد، سؤال نمود میان من و شهر قم چه مقدار مسافت است؟

عرض کردند: ده فرسخ.

فرمود به خادم خود: که مرا به قم برسان.

از این سؤال آن مخدّره و قصد قم نمودن مطلبی مستفاد می‌شود، و آن مطلب از این قرار است که:

احتمال کلی می‌رود که آن مخدّره هنگامی که در ساوه مریضه شد، خود را مایوس دید از خوب شدن، و خلاصی از آن بیماری، و چنان فهمید که به وصال

روی برادر نخواهد رسید، و چونکه از خانواده علم و نبوّت است، و می‌داند که زمین ساوه ملعون و مشئوم است، علاوه بر این مطلب اهل ساوه در آن زمان سنّی بودند، و أیضاً شرافت زمین قم را نیز می‌داند، و اخبار وارده از جدّش حضرت صادق‌علیه‌السلام از بابت شرافت زمین قم و اهلش به‌گوش مبارکش رسیده، علاوه بر این اهلش از شیعیان و دوستان خالص جان نثار آباء و أجداد و برادرش بوده‌اند، به جهت خوف آن‌که مبادا در آن أرض معلونه مشئومه وفات نماید، و مدفونه شود لهذا قصد به أرض طیّبه قم نمود.

یا آن‌که بگوئیم: همچنان‌که جدّش حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام، قبل از آن‌که حضرت موسی بن جعفرعلیه‌السلام به وجود آید، خبر داده به وفات فاطمه در قم، همین طریق برادرش حضرت امام رضاعلیه‌السلام خبر داده به او که تو قصد خراسان خواهی نمود، لکن در ساوه که می‌رسی مریضه خواهی شد، و در قم وفات خواهی نمود. و پس از اینکه به ساوه رسید و مریضه شد، آثار کلام معجزه‌نمای برادرش ظاهر شد، لهذا سؤال نمود چه مقدار مسافت می‌باشد بین من و قم؟ پس آن مخدّره به طرف شهر قم حرکت نمود، و می‌آمد که خبر قدوم مبارک فاطمه به سمع عرب قم رسید، تمام آنها خوشحال شدند که دختر امام، و خواهر امام، و عمّه امام وارد شهر آنها می‌شود، و بزرگ آنها که موسی بن خزرج بود به استقبال آن مخدّره آمد، و در کمال تواضع و خضوع و خشوع، از روی ادب و کمال اخلاص، مهارناقه آن بانوی حرم کبریا را بر دوش کشید؛ تا به شهر قم واردش نمود، و در خانهٔ خود او را منزل داد، و خانه خود را رشک عرش برین نمود، و محلّ هبوط و عروج ملائکه قرار داد. و خانه او در محلّه‌ای بوده است که الیوم مشهور است آن به «میدان میر»، و شانزده یا هفده روز در قم زندگانی نمود، در حالتی که علیله و مریضه بوده، و مشغول معالجه و دوا خوردن بوده.

یکی از علماء اعلام قم حکایت نمود از عمدةالعلماء، مرحمت و غفران

پناه آقای آشیخ محمّدحسن قمی که در محلهٔ چهارمردان قم بوده، که او نقل نموده که در قبرستان علیّ بن جعفرعليه السلام سنگ تاریخی نمودار شده بوده، و در آن سنگ نوشته بود که: این قبر عطاریست که دواهای فاطمه دختر موسی بن جعفرعليه السلام را مجاناً می‌داده.

الحاصل: با وجود آن که آن مخدّره علیله و بیمار بوده، مشغول عبادت پروردگار عالم بوده، و محراب عبادتش الی یومنا هذا در قم موجود است، و به همین حالت مشغول عبادت بود تا آن وقتی که نداءِ ﴿يا أَيَّتُها النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إرجِعي إلىٰ رَبِّك راضِيَةً مَرْضِيّة﴾ را اجابت نمود، و داعی حقّ را لبیک گفت، و دار فانی زا وداع نمود.

آخرالامر آن مظلومه معصومه امید او مبدّل به ناامیدی شد، و به وصال دیدار برادر بزرگوارش نرسید، و در شهر غربت، با دلی پر از غم و غصه وفات نمود.

بعد از آن آن مرد سعادتمند صاحب خانه، یعنی موسی بن خزرج أمر به تغسل و تکفین فاطمه نمود، و زمینی داشت که آن را زمین بابلان می‌گفتند، سردابه‌ای در آن زمین أمر نمود کنند، از برای دفن آن مخدّره، و تمام زمین بابلان را وقف نمود. بعد از آن جنازه را حرکت دادند با عزّت و احترام آوردند در آن مکان نزدیک سردابه گذاردند.

و آن که نقل کنند که حضرت فاطمه وصیّت نمود بعد از این که وفات نمودم جنازه مرا روی فلان شتر گذارید، و هر کجا که بخوابد موضع دفن من آنجا باشد، و بعد از وفاتش جنازه او را در روی شتر گذاردند، و آن شتر آمد در همان موضعی که الیوم قبر مطهرش می‌باشد خوابید.

این داعی این مطلب را در کتاب معتبری ندیدم؛ مگر در کتاب شعری که شاعر مضمون این مطلب را به نظم درآورده، لکن مأخذ درستی از برای این مطلب نیافتم.

الحاصل: آل سعد أشعری اختلاف نـمودند، کـه آیـا کـی بـرود در مـیان سردابه، و این جنازه را دفن نماید؟

و از این اختلاف آل سعد می‌توان استفاده مطلبی نمود، و بگوئیم که وارد شده: «العبودیّة جوهرةٌ کُنْها الرّبوبیة»، چون که آن ناموس کبریایی در ایّام حیاتش محو انوار عـظمت و جـلال الهـیّه بـوده، و تـمام اوقـاتش را مسـتغرفه عـبادت پروردگار عالم گردانید، از روی معرفت و کمال اخلاص، و دامن عـصمتش از آلایش بر معصیتی منزّه و پاکیزه بوده، لهذا ملقبه به «معصومه» گردیده بود، و از آثار عصمتش چنان شد که هیبت عصمت معصومه کبری یعنی فاطمه الزهراءعليها‌السلام در آن جنازه ناموس کبریاء تجلّی نموده، و آثار حقیقیّه عبودیت از آن جـنازه ساطعه، و أنوار عظمت و جلال الهـیّة از آن جـنازه لامـعة، و آن جـنازه چـنان مستغرقه انوار هیبت الهیه گردید که هیچ یک از آنها نتوانستند که اقدام بر این کار نمایند، که گوشه کفن آن محجوبه کبری را بگیرند و در سردابه گذارند. یعنی حیا مانع آنها شد، و بی‌ادبی دانستند که دست بر گوشهٔ کفنش گذارند، و حال آن که در آن زمان شهر قم مملوّ از روات و محدثینَ و علماء و اهل عبادت و اصحاب ائمه هدی سلام الله علیهم بوده. با وجود این خود را قابل این مطلب نـدیدند، لهذا اختلاف مابین آنها شد، که کی قابل انجام رسانیدن این مطلب است؟ تا آن که اتفاق بر این مطلب نمودند که شیخ عفیف صالح، پیرمرد زاهد عابد از دنیا گذشته، قادر نام بیاید و آن ناموس کبریا را در سردابه گذارد.

الحاصل: اهل قم در تعظیم و تکریم تجلیل آن جنازه تا توانستند سعی و کوشش نمودند، تا آن مقامی که اتفاق نمودند بر آن که شیخ صالحِ مذکور بیاید و او را دفــن نــماید، و چـون کـه آن مـخدّره مـحبوبة الهـی، و نـاموس حـرم کبریائیست، و در نزد حق تعالی شأن و مقام بسیاری داشته، همچنانی که فقره زیارت نامه آن مخدّره اشاره به سوی این مطلب وارد دارد، که برادرش حضرت امام رضاعليه‌السلام فرموده در حقّ او: «**فإنّلكِ عندالله شأناً مِنَ الشأنْ**»، و به مقتضای

﴿یدُاللهِ فَوقَ أیدیهم﴾، و أیضاً اراده و مشیّه الهی فوق اراده و مشیّه آنها می‌باشد، یعنی احترامات الهی نسبت به سوی این جنازه فوق احترامات آنها مـی‌باشد، و خداوند اراده نموده که به آنها بفهماند و معلوم نماید که احترامات این جنازه در نزد من به حدّی و مقامیست، که من راضی نمی‌شوم که دست اجنبی به گـوشه کفنش برسد، هر چند در درجهٔ اعلای از زهد و قدس و تقوی باشد. پس باید دفن کننده این جنازه کسانی باشند که محرمیّت آنها با این جنازه به حـدّ کـمال باشد. و شاهد بر این مطلب مذکورهٔ همانست که آنها زمانی که فرستادند که آن شیخ مذکور بیاید از برای دفن آن جنازه، به یک مرتبه دیدند دو سوار برآمدند، و سران[1] خود را به دستمال بسته بودند، چون نزدیک جنازه فاطمه رسید ند از اسب فرود آمدند، و بر او نماز کردند، و در سـردابـه رفـتند، و فـاطمه را دفـن کردند، و از سرداب بیرون آمدند، و سوار شدند و رفتند، و هیچ کس را معلوم نشد که آن دو سوار کی بودند؟

* * *

---

۱ . در «اصل»: ران.

«در ذکر ثواب زیارت فاطمه ناموس کبریا، بنت موسی‌بن جعفر علیهما السلام به قم»

در مزار «بحارالأنوار» نقلاً از کتاب «تاریخ قم»[1] که از مؤلفات حسن بن محمّد قمی است، که می‌فرماید:

«روایت شده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، که آن حضرت فرمودند:

«به درستی که از برای خدا حرمیست که آن مکه می‌باشد، و از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرمیست که آن مدینه می‌باشد، و از برای أمیرالمؤمنین علیه السلام حرمیست که کوفه باشد، و از برای ما حرمیست که آن مدینه قم است، و زود است که دفن شود در او زنی از اولاد من که اسمش فاطمه می‌باشد، و کسی که زیارت کند آن فاطمه را به قم واجب می‌شود از برای او بهشت».

و آن حضرت این مطلب را فرمود، و حال آن که تا آن زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پدر آن مخدّره به وجود نیامده بود.

و به سند دیگر از آن حضرت روایت شده که:

«زیارت آن فاطمه معصومه معادل با بهشت می‌باشد» انتهی.

و در کتاب «مجالس المؤمنین» به این طریق ذکر نموده که:

---

۱. بحار الانوار: ۱۰۲ / ۲۶۶.

«حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام فرموده: «به درستی که حرم من، و حرم فرزندان من از بعد از من قم می‌باشد، به درستی که قم کوفه صغیره می‌باشد، آگاه باشید که از برای بهشت هشت در می‌باشد، سه عدد از آنها به سوی قم است، و وفات می‌نماید در آن قم زنی از فرزندان من، که اسم او فاطمه می‌باشد، دختر موسی، و جمیع شیعیان من به واسطه شفاعت او داخل بهشت می‌شوند» انتهی.

و در «مفتاح الجنان» مذکور است که:

«حضرت امام رضاعليه‌السلام فرمودند که: هر کس خواهر مرا فاطمه در قم زیارت کند مرا زیارت نموده» انتهی.

و أیضاً در مزار «بحار» مذکور است، نقلاً از «ثواب الأعمال» صدوق که فرموده، پدرم و ابن متوکل روایت نمودند از علیّ، و او از پدرش، و او از سعد بن سعد، که گفت:

سؤال نمودم از أبی الحسن - حضرت امام رضاعليه‌السلام - از زیارت نمودن فاطمه بنت موسی بن جعفرعليه‌السلام؟

پس فرمود: کسی که زیارت کند او را از برای او بهشت است.

و أیضاً نقلاً از «کامل الزیارات»، که علیّ بن بابویه روایت نموده از علیّ، و او از پدرش مثل همین روایت را.

و أیضاً نقلاً از «کامل الزیارات» جعفر بن محمّد بن قولویه، که او [گفت]: روایت نمود از برای من پدرم محمّد بن قولویه، و برادرم، و جماعتی که آنها روایت نمودند از احمد بن ادریس، و غیر او که آنها روایت نموده‌اند از عَمْرکی، و او فرموده که: روایت شده از حضرت امام محمّدتقیعليه‌السلام که فرمود:

«هر کس زیارت کند قبر عمّه مرا در قم، پس از برای او بهشت است».

و علّامه مجلسی أیضاً می‌فرماید که:

دیدم در بعضی از کتب زیارات به این طریق که علیّ بن ابراهیم حدیث نموده از پدرش، و او از سعد، و او از حضرت علیّ بن موسی الرضاعليه‌السلام، که آن

حضرت فرمودند:

«ای سعد! از ما در نزد شما قبری می‌باشد.

عرض کردم: فدایت شوم، قبر فاطمه دختر حضرت امام موسی علیه السلام را می‌فرمائید؟

فرمودند: بلی هر کس او را زیارت کند؛ در حالتی که عارف به حقّ او باشد، پس از برای او بهشت است.

* * *

[زیارتنامه حضرت فاطمه بنت موسیٰ بن جعفر علیهما السلام]

پس در صورتی که بروی در نزد قبر او، در نزد سر او رو به قبله بایست، و سی چهار مرتبه تکبیر بگو، و سی و سه مرتبه تسبیح بگو، و سی و سه مرتبه الحمد لله، پس از آن بگو:

«السَّلامُ على آدمَ صفوة الله، السَّلامُ على نوحٍ نبیّ الله، السَّلامُ على ابراهیم خلیل الله، السَّلامُ على موسى کلیم اللهً، السَّلامُ على عیسى روح الله.

السَّلامُ علیكَ یا رسول الله، السَّلامُ علیكَ یا خیر خلق الله، السَّلامُ علیكَ یا صفیّ الله، السَّلامُ علیك یا رسول الله.

السَّلامُ علیك یا أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب، وصیّ رسول الله.

السَّلامُ علیكِ یا فاطمة سیّدة نساء العالمین، السَّلامُ علیكما یا سِبْطی نبیّ الرَّحمة، وسیّدی شباب أهل الجنة، السَّلامُ علیك یا علیّ بن الحسین سیّد العابدین، و قُرَّة عین النّاظرین، السَّلامُ علیك یا محمّد بن علیّ باقرالعِلْم بعد النبیّ، السَّلامُ علیك یا جعفر بن محمّد الصّادق البارّ الأمین، السَّلام علیك یا موسى بن جعفر الطّاهر الطُهر، السَّلامُ علیك یا

عليّ بن موسى الرِّضا المُرتضى، السَّلامُ عليك يا محمّد بن عليّ التقى، السَّلامُ عليك يا عليّ بن محمّد النقيّ النّاصح الأمين، السَّلامُ عليك يا حسن بن عليّ، السَّلام على الوصيّ مِنْ بعده.

اللّهم صَلِّ على نورِك و سراجك، و وليّ وليّك ووصيّ وصيّك، وحجّتك على خَلْقِك.

السَّلامُ عليكِ يا بنتَ رسولُ الله، السَّلام عليكِ يا بنتَ فاطمة و خديجه، السَّلامُ عليكِ يا بنت أميرالمؤمنين، السَّلامُ عليكِ يا بنتَ الحسن و الحسين، السَّلامُ عليكِ يا بنتَ وليّ الله، السَّلامُ عليّكِ يا أختَ وليّ الله، السَّلامُ عليكِ يا عمَّة وليّ الله، السّلام عليكِ يا بنتَ موسى بن جعفر عليه السلام، و رحمة الله و بركاته.

السَّلامُ عليكِ، عرَّفَ اللهُ بيننا وبينكم في الجنّة، وحَشَرنا في زُمرتكُم، وأوردنا حوض نبيّكم، وسقانا بكأسِ جَدِّكُم مِنْ يد مولانا عليّ بن أبي طالب، صلواتُ الله عليه.

أسألُ الله أنْ يُرينا فيكم السُّرورَ والفَرَج، و أنْ يجمعنا وإيّاكم في زُمرة جَدِّكم محمّدٍ صلى الله عليّه وآله، و أنْ لايَسْلُبنا معرفتِكُم، إنّه وليٌّ قدير.

أتقرَّبُ الى الله بِحُبكم، والبرائة مِنْ أعدائكم، والتَّسليم الى الله راضياً به غَير منكرٍ ولا مُسْتَكبر، وعلىّ يقينٍ ما أتى به محمّدٍ صلى الله عليه وآله و به راضٍ، نطلبُ بذلك وَجْهَک يا سيّدى.

اللّهم ورضاك والدّار الآخرة، يا فاطمةُ اشْفَعى لى في الجنّة، فإنّ لكِ عندالله شأناً مِنَ الشأنْ.

- اللّهم إنّی أسئلك أنْ تخِتم لی بالسِّعادة، فلاتَسْلُب مِنّی ما أنا فیه، ولاحولَ ولا قوةَ إلّا بالله العلیّ العَظیم.

اللّهمْ اسْتَجِبْ لنا وتقبّله بکرمك و عِزَّتك، وبرحمتك وعافیتك، وَصلیّ الله علی محمّد وآله اجمعین، وسلَّم تَسْلیما یا أرحم الرّاحمین».

* * *

و أیضاً زیارت نامه دیگر از برای فاطمه معصومه:

«السَّلامُ علی محمّدٍ خاتم النبیّین، السَّلامُ علی سیّد المُرسلین، السَّلامُ علی حبیب ربّ العالمین، ورحمة الله وبرکاته.

السَّلامُ علی أمیرالمؤمنین، السَّلام علی سیّد الوصیّین، السَّلام علی حجّة ربّ العالمین، ورحمة الله وبرکاته.

السَّلامُ علی البتول العذراء، وإلانسیّة الحوراء، بنت خِیرة سیّد الأنبیاء، وأمّ الائمة النُّجباء، وحلیلة سیّد الأوصیاء، فاطمة الزَّهراء، سیّدة نساء العالمین، ورحمةالله وبرکاته.

السَّلامُ علی الأمامین الهُمامین النُّورین، المَحسنَ والحُسین، سیّدی شباب أهل الجنّة، والتِّسعة المعصومین من ذریّة الحسین علیّهم السَّلامُ، ورحمةالله وبرکاته.

السَّلامُ علیّكِ یا فاطمة أخت الرِّضا المرتضی المجتبی، وَرحمةالله وبرکاته.

السَّلامُ علیّكِ أیَّتها الطّاهرة الحمیدة، البرَّة الرَّشیدة، التقیّه النقیّة، الرضیّة المرضیّة، ورحمة الله وبرکاته.

أشهدُ أنَّـهم الأئـمة الرّاشـدون المـهديّون المـعصومون، المكـرّمون المقرّبون، المتَّقون الصّادقون، و أنّ الحقّ معهم وفيهم واليهم، وأنّ مَنْ والاهم فَقَد والى الله، ومَنْ عاداهم فَقَد عادى الله، أتيتُكِ يا سيّدتى يا فاطمة، زائراً لكِ، عارفاً بحقّكِ، و حقّ أخيكِ وآبائكِ الأطهار، طالباً فكاك رقبتى مِنَ النّار، وملتمساً منكِ الشَّفاعة إذا امـتاز الأخـيارُ مـن [الأشرار]، فاشفعِى لى عندَ ربكِ وآبائكِ الأبرار، فإنّك مِنْ أهـلُ بيتٍ لايَخسرُ مَنْ تولّاهم، و لا يَخِيبُ مَنْ آتاهم.

اللّهم إنّه قد جائتى الخبر عن الصّادقين مِنْ أهلِ بـيت نـبيّك عـليّهم أفضلُ الصَّلاة والسَّلام أنّ مَنْ زار فاطمة بقمّ فله الجنّة، فها أناذا يا الهى قد جِئتُها زائراً لها، عـارفاً بـحقّها، فـصلّ عـلى مـحمّدٍ وآل مـحمّد، وأنفعنى بزيارتها، ولاتَحرِمنى شَفاعتها، وارْزُقنى الجنّةَ كما وَعَدتها، إنّك على كلّ شىء قدير، برحمتك يا أرحم الرّاحمين».

* * *

قـبرٌ إذا حَـلَّ الوفُـود بـربعه رَحَـلوا وحـطَّتْ عَـنهُمُ الآثـامُ
مَنْ زارها في الله عـارفاً بـحقِّها فالمسُّ منه علىّ الجَحيم حـرامُ

و در مزار «بحار» مذكور است كه:

«بدان به درستى كه مشاهدى كـه مـنسوب مـى‌باشند بـه سـوى أولاد ائـمة الهاديّة، والعترة الطّاهرة، و أقارب ايشان ـ صلوات الله عـليهم ـ مستحب است زيارت آنها، به درستى كه در تعظيم ايشان تعظيم و تكريم ائمه مى‌باشد، و اصل

در آنها ایمان و صدق است؛ تا آن که دانسته شود خلافش، لکن آن چنان امام زاده‌هائی که معلوم است حال آنها به جلالت، و معروف به نبالت هستند، یکی فاطمه بنت موسیٰ بن جعفر علیه السلام است، که مدفونه به قم، و دیگر عبدالعظیم حسنی که قبرش در ری است، و گذشت فضل زیارت آنها».

* * *

باب هشتم

«در ذِکْر امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا عليه‌السلام»

«در ذِکْر امام هشتم أبی الحسن علیّ‌بن موسی الرضا علیه السلام، و ذِکْر ولادت او، و عدد اولاد او، و مدّت امامت او، و عمر او، و ذِکْر تربت او»

در کتاب «تاریخ قم[1]» مذکور است که:

«در سنه أربع و خمسین[2] و مائه در وجود آمد، (و به روایتی پنج سال بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام به وجود آمد) در روز جمعه، پانزده روز از ماه ذی‌قعده گذشته. و مادر او کنیزکی بوده است نجمه نام.

و مأمون حضرت امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو در صحبت رجاء بن جابر ضحّاک از راه بصره و فارس و اهواز برد، و از برای او در آخر سنه مائتین[3] بیعت به ولایت عهد بستند.

و امام علیّ بن موسی الرضا را به طوس زهر دادند، و روز دوشنبه شش روز از ماه صفر مانده سنه ثلاث و مائتین[4] مدفون شد، و عمر شریف او چهل و نه سال و چند ماه بوده است، و قبر و تربت او بدهیست از طوس که آن را سناباد گویند؛ به نزدیک نوقان، در سرای حمیدبن قحطبه[5] الطائی الطوسی، پهلوی

---

۱. «تاریخ قم»: ص ۱۹۹.

۲. سال یکصد و پنجاه و چهار هجری.

۳. سال دویست هجری.

۴. دویست و سه هجری.

۵. در «اصل»: حمید بن عبد الحمید الطائی الطوسی.

هارون الرشید.

و دعبل شاعر بر آن که قبر رشید و امام به نزدیک یکدیگرند شعر گفته:

أریٰ أمــيّة مــعذورون إن عــذروا / ومــا أریٰ لِـبَنی العباس مِـنْ عُـذرْ
قــومٌ قَــتلهُم عـلیّ الاسـلام أوّلهـم / حتّی إذ استمسکوا جازوا علی الکُفْرْ
أرْبِعْ بطوسٍ علیّ قـرب الزکّـی بـه / إنْ کُنْتَ تربع مِـنْ طـینٍ عـلی وطـرْ
قبران فی طوس خَـیر النّاس کـلهمُ / وقَــبرُ شــرِّهِمْ هــذا مــن[1] العِــبَرْ
ما یَنْفَعُ الرجس مِنْ قربِ الزّکيّ ولا / علی الزکیّ بقربِ الرِجْس مِنْ ضرر
هیهات کلُّ إمْرِیءٍ رهنٌ بـماکَسَبَتْ / له یــداه، فــخُذْ مـا شِـئتَ أو فـذرْ

عدد اولاد آن حضرت:

امام محمّدتقی علیه السلام، و موسی، ـ أمّا موسی او را عقب نبوده ـ و چند دختر، و نامهای ایشان را ذکر نکرده‌اند و نیافته‌اند»

انتهی المرام فی هذاالمقام من کتاب «تاریخ قم».

و در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

«از برای آن حضرت پنج پسر بوده و یک دختر، أمّا پسران: امام محمّد، و حسن، و علیّ (در مرو مدفونست)، و حسین، و موسی. و دختر آن حضرت فاطمه. و أعقاب آن حضرت از حضرت امام محمّدتقی علیه السلام می‌باشد» انتهی.

* * *

---

۱. در «اصل»: علی.

باب نهم

«در ذکر حضرت أبی‌جعفر محمّد تقی علیه السلام»

و این باب مشتمل بر یک نور مشعشع و خاتمه می‌باشد.

«در ذکر امام أبی جعفر محمّدتقیعليه‌السلام، و ذِکْر ولادت او، و عدد فرزندان او، و مدّت امامت او، و وقت وفات او، و قبر و مشهد او، و ذکر أعقاب او به قم»

در کتاب «تاریخ قم[1]» مذکور است که:

«حضرت امام محمّدتقیعليه‌السلام روز جمعه نیمه ماه رمضان در وجود آمده است (و به روایتی نوزده روز از ماه مبارک رمضان گذشته)، سنه خمس و تسعین ومائه[2]، و مادر او سبیکه نوبیّه است (و به روایتی صفیّه از جُهنیّة بوده است)، و حضرت امام رضاعليه‌السلام او را خیزران نام نهاده است، و از خاندان امّ ابراهیم[3] ابن رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و محمّدتقی از آنها می‌باشد، و در گهواره سخن گفته است، و در حالت کوچکی از حقّ تعالی حکمت و دانش بدو آمده.

و معتصم او را به بغداد فرستاد، و دو شب از ماه محرم مانده بود سنه عشرین و مائتین[4] به بغداد رسید، و در بغداد در آخر ذی قعده هم در آن سال او را وفات رسید، (و به روایت عباسی روز شنبه پنجم ماه ذی حجّه بوده) و عمر آن حضرت بیست و پنج سال و سه ماه [و] دوازده روز بوده است (و به روایتی

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۰.

۲. سال یکصد و نود و پنج هجری.

۳. امّ ابراهیم کنیه مارية قبطيّة همسر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می‌باشد، وی زنی بود از مسیحیان مصر که به قطبی می‌گویند که از سوی پادشاه حبشه به حضرت هدیه گردید.

۴. سال دویست و بیست هجری.

بیست و دو روز، و به روایتی بیست و پنج سال و دو ماه و بیست روز عمر شریف او بود)، و مدت امامت او هفده سال و نه ماه.

گویند که: زوجه او أمّ الفضل دختر مأمون زهر در دستمال کرد، و در وقت مقاربت به او داد، به خود گرفت زهر سرایت کرد به باقی بدن مبارك او، و به آن سبب او شهید شد، و او را در جنب جدّ خود موسی بن جعفر عليه السلام در مقابر قریش دفن کردند، و میان قبر او و قبر جدّش دیواری[1] می‌باشد.

عدد اولاد او: عليّ عسکری عليه السلام، و موسی جدّ رضائیّه به قم، و خدیجه، و حکیمه، و أمّ کلثوم، و مادر ایشان ام ولد بوده». انتهی از کتاب «تاریخ قم»

* * *

---

۱. امروزه آرامگاه این دو بزرگوار در زیر دو گنبد طلایی بزرگ و درون یک ضریح نقره‌ای و در یک تالار آئینه کاری شده فراخ قرار دارد، و بزرگترین زیارتگاه شهر بغداد (گرچه بقعه و صحن و سرا از نظر تقسیمات اداری در شهری به نام کاظمین قرار دارد، لیکن امروزه جزئی از بغداد بزرگ است) به شمار می‌رود.

نور مشعشع

«در ذکر أحوالات موسی مبرقع، و در ذکر أعقاب او به قم»

در «ارشاد» مفید مذکور است، و علّامه مجلسی از «ارشاد» نقل می‌فرماید، و حاصلش آن که:

«روایت شده از یعقوب بن یاسر، که متوکل به ما گفت: (یعنی به خواصّ خود) که وای بر شما! عاجز شدم در أمر ابن الرِّضا (یعنی حضرت امام علیّ النقی علیه السلام) که هرچه می‌خواهم که او با من شراب بخورد، و ندیم من باشد نمی‌شود!

بعضی از حضّار مجلس آن ملعون گفتند: اگر آنچه توقّع داری ممکن نمی‌شود، اینک برادری دارد که موسی مبرقع باشد، و او شب و روز در لهو و لعب مشغول است، و دائم مشغول عشق بازی و شراب خواریست؛ او را به طلب، و مشغول این امور کن، و به اندک زمانی شهرت خواهد گرفت که ابن الرّضا چنین و چنانست، و به اطراف منتشر خواهد شد، و هیچ کس فرق این برادر و آن برادر نخواهد گذاشت، و نمی‌فهمند مردم که این برادر او است.

متوکل ملعون گفت: پس بنویسید که از مدینه بیاید، و او را با دستگاه و تقرّب و جلال بیاورند.

پس رفتند و او را آوردند، و چون نزدیک به بغداد که رسید أمر کرد متوکل

ملعون تا همه بنی‌هاشم، و سر کرده گان، و تمام مردم او را استقبال کنند، و بنا گذارد که به مجرد رسیدن نزد متوکل عمارت بسیار عالی در پهلوی خلفا از برای او بنا کند، و شرابیان و مغنیّان را از برای او بفرستد، و جای خوبی که قابلیت دیدن خلیفه مر او را در روزها داشته باشد به جهت او معیّن کرد.

و همین که موسی رسید، حضرت أبی الحسن الثالث امام علیّ النقیّ علیه السلام برادر، او را در قنطره وصیف[1]، که استقبالیان ملاقات می‌کنند مسافر را، او را ملاقات نمود، و بعد از سلام و تعارف حضرت به او فرمودند:

ای برادر این مرد تو را خواسته از برای آن که هتک حرمت سلسله آباء و اجداد تو نماید، و هتک حرمت تو را نماید، و در نظرهای مردم تو را خفیف و خوار نماید، پس هرگز در حضور او اقرار مکن که من شراب خورده‌ام، و از خدا بترس.

جواب داد: که آخر او مرا برای همین کار طلبیده، من چه جواب بگویم؟

فرمودند: بلی، أمّا رتبه خود را ضایع مکن، و معصیت پروردگار خود مکن.

موسی نشنید نصیحت حضرت را، و هر قدر بعد از آن نصیحت نمود به جائی نرسید، و فائده نبخشید.

آن حضرت فرمودند: أمّا آن مجلسی که او دلش می‌خواهد که با او نشینی میسَّر نخواهد شد إن شاء الله، و تو با او با یکدیگر در یک مجلس نخواهید نشست.

پس از آثار کلام معجز نمای حضرت چنان شد که مدت سه سال موسی در بغداد بود، هرگز میسّر نشد با او در یک مجلس باشند، و هر روز صبح به در خانه متوکّل می‌رفت، یک روز می‌گفتند که شغلی دارد، یک روز می‌گفتند که در خواب رفته، یک روز می‌گفتند که دوا خورده، یک دفعه می‌گفتند که مست

---

۱. قنطرة وصیف: نام پلی در بغداد کهن بوده است.

می‌باشد؛ تا آن که متوکل کشته شد، و با او در مجلس شرب جمع نشدند، همان طریق شد که حضرت فرموده بود».

انتهی از کتاب «ارشاد».

و در کتاب «عمدة‌الطالب» مذکور است که:

«موسی مبرقع از أمّ ولد می‌باشد، و او در قم وفات یافت، و قبر او به قم می‌باشد.

و گفته می‌شود از برای فرزندان او رضویّون، و ایشان به قم می‌باشند؛ مگر قدر قلیلی از آنها که در سایر بلاد می‌باشند.

و أعقاب موسی از احمد است، و گمان کرده است الشریف أبوحرب الدینوری که از برای محمّد بن موسی عقب است، و حال آن که محمّد بن موسی بلاعقب است نزد جمیع نسّابین. پس نسب بنیّ الخَشّاب باطل است و صحیح نیست. البته که می‌گویند نسب آنها منتهی شود به محمّد بن موسی مبرقع، و حال آن که او بلاعقب وفات نمود، و أعقاب احمد بن موسی مبرقع از فرزندش محمّد اعرج است، و أعقاب محمّد اعرج از فرزندش أبی‌عبدالله احمد است که نقیب قم بوده»انتهی.

و در «تذکرة الائمة» مذکور است که:

«أعقاب حضرت امام محمّدتقی علیه السلام از دو نفر است، امام علیّ النقی علیه السلام و موسی، مشهور به مبرقع، در قم وفات یافت، و اولاد او را رضویّ گویند. و بیشتر سادات مشهد و قزوین و قم رضویّ می‌باشند. و عقب موسی از احمد است.

و نسّابه دینوری گوید: که محمّد بن موسی أیضاً صاحب اعقابست، و طایفه بنوخوشاب منتهی شود به محمّد بن موسی» انتهی.

مخفی نماند که زوجه محمّد بن موسی مبرقع بُریهة دختر پسر عمویش بوده، که جعفر کذّاب ابن امام علیّ النقیّ علیه السلام باشد، و محمّد بن موسی بلاعقب در قم وفات نمود، و عن قریب ذکرش بیاید.

* * *

«أمّا کیفیت ورود موسی مبرقع به قم»

از قراری که علّامه مجلسی در «بحار» نقل می‌کند از این قرار است که می‌فرماید:

«اوّل کسی که از سادات رضویّ که به قم آمدند موسی مبرقع می‌باشد، و همیشه بُرقُع[1] به صورت می‌انداخت. پس عربِ اهل قم او را از شهر قم بیرون کردند، پس از آن عذر خواهی نمودند، و او را داخل شهر قم نمودند، و اکرام نمودند او را، و از اموال خودشان از برای او خانه و مزارع خریدند، و حال او خوب و نیکو شد.

و خواهرهای او: زینب، و امّ محمّد، و میمونه، در نزد برادر خود در قم آمدند. و در شب چهارشنبه هشتم ماه ربیع الآخر سنه دویست و نود و شش موسی وفات یافت، و دفن شد در موضع معروف که الآن مدفن او می‌باشد» انتهی.

و در ترجمه کتاب «تاریخ قم[2]» مذکور است که:

«دیگر از سادات رضویّه، از فرزندان محمّد بن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام که

---

۱. پارچه‌ای که صورت را بپوشاند.

۲. تاریخ قم: ص ۲۱۵.

به قم آمدند، موسی مُبُرقع است، و صاحب رضائیّه.

أبوعلیّ حسین بن محمّد بن نصر بن سالم گوید: اوّل کسی که از سادات رضویّه که به قم آمدند از کوفه، أبوجعفر موسی بن محمّد بن علیّ الرضا علیه السلام بوده؛ در سنه ست و خمسین و مائتین[۱] از کوفه به قم آمد، و مقام گرفت، و پیوسته بُرقُع بر روی افکندی؛ تا آنگاه که عربِ اهل قم به او پیغام دادند که تو از مجاورت ما بیرون می‌باید رفت. پس أبوجعفر موسی از قم به کاشان رفت، چون به کاشان رسید احمد بن عبدالعزیز[۲] بن دَلَف العِجْلیّ او را اکرام نمود، و خلعتهای بسیار، و بارگیرهای نیکو، و چندین تجمّل به او بخشید، و مقرر نمود که هرسالی یک هزار مثقال طلا با یک سر اسب مُسَرَّج[۳] به او بدهد.

پس أبوصُدَیم حسین بن علیّ بن آدم، و یکی دیگر از رؤساء عربِ قم، أهل قم را توبیخ نمودند، که چرا او را از قم بیرون کردید؟!

بعضی از روساء عرب به طلب او از قم بیرون آمدند، و در خدمت او رسیدند، و زبان معذرت گشودند، و شفاعت نمودند، و او را به قم باز آوردند، و بسیار او را إعزاز و إکرام نمودند، و از مال خود از برای او سرائی بخریدند، و هم چند سهام [از قریه][۴] هنبرد و أندریقان و کارچه؛ از ورثه مزاحم بن علیّ اشعری بخریدند، و بیست هزار درهم از برای او قیمت کردند، و به او دادند.

و از غیر أبی علیّ[۵] روایت است که: چون عربِ قم به أبی جعفر موسی پیغام دادند که از همسایگی ما بیرون برو، و او برقع از روی برانداخت، و ایشان

---

۱. دویست و شصت و پنج هجری.

۲. در «أصل»: احمدبن عزیز.

۳. سرج: زین. مُسَرَّج: اسب زین شده.

۴. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۱۵.

۵. در «أصل»: از غرب بن علیّ.

او را بشناختند.

پس محمّد گفت که: اعتقاد ایشان محقّق شد، و این سرا و سهام و اموال به او دادند.

پس موسی قصد عبدالعزیز ابن دَلَفْ کرد، عبدالعزیز او را اعزاز و اکرام کرد، و خلعتها و مرکبها به او بخشید، و وظیفه سالیان از برای او معیّن نمود؛ چنانچه یاد کرده شد.

و بعد از آن به قم مراجعت کرد دیگر باره، اهل قم او را اعزا و اکرام کردند، و از مال او را متمتّع و بهره‌مند گردانیدند، چنانچه مستغنی گردید، بعد از آن او را احتیاج نبود که به شهرهای دیگر رود به جهت وجه معاش، و به قم املاک خرید، و آب و زمین پیدا کرد، و متوطّن شد.

و بعد از آن خواهرانش: زینب، و أمّ محمّد، و میمونه؛ دختران محمّد بن علیّ الرضا علیه السلام به طلب او از کوفه آمدند به قم ،و عَقب آنها بُریهة دختر موسی بیامد، و ایشان به مقبره بابلان (آنجا که قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام است) مدفونند».

مؤلف این کتاب محمّدعلیّ گوید: که از این عبارت می‌توان استفاده نمود که موسی مبرقع با خواهرانش در نزد فاطمه مدفون باشند، و محمّد بن موسی به قم بود، و از قم به جائی نرفت؛ تا آنگاه که وفات یافت؛ در شب چهارشنبه روز آخر ماه اردیبهشت، دو روز از ماه ربیع الآخر مانده، سنة دویست و نود شش هجریّه، و او را در سرای او که مشهور و معروف می‌باشد به مشهد او دفن کردند. و در قدیم آن سرای معروف بوده به محمّد بن الحسن بن أبی خالد الاشعری ملقّب به شنبوله، و اوّل کسی را که در این سرا دفن نمودند محمّد بن موسی بوده، و خواهران او زینب و میمونه، دختران موسی بن محمّد بن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام از او میراث گرفتند.

و احمد بن محمّد ماورانی در کتاب «شجره»[۱] ذکر نموده که:

أبی جعفر محمّد بن موسی چون به قم وفات نمود؛ در آن زمان عباس بن عَمْرو غَنَویّ در قم أمیر بود، بر او نماز کرد.

بعد از آن بُریهه است، زن محمّد بن موسی وفات نمود، او را به جنب مشهد او دفن نمودند. و پسران عمّ او یحیی و ابراهیم ـ پسرانِ جعفر کذّاب ابن امام علیّ النقی علیه السلام ـ از بُریهة میراث گرفتند، چون بریهة وفات یافت ایشان به قم نبودند، و چون از آن آگاهی یافتند به قم آمدند و ترکه او را برداشتند.

ابراهیم از قم برفت، و یحیی صوفی به قم اقامت کرد؛ به میدان زکریا بن آدم، به نزدیک مشهد حمزة بن امام موسی بن جعفر علیه السلام وطن و مُقام گرفت و ساکن ببود، و شهر بانویه دختر امین الدین ابوالقاسم بن مرزبان ابن مقاتل [را] به نکاح شرعی در حباله خود آورد، و از او: أبوجعفر، و فخرالعراق، و ستیّة در وجود آمدند، و از ایشان فرزندان بسیاری به وجود آمدند، و معروف بودند به صوفیّه، و انساب ایشان معلوم نیست؛ زیرا که در قدیم أنساب اجداد ایشان ننوشته‌اند.

بعد از آن میمونه دختر موسی وفات یافت، و او را در مقبره بابلان دفن کردند، و خواهر او زینب دخترِ موسی از او میراث گرفت.

و بعد از آن أبوعلیّ، محمّد بن احمد بن موسی مُبُرقع، ابن امام محمّدتقی علیه السلام از کوفه به قم آمد، و بعضی از دختران او فاطمه و أمّ سلمه همراه او بودند.

چون أبوعلیّ محمّد بن احمد بن موسی به قم آمد عرب قم در اعزاز و

---

۱ . علّامه شیخ آقابزرگ تهرانی در «الذریعة: ۲۷/۱۳» از این کتاب به نقل از «تاریخ قم» این گونه یاد کرده است: «الشجرة في أنساب السادة البررة:... لأحمد بن احمد المادرانی» و در «تاریخ قم» نام نویسنده کتابِ «الشجره»: احمد بن احمد مادرانی آمده است، لیکن در أصل: احمد بن محمّد ماورانی آمده است.

اکرام او مبالغه کردند.

و گویند که: عرب به او پیغام فرستادند که از شهر ما بیرون باید رفت!

أبوعلیّ محمّد اعرج ابن احمد بن موسی مُبرقع در جواب گفت: این شهر از آنِ شما نیست، مِلْك و زمین خداست، هر کس خواهد در آن فرود آید.

پس عرب عذر خواستند و او را از خود راضی نمودند، و گرامی داشتند.

و أبوعلیّ محمّد أعرج ابن احمد بن موسی مُبرقع مردی فاضل بوده، و به غایت پرهیزگار، و خوش مجاورت، و خوش منظر، و فصیح و دانا و عاقل بوده.

و أحمد بن اسماعیل بن سَمَکه نحویّ روایت کند که:

چون أبومسلم محمّد بن بحر اصفهانی والی و عامل قم شد، هر جمعه برنشستی و به زیارت رؤساءِ قم برفتی، و حقوق ایشان بگذاردی، و حرمت داری کردی. اتفاقا روز جمعه سوار شد و من در صحبت او بودم، ابتدا کرد به زیارت أبی علیّ محمّد [ابن] الرِّضا، چون به صحبت او درآمد أبوعلیّ در موضعی پاکیزه نشسته بود، و جامه‌های سبز پوشیده، أبوعلیّ سلام کرد و اکرام نمود، و سعی او را شکر گفت.

چون أبومسلم از صحبت او بیرون آمد، به راه سرای عباس بن عبدالله علویّ رفت، چون به در سرای او رسید فرود آمد، و در صحبت او رفت، او را دیدار کرد، و دید آن عباس بن عبدالله علویّ را که در سرای خود نشسته، و گرد بر گرد خود قفسهای قُمریان و مرغان نهاده بودند.

أبومسلم سلام کرد و باز گردید، و آمد تا به سرای أبوسهل بن أبی طاهر أشعری، و او را نیز زیارت کرد و باز گردید. و برنشست، و آمد تا به صحبت علیّ‌بن احمد بن علیّ الشجری، و او را سلام کرد و زیارت کرد و باز گردید.

و مرا گفت: ای أبا علیّ احمد بن سمکه من تشبیه نمی‌کنم أباعلیّ محمّد بن احمد بن موسی مُبرقع را در سکون و نشستن و فضل؛ مگر به ائمه علیهم‌السلام، و عباس علوی را تشبیه نمی‌کنم مگر به مردمانی که ایشان را در بغداد به درب طاق منزل

دارند، چرا شما به امامت أباعليّ محمّد اعرج بن احمد بن موسی قائل نمی‌شوید، و او را امام نمی‌دانید؛ با وجود آن که مجموع خصلتهای خیر در او جمع می‌باشد؟!

من گفتم: معاذالله که ما به غیر از ائمة دوازده گانه که امامت ایشان محقّق و روشن است، و دوستی ایشان واجب و لازمست، و بدان اعتقاد داریم، دیگری را امام دانیم. چه اگر أبا عليّ محمّد أعرج دعوی امامت کند، با وجود شرفِ نسب، و شهرت و فضل، او از او بیزار شویم؛ چنانچه از جعفر کذّاب بیزار شدیم به سبب دعوی کردن او امامت را.

پس أبومسلم گفت: من از اعتقاد و گفتار شما در تعجّبم. و أبومسلم را مذهب اعتزال بوده است.

و أبوعليّ محمّد أعرج ابن احمد بن موسی مُبرقع را به قم بُریهه[1] و أمّ کلثوم خدای تعالی روزی گردانید. و بعد از ایشان أبوعبدالله احمد در وجود آمد، در ماه شوال سنه سیصد و یازده هجری.

و أبوعليّ محمّد به قم وفات نمود، روز یکشنبه روز اردیبهشت در ماه اردیبهشت، سه روز از ماه ربیع الأوّل گذشته؛ سنه سیصد و پانزده، و او را در مقبره محمّد بن موسی دفن نمودند.

و از پسران او، اباعبدالله احمد بن محمّد أعرج، و از دختران فاطمه و أمّ سلمه و بریهه[2] و أمّ کلثوم از پس از وفات آن محمّد اعرج بازماندند.

و بعد از وفات او، خواهرش أمّ حبیب، دختر احمد بن موسی مُبرقع از کوفه به قم آمد، و با فرزندانِ برادرش بودند.

و بعد از آمدن أمّ حبیب، زینب دختر موسی مُبرقع وفات نمود، و او را در

---

۱. در «اصل»: بریهیّه.

۲. همان.

مشهد برادرش محمّد بن موسی دفن کردند، و أمّ محمّد دختر موسی مبرقع از او میراث گرفت.

و أمّ محمّد به شهر قم روز پنج شنبه، روز ایران[۱] از ماه مرداد، بیست و یک روز از ماه ربیع الآخر گذشته، سنه سیصد و چهل و سه وفات یافت، و او را در مقبره محمّد بن موسی دفن کردند.

و از فرزند برادرش: أبی عبدالله احمد بن محمّد أعرج، و فاطمه، و أمّ سلمه، و بریهه[۲]، و أمّ کلثوم میراث او را برداشتند، پس از آن ترکه او را به أبی عبدالله احمد دادند، و با خواهران مصالحه کردند بر چیزی که ایشان به آن راضی شدند، و او مجموع ترکه و املاک را تصرف نمود.

پس فاطمه دختر محمّد بن احمد بن موسی، خواهرِ احمد بن محمّد اعرج، شب پنج شنبه روز تیرِ ماه [بهمن][۳]، یازده روز از ماه شوال گذشته، سنه سیصد و چهل و سه هجری وفات یافت، و او را أیضاً در مشهد محمّد بن موسی دفن کردند، و أمّ سلمه خواهرش از او میراث گرفت، زیرا که ایشان هر دو از یک مادر بودند. پس أبوعبدالله[۴] احمد و أمّ سلمه اتفاق کردند بر آن که سُدسی[۵] از ترکه فاطمه بردارد.

بعد از آن بریهه[۶] دختر محمّد بن احمد بن موسی مُبرقع وفات یافت، و او را در مشهد محمّد بن موسی دفن نمودند. و أبوعبدالله احمد بن محمّد اعرج ابن احمد بن موسی مبرقع، و أمّ سلمه، و أمّ کلثوم به حسب سهام مفروضه از او میراث برداشتند.

---

۱. در «تاریخ قم»: روز انیران.

۲. در «اصل»: بریهیه.

۳. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۱۸.

۴. در «تاریخ قم»: أبی عبدالله.

۵. سُدس: یک ششم.

۶. در «اصل»: بریهیه.

و چون أبوعبدالله احمد بن محمّد به قم بالیده شد رئیس شد، و متصرف املاک شد، و اموال که پدرش محمّد بن احمد بن موسی و محمّد بن موسی بدست آورده بودند مالک گشت؛ و همچنین آنچه از عمّه خود و خواهرانش به میراث به او رسیده بود.

و أبوعبدالله احمد بن محمّد مردی سخیّ و کریم بوده است، و به دلهای مردم نزدیک، و نقابت علویّه بعد از وفات أبی‌القاسم علویّ به او مفوّض بوده. و أبوعبدالله احمد به قم همیشه رئیس و ارباب بوده است، و در روز پنج شنبه روز [دی][1] مهرماه، نصف ماه صفر، سنه سیصد و پنجاه و هشت هجری وفات یافت، و مدّت عمر او چهل و شش سال بوده، و او را در مشهد محمّد بن موسی دفن نمودند، و به وفات او مردم قم را مصیبتی تمام بوده است.

و از او چهار پسر باقی بوده: أبوعلیّ محمّد، و أبوالحسن موسی، و أبوالقاسم علیّ، و أبومحمّد حسن، و چهار دختر بازماندند.

و پسران بعد از وفات پدر قصد حضرت رکن الدولة[2] نمودند، به شهر ری رفتند در نزد او، رکن الدوله ایشان را تسلّی داده و بفرمود که جانبِ ایشان را رعایت نماید، و خراج بر املاک ایشان نگذارد، پس از آن از ری به قم آمدند.

بعد از آن أمّ سلمه دختر محمّد بن احمد بن موسی مُبرقع وفات یافت، و او را در مشهد محمّد بن موسی مُبرقع دفن نمودند، و أمّ کلثوم خواهرش ترکه او را برداشت.

و از فرزندان محمّد بن احمد کسی باز نماند به غیر از أمّ کلثوم، و پسر

---

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۱۹.

۲. رکن الدولة آل بویه، حسن بن بویه بن فنا خسرو دیلمی (۲۸۴ - ۳۶۶ هـ) از بزرگترین پادشاهان آل بویه که بر بخشهای عظیمی از ایران حکومت می‌راند. او مدت ۴۴ سال سلطنت نمود، وی پدر عضد الدولة و مؤیّد الدولة و فخرالدولة بود. در سال ۳۶۶ هـ در ری درگذشت.

برادرش أبوعليّ محمّد بن احمد بن محمّد اعرج ابن احمد بن موسى مُبرقع؛ املاك أمّ سلمه را به أمّ‌كلثوم داد، و آن املاك و اموال كه به قسط به أبوعليّ محمّد رسيده بود به تبذير و اسراف تلف نمود، و املاك خود را بفروخت.

پس از آن به ناحيت خراسان رفت، مردم خراسان او را اكرام نمودند، به صحبت و زيارت او رفتند، و قدر و شرف و حقّ او را شناختند، و به خراسان مقيم شد، تا آن‌كه او را پنهاناً بكشتند، و بعضى ديگر گويند كه او را نكشتند بلكه او را وفات رسيد.

بعد از آن أمّ‌كلثوم دختر محمّد بن احمد بن موسى مُبرقع وفات يافت، و او را در قبر پدرش أبى عليّ محمّد بن احمد دفن نمودند، و پسر برادرش ميراث او را برداشت.

أمّا ابوالقاسم عليّ بن احمد بن محمّد بن احمد بن موسى مُبرقع، برادر ابوعليّ محمّد مذكور أيضاً به خراسان رفت؛ بعد از آن‌كه از دختر أبى محمّد حسن بن محمّد بن حمزه علوى در شهر قم دو دختر آورده بود.

چون ابوالقاسم عليّ به خراسان رسيد، بعضى از رؤساء خراسان با او مواصلت كردند، و محبت ورزيدند. و أبوالقاسم عليّ به طوس وطن و مُقام گرفت، وكار او به نظام شد، و دو پسر آورد و يك دختر.

أمّا ابوالحسن موسى بن احمد بن محمّد اعرج بن احمد بن موسى مُبرقع تنها به قم بماند، و به‌كار برادرش أبى محمّدحسن و خواهرانش قيام نمود، وضيعت‌هائى كه از پدرش بازمانده بود به دست آورد، و آنچه به رهن بود از رهن بيرون آورد. و قواعد و سيرت [او] مجموع نيكو و پسنديده بودند، و با مردم شهر قم معيشت و زنده‌گانى به وجه أحسن كردى، و حقوق ايشان به جاى آوردى؛ تا غايت كه‌گوئيا يكى از ايشانست.

پس اهل قم به صحبت او ميل كردند، و او رئيس و سرور ايشان شد، و

مؤیّد الدّولة و فخرالدولة[1] قدر او را بشناختند، و حقّ او را بدانستند، و بعضی از خراج او به او بخشیدند. و مجری داشتند.

پس در سال سیصد و هفتاد به حج رفت، و ملک عضدالدوله[2] و تاج الدولة قدر او بشناختند، و او را گرامی داشتند، و چون حجّ خانه خدا نمود و به مدینه باز آمد، بر [پسران][3] عمّان[4] خود شفقت کرد، و رحمت افزود، و ایشان را خلعت و عطا و بخشش نمود، پس او را شکر بسیاری گفتند.

پس به جانب قم باز گردید، و اهل قم شادی نمودند، و بر سر کوچه‌ها و محله‌های قم آئینها بستند، و صاحب الجلیل کافی الکفاة أبوالقاسم اسماعیل بن عبّادنامه‌ای نوشت و او را به معاودت از حجّ به شهر و منزل خود دعوت نمود، و تهنیت کرد، و نسخه مبارکه نامه را به سبب نیکوئی عبارتش در این موضع نوشتم، و آن نامه از این قرار است:[5]

کتابی أطال الله بقاء الشریف، سیّدی و ابن ساداتی الأخیار، و أئمتنا الأبرار، أعلام العلم والدین، وحُجَج الله علیّ الخَلْقِ أجمعین.

وأنا أحمَدُالله الذی أوِیته[6]، فقد قضی حَجّته، وأدّی فریضته، واستوفی نُسْکه. فحلَّ[7] مِنَ البیت العتیق ما رَفَع أبوه خلیل الرحمٰنعليه السلام قواعده، واستبان

---

۱. مؤیّد الدولة و فخرالدولة فرزندان رکن الدولة دیلمی از آل بویه بودند که پس از پدر خود به سلطنت رسیده و هر کدام بر بخشهایی از متصرفات پدر خود حکومت راندند.

۲. عضد الدولة دیلمی آل بویه، ۳۴۴ - ۳۷۲ هـ مقتدرترین و مشهورترین پادشاه از خاندان آل بویه است که بر بخشهای وسیعی از ایران و عراق حکومت راند، دوران حکومت او یکی از باشکوهترین دوره‌های تمدن اسلامی به شمار می‌رود. آرامگاه او در درگاه ورودی حرم مطهر حضرت علیعليه السلام قرار دارد.

۳. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۲۰.

۴. عمّان: عموها.

۵. متن نامه در «تاریخ قم»: ص ۲۲۰ نیامده است.

۶. أویته: سکنته.

۷. کذا فی «الاصل».

شعائره، وعظّم مواقفه ورجائه، حتّى جعل[1] افئدةً من الناس تهوى اليه تعظيماً، وطهّره للطائفين والرّكع السّجود تشريفاً.

وعايَن مولد أبيه الأدنى رسول الله ﷺ ومنشأه ومبعثه، ومبدأه ومُصلّاه، وموقفه ومنزل الوحى عليه ومهبطه، متحمّلاً شقّ الأنفس في إجابته أذانه، والاهتداء ببرهانه، وزاره صلى الله عليّه وآله [في دار] هجرته، وروضة الجِنان من حفرته، فمسكَ مسجده وتربة ضريحه ومشهده، وحاذى كِلّة[2] منبره، وجعلت الملائكة عليهم السلام تُسلّم عن قربتهِ، وتدعوا له وتؤمّن دعوته [و] مناجاته ﷺ، وكأنّه خاطبه وناداه، وكأنّه ناطقه وقام على قبره، وكأنّه حِذاء وجهه. وتوسّل بولايته، فقيل أجِبْتَ.

ثم أكرمُه الله بمشهد سيّدنا أميرالمؤمنين، ومشاهد السّادات مِنْ ولده الطّاهرين صلوات الله عليّهم أجمعين، فلم يخط خطوات إلّا استنزل رحمته، [فـ] تهبط مِنْ بُطنان العرش، ولم يدعُ دعوةً إلّاستمرّ، قَرُبَتْ مِنْ مالك الخَلْق والأمر، وعاد كيوم ولدته أمّه بكفْر السّيئات، موقر الحَسَنات، قدأسعده الله بتقواه كما أسعده بُقرْباه.

فأمّا سرورى بما أجراه فى تلك المواطن الشريفه مِنْ ذكري، ووصله بتلك الأدعية الكريمة مِنْ اسمى؛ فسرورى مَنْ يرى السّعادة رأى العيان، ويتأمّل الإجابة بناظر الإيمان، ووجد ذكره عند تلك المشاهده المقدّسة، على نفسى حَرّة، وفي قلبى لوعة، وأنا أسئلُ الله أنْ يوصلنى اليهما، ويوفدَنى عليهما:

يا رَبّ سَهِّل زياراتى مَشاهِدَهُم   وإنّ روحى أهوى اولئك الطيبينا
يا رَبّ صيّر حياتى في مَحَبتهم   وَمَحْشرى معهم آمينَ آمينا»[3]

* * *

---

۱. در «اصل»: جعله.

۲. الكِلّه: الستر الرقيق.

۳. متن اين نامه در «اصل» با آشفتِگيها و افتادگيها و تصحيفهاى فراوانى آمده است.

انتهی نسخه نامه صاحب بن عبّاد به سوی موسی بن احمد.

و أبوالحسن موسی بن احمد مردی بسیار فاضل و متواضع و متخلّق و سهل الجانب بوده است، با عنفوان جوانی و حداثت[1] سن، نقابت سادات علویّه در شهر قم و نواحی قم به او مفوّض بوده است، و قسمات و وظائف و رسومات و مشاهرات سادات آبه و قم و کاشان و خورزن، مجموع به دست و اختیار و فرمان او بوده است، و عدد ایشان [را] در آن زمان از مردان و طفلان سیصد و سی و یک نفر بوده‌اند؛ هر یک از ایشان در هر ماه سی مَنْ نان و ده دِرم نقره بوده است، و هر کس که از ایشان وفات می‌یافت نام او از کتاب طرح[2] می‌کردند، و نام آن کس که از مادر به وجود می‌آمده است می‌نوشتند.

و أبوالحسن موسی از أمّ ولد پسری داشته نام او محمّد، کنیه او أبوجعفر، و دختر دیگر از أمّ ولد دیگر، و أبوعبدالله احمد.

و این أبوعبدالله احمد در سنه سیصد و هفتاد و دو از مادر به وجود آمده، و پدرش أبوالحسن موسی، دختر علیّ بن محمّد عمید[3] را از برای پسر خود أبی جعفر محمّد به خواست، و در سال سیصد و هفتاد و چهار به یکدیگر رسیدند، و زفاف واقع شده.

و أبوالحسن موسی به زیارت جدّ خود حضرت امام رضاعليه‌السلام رفت؛ در سال سیصد و هفتاد و پنج.

أمّا أبومحمّد حسن بن احمد بن محمّد اعرج ابن احمد بن موسی مَبرقع، برادرِ أبوالحسن موسی بن احمد مذکور، بعد از رفتن برادرش موسی به خراسان او در قم بوده، و مردی بود متأدب و فاضل، و در سال سیصد و هفتاد دو وظیفه

---

۱. جداثت: جوانی.

۲. طرح: بیرون آوردن.

۳. وی فرزند یکی از خاندانهای مشهور قم بوده و پدر او أبو الفضل محمّد بن الحسین‌بن العمید القمی ادیب و نویسنده وزیر مشهور رکن الدوله دیلمی می‌باشد.

از برای او تعیین کردند، و مصاحب و نائب و کارساز أبوالحسن، أبوعلیّ[۱] حسین بن محمّدبن نصربن سالم بوده است، و پیوسته حق‌گذاری آن خانواده کرده است، و او را بهرهٔ تمام و معرفتی کامل داشته در معماری و کشت و زرع، و به صحبت او کار و شغل أبوالحسن موسی به نظام بوده است، و شرائط نصیحت به جای آورده است، و او و پدرش بدین خاندان معروف و مشهور بوده‌اند.

و چنین به من رسیده: که جدّ او سالم از جمله آزاد کردگان ابوجعفر محمّد بن علیّ ابن الرضا علیه‌السلام بوده است، و در صحبت رضائیّه به قم آمده.

و همچنین به من رسید ه است: که رضائیّه دختران خود را به شوهر نمی‌دادند، زیرا که کسی که هم کفؤ ایشان باشد نمی‌یافتند.

و موسی بن جعفر علیه‌السلام را بیست و یک دختر بوده است، از این جهت هیچ یک را به شوهر ندادند؛ تا آن که این مطلب میان ایشان عادت[۲] شد.

و امام‌محمّدتقی علیه‌السلام در شهر مدینه ده‌قریه وقف نمود بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده‌اند، و از ارتفاعات[۳] آن قریه‌ها نصیب هر یک از رضائیّه که

---

۱. از حسین بن محمّد بن نصر بن سالم در «اصل» و «تاریخ قم» باد و کینه یاد شده است.

۲. در صحت و درستی این گفتار تردید است، زیرا امامان معصوم علیهم‌السلام هدایت کنندگان مردم به سیره وسنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و احکام اسلامی بوده‌اند، و بنابر روایت متواتر آنان مسلمانان و شیعیان را به ازدواج کردن و شوهر دادن دختران و سهل گرفتن ازدواج و این که هر مؤمنی کفؤ دیگر مومن می‌باشد دعوت می‌نموده‌اند، از این رو بی شوهر گذاشتن بیست و یک علویّه شریفه با وجود تعداد فراوان از سادات و علویان شریف زاده رفتاری بدور از سیره سنت معصومین علیهم‌السلام است. از سوی دیگر نباید وضعیت امام کاظم علیه‌السلام و دور بودن وی از مدینه و زندانی شدن او در بغداد و تحت نظر بودن خانه و ودوستان و یاران آن حضرت از سوی مامورین امنیتی هارون را از نظر دور داشت و بویژه آن که در آن دوره بسیاری هدف از ازدواج با خاندان امامت علیهم‌السلام را برای کسب مقامات دنیوی می‌خواستند تا بدین وسیله دعوی امامت کرده و گروهی را بدور خود جمع کنند، از این رو اگر خبر فوق الذکر صحیح باشد بی تردید موانع جدی در راه ازدواج آنان بوده است که دو امام معصوم (یعنی امام کاظم وامام رضا علیهماالسلام) که خود شرع مجسّم می‌باشند بدین کار مبادرت ننمودند.

۳. منافع و عایدات.

به قم بودند، و ساکن و وطن داشتند، از مدینه به قم از برای آنها می‌آوردند».
انتهی المرام فی هذالمقام من کتاب «تاریخ قم».

مؤلف این کتاب محمّدعلیّ بن حسین بن علیّ بن بهاءالدین ساکن در قم چنین گوید:

که صاحب «تاریخ قم» در زمان أبوالحسن موسی بن احمد بوده، و تا زمان خودش را ذکر نموده، و دیگر ذکر نکرده که أبوالحسن موسی بن احمد از خراسان برگشته یا نه، در قم وفات نمود یا در خراسان؟

و در بعضی از کتب أنساب مذکور است که: علیّ بن أحمد بن محمّد أعرج بن احمد بن موسی مبرقع رفت به سوی خراسان، و عقب او از یک نفر است، و آن ابوعبدالله احمد است به خراسان، و از برای موسی بن احمد فرزند دیگریست - علاوه بر آن أبوجعفر محمّد، و ابوعبدالله احمد - و آن فرزند أبوالفتح عبیدالله بن موسی بن احمد می‌باشد، و او از جمله علماء اعلام می‌باشد.

و شیخ منتجب‌الدین قمیّ هم در کتاب «فهرست» خود او را ذکر نموده، و حاجی نوری (نوّرالله مرقده) در «بدر مشعشع» او را به تفصیل ذکر نموده، و این حقیر در جلد ذِکْر علماء و روات قمییّن به تفصیل او را ذکر نمایم، و بیاید إن شاءالله تعالی.

و مخفی نماند[1] که دو نسخه از ترجمه کتاب «تاریخ قم» را ملاحظه نمودم،

---

۱. مؤلف کتاب در ص ۱۰۶ «اصل» توضیح دیگری درباره ضبط نام موسی مبرقع در نسخه‌های «تاریخ قم» دارد که می‌گوید: مؤلف این کتاب محمّد علی بن حسین گوید که:
چهار نسخه از ترجمهٔ کتاب «تاریخ قم» را ملاحظه نمودم، دو نسخه از آن اسمی از موسی مبرقع نبرده، بدل موسی، اسم فرزندش محمّد بن موسی بود، و دو نسخه از آن، موسی مبرقع را ذکر نموده، بنابر آن دو نسخه‌ای که موسی نوشته است اشکالاتی بر آن وارد آید، من جمله از آن اشکالات آنست که می‌فرماید:

←

به همین طریقی که ذکر شد نوشته بود، و اسمی از موسی مبرقع نبرده بود که اول کسی که از سادات رضویّ به قم آمدند محمّد بن موسی بن امام محمّدتقی علیه السلام بوده، به همان ترتیبی که از آن کتاب در این مقام ذکر نمودیم، تا آن که نسخه سیّمی بدست آوردم که نوشته بود:

«اوّل کسی که از سادات رضویّ به قم آمد، موسی بن محمّد بوده (که مراد موسی مبرقع فرزند امام محمّدتقی علیه السلام باشد).

تا آن مقامی که می‌فرماید: «اول کسی که در آن سرای دفن نمودند موسی بن محمّد بوده».

أمّا از بعد از ذِکْر دفن او در آن سرای...[1] مشهد محمّدبن موسی داشت، یعنی در ذِکْر مدفونات در مشهد او، از ابتدای ذکر وفات زوجه او تا به آخر ذکر آنهائی که وفات نمودند، و در مشهد او دفن نمودند، نوشته بود که در مشهد

← «بعد از آمدن موسی به قم، خواهرش میمونة و زینب و أمّ محمّد به طلب برادر آمدند به قم».
و حال آن که گذشت در مقام ذکر أولاد حضرت جواد علیه السلام،دخترانی به این اسمها نداشته.
و اشکال دیگر آن که می‌فرماید: «بعد از این که موسی وفات نمود، خواهرش زینب و میمونه و أمّ‌محمّد از او ارث بردند».
و حال آن که موسی اولاد داشته، پس ارث او مال اولادهای او می‌باشد.
اشکال دیگر آن که می‌فرماید: «بعد از وفات موسی، بریهة زوجه او وفات نمود، و پسران عمّ او یحیی و ابراهیم - پسران جعفر کذّاب - آمدند به قم، و از بریهة ارث بردند».
و حال آن که بریهة دختر جعفر ابن امام علی تقی علیه السلام می‌باشد، و یحیی و ابراهیم برادران بریهة بودند، و موسی مبرقع عموی جعفر است، پس چگونه می‌شود که بریهة زوجه موسی باشد؟!.
أمّا بنابراین دو نسخه‌ای که بدل موسی بن محمّد الجواد علیه السلام، محمّد بن موسی بن محمّد الجواد علیه السلام دارد، هیچ یک از این اشکالات بر آن وارد نیاید.
پس می‌گوئیم ما: احتمال می‌رود که مترجم کتاب «تاریخ قم» غفلت کرده باشد از مطلبی، و ترجمه نموده باشد، و از بین سِقط شده باشد، یا آن که از غلط نُسّاخ کتاب بوده باشد، والله اعلم.
پس در این مقام نقل کنیم از آن دو نسخه‌ای که لفظ موسی بن محمّد داشت تا آن موارد مشکله ملاحظه شود.

۱. کلمه‌ای ناخوانا.

محمّد بن موسی دفن نمودند، و حال آن که ذکری از آمدن محمّد بن موسی به قم، و وفات او به قم، و ذِکْری از مشهد او به قم نکرده بود. علاوه بر آن اشکالاتی وارد [می] آید در آن نسخه سیّمی که عوض محمّد بن موسی، موسی بن محمّد دارد.

و بعد از آن ملاحظه نمودم «بدر مشعشع» حاجی نوری (نوّرالله مرقده) را که از کتاب «تاریخ قم» احوالات موسی مبرقع، و أعقاب او به قم نقل نموده، تا بدانیم که نسخه در نزد ایشان به چه طریق بوده، دیدم که ایشان هم به ترتیب همین نسخۀ مذکوره ذکر نموده، لکن بعضی از مواردی که اشکال وارد آید، در«بدر مشعشع» او از درج ساقط شده.

و من جمله از آن اشکالات آنست:که در آن مقامی که می‌فرماید: - بعد از آمدن موسی به قم - «خواهرانش که زینب و أمّ محمّد و میمونه به طلب برادر از کوفه به قم آمدند،» و حال آن که حضرت امام محمّدتقی علیه السلام دخترانی به این اسماءِ مذکورة نداشته، به قول علماءِ نسّابة که دختران آن حضرت را ذکر نموده‌اند به این اسماءِ نبوده‌اند. و در «بحار» در ذِکْر عدد اولاد آن حضرت، و در «تاریخ قم» در ذکر أولادهای آن حضرت، وکتب دیگر هیچ یک از آنها اسمی از آن زینب و میمونه و أمّ محمّد نبرده‌اند.

أمّا بنابر آن دو نسخه که محمّد بن موسی دارد، و بعد خواهرانش به این اسمهای مذکوره از کوفه به قم آمدند، آنها دختران موسی مبرقع می‌باشند، و اشکالی وارد نیاید.

و دیگر از مواضعی که اشکال وارد آید آن مقامی است که می‌فرماید که: وقتی که موسی بن محمّد وفات نمود، خواهرانش زینب و میمونه و أمّ محمّد از او ارث بردند، و حال آن که موسی مبرقع اولاد داشته.

أمّا بنابر آن دو نسخه اشکالی وارد نیاید، زیرا که محمّد بن موسی بی‌أولاد وفات نموده، و خواهرانش از او ارث برده‌اند، و پدرش هم که در پیش وفا-

یافته لابد.

و در بعضی از کتب نوشته در این مقام: که محمّد بن موسی اوّل کسی بوده که دفن شده در مزاری که مشهور است در موسویان[1]، و خواهرانش که زینب و میمونه باشد از او ارث برده‌اند، همچنان که در «تاریخ قم» مذکور است.

و این کلام صاحب «تاریخ قم» دلالت دارد بر آن که موسی مبرقع در آن بقعه مشهوره به چهل دختران مدفون نیست، زیرا که اگر در آن بقعه مدفون باشد، باید اوّل کسی باشد که در آن جا مدفون شده باشد والّا اگر اوّل کسی نباشد پس باید در وفات فرزندش محمّد او زنده باشد، و ارث ببرد از او. انتهی.

پس معلوم می‌شود از آن کتاب[2]، که نسخه کتاب «تاریخ قم» در نزد او محمّد بن موسی بوده از سادات رضوی که به قم آمده، مثل همین دو نسخه‌ای که از آن ما در این کتاب نقل کردیم.

و دیگر از آن مواضعی که اشکال وارد آید آن مقامیست که می‌فرماید:

بعد از وفات موسی مبرقع، بریهه زوجه او وفات نمود، و پسران عمّ او که یحیی و ابراهیم - پسران جعفر کذّاب - آمدند و از بریهه ارث بردند.

و بریهة دختر جعفر ابن امام علیّ النقی علیه السلام بوده؛ که موسی مبرقع عموی جعفر است. پس چگونه می‌شود که دختر جعفر زوجه موسی مبرقع باشد، پس محمّد بن موسی بوده [که] بریهة زوجه او بوده.

پس آن نسخه‌ای که موسی بن محمّد دارد مردود شد، و آن نسخه‌ای که محمّد بن موسی نوشته که آمد به قم آن صحیح است.

الحاصل: از کتاب «تاریخ قم» مستفاد نمی‌شود که موسی مبرقع به قم آمده باشد، و او اوّل کسی باشد، از سادات رضوی که به قم آمده باشد، و اوّل کسی

---

۱. موسویان نام کهن محله‌ای که امروزه در قم به نام محله چهل اختران مشهور است و این نام برگرفته از بقعه چهل اختران باشد.

۲. کتاب «بدر مشعشع» نوشته حاجی نوری.

باشد که در آن مزار مشهور مدفون شده باشد.

و در کتاب «مشکول»[۱] نقلا از کتاب «کشکول»[۲] که:

اوّل کسی که از سادات رضوی به قم آمدند محمّد بن موسی مبرقع می‌باشد.

و در خود کتاب «تاریخ قم» در ذِکْر أولادهای حضرت جوادعليه‌السلام می‌فرماید: «امام علیّ النقیّ و موسی جدّ رضائیّه به قم».

و از این عبارت هم أیضاً مستفاد نمی‌شود که خود موسی به قم آمده باشد، زیرا که مستفاد از آن عبارت آنست که موسی جدّ رضائیّه می‌باشد؛ که آن رضائیّه به قم می‌باشند.

لکن نمی‌توان انکار نمود بودن موسی مبرقع به قم [را]، زیرا که صاحبِ «عمدة‌الطالب» و علّامه مجلسی وفات او را در قم نوشته‌اند، و حاجی نوری (نوّرالله مرقده) که محدّث عصر خود بوده، به تفصیل ذکر نموده، هر چند از کتاب «تاریخ قم» بنابراین نسخ موجوده مستفاد نشود آمدنش به قم، باشد در ترجمه آن غلط رفته باشد، و در بین این ترتیبی که ذکر شد عبارتی ساقط شده باشد، و در نسخه‌ای که علّامه مجلسی نقل کرده از آن، شاهد طریقی بوده که اشکالی بر آن وارد نمی‌آمده، یا آن که از قرائن خارجیّه و از مطالب دیگر معلوم او شده که موسی به قم آمده.

و دیگر آن که: هر کس متعرض ذکر وفات او شده، به غیر از قم مدفن او را ذکر نکرده، والله العالم بحقائق الامور.

* * *

---

۱. کتاب «المشکول» به فرمود علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه: ۶۷/۲۱ این کتاب بر وزن کشکول شیخ بهائی نوشته شده، و نویسنده آن حاج بابابن محمّد صالح قزوینی است که از شاگردان شیخ بهائی بوده، و کتاب را در عصر شیخ بهائی فراهم آورده است.

۲. مقصود کشکول شیخ بهائی‌رحمه‌الله است.

مخفی نماند که نشو و نماء این شجره طیّبه مبرقعیّه در بلده مبارکه قم شد، و ریشه این شجره طیّبه در أرض مبارکه مقدسه قم مستحکم شد، و شاخه‌های بسیاری در این أرض مقدسّه از آن شجره طیّبه مبرقعیّه متولد گشت، بعد از آن شاخه‌های آن شجرۀ طیّبه در اطراف عالم کشیده شد، به حدّی که شهری نیست مگر آن که شاخه‌ای از آن شجرۀ بر سر أهل آن شهر سایه أفکنده، و چه بسیار این شجره طیّبه با برکت واقع شد که باعث حیرتست، همانست که آثار کلام معجز نمای حضرت امام رضا عليه السلام ظاهر و هویدا شده، همچنان که در «بحار» مذکور است، در باب ذکر اولادهای حضرت امام رضا عليه السلام، که از «دلایل»[1] حمیری از حَنّان بن سُدَیر:

گفت که: «عرض کردم خدمت حضرت امام رضا عليه السلام، که آیا امام بلاعقب می‌شود؟

فرمودند: که بوجود نمی‌آید از من فرزندی مگر یکی، لکن خداوند عالم ذرّیات آن یک نفر را زیاد خواهد نمود.

أبوخدّاش گفت که این حدیث را سی سال قبل از این شنیدم».انتهی

پس بدان که أعقاب حضرت امام رضا عليه السلام از یک نفر است، که آن یک نفر حضرت امام محمّدتقی عليه السلام می‌باشد.

و أعقاب حضرت امام محمّدتقی از دو نفر است: یکی حضرت امام علیّ النقی عليه السلام، و دیگری موسی مبرقع.

و أعقاب موسی مبرقع از یک نفر است، که آن احمد باشد، و محمّد بن موسی برادر احمد بن موسی بلاعقب در قم وفات نمود.

و أعقاب احمد بن موسی مبرقع از ابوعلیّ محمّد اعرج است که به قم آمدند، و زاد ولد نمود، و جدّ سادات رضویّه می‌باشد، و از قم ذریّات او در

---

۱. «کتاب الدلائل» نوشته أبی العباس عبدالله بن جعفر بن الحسين بن مالک بن جامع الحميری قمیّ.

اطراف عالم رفتند، و زاد و ولد نمودند، و بسیار شدند،و الحال در هند و سند و خراسان و کشمیر و قزوین و همدان و طهران و قم و باقی شهرها موجود می‌باشند، و بسیارند.

و أبوعلیّ محمّد أعرج بن احمد بن موسی مبرقع، جدّ سادات رضویّه در قم، در بقعه چهل دختران در محله موسویان مدفون می‌باشد، و در آن محل دو بقعه می‌باشد: یکی کوچک، و یکی بزرگ:

و در بقعه کوچک دو صورت قبر می‌باشد، و بر لوح زیارت نامه آن نوشته موسی، بنا [به] قول علّامه مجلسی هم که موسی مبرقع در آنجا مدفونست.

و دیگر محمّد بن موسی، که آن هم أیضاً علّامه مجلسی، و أیضاً از کتاب «تاریخ قم» هم مستفاد می‌شود که محمّد بن موسی در آنجا مدفونست.

و در بقعه بزرگ هجده صورت قبر یا...[1] صورت قبر می‌باشد.

پس در این دو بقعه متصل به همدیگر باید چهار قبر مرد باشد، دو نفر از آنها در بقعه کوچک است که ذکر شد، و دو نفر از آنها محمّد بن احمد بن موسی جدّ سادات رضویّه باشد، دیگر فرزندش احمد بن محمّد بن احمد بن موسی، حال معلوم نیست به طریق تعیین که کدام یک از آنها در بقعه بزرگ می‌باشند؛ و کدام از آنها در بقعه کوچک، و تمام آنها در یک مشهد و مزار نزدیک به هم بوده‌اند، لکن الحال دو بقعه می‌باشد، و دو صورت قبر در یک بقعه اتفاق افتاده، و مابقی در بقعه بزرگ مدفونند، و قبور آنها از این قرار است:

یکی از آنها: محمّدبن موسی مبرقع،

و دیگر از آنها: بُریهة، زوجه محمّدبن موسی، دختر جعفر ابن امام علیّ النقی علیه‌السلام.

دیگر: قبر أبا علیّ محمّد اعرج ابن احمد بن موسی مبرقع.

---

۱. کلمه ناخوانا.

و دیگر: قبر زینب، دختر موسی مبرقع.
و دیگر: قبر أمّ محمّد دختر موسی مبرقع.
و دیگر: قبر فاطمه، دختر محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.
و دیگر: بریهة دختر محمّد اعرج ابن احمد بن موسی مبرقع.
و دیگر: قبر أبوعبدالله احمد بن محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.
و دیگر: قبر أمّ سلمه، دختر محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.
و دیگر: قبر أمّ کلثوم دختر محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.
و سایر قبور دیگر معلوم نیست صاحبانِ آنها، زیرا که در زمان صاحب «تاریخ قم» همین مقدار دفن شده‌اند، و نوشته است.

احتمال دارد که أبومحمّد حسن بن احمد بن محمّد بن احمد بن موسی مبرقع، برادر أبوالحسن موسی بن احمد در آنجا مدفون باشد، زیرا که معلوم نیست که از قم به جائی رفته باشد.

و أیضاً: احتمال دارد که أبوالفتح عبیدالله بن موسی بن احمد در آنجا مدفون باشد.

و أیضاً: احتمال دارد که أبوجعفر محمّدبن موسی بن احمد مذکور در آنجا مدفون باشد.

و أیضاً: احتمال می‌رود ـ بلکه مظنونست ـ دو دختر أبوالقاسم علیّ بن احمد بن محمّد بن احمد بن موسی مبرقع، و مادر آنها، که دختر أبی محمّد حسن بن محمّد بن حمزه علوی باشد در آنجا مدفون باشند، و ذکر آنها شد در مقام خود.

و مخفی نماناد که آن محل را محلّه موسویان[1] گویند، ریرا که أعقاب و ذرّیات موسی مُبرقع در آن ساکن بوده‌اند.

---

۱. این محلّه امروزه به نام محلّه چهل اختران مشهور است.

و در نزدیکی آن محل مسجدیست[۱] که أَلْیَسَع أشعری بانی آن بوده، همچنان که در کتاب «مرآة البلدان» مذکور است که:

«مسجد موسویان که پهلوی بقعۀ موسی بن محمّد مشهور به موسی مبرقع واقع است، و از بناهای الیسع أشعریست».انتهی

أمّا بانی بناء بقعه مبارکه مشهوره به چهل ختران از قراری که از کتیبه آن بقعه نقل نمودند؛ شاه طهماسب بوده، و در سنه ثلاث و خمسین و تسعمائه[۲] آن را ساخته‌اند، و آن را موسویان گویند، زیرا که ذریّات موسی مبرقع در آنجا ساکن بوده‌اند.

و در نزدیکی موسویان محله رضاباد می‌باشد، و آنجا را رضاباد می‌گویند جهتش آن می‌باشد که رضائیّه که أبوعلیّ محمّد اعرج ابن احمد بن موسی مبرقع که جدّ سادات رضویّه می‌باشد، و أعقاب او در آنجا منزل و سُکنی داشته‌اند، و در قدیم آن محل را محله رضائیّه می‌نامیدند، و به مرور ایام رضاباد نامیده شد، و مشهور شد به این اسم، و الیوم مسجدالرضائیّه[۳] در رضاباد موجود است، و یک طاق آن مسجد منهدم و خراب شده است، و بسیار آن مسجد در آن محل غریب اتفاق افتاده، و معلوم نیست که ساکنین در حوالی آن مسجد قدر و شرف آن مسجد را بدانند، و به وظیفه او عمل نمایند، و نماز خود را در آن مسجد بجا آورند، زیرا اگر مردم آن حوالی به وظیفه آن عمل می‌نمودند نمی‌گذاشتند که به این طریق منهدم خراب بماند[۴].

و از صاحب «تاریخ قم» ذکر این مسجد رضائیّه گذشت.

---

۱. احتمالاً مقصود از مسجد الیسع أشعری همان مسجدی است که امروزه در سمت مغرب صحن چهل اختران قرار دارد.

۲. در «أصل» آمده است: ثلاث و خمسین و سبعمائه که خطا است، و درست آن تسعمائه می‌باشد، یعنی سال نهصد و پنجاه و سه هجری قمری.

۳. این مسجد هم اکنون در پایان خیابان آذر و در فاصله چند صد متری از بقعه چهل اختران قرار دارد.

۴. امروزه این مسجد آباد و معمور است و محل نمازگزاردن مؤمنین آن محله می‌باشد.

و آن مسجد را رضائیّه می‌نامیدند احتمال می‌رود که جهتش آن باشد که رضائیّه أبوعلیّ محمّد اعرج آن مسجد را ساخته و بانی بوده، و دخترش بریهه درب مشهور به «دروازه کاشان» را ساخته، و مشهور به اسم آن بوده، و ذکرش از «تاریخ قم» گذشت.

و أیضاً: آسیای رضائیّه در کتاب «تحفة الفاطمیه» و در جلد اوّل این کتاب نقل نمودیم از «تاریخ قم» که:

«بر نهر شهرستان شش آسیا بوده، یکی از آنها آسیای رضائیّه می‌باشد» انتهی.

پس معلوم می‌شود که باعث و بانی آن آسیا أبوعلیّ اعرج بوده، یا یکی از اولادهای او.

* * *

نور مشعشع دوم

در ذِکْر حال موسی مبرقع، و در ذکر بعضی از سادات رضویّه به قم که نسب آنها منتهی شود به موسی مبرقع ابن امام محمّدتقی علیه السلام»

مخفی نماند که در حال موسی مبرقع اختلافست:

در «رجال» میرزا استرآبادی مذکور است که: «موسی بن محمّد بن علیّ الرضا علیه السلام، شیخ مفید از بابت او روایتی نقل نموده که إشعار دارد بر آن که چیزی در او هست، والله أعلم».انتهی

و آن روایت شیخ مفید در حقّ او بیاید در مقصد آینده[1].

و علّامه مجلسی هم در «تحفةالزائر» فرموده که:

«در قم قبور بسیاری می‌باشد که منسوبند به أولاد ائمه طاهرین، بعضی از آنها انتسابشان به آنها معلوم نیست، و بعضی احوالشان معلوم نیست؛ مثل موسی مبرقع فرزند امام محمّدتقی علیه السلام، که از احادیث مذمّت او ظاهر شود، أمّا زیارت هر یک از ایشان به اعتبار انتسابشان به ائمه أطهار، و احتمال خوبی بد نیست زیارت آنها».

می‌گویم من: که بعضی از موثّقین نقل نمود که هرگاه گذارم می‌افتاد به درب

---

۱. روایت شیخ مفید در نور مشعشع پیشین گذشت.

بقعه مشهوره به چهل دختران، از برای موسی مبرقع فاتحه می‌خواندم، بعد از این که شنیدم مخالفت امام نموده، دیگر فاتحه نخواندم؛ تا آن که شبی در خواب دیدم که یکی گفت به من: تو را نمی‌رسد به این گفتگوها، همان کاری که می‌کردی باز مشغول باش، لکن کسی را نمی‌دیدم أمّا صدا را می‌شنیدم.

أمّا آقای حاجی میرزا حسین نوری (نوّرالله مرقد) از برای تجلیل موسی مبرقع و ذریّه طیّبه او رساله‌ای تألیف نموده، و واقعاً بسیار بیانات خوشی در تحقیق حال موسی مبرقع نموده؛ که دلالت بر جلالت قدر او [می]نماید.

پس سزاوار است که در این مقام آن رساله[1] را در این کتاب نقل کنیم، تا آن که أتم در فائدة باشد، همچنان که می‌فرماید:

* * *

۱. این رساله به نام (بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع) است که در سال ۱۳۰۸ هـ ق به همت «جناب مستطاب جلالت مآب نتیجة العلماء الاعلام آقای حاجی شیخ علی محلاتی حائری دام عزه و علاه) به چاپ رسید. و در صفحه آغاز کتاب صورت و دستخط مرحوم آیةالله میرزا محمّد حسن شیرازی در تقریض بر کتاب آمده است:
بسم الله الرحمن الرحيم: جزى الله تعالى جناب المؤلف، علّامة الزمان، و نادرة الدهر، ادام الله تعالى عزّه و تأييده عن رسول الله ﷺ والأئمة الطاهرين عليهم السلام وأولادهم وذراريهم أفضل الجزاء. حرره الاحقر محمّد حسن الحسيني».
در تحقیق کتاب (انوار المشعشعین) که این رساله در آن آمده است برخی افتادگیها از این چاپ استفاده شده است که در میان [ ] آمده است.

[رسالهٔ بدر مُشَعْشَع در حال ذریّه موسیٰ مُبرقع]

«و بعد، چنین گوید بنده مُذْنِب، مُسمّی به حسین بن محمّدتقی نوری طبرسی، که در این سال فرخنده مآل، بعضی از نجباء [سادات] کشمیر (أیّده الله ووفّقه لما یُحبُّ ویرضی) به زیارت ائمه علیهم السلام عراق، مشرف شد، و چون به ناحیه مقدسه سُرّ مَنْ رآ رسید از این أحقر از حال موسی المبرقع، ابن امام الهمام أبی جعفر محمّد بن علیّ الجواد علیه السلام و ذریّه او سؤال نمود، که آیا قدحی در سادات رضویّه از جهت انتساب [ایشان] به محمّد أعرج پسر أحمد پسر موسی مذکور رسیده ـ چنانچه در بلاد ما شهرت داده ـ یا خیر؟

و حسب خواهش ایشان این چند کلمه در این اوراق ثبت شد، و نام آن را «**بدر مشعشع در حال ذریّه موسی مبرقع**» گذاشتم.

بدان که شیخ فاضل خبیر ماهر، حسن بن محمّد بن حسن قمیّ، که معاصر شیخ صدوق است، و عصرش قریب به عصر سیّد محمّد أعرج مذکور است، و از أهل وطن او است، در «کتاب قم» که مشهور است به «تاریخ قم»، و به جهت کافی الکفاة صاحب بن عبّاد نوشته؛ در نهایت اتقان و احکام است، چنین می‌فرماید ـ بعد از ذکر جمعی از سادات حسینیه که به قم وارد شدند[1]:

---

۱. تاریخ قم: ص۲۱۵.

«و دیگر از سادات حسینیّه از سادات رضائیّه از فرزندان امام رضاعليه‌السلام، موسی بن جعفر بن علیّ بن موسی الرضا صاحب رضائیّه [است].

أبوعلیّ حسین بن محمّد بن نصر بن سالم گوید: که اوّل کسی که از سادات رضویّه که به قم آمد از کوفه، أبوجعفر موسی بن محمّد بن علیّ بن موسی الرِّضا بود؛ در سال دویست و پنجاه و شش از کوفه به قم آمده، و به قم مُقام گرفت، و پیوسته برقع بر روی افکندی، تا آنگاه که عرب قم به او پیغام فرستادند که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون باید رفت.

پس أبوجعفر موسی بن محمّد از قم به کاشان رفت، چون به کاشان رسید احمد بن عبدالعزیز دَلف العِجْلیّ او را اکرام کرد، و ترحیب نمود، و خلعتهای بسیاری و بارگیری‌ها و چندین تجمّل به او بخشید، و مقرر گردانید که هر سال یک هزار مثقال طلا، با یک اسب مُسَّرج به او بدهد. پس أبوالصُّدیم حسین بن علیّ بن [آدم]، و یکی دیگر از رؤسای عرب در عقب او بیرون آمدند، حال موسی از قم پرسیدند، و أهل قم را به سبب بیرون کردن موسی توبیخ و سرزنش کردند.

پس رؤسای عرب را به طلب او فرستادند تا شفاعت کردند، و او را به قم باز آوردند، و بسیاری او را إعزاز و إکرام کردند، و از مال خود از برای او سرای بخریدند، و هم چنین چند سهم از قریه هنبرد و اندریقان و کار چه از برای او از ورثه مزاحم بن علیّ أشعری بخریدند، و بیست هزار درهم از برای او قسمت کردند و به او دادند.

و از غیر أبوعلیّ روایت است که: چون عرب به قم به أبی جعفر موسی بن جعفر بن علیّ بن موسی الرضاعليه‌السلام پیغام فرستادند که تو را از همسایگی ما...».

تمام شد آنچه مقصود بوده نقل از این کتاب شریف، از آنچه متعلق بودند به ذکر حالات موسی مبرقع و ذریّه طیّبه او، چون مؤلف در عصر سبط او ابوالحسن موسی بوده، لهذا اعقاب او در آن جا ذکر نشده.

و از اولاد این ابوالحسن موسی عالم جلیل عبیدالله است، چنانچه شیخ أجلّ عظیم الشأن که علماء اعلام او را در کتب اجازات چنین وصف کردند:

«الشیخ الامام، الحافظ السعید، منتجب الدین، موفق الاسلام، سیّد الحفاظ، رئیس النقله، سیّد الأئمة و المشایخ، خادم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله، أبوالحسن علی بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن الحسن بن الحسین بن علی بن بابویه، که تمام اجدادش از علماء اعلام و روات اخبار ائمه أنام علیهم السلام.

شیخ مذکور که معاصر شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و امثال ایشان است، که کتاب «منتخب» که مخصوص است به ذکر علماء مصنّفین امامیه معاصرین شیخ الطائفه شیخ طوسی تا عصر خودش [را جمع کرده] چنین فرموده:

«السید العالم، عبیدالله بن موسی بن احمد بن محمّد بن احمد بن موسی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام:

ثقة، ورع، فاضل، محدّث، له کتاب «انساب آل الرسول و اولاد البتول»، کتابٌ «في الحلال والحرام»، «کتابُ الادیان والملل».

اخبرنا بها جماعة من الثقات عن الشیخ عبد الرحمن احمد النیسابوری عنه».

حاصل ترجمه این که: سید عالم عبید الله که پسر ابوالحسن موسی است که از «تاریخ قم» ذکر فضائل او شد، ثقه، پرهیزکار و راوی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام، و از تصانیف اوست کتاب در احکام فرعیه، و کتابی در مذاهب مختلفه. خبر داد مرا به آن کتابها جماعتی از ثقات، و از شیخ مفید نیشابوری از سیّد مذکور.

و آنچه نقل کردیم از چند نسخه است که یکی از آنها به خط صاحب کرامات، شمس الدین محمّد بن علیّ جباعی، جدّ شیخ بهائی، و او از خطّ شمس الفقهاء شهید أوّل نقل کرده، و علّامه مجلسی در جلد اجازات «بحار» که تمام آن کتاب را نقل نموده، به همین قسم نقل کرده.

و غرض از این شواهد آن که نسخه‌ای که در نزد شیخ حُرّ عاملی رحمه الله بوده دو

نفر از سلسله اجداد افتاده بود، و ایشان به همین قسم در «أمل الآمل» نقل نمودند، و اشتباه آن بر ناظرین پوشیده نیست، چه نشود در عصر شیخ طوسی به چهار واسطه به حضرت موسی بن جعفرعليه‌السلام برسد.

و بحمدالله نسخه [فهرستِ] منتجب الدین شایع و کثیرالوجود است، هر که خواهد مراجعه نماید، برای او میسّر است.

و مؤیّد این مطلب، و شاهد بر اصل دعوی صحت نسب سلسله جلیله رضویّة مبرقعیّه، آن که شیخ منتجب الدین مذکور «أربعین»ای تألیف فرموده، و در آخر آن سیزده حکایت نقل کرده، و علماء ـ خصوص علّامه مجلسی ـ آن اخبار و حکایات را در مؤلفات خود نقل کرده‌اند.

الحکایة الرابعة:

آنست که می‌فرماید: خبر داد ما را أبوعلیّ بینمان بن جندب بن حسن بن أبی عدی البیّع، حدیث کرد ما را شیخ مفید أبومحمّد عبدالرحمن بن احمد بن حسین الحافظ، حدیث کرد ما را السیّد أبوالفتح عبیدالله بن موسی بن احمد بن الرضاعليه‌السلام، [که] أبامحمّد جعفر بن احمد حدیث کرد ایشان را، و حدیث کرد ما را احمد بن عمران، حدیث کرد ما را عبدالله بن جعفر النحوی، از حارث بن محمّد تمیمی، او از علیّ بن محمّد، که او گفت که:

«دختر أبی الأسود را دیدم که در نزد پدرش حلوائی گذاشته بود، پس گفت: ای پدر مرا از این حلوا بخوران.

گفت: دهان خود را بازکن، پس باز کرد، و مانند لوزی[1] در دهان او گذاشت.

پس أبی الاسود به دخترش گفت: بر تو باد به خرما که نفعش بیشتر خواهد بود، و بهتر سیر می‌کند.

---

۱. بادام.

گفت: این حلوا نفعش بهتر و گواراتر است.

أبوالأسود گفت: این طعام را معاویة برای ما فرستاده، که ما را از دوستی علیّ بن أبی‌طالب عليه السلام برگرداند[1].

دخترک گفت: خدای خیر را از او دور گرداند، که می‌خواهد ما را برگرداند از سیّد مطهّر؛ به وسیله این حلوا که از عسل و زعفران ساخته است، هلاکی و زیان باد برای آن که آن را فرستاده است، و آن که خورنده او باشد.

پس خود را معالجه کرد که آنچه از آن خورده بود قی کرد، و با گریه این دو بیت را گفت:

أبا الشَهْدِ المُزَعفر یابن هندٍ	نَبیعُ الیك إسلاما ودیناً؟!
فلا والله لیس یکون هذا	ومولانا أمیرالمؤمِنینا!

یعنی به سبب عسل و زعفران که به هم آمیخته‌ای پسر هند؛ دین و اسلام خود را به تو می‌فروشم؟ نه چنین است، سوگند به خدای تعالی که این نخواهد شد، و حال آن که مولای من أمیر المومنین است.

و شیخ أبوالفتوح رازی در «تفسیر» خود فرموده که: آن دختر پنج یا شش ساله بود.

و نیز جدّ همین شیخ أبوالفتوح، شیخ جلیل حافظ أبوسعید محمّد بن احمد بن حسین نیشابوری در «أربعین» خود - که آن نیز معروف، و چند نسخه حاضر، و علّامه مجلسی از آن گاهی نقل می‌کند - چنین می‌فرماید:

الحدیث الخامس:

أخبرنا السیّد أبوالفتح عُبیدالله بن موسی بن أحمد العلویّ الرضویّ بقرائتی علیّه، قال: ... الی آخر که حاجی نقل می‌کند در «بدر مُشعشع».

و بعد از نقل این دو حدیث را از آن سیزده حکایاتی که سیّد عبیدالله بن

---

۱. بادام.

موسى مذكور راوى آنها است، مى‌فرمايد:

و [از] آنچه نقل كرديم، معلوم مى‌شود كه از سيّد أبوالفتح عبيدالله بن موسى بن احمد بن محمّد اعرج دو عالم جليل روايت مى‌كنند، و در نزد او قرائت احاديث نموده‌اند، يكى از شيخ مفيد عبدالرحمن بن احمد نيشابورى، و ديگر برادر او أبوسعيد محمّد بن احمد نيشابورى جدّ شيخ أبوالفتوح، و هر دو از اعيان علماءِ امامية، و صاحب تصانيف جليله مى‌باشند.

و مخفى نماند كه أبومحمّد حسن بن محمّد بن حمزه العلوىّ، كه دختر خود را به أبى القاسم علىّ بن أبى عبدالله احمد بن محمّد اعرج داد، و او از بزرگان علماءِ و اعيان فقهاءِ اثنا عشريّه است، شيخ طوسى در «فهرست» خود در حقّ او فرموده:

«حسن بن محمّد بن حمزه بن علىّ بن عبدالله بن الحسن بن حسين بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى‌طالب عليه السلام: مرعشىّ طبرىّ، أبومحمّد، زاهد، عالم، اديب، فاضل بود»،

و نجاشى در حقّ او فرموده كه: «او از أجلّه علماءِ و فقهاءِ ماست».

و سايرين نيز به امثال اين كلمات او را ستوده‌اند.

و علىّ بن محمّد عميد كه دختر خود را به أبى جعفر پسر أبوالحسن موسى بن احمد بن محمّد أعرج داد -كه در «تاريخ قم» سنه زفاف او را ضبط نموده - پسرِ ابن عميد كاتب كه وزير ركن الدوله، و از تلامذه و تربيت كرده أبى عبدالله احمدبن محمّد بن خالد برقى بوده، پس از پدر ركن الدوله او را وزير كرد، و پس از او رتبهٔ وزارت به صاحب بن عبّاد كه مصاحب پدرش بود رسيد، و اين علىّ ملقب بوده به ذى الكفايتين، و كنيه او أبوالفتح. و جلالت و كمال و فضل و دانش او و پدرش در كتب سير و تواريخ مذكور است.

و نيز مستور[1] نماند كه مراد از رؤساى عرب كه از «تاريخ قم» گذشت -كه

---

۱. مستور: پوشيده، در «أصل»: مسطور.

ایشان موسی مبرقع را إکرام و إعزاز کردند، آن قدر از اموال و عِقار دادند که او مستغنی شد، و نیز فرزندزاده او أبوعلیّ محمّد بن أحمد بن موسی را معزّز و مکرم داشتند - طائفه جلیل أشعریه‌اند، که سبب آبادی قم شدند، و در میانهٔ ایشان از عهد جناب حضرت صادق علیه السلام تا قریب به عصر شیخ طوسی رحمه الله در هر طبقهٔ آن قدر از علماء و اعیان، و روات و محدثین، و مؤلفین و موثّقین، و مصنّفین و صاحبان مقامات عالیه بودند، که سبب حیرتست، و کمتر کتاب حدیثیست که در هر صفحهٔ آن از روات اشعریّین نباشد، و اگر خوف إطاله و تنگی وقت نبودی به اسامی شریفه جمله‌ای از ایشان اشاره می‌شد.

و نیز باشد که ذریّه طیبهٔ موسی مبرقع در قدیم معروف به رضائیّه بودند؛ چنانچه صاحب «تاریخ قم» در حالات حضرت جواد علیه السلام گفته:

«اولاد او علیّ العسکری علیه السلام، و موسی مبرقع جد رضائیّه به قم، و خدیجه، و حکیمه، و أمّ کلثوم، و مادر ایشان أمّ ولد بوده است».

و نیز در آن تاریخ فرموده که:

«به من رسید ه که رضائیّه دختران خود را به شوهر نمی‌دادند، زیرا که کسی هم سر و هم کفؤ ایشان بود نمی‌یافتند، و از برای موسی بن جعفر علیه السلام بیست و یک دختر بوده است، و از این جهت هیچ یک از ایشان به شوهر نداده؛ تا غایتی که این معنی در میان دختران و خوهران ایشان عادت شده است. و محمّد بن علیّ الرضا علیه السلام ده وقف کرده است بر دختران و خواهران که شوهر نکرده، و از ارتفاعات این دهاتها نصیب و قسط کرده رضائیّه که به قم بودند، از مدینه به جهت ایشان می‌آوردند».

و نیز در آخر احوال سِتیّ فاطمه خواهر امام رضا علیه السلام که در قم مدفونست گفته[1]:

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۱۴.

«و چون پس از او خواهر او[1] میمونه ابنة الرضائیّه، و او را نیز در آنجا دفن کردند، و قبهٔ بر سر تربت ایشان نهادند، متّصل به قبه فاطمه علیهاالسلام، و در این دو قبه شش قبرند».

از این قرار مسطور است:

«قبّه أوّل: ستی فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه‌السلام، [و] قبر أمّ محمّد دختر موسی مبرقع، خواهر محمّد بن موسی،

قبر دیگر أمّ اسحاق جاریه محمّد بن موسی.

و در قبه ثانیه: قبر أمّ حبیب جاریه أبی علیّ محمّد بن احمدالرضا ابن کنیزک مادر أمّ کلثوم دختر محمّد بوده، و قبر أمّ القاسم دختر علیّ کوچک کوکبی، قبر دیگر میمونه مال دختر موسی خواهر محمّد بن موسی»

پس واضح و روشن و هویدا و مبرهن شد که سلسلهٔ علیّه جلیله رضویه که منتهی می‌شوند به موسی مبرقع، بلکه به پسر موسی احمد - چه از محمّد بن موسی برادر احمد بن موسی فرزندی نماند - در قدیم الایأمّ معروف و مشهور در بلدهٔ طیّبه قم که دارالایمان، و محل أمان شیعیان، و مجمع علماء و محدّثین و کهف ذریّه طیّبه بود، ممتاز و سربلند، بلکه به نقابت و ریاست سادات علویّه - از حسنیه، و حسینیة، و موسویه، و عمریه ـ أولاد عمر بن علیّ علیه‌السلام -که در قم و آبه و کاشان و نواحی آن بلاد متوطن بودند مفتخر، و رسومات وظایف آن جماعت به دست ایشان، بلکه وزراء عضام و فقهای کرام باقرب جوار، و اطلاع بر خفایا و اسرار، با ایشان مواصلت و مناکحت می‌کردند، و پس از مراجعت از مکه معظّمه شهر قم را برای ایشان آئین بستند، و زینت می‌دادند، وزیر معظّم صاحب الجلیل کافی الکفاة اسماعیل بن عبّاد به جهت تهنیتِ قدومِ از حجِ بیت الله الحرام، و معاودت به منزل و مستقر خود، مکاتبه و مراسله می‌کرد.

---

۱. مقصود از (او) دختر نخست محمّد بن موسی مبرقع است نه فاطمه بنت موسی علیهاالسلام.

و از ایشان بود سیّد عبیدالله بن موسی که علماء اعیان، و بزرگان دین، او را در سلسلة علماء ذکر نموده‌اند، و او را به سیادت و علم و فضل و زهد و ورع و رضویّه ستوده‌اند، و مَهَره[1] محدّثین در کتب معتبره خود از او روایت نموده‌اند، و با نهایت اطلاع و خُبره، و هم وطنی و اتحاد بلاد، و قُرب عصر، بلکه مجاورت آباء و اجداد و ذریّه و اولاد، ایشان را در کتابی که برای مثل صاحب بن عبّاد، که مجمع علم و فضل و دانش، و معدن کمال و بینش بود، جمع و ضبط نمود، که العیاذ بالله که اگر خود مؤلف ثقه و عدل نباشد، به ملاحظه عرض و ناموس، و خوف از نوشتن خلافی برای چنان شخص معظمّی نتواند خلافی بنویسد، و خود را مفتضح کند، با آن که خود صاحب «تاریخ قم» معدود از علماء است، و محسوب در فضلا است، و عالمِ خبیر بصیر میرزا عبدالله اصفهانی، تلمیذ علّامه مجلسی در کتاب «ریاض العلماء» -که ده جلد است - می‌فرماید:

«الشیخ الجلیل الحسن بن محمّد بن الحسن القمی، من أكابر قدماء علماء الاصحاب، ومن معاصری الصّدوق، ویروی عن الشیخ حسین بن علیّ بن بابویه أخ الصدوق، بل عنه أیضاً، وقد عوّل علیّه الاستاد الاستناد في «البحار» وقال: إن: كتابه معتبرٌ، وینقل عن كتابه المذكور في المجلد المزار من «البحار» وغیره.

ویظهر من رسالة الأمیر المنشی في «احوال بلدة قم و مفاخرها و مناقبها أنّ اسم صاحب هذالتاریخ هوالاستاد أبوعلیّ الحسن بن محمّد بن حسن الشیبانی القمیّ»

یعنی شیخ جلیل حسن بن محمّد بن حسن قمی، از بزرگان قدمای اصحاب، و از معاصرین شیخ صدوق است، و روایت می‌کند از شیخ حسین بن علیّ بن بابویه قمی برادر صدوق ـ بلکه از خود صدوق نیز روایت می‌کند ـ و اعتماد کرده بر او استاد استناد - یعنی علّامه مجلسی - در «بحار» و فرموده که: کتاب او معتبر

---

۱. مَهَره: جمع ماهر.

است، و نقل می‌کند از کتاب «تاریخ قم» در جلد مزار «بحار» و غیر آن.

و ظاهر می‌شود از رساله أمیر منشی در «احوال بلده قم و مفاخر و مناقب آن»، آن که اسم صاحبِ «تاریخ قم» استاد أبوعلیّ حسن بن محمّد بن حسن شیبانی قمیّ است.

و نیز صاحب «ریاض العلماء» فرموده که: خواهد آمد در باب سیّم محمّد بن حسن قمی، (وگمانم آنست که او پدر این شیخ باشد و آن جلد در نزد حقیر حاضر نیست).

و نیز فرموده: «بدان که برای این مؤرّخ فاضل برادریست فاضل، و او أبوالقاسم علیّ بن محمّد بن حسن کاتب قمیّ است، چنانچه ظاهر می‌شود از این کتاب أیضاً، و بیشتر فوائد این کتاب که متعلق است به احوال خراج قم، و بعضی حالات او مأخوذ است از او». انتهی

و شاهد بر صدق این مقال، یعنی «تاریخ قم» آن که در اوّل کتاب، در ذکر سبب سیّم از برای تصنیف آن گفته که:

«برادرم أبوالقاسم علیّ بن محمّد بن حسن الکاتب مراگفت: چون به شهر قم رسیدم، تفحص بسیار کردم، باشد که کتابی از أخبار قم بدست آورم؛ مقدور نشد، پس به غایت من حریص گشتم در تصنیف این کتاب، و بیشتر از آن اخبار در مدت حکومت برادرم به قم تحصیل کردم، و بدست آوردم»

و علّامه مجلسی‌رحمه‌الله در فصل اوّل در مقدمه «بحار» که در ذکر کُتُب معتمده است که در نزد ایشان بوده، می‌فرماید:

«و تاریخ بلدة قم، للشیخ الجلیل حسن بن محمّدبن حسن القمی‌رحمه‌الله».

و در فصل دوم آنجا می‌فرماید:

«و تاریخ بلده قم کتاب معتبر، و بسیاری از علماء از این کتاب شریف نقل کرده‌اند، که ذکرش موجب تطویل است».

و از مضحکات عجیبة، بلکه از مصیبتهای هائله فظیعه، که کاشف از قِلّت

مبالات، و بی‌باکی عوام است در کیش و آئین خود، آن که شنیده شد از جماعتی از ثقات که جمعی از بی خبران از طریقه و مذهب هستند، نسبت شُرب خمر ـ نعوذبالله ـ به موسی مبرقع می‌دهند، و ذریّه او را أولاد شراب خوار می‌نامند، و به این قناعت نکرده، فرزندان أبوعلیّ محمّد أعرج را به جهت نسبت قبیحه به زوجهٔ او، از او نفی می‌کنند.

و این سیّد أنام همانست که از کثرت فضائل و مناقب، و تقوی و سکوت نفس، و حُسن رفتار، والی قم او را تشبیه به ائمه کرده، قابل امامت می‌دانست. و تاریخ ولادت فرزند او أبوعلیّ احمد را صاحب «تاریخ قم» به جهت بزرگی مقام پدرش ضبط کرده، و خودش در قم بوده، و دیده کسانی را که در آن سال حاضر بودند، و از ایشان نقل آنچه خود ندیده نموده. و إتقان و إحکام محدّثین قم بر همه علماء؛ بلکه عوام شیعه معلوم و ظاهر است؛ که اگر شخصی از ضعیفی یا مجهولی یا دروغ‌گوئی روایت می‌کرد، او را اطرد و منع می‌کردند، و از او کناره می‌کردند، و روایت نمی‌کردند، هر چند بزرگ و صاحب شأن و منزلت بود.

و از عجائب روزگار آن که پس از هزار سال جمعی از سُفهاء الاعلام از بلدی که هزار فرسخ دور از مرکز علم و کمال، و ارباب دانش و خبرت و اطلاع است، چنین جسارت کنند، و به خانواده رساله و ذریّه طیّبه افترا ببندند، و ایشان را قذف کنند، و سادات علماء را حرام زاده شمارند، و بر احفاد ایشان طعن زنند، و سُخریه کنند، و رئیس این سفها أمر به این روشنی را چنان مشتبه کاری نماید، و غلط اندازی نماید، که علماء اعلام هند ـ کثّرهم الله تعالی ـ را در زحمت، و رنج نوشتن کتاب و رساله اندازد، که این حرفهای دروغ، و این نسبتهای بی‌اصل، و این کلمات ناشایسته بی‌مأخذ و دلیل است.

خرابی دین خاتم النبییّن صلّی الله علیه و آله به اینجا رسیده، که علاوه بر آن که أجر رسالت آن رسول معظّم، که مودّت و محبّت ذوالقربی بوَد از میان رفته، دامان ایشان از لوث افترا و اکاذیب جاهلان و مفتریان، و أهل بدع باید آلوده و ملوّث

شود؟! نستجیر بالله تعالی از این جرئت و جلادت، و خُبث فطرت و شقاوت، که به جهت متابعت هویٰ، و موافقت مطرود علماء، خود را داخل در خُصَماء آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم کرده، و به عقوبت چندین معصیت کبیره گرفتار نموده، بلکه هزارها به جهت کثرت ابتلای به این کلمات ناشایسته در مجالس و محافل، و شکستن قلوب سادات أبرار؛ از طعن و قذف بر أجداد أطهار ایشان، و به این شناعت گفتار، و آزردن قلوب ذریّه اطهار امید شفاعت و دستگیری از جدّ أکرم ایشان داشتن؛ نهایت سفاهت و بدعت و بی‌حیایی و جهالت است.

و از عجائب مناقضات کارهای این جماعت آن که، به جهت شُبهه، بلکه منعِ همان رئیس مطرود علماء، از بدگفتن به بعضی که بدی ایشان در رفتار و گفتار ضروری مذهب است منع کنند، و آن را منکر شمارند، و این نسبت قبیحه را به شجره طیّبه دهند، و از این افترا و بُهتان خوف و هراستی ندارند.

بلی محتمل است که موسی در عنفوان و غرور جوانی شُرب نبیذی[1] کرده، که به سبب آن خود را متهم نموده؛ پیش از مهاجرت به قم و به وطن در آنجا، ولکن این احتمال مجوّز نسبت، و مصحِّح قذف و شماتت ذریّه او نخواهد شد.

أمّا به سبب احتمال، پس به جهت خبری که شیخ مفید در «ارشاد» نقل کرده از حسین بن حسن حسینی، از یعقوب بن یاسر، گفت که:

متوکل می‌گفت: وای بر شما! که خسته کرد مرا أمر پسر رضا علیه السلام، و کوشش کردم که با من شراب خورد، پس امتناع نمود، و سعی کردم که در این باب مورد و محلی بیابم - یعنی او را به این کار وادار نمایم - پس راهی به او نیافتم.

پس بعضی از حاضران به او گفتند که: اگر از ابن الرِّضا - یعنی حضرت امام علیّ النقی علیه السلام - آنچه می‌خواهی، پس برادری دارد موسی نام که او مشغول لهو و لعب می‌شود، و عشق بازی می‌کند، و بی‌پروائی کند، پس او را حاضر کن، و این

---

۱. نبیذ: آب جو.

کارها را از او شهرت بده؛ که این منتشر می‌شود به اسم ابن الرضاعليه‌السلام که چنین کرد، و مردم فرق نمی‌کنند میانه او و برادرش، هر که او را شناخت برادرش را نیز به مثل کارهای او متهم کند.

پس گفت: بنویسید که او را به اکرم روانه کنند.

پس او را به اعزاز روانه نمودند.... تا آخر آن مطالبی که عن قریب گذشت.

و بعد از اتمام کلام مفید در «ارشاد» حاجی مذکور می‌فرماید.

پس گوئیم أوّلاً: که حال این دو نفر که راوی خبرند مجهول، بلکه أصلاً در کتاب رجال ذکری از ایشان نیست، بلکه یعقوب راوی متن خبر ظاهراً از بستگان خود متوکل باشد، که بر مطالب قبیحه نهانی او واقف، و در آن مجلس حاضر بوده، و شاید پسرِ یاسر خادم مأمون باشد که در باب حالات حضرت جوادعليه‌السلام ذکری از او شده.

و خبر را اگرچه مثل شیخ مفید نقل کرده، که مقّدم علماء، و شیخ محدّثین و متکلمین و فقها است، بلکه غیر او نیز إمّا در باب فضائل و مناقب در نقل أخبار مسامحه و مساهله داشتند، بلکه اگر راوی از مخالفین و اعداء باشد، در ذکر آن بیشتر اعتنا داشتند، و لکن این دلالت بر اعتماد نکند، چه اگر فرض کنیم که در آن حکمی شرعی باشد؛ از واجبی یا حرامی یا حلالی، هرگز به آن خبر آن را ثابت نکنند، و به آن مضمون فتوی ندهند، بلکه اگر متضمّن جرح و تفسیق کسی باشد به خبر ضعیف حکم به ضعف و فسق آن شخص نکنند، و لهذا مکرّر در کتب رجالیّه أخبار ضعیف، که به مراتب أقوی از این خبرند، که در مذمّت بعضی از روات رسیده علماء طرح کردند، و اعتنا نکردند.

و ثانیا: معارض است باخبری که أقوی است از آن خبر، چنانچه شیخ کلینی در «کافی» روایت نموده به أسناد خود از احمد بن أبی خالد غلام أبی جعفر - یعنی حضرت جوادعليه‌السلام - که او حکایت کرده که:

آن حضرت او را گواهی گرفت بر این وصیت که نسخه شد شهادت

احمد بن أبی خالد ـ غلام أبی جعفر علیه السلام یا آزاد کرده او ـ:

«بدرستی که أباجعفر محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی‌طالب، گواهی گرفت او را که آن جناب وصیّ قرار داد علیّ پسرش را بر نفس خودش و خواهرانش، و قرار داد أمر موسی را هنگامی که بالغ شود با خودش، و قرار داد عبدالله بن مشاور را قیّم بر ترکه خود؛ از مزارع و اموال و مصارف آنها و بنده‌ها، و غیر آنها، أمّا چون علیّ بن محمّد علیه السلام بالغ[۱] شود برگرداند عبدالله بن مشاور در ردّ در روز بلوغ به سوی او، که خود رسیدگی نماید به امور خود و خوهرانش، و بگرداند أمر موسی را به سوی خودش.

یعنی بعد از بلوغ که رسیدگی به امور و به کارهای خود بعد از عبدالله و علیّ بن محمّد، بر همان شرطی که پدرانشان یعنی حضرت جواد علیه السلام کرده در أملاکی که وقف بر آنها نموده، یعنی حضرت هادی و موسی تصرف کنند در موقوفات آن جناب به نحوی که قرار داده، و این در روز یکشنبه است، که سه شب از ذی الحجّة گذشته، در سال دویست و بیست».

و نوشت احمد بن أبی خالد شهادت خود را به خط خود، و گواهی می‌دهد حسن بن محمّد بن عبدالله بن حسن بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی‌طالب علیه السلام که او را جوانی می‌گویند بر مثل شهادت احمد بن أبی خالد که در صدر کتابست، و نوشت شهادت خود را به دست خود.

و این خبر صریح است، و تصریح شده که موسی از جانب پدر بزرگوار خود مستقلاً متولّی بود بر جمله‌ای از موقوفات آن جناب؛ که در حین بلوغ بی‌مشارکت احدی ـ حتی برادر بزرگوارش ـ خود متصرف باشد در آنها، و

---

۱. در حاشیه «اصل» آمده است: چون موسی از حضرت هادی کوچکتر بود، پس مدتی اموال او و موقوفات متعلقه به او در دست عبدالله بن مشاور بود، وچون آن حضرت بالغ شد در دست آن جناب بود. پس تصرف موسی در آنها بعد از تصرف آن دو نفر خواهد بود. «منه دام مجده».

تولیت اوقاف از جانب امام(ع) از شواهد عدالت و امانت و دیانت و کیاست است، چنانچه بر أدنیٰ متشرعی مخفی نیست. از جمله موقوفات ده قریه بود که وقف کرده بود بر دختران عزب ذرّیه طاهره.

و چگونه شیعه راضی می‌شود که امام(ع) به آن مرتبه و مقام، شراب‌خوارِ را متولی کند، و ظالم و فاسق را معین و ناصر و مروّج شود؟! و أمر دیگران را به دست او دهد؟! حاشا و کلّا که أحدی چنین احتمالی دهد.

و مخفی نماند که قیّم قراردادن حضرت جواد و عبدالله بن مشاور[1] را بر اموال، نه به جهت عجز حضرت امام علیّ النقیّ(ع) بود در حفظ آنها (العیاذ بالله)، بلکه به جهت تقیّه از قضات جور بود، که چون حضرت امام علیّ الهادیّ(ع) صغیر و کوچک بود، در نزد آنها مثل سایر صغارِ دیگر که قابل حفظ مال نیستند و شرعاً مهجورند، بایست آنها را حبس کرد تا بالغ شوند، لهذا قیّم قرار دادند که به چنگ آن گُرگان نیفتند.

ثالثا: گویند، این کلمات، و نسبت دهنده این همه شنایع از أتباع متوکل بودند، که به شهادت تمام ایشان در شرع مطهر ثابت نشود نه جرحی و نه تعدیلی، خصوص در حقّ کسی که او را دشمن دارند، و همه قسم اهانت و آزار دربارهٔ او روا دارند، و بسا هست که از او لغزشی سرزده و آنها شنیده‌اند، و باقی اعمال را که خود مرتکب و مزاول آن بودند بر آن قیاس نمودند.

رابعاً: به جهت کمی سن، و قلّت معاشرت با امام، از روی جهالت شاید خود را مجبور دانسته، و از این جهت فرمودهٔ آن جناب را ردّ نموده.

أمّا قلت سن در آن زمان، به جهت آن که این قضیّه ـ بر فرض صحت ـ سه سال پیش از کشته شدن متوکل است، و او در سنه دویست و چهل و هفت مخلوق این سرای را مستریح کرد، و وفات حضرت أبی الحسن الهادیّ(ع) در

---

۱. در حاشیه «اصل» آمده است: «مساور» با سین و شین هر دو دیده شده.

سنه دویست و پنجاه و چهار بود، و عمر مبارکش چهل سال بوده، و آن قضیه در سال دویست و چهل و چهار خواهد بود، پس سنّ مبارک آن جناب ـ بر فرض صدق آن خبر ـ در آن وقت سی سال، باشد و آن حضرت از موسی بزرگتر بود.

و أمّا قلّت معاشرت، به آن سبب که پدر بزرگوارش را ندید؛ مگر در حال کودکی، و گمان می‌برده که در حال رضاع[1] باشد، چنانچه از تاریخ ولادت برادر معظّم او، و تاریخ حرکت حضرت جوادعليه‌السلام از مدینه به بغداد معلوم می‌شود، و برادر معظّمش حضرت هادیعليه‌السلام مدتی قبل از آن به سامره آمده بود، پس ایّام معاشرت او به آن جناب در ایّام صبا و اوایل بلوغ بوده، و در وقت تحصیل مراتب علوم و احکام دین در مدینه بی‌مربّی بوده، و به این مقدار نادان کاری، بلکه ارتکاب شُرب نبیدی، که فی الجمله إشعاری دارد آن خبر، بُعدی ندارد از او. پس از معاشرت اهل دانش و معرفت در آنجا و در کوفه، مقامش به آن جائی رسید که رؤسای عرب قم او را آن قدر اعزاز و اکرام نمودند، و اموال بخشیدند. و در آن طبقه بود، و در میان ایشان مثل احمد بن اسحاق، و احمد بن محمّد بن عیسی أشعری، و محمّد بن یحیی، و امثال ایشان که جمع کرده بودند میان ریاست دنیا و آخرت، و علماء در کتب حدیث از او روایت می‌کنند، چنانچه شیخ کلینیرحمه‌الله ثقة الاسلام در باب آخر میراث الخنثی از «کافی»، و شیخ طوسیرحمه‌الله در «تهذیب» در باب میراث، و حسن بن علی بن شعبة در «تُحف العقول»، چنانچه سیّد عالم فاضلِ معاصر[2] (ایّده‌الله تعالی) در «سیادةالسادة» خبر او را نقل فرموده.

و خامساً: از حقوق عظیمه اخوان مؤمنین ـ چه رسد به سادات مکرّمین ـ

---

۱. رضاع: شیرخوارگی.

۲. سید أبوالقاسم رضوی قمّی لاهوری، معاصر محدّث نوری، و نویسنده کتاب (سیادة السادة). در پاورقی «اصل» آمده است: مقصود جناب عالم فاضل کامل مولوی سید ابوالقاسم شاهی است که در لاهور می‌باشد.

سَتر معایب، و اخفای معایب و قبایح افعال و اقوال ایشانست، به همان نحو که انسان خود دوست دارد که خداوند قبایح و ذمایم رفتار و گفتار او را از همه آدمیان، بلکه از تمام، أعم انسان، از آسمان و زمین، و أصناف ملائکه و زمانها، بلکه از جوارح ستر نماید، که ندانند، و اگر دانستند فراموش نمایند، و تاکید بسیار در آیات و أخبار در این باب شده، حتی حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «مؤمنی را ببینم بر فاحشهٔ، او را می‌پوشانم به جامهٔ خود، که دیگران نبینند».

و این مقام شرح ردّ و قبول خبر نیست که جایز باشد ذکر معایب راوی و مفاسد کارهای او، و آن تاکید درستی و کتمان، و این جواز در مقام کشف حال خبر در معایب محقّقه و قبایح ثابته است، نه مثل نسبت شُرب خمر است به آن سیّد مکرّم، که راهی برای ثبوت آن در شرع نیست، و از آن رقم مطالب نیز نیست که بتوان در مستند آن مسامحه و مساهله کرد، و به هر خبر ضعیفی متمسک شد، و البته آن که بی‌مستند شرعی چنین نسبتی به هر مؤمنی دهد مستحقّ عقوبات دنیوی و اخروی خواهد بود، و در چندین خبر معتبر وارد شده که افترا و بهتان بر بریئی سنگین‌تر است از کوهای استوار.

و سادساً: آن عمل زشت، بر فرض صدق صدور از آن سیّد معظّم، سبب جواز طعن بر ذریّه ایشان نخواهد بود به مذهب هیچ مسلمی، و اگر طعن زننده غیر سیّد باشد؛ که غالباً رشته نسب پدرانش[1] منتهی می‌شود به بت‌پرستان و مجوسان، و سایر مشرکان، علاوه بر عدم جواز، و ارتکاب محظور، پرده حیا و حجابِ شرم را بالمرّة از خود برداشته، که چنان مردمان کَفَره در صدد عیب‌جوئی و عیب‌گوئی ذرّیه بَرَرة برآمده، به جهت صدور یک قبیح!

شیخ جلیل حسین بن سعید اهوازی، در کتاب «زهد»، روایت کرده از جناب باقر علیه السلام و جناب صادق علیه السلام، که فرمودند:

---

۱. مقصود برخی از معاندین و دشمنان ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله در هند می‌باشند.

«أبوذر در عهد رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردی را سرزنش کرد به مادرش، و به او گفت: ای پسر سیاه ـ و مادرش سیاه بود ـ

پس رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: سرزنش می‌کنی او را به مادرش ای أبوذر؟!

پس پیوسته أبوذر رخسار و سر خود را بر خاک می‌مالید تا آن که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از او راضی شد».

و ما در باب چهارم از کتاب «کلمة طیبه» از فضائل و مناقب این سلسله جلیله، و دوحه علویّه، و فضل رعایت و احسان به ایشان، از اخبار و لطایف حکایات شرحی داریم، و سالکان جادّه مستقیم را چاره از رجوع و مطالعه آن نیست.

و مناسب آن که ختم کنیم این اوراق را به ذکر خبر شریفی که در آن دستورالعمل است برای رفتار با سادات زشت کردار، و بزرگی عقوبت بی‌اعتنائی به ایشان، که از آن معلوم خواهد شد طریق معاشرت، و آداب سلوک، با نیکان یا مجهول الحال ایشان:

شیخ متقدم در کتاب «تاریخ قم»[1] فرموده:

«اول کسی که از سادات حسینیه به قم آمد، أبوالحسن حسن[2] بن حسین بن جعفر بن محمّد بن اسماعیل بن جعفر الصادقعليه‌السلام بود، و از مشایخ قم روایت است که أبوالحسن شرب خمر آشکارا کردی، و احمد بن اسحاق او را اذن نداد که داخل شود بر او. همین که احمد در سُرّ مَنْ رآ رفت حضرت امام حسنعليه‌السلام او را اذن نداد که داخل شود بر او.

عرض کرد: تقصیر من چیست؟

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۱۱.

۲. در «تاریخ قم»: حسین، و در حاشیه «اصل» به اختلاف نسخه و ضبط حسن و حسین اشاره شده است.

فرمودند: چرا یکی از فرزندان ما را از در خانه خود او راندی؟

عرض کرد: نهی از منکر بود.

فرمودند: ای احمد، نباید با سادات این نوع رفتار کنی...» تا آخر آن مطالبی که ما در این کتاب در باب اعقاب اسماعیل بن امام جعفر صادقعليه‌السلام به قم ذکر نمودیم، و دیگر تکرارش نکنیم، پس رجوع به آن مقام کن.

پس بعد از ذکر کیفیت رفتار احمد بن اسحاق قمی با او، و حضرت امام حسن عسکریعليه‌السلام با احمد بن اسحاق فرمود: که به نظر حقارت نباید به سادات علویّه نظر کنی، که گرفتار آئی.

پس بعد از اتمام آن حاجی می‌فرماید:

و مخفی نماند که این احمد بن اسحاق از بزرگان علماء و اصحاب ائمه بوده، و از سُفراءِ ممدوحین، و وافد[1] قمییّن به سوی ایشان، و وکیل اوقاف، و خاصّه حضرت امامعليه‌السلام، و خدمت چهار امام رسیده.

و شیخ صدوق در «کمال الدین» حدیثی مبسوط نقل کرده، و در آخر آن مذکور است که احمد بن اسحاق در سُرّ مَنْ رآ از حضرت امام حسن عسگریعليه‌السلام پارچه‌ای خواست به جهت کفن خود، پس حضرت سیزده درهم به وی داد، و فرمود: این را خرج مکن مگر از برای نفس خودت، و آنچه خواستی بتو می‌رسد.

شیخ جلیل سعد بن عبدالله قمّی راوی خبر می‌گوید: چون از خدمت مولای خود مراجعت کردیم، و به سه فرسخی حُلوان که الان معروفست به (پل ذهاب) احمد بن اسحاق تب کرد، و سخت ناخوش شد که ما از او مایوس شدیم.

چون وارد حلوان شدیم در کاروانسرایی منزل نمودیم، و احمد بن اسحاق فرمودند: مرا امشب تنها گذارید، و به منازل خود روید.

---

۱. وافد: فرستاده.

هر کس به منزل خود رفت، به نزدیک صبح در فکر افتادم، پس چشم خود را باز کردیم که ناگاه کافور خادم مولای خود أبی محمّد امام حسن عسکری علیه السلام را دیدیم که می‌گوید: أحسن الله بالخیر عزاءکم ورزیّتکم.

پس گفت: از غسل و کفن صاحب شما فارغ شدیم، پس برخیزید او را دفن کنید، پس بدرستی که او عزیزترینِ شما بود به قرب او به خداوند از نزد آقای شما، پس از چشم ما نهان شد.

کسی به این مقام و منزلت، به جهت آن جزئی جسارت، که آن را هم به جهت نهی از منکر کرده بود ـ نهایت آن خطا در تشخیص محل کرده، که در نهی هر کسی باید رعایت حال و مقام او را کرد، و به مناسب حال آن مراتب نهی از منکر را إعمال نمود ـ امام با آن همه خدمات چنین او را طرح کرد و توبیخ نمود!

پس وای به حال آنها که نه خدمتی کرده، و نه خلاف و خرابی، از سیّد خود بی‌داعی شرعي، و خیال نهی از منکر این همه جسارتها و بی‌ادبی به سادات عظام کنند، که باید مترقّب باشند غضب خداوند جبّار، و خصمی احمد مختار، و آل اطهار او را؛ در آن روز که «**لایَنْفَعُ مالٌ وَ لاَبَنُون إلاّ مَنْ أتی الله بِقَلْبٍ سَلِیم**»، و شفاعت نبیّ رحیم و امام کریم، صلوات الله علیهم[1].

* * *

---

۱ . در انجام این رساله آمده است: «وفرغ من تنمیق هذه الرسالة الانیقه، العبد المذنب حسین بن محمّد تقی النوری الطبرسی فی شهر ربیع الاول سنة ۱۳۰۸».

صورت سؤال و جواب مسأله‌ای است که از سرکار حجة الإسلام آقای حاجی میرزا محمّد حسن شیرازی دام ظله العالی سؤال کرده، و جواب فرموده‌اند:

«**سؤال:** سادات رضویّه صحیح النّسب از أهل کشمیر، سلسله نسب خود را تا موسی مبرقع فرزند ارجمند حضرت امام محمّدتقی (علیه و علی آبائه الصَّلاة والسّلام) می‌رسانند، و بعضی جهّال این اشتباه در عوام انداختند که از موسی المبرقع یا از محمّد أعرج ـ که از نواده آن بزرگوار است ـ عقب باقی نمانده است، به سبب آن به فقرای سادات رضویّه ضرر کلی رسیده.

جواب با صواب مرقوم فرمائید».

جواب

بسم الله الرحمن الرحیم

«آنچه متّفق علیه نسّابین است، بقای نسل محمّد أعرج است؛ از سید احمد، که مکّنی است به أبی عبدالله. و نقابت قم ـ چنانچه در «عمدة الطالب» و «تاریخ قم» است ـ راجع به او بوده، و أولاد و أحفاد او در قم نقابت طالبیّین داشتند، و از جمله أشراف أهل بیت محسوب می‌شدند، و حالات ایشان در «تاریخ قم» که از کتب معتمده شیعه است معلوم می‌شود.

و از أحفاد او است سید عُبیدالله بن موسی بن احمد که ترجمه او در «فهرست» شیخ منتجب الدین مذکور است، و از جمله مشایخ شیعه بوده، و أولاد او غالبا در قم و ری بودند، و از آنجا به قزوین و به همدان و خراسان و کشمیر و هندوستان و سایر بلاد منتشر شدند، و الآن در بلاد شیعه از أعظم و أعزّه طوایف سادات و أشرافند ـ زادهم الله مورداً وشرفا».

حرّره الأحقر محمّد حسن الحسینی.

* * *

انتهی کتابه، و رَفع فی الخُلْد مقامه.

مؤلف این کتاب محمّد علی گوید: که تمام مطالب کتاب «بدر مشعشع» را در این کتاب مذکور شد، مگر حدیث خامس که سید عبیدالله راوی او بود، که آن حدیث در جلد سیّم در ترجمه سیّد عبیدالله بیاید إن شاءالله تعالی.

پس این حقیر مناسب آن دیدم که در این مقام از برای کیفیت سلوک با ذریّه پیغمبرﷺ، حدیثی از کتاب «فضائل السادات» که از تألیفات سید محمّد أشرف، سبط جلیل سیّد الحکماء والمحقّقین، الملقّب به میرداماد است نقل کنیم، وآن حدیث از این قرار است که:

«سبیعه دختر أبی لهب از مکه هجرت نمود و به مدینه آمد، شخصی به او گفت که: دفع نمی‌کند از تو، هجرت تو، عذاب و ننگ را، تو دختر حَطَب النّاری[1]!

پس سبیعه خدمت رسول أکرمﷺ رسید، و عرض کرد آنچه را که از آن شخص شنیده بود.

پس آن حضرت شدید شد غضبش، و بعد از آن به منبر بر آمد، و فرمود:

«چه می‌رسد به خاطر جمعی که آزار می‌کنند مرا، به سبب آزار نمودن نسب و صاحبان رحم من!

آگاه باشید و بدانید که کسی که آزار کند ذوی نسب مرا، و صاحبان رحم مرا، پس مرا آزار کرده، و کسی که آزار کند مرا، پس به تحقیق که آزار کرده است خدا را».

و از لفظ «ذوی رحم» که به عنوان جمع مذکور شده، مستفاد می‌شود شمول جمیع أقارب آن حضرت را.

و این حدیث صریح است در آن که حرمت نسب و اقرباء رسول خداﷺ هر چند بعید باشند؛ مرعی باید داشت، و أمر سهلی که باعث ملال ایشان شود،

---

۱. اشاره به آیه شریفه (وامرأته حَمّالة الحَطَب) که مقصود اُمّ جمیله همسر أبو لهب است، وسبیعه دختر اوست.

هر چند حقّ باشد به عنوان طعن به ایشان نمی‌توان گفت، والّا ایذاء پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده خواهد بود، و به لعن أبدی گرفتار خواهد بود.

و حجّت بر این مدّعی است، این آیه کریمه که: ﴿إنّ الّذِینَ یُؤذُونَ اللهَ وَرَسُولَه لَعَنَهُم اللهُ في الدُّنیا وَالآخرةَ وأعدَّلَهُم عَذاباً مُهِینا﴾[1].

یعنی: به درستی که آنان که ایذاء می‌کنند خدا و رسول خدا را، لعنت کرده است ایشان را خدای تعالی؛ در دنیا و آخرت، و مهیّا کرده است از برای ایشان عذابی خوارکننده.

پس ایذاء أقرباء حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حرام و موجب لعن است، و اکرام و احترام ایشان ـ موافق این حدیث و غیر این ـ لازم است».

انتهی کلامه و رفع مقامه.

پس غرض از ذکر این حدیث آنست که بعد از این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین غضب نماید به واسطه شنیدن این طعن بر دختر أبی لهب، پس چگونه جرئت می‌کنند اشخاصی که در مقام طعن زدن بر ذریّات طیّبه موسی مبرقع می‌باشند، و امید شفاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محترم داشته باشند؟!

پس چه قدر دور است این دو مطلب از یکدیگر.

و مطلب دیگر که کشف از جلالت قدر موسی مبرقع نماید، آنست:

که رؤسای عرب به قم در مقام اعزاز و اکرام او برآمدند، و در میانه آنها بوده مثل احمد بن محمّد بن عیسی أشعری، و احمد بن اسحاق قمی، و محمّد بن یحیی العطّار القمی، همچنانکه حاجی مذکور ذکر نمود.

أمّا احمد بن محمّد بن عیسی مذکور، آن کسی می‌باشد که بسیار ریاست داشت در قم، و احمد بن محمّد بن خالد برقی را از قم بیرون کرد؛ با آن که او بسیار جلیل القدر بوده، و سبب بیرون کردن او را از قم آن بوده که روایت از

---

۱. سورة احزاب: آیه ۵۷.

ضعفاء مینموده، و اعتماد بر مراسیل می‌کرده، بعد از آن که فهمید که خطا کرده باز عودش[1] داد به سوی قم، و از او عذر خواهی نمود، و در وقت وفاتش تشییع جنازه او نمود با پای برهنه، و اظهار تحسّر می‌نمود.

و دیگر کسی را که از قم بیرون کرد محمّد بن علی بن ابراهیم بن موسی القرشی بوده. و وارد شد آن محمّد بن علی در قم در خانه همین احمدبن محمّد بن عیسی مذکور، و مشهور شد او در قم به کذب، کم‌کم مشهور شد به غلوّ نمودن در حقّ ائمه علیهم‌السلام و ارتفاع آنها.

پس مخفی شد که مبادا اهل قم او را اذیت کنند، تا آن که همین احمد بن محمّد او را پیدا نمود، و از قم بیرونش کرد، و حال آن که در اوّل ورودش میهمان آن احمد بوده، و در مقام دین‌داری خود ملاحظه رفاقت نکرد.

و دیگر کسی را که از قم بیرون کرد؛ سهل بن زیاد آدمی قمّی بوده، که او را از قم بیرون کرد، و در ری منزل نمود، کم‌کم مشهور شد به رازی.

و احمد بن محمّد بن عیسی از او مذهب غلوّ فهمید، و به مردم می‌گفت که گوش به سخنان او ندهید که او دروغ‌گو می‌باشد؛ تا آن که او را از قم بیرون کرد.

همچنان که تفصیل این مطالب در جلد سیّم بیاید إن شاءالله تعالی.

أمّا احمد بن اسحاق قمی که ذکر شد، آن کسی بود که آن سید أبوالحسن مذکور که شُرب خمر می‌کرد، روزی قصد خانه احمد بن اسحاق قمی کرد، او را راه نداد به جهت شربش.

أمّا محمّد بن یحیی العطّار قمّی از مشایخ کلینی بوده، و بسیار جلیل القدر بوده، و احادیثی که موسی مبرقع روایت کرده او هم آن حدیث را روایت نمود.

پس غرض از ذکر این مطالب آنست که، اعزاز و اکرام آنها موسی مبرقع را، کشف می‌کند بر جلال قدر او، و اگر قدحی در او بود هرآینه او را بیرون

---

۱. عود: بازگرداندن.

می‌کردند، و او را مِلْک و آب و اموال نمی‌دادند.

و أیضاً: اگر قدحی در او بود هر آینه محمّدبن یحیی قمّی مذکور، که شیخ کلینی است، روایت او را طرح می‌کرد، و ذکر نمی‌کرد.

و همچنین شیخ کلینی در «کافی»، و شیخ در «تهذیب»، و صاحبِ «تحف العقول» هر یک در کتاب خود ذکر نمی‌کردند.

پس در این مقام ذکر نمائیم آن احادیثی که موسی مبرقع راوی آن احادیث می‌باشد:

یکی از آن احادیث آنست که در کتاب «کافی»، و در کتاب «تهذیب» است؛ در باب «میراث خنثی»: که روایت نموده محمّد بن یحیی العطّار القمی، از عبدالله بن جعفر، از حسن بن علی بن کیسان، از موسی مبرقع ابن امام محمّد تقی برادر أبی الحسن الثالث علیه‌السلام ـ که حضرت امام علی النقی علیه‌السلام باشد ـ و فرمود:

«به درستی که یحیی بن أکثم سؤال کرد از آن حضرت که خبر بده مرا از خنثی، و از قول علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام که فرمود از محل بولش معلوم می‌شود که چه ارثی می‌برد؟

یعنی: اگر از آلت مردی بول می‌کند ارث پسری می‌برد، و اگر از آلت زنی بول کند ارث دختری می‌برد.

چگونه معلوم می‌شود این مطلب، و حال آن که شهادت خودش مسموع نیست، و اگر مردها نظر کنند که ببینند که از چه راهی بول می‌کند، پس برای هیچ کس حلال نیست نظر کردن، پس در این صورت چاره چیست؟

حضرت فرمودند: که طائفه‌ای از عدول به آینه نظر کنند، به این طریق که هر یک از آنها آینه‌ای به دست بگیرند، و پشت خود را به او کنند، و حال آن که آن خنثی عریان باشد، و آن عدول نظر به آینه که شَبَه آن خنثی در آینه افتاده باشد، و ببینند که به چه طریق بول می‌کند، و ارث او را بر وجهی که معلوم می‌شود به او بدهند».

اما روایت نمودن موسی مبرقع از برادر بزرگوار خود امام علی النقیّ علیه السلام از قراری که در کتاب «تحف العقول» مذکور است به این طریق است که:

موسی مبرقع ابن امام محمّدتقی علیه السلام می‌فرماید که:

یحیی بن أکثم در دارالعامة سؤال نمود مرا از مسائلی، پس وارد شدم بر برادرم حضرت امام علیّ النقیّ علیه السلام و مرا موعظه نمود که باعث شد بر بینائی من بر اطاعت او».

(شاید مراد آن باشد که این موعظه باعث شد که بینا شدم به امامت او، و وجوب طاعت او، و او را امام واجب الإطاعه دانستم).

عرض کردم: فدایت شوم، به درستی که یحیی بن أکثم سؤال نمود مرا از مسائلی که فتوی بدهم او را.

پس حضرت خندیدند، و فرمودند: آیا فتوی گفتی او را؟

عرض کردم: حکم آن مسائل را نمی‌دانستم که او را فتوی بگویم.

فرمودند: آن مسائل چیست؟

عرض کردم: که آن مسائل را به کتابتی نوشته، و در آن کتابت یحیی بن أکثم چنین سؤال نوشته است:

که سؤال نموده از این آیه شریفه: ﴿وَ قال الّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتاب أنا أتِيْكَ به قَبْل أنْ يَرْتدَّ اِليكَ طَرْفُك﴾[1].

مراد از این آیه شریفه چیست که حضرت سلیمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، آیا محتاج بود به علمی که در نزد آصف بود، که باید او بگوید که من تخت بلقیس را به یک چشم زدن می‌آورم به واسطه آن اسم اعظم که در نزد او بود؟!

(یعنی پیغمبر خدا که حضرت سلیمان باشد، دارای این مقام، و عالم به آن اسم نبوده که محتاج به آصف بوده)؟

---

۱. سورة نمل: آیه ۴۰.

و أیضا: سوال نموده از قول خدای تعالی: ﴿وَ رَفَعَ أبَوِيه عَلَى العَرْشِ وَ خَرُّواَلَه سُجّدا﴾[۱]؟

حاصلش آن که: حضرت یعقوب و فرزندانش سجده کردند از برای حضرت یوسف، و حال آن که حضرت یعقوب پیغمبر بود، چگونه جائز بود سجده او از برای حضرت یوسف؟

و أیضاً: سؤال نموده بود از قول خدای تعالی: ﴿فإنْ كُنْتَ في شكٍ ممّا أنزلنا الَيكَ فَسْئل الّذِينَ يقرءونَ الكِتاب﴾[۲]؟

یعنی: اگر بوده باشی در شک از آن چیزهائی که ما نازل نمودیم به سوی تو، پس سؤال کن از آن اشخاصی که قرائت کتاب می‌کنند.

پس یحیی بن أکثم سؤال نموده که مخاطب در این آیه شریفه کیست؟

اگر پیغمبر ﷺ است، لازمهٔ کلام خدای تعالی آنست که پیغمبر در شک بوده! و اگر مخاطب غیر او بوده، پس بر کی نازل شده کتاب؟

و أیضاً: سؤال نموده بوده از قول خدای تعالی: ﴿ولو أنّ ما في الأرض مِنْ شَجَرَةٍ أقلام والبَحْرُ يَمُدَّه مِنْ بَعْدِهِ سَبْعةُ أبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِماتُ الله﴾[۳]؟

یعنی: اگر درختهای روی زمین قلم شود، و هفت دریا مرکّب شود، تمام نمی‌شود کلمات الله.

آن هفت دریا چه هستند؟ و در کجا می‌باشند؟

و أیضاً: سؤال نموده از قول خدای تعالی: ﴿و فيها مـا تَشْـتَهيه الأنْـفُس وَتَلَذُّالأعين﴾[۴]؟

یعنی: در بهشت است آن چیزی‌هایی که نفس‌های مردم به او میل دارند،

---

۱. سوره یوسف: آیه ۱۰۰.

۲. سوره یونس: آیه ۹۴.

۳. سوره لقمان: آیه ۲۷.

۴. سوره زخرف: آیه ۷۱.

پس حضرت آدم میل او کشید به خوردن گندم، پس چرا از او مؤاخذه نمود؟

و أیضاً: سؤال نمود از قول خدای تعالی: ﴿أَوْيُزَوِّجَهُم ذُكْراناً وَإناثا﴾[1]؟

یعنی: تزویج نموده ایشان را که مرد و زن می‌باشند، پس چرا عقاب نموده قوم لوط را به سبب نمودن آنها این عمل را؟

و أیضاً: سؤال نموده از شهادت زن که به تنهائی شهادت بدهد، و حال آن که خدا فرموده شاهد باید دو نفر عادل باشند، همچنانکه فرموده: ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوي عَدْلٍ مِنْكُم﴾[2]؟

وأیضاً: سؤال نموده از خنثی، و قول علیّ‌علیه‌السلام که از راه بول او معلوم شود ارث بردن ... الی آخر که ذکرش گذشت؟

و أیضاً: سؤال نموده از مردی که وطی نموده باگوسفندی، و آن گوسفند در میان گله رفت، و مشتبه شده، و معلوم نیست که موطوءه کدام است، پس چگونه است ذبح او؟ و آیا جائز است خوردنش یا نه؟

و أیضاً: سؤال نموده از نماز فجر که از برای چه باید قرائت او را بلند بخواند، و حال آن که آن نماز مال روز است، پس باید آهسته بخوانند؟

و أیضاً: سؤال نمود از قول علیّ‌علیه‌السلام که فرمود از برای ابن جرموز[3] که: «بشارت بده قائل ابن صفیّه را به آتش»، پس چرا او را نکشت و حال آن که او امام بود؟

و أیضاً: سؤال نمود از حکم علیّ‌علیه‌السلام به کشتن أهل صفیّن را، چه رو کننده باشند وچه پشت کننده باشند، و اگر هم مجروح باشند حکم نمود به کشتن آنها؟!

---

۱. سوره شوری: آیه ۵۰.

۲. سوره طلاق: آیه ۲.

۳. ابن جرموز کسی است که زبیر بن العوّام را که از سرکردگان و افروزندگان آتش جنگ جمل بود، و پس از جدائی از هم پیمانان خود در جنگ و دور شدن از میدان کارزار به قتل رساند، و سر او را برای امیر المؤمنین‌علیه‌السلام آورد.

امّا حکم خود آن حضرت در روز جنگ جمل به عکس آن [بود]، به این طریق که حکم فرمود، هر کس پشت کند و فرار نماید نکشید او را، و همچنین هر کس که مجروح شد او را نکشید، و أیضاً کسی که داخل خانه خود شود، پس آن کس ایمن خواهد بود، و کسی که سلاح جنگ خود را بیندازد پس او را نکشید، پس چرا چنین کرد؟ پس اگر حکم أوّلش در صفین به حقّ بوده، پس حکم دوم او در جمل خطا است، و اگر حکم دوم به صواب بوده حکم أوّلش خطاست؟!

و أیضاً: سؤال نمود از مردی که اقرار به لواط نموده، آیا حدّ زده می‌شود بر او یا نه؟

پس بعد از اتمام این سؤالهای مذکوره که ابن أکثم نوشته بود، و از موسی مبرقع سؤال نموده بود، و او عرضه بر برادر خود حضرت امام علیّ النقیّ علیه السلام نموده بود، حضرت فرمودند به برادر خود موسی مبرقع: که جواب آنرا بنویس.

موسی می‌گوید که: عرض کردم چه بنویسم؟

فرمودند: بنویس بِسم الله الرحمن الرحیم، در حالتی که روی سخن آن حضرت با یحیی بن أکثم است، و می‌فرماید که:

خداوند عالم هدایت کند تو را، ملاقات نمودم کتابت تو را، پس می‌خواهی امتحان کنی ما را از روی لجاج، که اگر کوتاهی کنیم در جواب از این سؤالها هر آینه طعن بزنی ما را، خداوند عالم جزاء بدهد تو را بر وفق نیّت تو.

به تحقیق شرح دادیم مسائل تو را، پس گوش بده به این جوابها، و ذلیل کن فهم خود را از برای شنیدن این جوابها، و مشغول کن قلب خود را از برای فهمیدن این کلمات؛ که اتمام حجّت نمایم، و الزامت کنیم، والسلام.

سؤال نمودی از قول خدای تعالی: ﴿قَالَ الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتابْ﴾؟

پس او آصف بن برخیا بود، که دارای اسم أعظم بود، و حضرت سلیمان عاجز نبود از آن چیزی که آصف دانا بود به آن، لکن حضرت سلیمان دوست

داشت که دانا کند و بفهماند امّت خود را از جِنّ و انس، بر آن که آصف بعد از او خلیفه و حجّت خواهد بود، و آن اسم أعظم از علم حضرت سلیمان بود که به أمر خدای تعالی ودیعه گذارده بود در نزد آصف، و دانا نموده بود او را به آن اسم، تا آن که مردم بعد از او اختلاف نکنند در امامت آصف، همچنانکه حضرت داود دانا نمود حضرت سلیمان را در حیات خودش، تا آن که بشناساند به مردم نبوّت و امامت او را بعد از خودش به جهت تأکّد حجّت بر خلق.

اما سجود حضرت یعقوب و فرزندانش به جهت طاعت خداوند عالم، و حُبّ به حضرت یوسف، همچنانی که سجود ملائکه نبود از برای آدم، بلکه سجود آنها به جهت طاعت خدا بوده، و محبت ایشان مر آدم را. پس سجود یعقوب و فرزندانش، و یوسف به جهت شکر خدا بوده، به سبب اجتماع شمل ایشان، آیا نمی‌بینی او را که می‌گوید در مقام شکرگذاری:

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنى مِنَ المُلْك وَعَلّمْتَنى مِنْ تأوِيلِ الأحادِيثْ...﴾ الی آخر آیه.

أمّا قوله تعالى: ﴿فإنْ كُنْتَ في شَكٍ...﴾؟

به درستی که مخاطب حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و نبود از برای او شکّی در مطلبی که بر او نازل شده بود، لکن جهله از مردم و نادان از آنها گفتند که خدا چگونه مبعوث ننمود پیغمبری را از ملائکه؟ و فرق نگذارد بین پیغمبر خود و بین امّتان او، در بی‌نیازی آنها از خوردن و آشامیدن، و راه رفتن در بازارها؟، پس وحی رسید از جانب خداوند به سوی پیغمبرش، که سؤال کن اشخاصی که قرائت کتاب می‌کنند به محضر مردمان نادان، که مبعوث ننمود خداوند عالم رسولی را پیش از تو مگر آن که آن پیغمبر هم طعام می‌خورد، و در بازار راه می‌رفت، و از برای تو است به آن پیغمبرها اسوه حسنه.

و به درستی که فرموده: اگر بوده باشی در شک، و حال آن که نیست شکی از برای اهل انصاف؛ همچنان که فرموده:

﴿تَعالُوا نَدْعُ أبنائنا وَأبْنائكُمْ وَنِسائنا وَنِسَائكُمْ وَأنْفُسَنا وَأنْفُسَكُم ثُمّ نَبْتَهِل

فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ الله عَلَى الكاذِبين﴾[1].

واگر گفته بود: «علیکم» اجابت نمی‌کردند به سوی مباهله.

و به تحقیق که خدا عالِم بود بر آن که پیغمبرش ادا نموده رسالت را، و او از کاذبین نیست؛ پس همچنین خدا می‌داند آن که پیغمبرش صادقست در چیزی که می‌گوید، ولکن دوست داشت که انصاف از جانب خود او باشد.

أمّا قول خدای تعالی: ﴿وَلُو أنّ ما فِي الأرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أقلام...﴾[2] الی آخر آیة؟

پس مراد از این فرمایش خدا آنست که اگر درختان قلم شود، و دریاهای هفت گانه مرکّب شوند، و زمین چشمه‌ها منفجر شود، هر آینه تمام نمی‌شود کلمات خدا اما آنها تمام شوند.

و آن دریاهای هفت گانه: عین کبریت است، و چشمهٔ برهوتست، و چشمه طبریّه، و حمئه، و ماسینلان، و افریقیّه (که خوانده می‌شود لسنان) و عین بحرون.

وما ائمة کلمات خدا می‌باشیم که تمام نمی‌شود فضائل ما.

أمّا سؤال از بهشت؟

جواب آن آنست: که در بهشت است از مأکل و مشرب آنچه راکه نفس آنها میل دارند، و لذت برند چشمهای آنها، و مباح گردانید خداوند عالم آنها را از برای آدم، و شجره آن چنان که نهی فرموده خداوند آدم را از أکل آن شجره حسد بود، که عهد نمود به سوی آن دو نفر آن که نظر نکنند به سوی کسی که خدا فضیلت داده او را بر تمام خلایق خود به چشم حسد، و یافت نشود از برای او قصدی.

أمّا سؤال از قول خدای تعالی: ﴿أوْ يُزوِّجُهمْ ذُكْراناً و إناثا﴾؟

مراد آنست که زائید می‌شوند ذکور و اناث، و گفته می‌شود از برای هر یک

---

۱. سوره آل عمران: آیه ۶۱.

۲. سوره لقمان: آیه ۲۷.

از زن و شوهر زوجات، و هر یک از آنها زوج می‌باشند.

و معاذالله آن که بوده باشد که قصد کرده باشد خداوند از کلام خود آن چیزی که مشتبه شده بر تو، که عمل قوم لوط باشد، و طلب رخصت نمائی از برای ارتکاب معاصی. و کسی که به جا آورد عمل قوم لوط را، هر آینه خداوند عالم او را عذاب خواهد نمود در قیامت، و مخلّد[1] خواهد بود در عذاب الهی؛ اگر توبه نکند.

أمّا سؤال از شهادت یک زن [که] به تنهائی قبولست؟

آن زن قابله می‌باشد که جائز است شهادت آن به تنهائی، با رضایت، اما اگر رضایت نباشد، پس لااقلّ از دو زن، به جهت ضرورت زن بدل مرد می‌باشد، به جهت آن که ممکن نیست مرد قائم مقام زن شود، پس اگر زن یکی باشد به تنهائی قبول قول او شود با قَسَم.

أمّا سؤال از قول علیّ‌ؑ در حقّ خُنثی، گذشت جوابش.

أمّا سؤال از مردی که ببیند که کسی و طی با گوسفند کند؟

پس اگر بشناسد ذبح کند او را، و بسوزاند او را به آتش، و اگر نشناسد آن را، پس گلّه گوسفند را دو قسمت کند، پس قرعه زنند، پس قرعة به هر کدام قسمت که افتاد نصف دیگر نجات یافتند، و آن نصف را قرعه زنند، بعد از این که آن را أیضا دو نصف کرده باشند؛ به همین طریق قرعه زنند تا دو تا بماند، به هر کدام از این دو که قرعه افتاد آن را ذبح کنند و بسوزانند، و باقی گوسفندان نجات بیابند از کشتن و سوزانیدن.

أمّا سؤال از نماز صبح که باید بلند بخوانند؟

جهتش آنست که حضرت رسول‌ﷺ در وقتی که تاریک بود، و هنوز روشن نشده نماز گذاردند، لهذا حکم نماز مغرب و عشاء بر او جاری کرد، و

---

۱. جاودان.

قرائت آن را بلند میخواندند.

أمّا قول عليّ عليه‌السلام که فرمودند: بشارت بده قاتل ابن صفيّه [را] به آتش؟

پس جهتش آن بود که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود که: آن قاتل ابن صفيّه از جمله اشخاصیست که در جنگ نهروان خروج خواهد کرد، پس حضرت أمير عليه‌السلام او را نکشت در جنگ بصره، به جهت آن که او کشته میشد در فتنه نهروان.

أمّا سؤال تو که حضرت أمير عليه‌السلام کُشت أهل صفين، خواه رو کننده یا پشت کننده باشند، و مجروحين آنها را هم اجازه داد به کشتن آنها، أمّا در جنگ جمل فرمودند: کسی که پشت کند و فرار نماید تعاقب نکنید او را، و اجازه نداد به کشتن مجروحين، و کسی که سلاح خود را بيندازد ايمن باشد، و کسی که داخل خانه خود شود ايمن باشد؟

جهتش آن بوده که أهل جمل امام و پیشوای آنها کشته شده بود، و نبود از برای ایشان کسی که مرجع باشد، و مدد باشد از برای آنها، به درستی که آنها بر می‌گشتند به سوی منازل خود، و دیگر جنگ نمی‌کردند، و مخالفت نمی‌کردند، و راضی بودند بر آن که دیگر جنگ نکنند.

پس حکم در حقّ آنها آن بود که شمشیر از آنها برداشته شود، و دیگر کسی آنها را اذيت نکنند؛ هنگامی که طلب نکنند اعوانی از برای خودشان.

و أمّا اهل صفين اين طريق نبودند، آنها می‌رفتند به سوی گروه خود که مستعدّ جنگ بودند، و پیشوائی داشتند که جمع کند از برای آنها سلاح و زره و نیزه و شمشیر. و به آنها عطیه‌ها[1] می‌دادند، و مرضیٰ را دیدن می‌کردند و معالجه می‌نمودند، و مجروحين را مداوا می‌کردند، و کسی که جائی از بدنشان شکسته بود معالجه می‌کردند، و پیاده را سوار می‌کردند، و پاهای برهنه را می‌پوشانیدند،

---

۱. عطيّه: پول و بخشش.

و آنها را بر می‌گردانیدند به سوی جنگ، و به سوی محلّ قتال خود.

پس مساوی نبود مابین دو وقعه، که جنگ جمل و جنگ صفّین باشد، پس حکم آنها هم مساوی نبود، و هر یک حکم علی حدّه داشتند.

پس کسی که إعراض[1] می‌کرد از جنگ پس شمشیر از برای او بود، مگر آن که توبه کند.

أمّا سؤال از مردی که اعتراف کند به لواط؟

به درستی که بیّنه هم اقامت نشده بر لواط او، همین قدر خود او اعتراف نموده بر فعل شنیع خود، و در صورتی که بوده باشد از برای امام آن چنان که از جانب خداست، و عقاب نمودن او از جانب خداست، همچنین بوده است از برای آن امام که منّت گذارد از جانب خدا و عقاب نکند او را، آیا نشنیده قول خدای تعالی که فرموده: ﴿هَذَا عَطَائُنا...﴾[2] الی آخر آیه.

پس بعد از اتمام این جوابهای مسائل ابن أکثم، حضرت می‌فرماید:

به تحقیق خبر دادیم ما تو را به جمیع آنچه تو سؤال نمودی ما را از آن مسائل، پس عالم شو به آن جوابها».

انتهی المرام فی هذا المقام از کتاب «تُحَف العقول».

و أیضاً در «بحار» مذکور است، نقلا از «تفسیر عیّاشی» از محمّد بن سعد الأزدی، از موسی مبرقع ابن محمّد ابن الرضا علیه السلام، و آن موسی از برادرش أبوالحسن امام علیّ النقی علیه السلام که فرمودند: در این آیه شریفه: ﴿قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أبنائَنا وَأبنائَكُمْ...﴾[3] الی آخر آیه.

«ولو قال: (تعالوا نَبْتَهِل فَنَجْعَل لَعْنَةَالله علیکم) لم یکونوا یُجیبون للمباهلة،

---

۱. اعراض: روی گرداندن.

۲. سوره ص: آیه ۳۹.

۳. سوره آل عمران: آیه ۶۱.

وقد عَلم أنّ نبيّه مؤدٍّ عنه رسالاته، وماهو من الكاذبين» انتهی.

پس معلوم می‌شود که عیّاشی هم قبول روایت موسی مبرقع نـموده، و در تفسیر خود آن روایت را ذکر نموده.

و علاّمه مجلسی رحمه الله در جلد ششم «بحار» در باب مباهله این روایت مذکوره را نقل نموده از «تفسیر عیّاشی».

مخفی نماند که یحیی بن أکثم از قُضات أهل سنت بـوده، و در «مـجمع البحرین» مذکور است در ماده «کثم» که:

«کَثَم کَثما یعنی سیر شد و سیر شدنی. أیضاً أکثم به معنی شکم بزرگ است، و از همین قبیل است یحیی بن أکثم که مباشر قضاوت بصره شد در سن بیست و یک سالگی» انتهی.

الحاصل: غرض از ذکر این مطالب آنست که موسی مبرقع جـلیل القـدر می‌باشد، که علماء عظام روایات او را در کتب خود ذکر نموده‌اند، و در جـلد سیّم این کتاب بیاید أیضاً ذکر او، و ذکر بعضی از احفاد او، که از علماء عظام بوده‌اند، مثل: سیّد عُبیدالله بن موسی بن احمّد بن محمّد بـن احـمد بـن مـوسی مبرقع.

و مثل سیّدالشریف أبوالقاسم علیّ بـن احـمد بـن مـوسی مـبرقع (نـقل از «ریاض العلماء»).

و مثل السّید محسن ابن السید رضی الدین محمّد ابن السید مجدالدین علیّ ابن السّید رضی‌الدیـن مـحمّد ابـن پـادشاه الرّضـوی القـمی (نـقلاً از «مـجالس المؤمنین»)، و مثل فرزندان آن سیّد محسن، أمیر محمّد جعفر ابن السید محسن که در عصر قاضی نورالله صاحب «مجالس المومنین» بـوده، و او بسـیار اظـهار اشتیاق ملاقات او را [می‌نمود]، و بعد از مدح بسیاری از او می‌فرماید:

«مَنّ الله علینا بِطُول بقائه، و رَزَقني مرةً أُخری شَرَف لِقائه».

ومثل میرزا محمّد مهدی بن محسن‌الرّضوی، برادریحییوجعفر بن محسن.

و أيضاً مثل میرمحمّد زمان ابن میرمحمّد جعفر مذکور، و همچنان که در «روضات الجنّات» ذکر شده.

و مثل السید صدرالدین بن محمّدباقر الرّضوی القُمّی، نقلا از «روضات الجنات» که می‌فرماید صاحب «روضات» که:

«سید صدرالدین رضوی مذکور: سیّد مرتضی، ابن سید آقا، ابن سیدهادی، ابن سید شریف، ابن سید هاشم، ابن سید اسماعیل، ابن سید محمّد، ابن میرأحمد، ابن رشید الاسلام، ابن میر موسی، ابن میر عبدالله، ابن میر محمّدباقر، ابن میرأبوالقاسم، ابن جعفر، ابن سید کاظم، بن میرحسین، ابن میرعلی، ابن میرمحمّدرضا، ابن میرموسی، ابن میر اسماعیل، ابن میرمحمّدنقی، بن محمّد طاهر، ابن میر محمّد، ابن موسی مبرقع، ابن امام محمّدتقی علیه السلام»،

و باید از این شجرهٔ نامه وسائط افتاده باشد، و این نوع باشد:

محمّد بن موسی بن احمد بن محمّد بن احمد ابن موسی مبرقع ابن امام محمّدتقی علیه السلام.

و آقای آسید عبدالله نسبش منتهی شود به آسید عبدالله ابن سید اسحاق، ابن آسید حسین ابن آسید هاشم مذکور، که در زمان سلطان حسین میرزا[1] از قم به مشهد مقدس رضوی انتقال نمود، و سلطان حسین میرزا در آن زمان و الی خراسان بوده، و عیال سلطان بیگم بوده.

السیّد الفاضل شمس الدین محمّد ابن بدیع الرضوی، من رؤساء خدّام حضرت امام رضا علیه السلام صاحب کتاب «جلاء العین فی وقائع سنه سبع ومائة بعدالألف».

از برای آسید شریف چهار پسر بوده: حاجی سید عبدالله، آسید هادی، آسید

---

۱. سلطان حسین میرزا بایقرا از پادشاهان فرهنگ دوست و هنر پرور مغولی در ایران بود، و محل حکمرانی او شهر هرات بود. و بر بخشهایی از خراسان و افغانستان کنونی حکمرانی می‌کرد.

صادق، حاجی میرمحمّدعلی.

صاحب «شرح وافیه» لمولانا ملا عبدالله التونی. و آن سید صدرالدین قمی یکی از مشایخ آسید محسن کاظمینی است، که او هم أیضا شارح «وافیه» می‌باشد، و تفصیل حالات آنها در جلد سیّم این کتاب خواهد آمد، إن شاءالله تعالی.

* * *

و در این مقام شروع نمائیم به ذکر نسب بعضی از سادات رضوی که در قم می‌باشند، و معاصر با این حقیر مؤلف این کتاب می‌باشند، و آنها به قم در محله مشهوره بهٔ سِیْدان ساکن می‌باشند، و سلسله نسب شریف آنها منتهی به میرزا میران، و میرزا میران نسبش منتهی شود به موسی مبرقع ابن امام محمّدتقی علیه السلام.

پس أولاً: ذکر نسب میرزا میران نمائیم.

و بعد از آن نسب آن سادات عظام ذوی العِزّ والإحترام را که منسوب به میرزا میران ذکر کنیم.

بنابر آن شجره نامه‌ای که در نزد آنها می‌باشد، از این قرار است:

«السید میرزا میران، بن میران، ابن میر صفیّ الدین، ابن میراسماعیل، ابن میرأبوالقاسم، ابن میرزا یحیی، بن محسن، ابن رضی الدین محمّد، بن فخرالدین، بن علی بن حسین، بن پادشاه، بن أبوالقاسم، بن میره، بن أبوالفضل، بن بندار، ابن میرعیسی، ابن أبی محمّد جعفر، بن علیّ، ابن ابی علیّ محمّد، بن احمد، ابن محمّد الاعرج، ابن أحمد بن موسی مبرقع، ابن امام الهمام حجة الله الملك العَلاّم، أبی جعفر امام محمّدتقی علیه السلام.

از برای آمیرزا میران مذکور چهار پسر بوده:

آمیرزا سید، و آمیرزا یحیی، و آمیرزا صفی، و امیر عبدالحسین.

* * *

[مقصد]

و این مقصد مشتمل بر چهار مطلب است:

مطلب اول:

در ذکر أعقاب آقای آمیرزا سید ابن آمیرزا امیران ثانی:

از برای او چهار پسر بوده:

حاجی میرزا فتح الله، و آمیرزا جواد، و آمیرزا خلیل، و آسید محمّدرضا.

و از برای حاجی میرزا فتح‌الله چهار پسر است: آمیرزا سیدحسن، و آسید نصرالله، و آمیرزا آقا، و آقاحسین.

و از برای میرزا جواد یک پسر است، و او آسید موسی می‌باشد.

و از برای آمیرزا خلیل چهار پسر است: آسید اسدالله، و آسید محسن، و حاجی سید محمود، و آسید عیسی.

و از برای آسید محمّدرضا دو پسر است: آسید محمّدباقر، و آسیّد محمّد.

مطلب دوم:

در ذکر أعقاب میرزا صفی ابن میرزا میران مذکور:

از برای او دو پسر است: حاجی میرزا هدایت الله، وآقاعلی.

و حاجی میرزا هدایت الله بهٌ زیارت جناب سیّدالشهداءعلیه‌السلام رفتند، و در کربلا وفات یافت، و از برای او پنج پسر است:

حاجی میرزا هاشم، و ملقب بود در قم به پدر، رفتند در کربلا، و در کاظمین‌علیهماالسلام وفات یافت.

دیگر جناب آمیرزا أبوالقاسم، و دیگر آقا حسین، و آقا مهدی، و آقا رضا، و او بلاعقب در کربلا وفات نمودند در حیات پدر خود.

أمّا آقا علی بن میرزا صفی، از برای او سه پسر است: آقا عبدالله، و آقا حسین، و آقا حسن.

[مطلب سوّم]

أمّا میرزا یحیی ابن میرزا میران مذکور.

از برای او یک پسر بوده مُسمّٰی به آسید رضی.

و از برای او سه پسر بوده: جناب آقا احمد، و آسید عابد، و آسید تقی.

و از برای جناب آقا احمد چهار[1] پسر است:

آسید حسین ظاهراً الحال مفقود الأثر می‌باشد، و آقای علی، و آقا حسن، و آقا محمّد، و آقا باقر.

و از برای آسید عابد دو پسر است:

آقا حسین (که الحال در دارالخلافة طهران سکنی و مقام دارد)، و آقا زکریا.

و از برای آسید تقی عطّار سه پسر است:

آقا رضی عطّار، و آقا حسین، و آقا جعفر.

---

۱. نام پنج پسر آمده است.

[مطلب چهارم]
در ذكر ميرعبدالحسين ابن ميرزا ميران.

از براى او يك پسر بوده آسيد اسماعيل، و از براى او دو پسر است: آقاى آسيد على اكبر، و آقاى آسيد على أصغر.

و از براى آسيد على اكبر سه پسر مى‌باشد: آسيد على محمّد، و آسيد رضا، و آسيد تقى.

و از براى سيّدعلى محمّد يك پسر است آسيد عبد الحسين.

أمّا از براى سيد على أصغر دو پسر است: آسيد محمّد، و آسيد حسين.

و از براى اين طبقات فرزندانى هست اگر مى‌خواستيم تمام را ذكر كنيم به طول انجاميده شد، لهذا اقتصار نموديم به ذكر اين مقدارى كه ذكر نموديم.

* * *

مخفى نماند، كه از براى پادشاه رضوى كه نسب اين طائفه جليله مذكوره منتهى به سوى او، علاوه بر حسين كه جدّ آنها است، پسر ديگرى هم داشته كه اسمش محمّد بوده، و نسب آسيد محسن رضوى قمىّ كه از جمله علماء عظام قم بوده، و در عصر صاحبِ «مجالس المؤمنين» بوده منتهى شود به سوى محمّدبن پادشاه رضوى، همچنان كه ذكر نسب شريف او را نموديم.

و در كتاب «سراج الانساب» مذكور است كه:

«از سادات عظام مشهد مقدّسه سيّدالنقيب نظام الدين أبوطالب ابن سيّد النقيب شمس الدين ميرزا محمّد، ابن غياث الدين عزيز النقيب، ابن شمس الدين محمّد، (در زمان سلطنت ميرزا شاهرخ از مدينه قم به مشهد مقدس آمده) ابن محمود، بن محمّد، ابن ميرباد، بن حسن، بن على، ابن أبوالفتوح، ابن عيسى، ابن ابى محمّد جعفر، بن على بن محمّد، بن احمد، بن موسى، ابن أبى عبدالله احمد نقيب قم، ابن أبى على محمّد أعرج، ابن احمد بن موسى مبرقع ابن امام محمّد تقى عليه السلام».

و أيضا در آن كتاب مذكور است كه:

«سيد الفاضل العالم آمير محمّد مهدى، ابن السيد الزاهد الفقيه الحافظ كمال الدين محسن، ابن رضى الدين محمّد بن على بن حسين بن پادشاه، ابن أبوالقاسم ابن ميرة بن أبوالفضل ابن بندار بن عيسى ابن أبى محمّد جعفر بن على بن محمّد بن احمد بن موسى ابن أبىعبدالله أحمد ابن ابى علىّ محمّد بن احمد بن موسى مبرقع ابن امام محمّدتقى عليه‌السلام».

و در شجره‌نامه ديدم نوشته بود:

«محمّد حسين بن محمّد بن محمّدتقى بن أبوتراب بن مهدى بن محمّد ابراهيم بن محمّدباقر بن محمّدعلى بن محمّد مهدى ابن محسن ابن رضىالدين محمّد بن على بن حسين بن پادشاه ابن أبوالقاسم ابن ميرة بن ابوالفضل بن بندار بن عيسى بن جعفر بن على بن محمّد بن احمد بن موسى بن احمد بن محمّدالاعرج ابن احمد بن موسى المبرقع ابن امام محمّدتقى عليه‌السلام».

در «رياض العلماء»:

سيّدالحكماء، الأمير المعين، ناصر بن خسرو بن حارث بن على بن حسن بن محمّد بن على بن موسى الرضا عليه‌السلام.

السيد الحكيم العلوىّ الحسينى الموسوى الرضوىّ المعروف به «ناصر خسرو اصفهانى».

* * *

فصل

«در ذکر أنساب سادات جلیله، عالی مقدار، شجره طیّبه رضویّه مبرقعیّه، که در دارالخلافه طهران ساکن می‌باشند»

و أنوار باطنی آنها در و دیوار آن بلد را منّور دارد[1].

و آن شجرۀ طیّبه سایه مرحمت بر سر اهل آن بلد انداخته، مشهورند در

---

۱. در حاشیه «أصل» آمده است:

در «مجالس المؤمنین» مذکور است: رضویّه، نسب شریف سادات عظام رضویّه مشهد مقدس رضوی امیرسید شمس‌الدین مذکور در متن.

در «حبیب السیر» مذکور است:

«سادات رضویّه در مشهد در زمان سلطنت حسین میرزا مقدّم این طبقه عالی شأن، و أشراف این طائفه متعالی مکان، سادات عِظام، و نقباء کِرام روضه مقدّسه رضویّه‌اند، و در أکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات، امیر نظام الدین عبدالحیّ؛ و امیر غیاث الدین عزیز، و أمیر علاء الملک در این مقام میمنت انجام، به منصب جلیلت المراتب نقابت منصوب بودند؛ چنانچه سزاوار علوّ منزلت و سموّ مرتبت ایشان بود، به مراسم آن امر قیام و اقدام می‌نمودند.

و این سه نقیب واجب الترجیب، از سائر نقبا و سادات موسوی و رضوی به اجتماع سعادات صوری و معنوی امتیاز داشتند، و همواره همّ عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار أقدس آثار، و ضیافت صادر و وارد [همت] می‌گماشتند، و تفوّق و تقدم ایشان بر صنادید أقطار جهان مقرّر، و قدم دودمان رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهرتر. و حالا نیز أمر نقابت آن سده سنیّه، و عتبه عالیّه تعلق به اولاد أمجاد آن سه بزرگوار می‌دارد، و هیچ آفریننده‌ای از سادات روزگار با ایشان نقش مسامحت در آن لوح خاطر نمی‌گذارد» انتهی.

آفاق عالم به سادات اخوی، زیرا که انساب شریفه آنها منتهی می‌شود به سوی السیّد الجلیل المعظّم المکرّم، صاحب الکشف والکرامات، والمقامات العالیه، آقای آسید حسن الملقب به أخوی به لسان سلطان عصره السلطان آقا محمّدخان.

پس أولاً: شروع کنیم به ذکر نسب آن سیّد جلیل تا موسی مبرقع ابن امام محمّدتقی علیه‌السلام.

بعد از آن ذکر کنیم کشف و کراماتی که از او درمقام بروز و ظهور رسیده، و سبب ملقّب شدن او به أخوی.

و بعد از آن ذکر کنیم بعضی از أعقاب شریفه او که در این عصر موجود می‌باشند.

پس نسب آن عالی جناب، چنانچه در پشت کتاب «کافی» که به طبع رسانیده بودند از این قرار است:

السید حسن أخوی، ابن السّید حسین ابن السید جعفر، ابن السید صالح ابن السید جعفر ابن السید صالح الدین ابن السید طاهر ابن السید میر یحیی ابن السید غیاث ابن السید عبدالله ابن السید عبدالعظیم بن السید میریحی ابن السید طاهر ابن السید عمادالدین ابن السید کسری ابن السید عمران ابن السید عمادالدین ابن السید أبی طاهر ابن السید موسی ابن السید حمزه ابن السید منوچهر ابن السید میر یحیی ابن السید جمال‌الدین ابن السید أبی طاهر ابن السید عماد الدین ابن السید عمران ابن السید موسی مبرقع ابن امام محمّدتقی علیه‌السلام.

مؤلف این کتاب محمّد علیّ ابن الحسین چنین گوید:

که در رباط کریم، که به مقدار پنج فرسخ مسافت دارد تا به دارالخلافة طهران، در آن قریة دو امام‌زاده جلیل القدر می‌باشند، یکی در بالای آن قریة واقع شده، و دیگری در زیردست آن قریه واقع است، و در لوح زیارت نامه یکی از آنها نوشته است: عماد بن عمران بن موسی ابن امام محمّدتقی علیه‌السلام.

و در لوح دیگری نوشته: محمّد بن موسی ابن امام محمّدتقی علیه السلام.

پس بنابر آن شجره‌نامه مذکوره چنین معلوم می‌شود که نسب آن سیّد معظم أخوی به سوی آن امام زاده که اسمش عماد بن عمران بن موسی و در آن قریه می‌باشند منتهی می‌شود.

* * *

و در این مقصد سه مطلب است:

مطلب اول: در ذکر حالات آن سیّد معظّم، و ذکر دو کرامتی که در مقام بروز و ظهور رسیده. سبب ملقّب شدن او به اخوی.

می‌گویم من: کرامت اوّل که از آن سیّد معظّم در مقام بروز و ظهور رسیده، از قراری که در پشت کتاب مذکور به طبع رسیده، حاصلش آنست که آن سیّد بزرگوار، یگانه زمان خود بوده، قائم اللیل و صائم النهار بوده، و قانع بوده به همان قوتی که از برای او...[1]

* * *

۱. در «أصل» رشته سخن در باب سادات اخویٰ در اینجا قطع گردیده است، و در نسخهٔ «اصل» ذکری از مطلب دوّم و سیّم نیامده است.

باب دهم

«در ذکر امام علی بن محمّد العسکری علیه السلام»

و ایــن بــاب مشــتمل بـر یک نـور مشـعشع می‌باشد:

«در ذکر امام أبی الحسن علیّ بن محمّد العسکری علیه السلام، و ذکر ولادت او، و أعقاب او، و مدّت عمر او، و وقت وفات او، و مدت امامت او، ذکر تربت او»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«حضرت امام علیّ النقی در روز سه شنبه سیزده روز از ماه رجب گذشته در وجود آمده است، (و به روایتی روز پنجشنبه هشتم ماه رجب)، سنه أربع و عشرین و مائتین[2] و به روایتی روز شنبه نیمه ذی حجّه، و به روایتی چهارده روز از ماه ذی حجّه مانده بود سنه اثنی عشر و مائتین[3]، و مادر او سوسن نام کنیزکی بوده، (و به روایتی جمانه، منقوشه، مغربیّه، و عاتکه، و به روایتی دیگر أمّ الفضل دختر مأمون).

و متوکل ملعون امام را با یحیی بن هرثمة بن أعین از مدینه به سُرّ مَنْ رآ فرستاد؛ روزدوشنبه سه‌روز از ماه‌رجب گذشته، درسال ثلاث و ثلاثین و مائتین[4].

و گویند: در روزگار او زنی دعوی کرد، که او را زینب [دختر امیرالمؤمنین علی‌بن أبی طالبست و او را مریم][5] کذّابه نام کرده بودند، متوکل در باب آن زن و

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۱.

۲. سال دویست و بیست و چهار هجری.

۳. سال دویست و دوازده هجری.

۴. سال سیصد و سی و سه هجری.

۵. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۰۱.

قصه دعوی او در نسب با علیّ﷣ متحیر و درمانده شد. أبی الحسن علیّ النقی﷣ را حاضر کرد، و با او گفت که:

این زن دعوی می‌کند که دختر علی بن أبی طالب است، و شما چه می‌فرمائید؟

امام فرمود: به تحقیق این مطلب آسانست[1].

متوکل گفت: طریق آن چیست؟

امام فرمود که: خدای تعالی گوشت و پوست هر آن کس که از بطن فاطمه و علیّ است، از فرزندان حسن و حسین، بر همه سباع و درندگان حرام کرده است، پس تو آن زن را پیش شیران بینداز، اگر راست می‌گوید که دختر علیّ بن أبی طالب است، شیر متعرض او نشود و او را نخورد، و اگر دروغ گوید شیر او را بخورد.

زن این خبر را شنید فریاد برآورد، و گفت: من دروغ گفتم.

پس متوکل سر او را بتراشید، و او را بر درازگوش نشانیدند، و در راه سُرَّ مَنْ رآ عبورش دادند؛ که تا گواهی بدهد که میان من و علیّ﷣ نسبتی نیست، بعد از آن به شام رفت.

و گویند که علی بن یحیی منجّم متوکل را گفت: اگر تو قول أبی الحسن را بر وجود او آزمایش نمائی حقیقت او بدانی، یعنی أبی الحسن را بر شیران و سباع گرسنه عرضه دار، تا تو را حقیقت امامت او معلوم شود.

متوکل این سخن را از علیّ بن یحیی شنید، و بگفت: تا ابوالحسن علیّ النقی را به سرای خود حاضر گردانیدند، چون امام پای مبارک خود را در اندرون سرای متوکل نهاد، متوکِّل بگفت تا در سرای را ببستند، و صحن‌سرای با امام و شیران بگذاشتند.

---

۱. در «تاریخ قم»: دانستن و تحقیق کردن آن آسان کاریست.

علیّ بن یحیی منجم گوید که: من و پسر حمودیه در آن ساعت برغرفه نزد متوکل نشسته بودیم، چون امام نیامده بود گوشهای مردم از فریاد شیران کر میشد، و نزدیک بود که از گرسنگی یکدیگر را بخورند، چون امام درآمد شیران چون او را بدیدند پیش باز دویدند، و خاموش شدند؛ چنانچه ما هیچ آواز آنها را نمی‌شنیدیم، چون نزدیک امام رسیدند تبصیص و تملق و فروتنی می‌کردند، امام آستین مبارک از روی شفقت و لطف دست بر روی آنها می‌کشید، و ایشان خود را بر خاک مذلّت می‌انداختند، بعد از آن به ادب همه بخفتند و خاموش شدند، و امام بر میان سرای متوکل بگذشت، و به نردبان برآمد و بر غرفه در نزد متوکل زمانی مدید و طویل نشسته بود.

پس امام برخاست و از غرفه به زیر آمد، تا به منزل خود باز گردد، دیگر باره شیران با امام تبصبص و تملّق نمودند، و فروتنی کردند؛ چنانچه اول حال کردند.

و امام علیّ النقی علیه السلام به سُرّ مَنْ رآ در بیست و ششم ماه جمادی الآخر سنه أربع و خمسین و مائتین[1] وفات یافت، و او را در سرای او به سُرّ مَنْ رآ در شارع کوفه دفن کردند، و او را چهل و یک سال و نه ماه [عمر بود][2] دو روز بوده[3]، به سرّ مَنْ رآ اقامت کرده است و مقیم بوده، و مدت امامت او سی و سه سال و هفت ماه بوده است.

و در «شجره» آورده‌اند که: او را در ایام خلافت [معتزّ][4] زهر دادند، و او

---

۱. سال دویست و پنجاه و چهار هجری.

۲. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۰۳.

۳. در «تاریخ قم» آمده است که: «او ده روز به سُرّ مَنْ رآ اقامت کرده». و در أصل آمده است: «دو روز بود به سُرّ من رآ اقامت کرده است». با توجه به تاریخ انتقال حضرت از مدینه و ورود حضرت به سامراء که سال ۲۳۳ هجری است و سال وفات آن حضرت که سال ۲۵۴ هجری بوده مدت توقف و اقامت حضرت از سال، بیست و یک سال و چند ماه بوده است.

۴. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۰۳.

بدان زهر شهید شد.

عدد اولاد او:

حسن، و محمّد، و حسین، و جعفر کذّاب.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که او از پدر خود روایت می‌کند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که:

«چون پسر من جعفر ابن محمّد بن علیّ بن الحسین علیه السلام از مادر به وجود آید او را جعفر صادق علیه السلام نام نهید، و زود باشد که از فرزندان او مردی در وجود آید که نام [او][1] جعفر باشد، و دعوی امامت کند، و او در آن معنی دروغ‌گوی باشد».

و در «شجره» از فرزندان امام علیّ النقیّ به غیر از این که یاد کردیم فرزندی دیگر علی نام ذکر کرده‌اند، و او را عقب نبوده است» انتهی.

* * *

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۰۳.

نور مشعشع

«در ذِکْر أعقاب حضرت امام علیّ النقیّ علیه السلام که به قم بوده‌اند»

از «تاریخ قم»[1] چنین مستفاد می‌شود: که بریهة دختر جعفر ابن امام علیّ النقیّ، زوجه محمّد بن موسی مبرقع بوده، و با شوهر خود به قم آمدند، و بعد از وفات شوهرش محمّد بن موسی مبرقع او وفات یافت، و در مشهد شوهرش در جنب او مدفون شد، و قبر ایشان در بقعه مشهوره به چهل دخترانست.

و دیگر از اعقاب آن حضرت که به قم آمدند: ابراهیم و یحیی صوفی، دو فرزندان جعفر ابن امام علیّ النقی بوده‌اند، همچنان که در کتاب «تاریخ قم»[2] مذکور است که:

«بعد از این که بریهة زوجه محمّد بن موسی وفات یافت، برادران بریهة، ابراهیم و یحیی صوفی در قم نبودند، بعد از این که از وفات خواهر خود باخبر شدند، آمدند به قم از برای آن که ارث خواهر خود را بردارند، بعد از این که ترکۀ او را برداشتند ابراهیم از قم رفت، امّا برادرش یحیی صوفی به قم اقامت کرد؛ در میدان زکریّا بن آدم نزدیک مشهد حمزة ابن امام موسی بن جعفر علیه السلام ساکن شد، و در قم شهربانویّه دختر امین الدین ابوالقاسم بن مرزبان بن مقاتل را

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۱۸.

۲. تاریخ قم: ص۲۱۸

به نکاح شرعی در حباله خود آورد، و از او أبوجعفر، و فخرالعراق، و ستیّه در وجود آمدند، و از ایشان فرزندان بسیاری به وجود آمدند، و معروف به صوفیّه بودند، و انساب ایشان مرا معلوم نیست، زیرا که در قدیم انساب اجداد ایشان ننوشته‌اند».

انتهی المرام من کتاب «تاریخ قم».

پس از آن کتاب مذکور معلوم می‌شود که اعقاب بسیاری از آن حضرت در قم بودند.

و در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«بعضی از فرزندان یحیی صوفی مذکور، أبوالفتح احمد بن محمّد بن محسن بن یحیی صوفی ابن جعفر ابن امام علیّ النقی می‌باشد، و آن ابوالفتح احمد صاحب علم نسب می‌باشد، و معروف به ابن محسن رضویست، و از برای او برادریست نام او علیّ است و کنیه او أبوالقاسم بوده، و فاضل و متدین بوده، و حافظ قرآن...» الی آخر.

و در بعضی از کتب أنساب مذکور است که:

«عقب یحیی از یک نفر است که اسمش محسن است، و معروفند فرزندان او به بنی محسن، و عقب محسن از یک نفر است که اسمش محمّد است...» الی آخر.

پس می‌توان گفت که محسن و اعقاب او هم به قم بوده‌اند.

* * *

باب یازدهم

«در ذکر امام حسن عسکری علیه‌السلام»

«در ذِکْر امام أبی محمّد حسن العسکریّ علیه السلام و در ذکر ولادت، و مدت عمر، و وقت وفات، و ذکر قبر و مشهد و تربت او»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

حضرت امام حسن عسکری به سُرّ مَنْ رآ روز جمعه، بیست روز از ماه ربیع‌الاول گذشته، از مادر متولد شد، و گویند آخر سنة اثنین و ثلاثین و مائتین[2]، (و به روایتی سنه احدی و ثلاثین و مائتین).

و مادر او أمّ ولد بوده، و او را سمانه خوانده‌اند؛ معروف به أمّ حسن بوده.

و آن حضرت در روز جمعه سه روز از ماه ربیع الاول گذشته، سنه ستین و مائتین[3] در خلافت معتمد به سُرّ مَنْ رآ وفات یافته است، و او را بیست و هشت سال بوده است (و به روایتی بیست نه سال)

و مدت امامت او پنج سال و هشت ماه [و] پنج روز بوده است.

روایت است: که چون أبی بکر محمّد بن عبیدالله[4] بن یحیی بن خاقان به قم

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۳.

۲. سال دویست و سی و دو هجری.

۳. سال دویست و شصت هجری.

۴. در «اصل»: عبدالله.

[آمد جهت نظر][۱]، أشراف و بزرگان و عاملان به قم بسیاری وصف امام حسن عسکری کرد، و فضائل او را بیان نمود، و گفت:

پدرم عبیدالله بن یحیی وزیر، حضرت امام حسن را بسیار تعظیم و اجلال کردی، و او را محترم داشتی، و بعد از وفات او برادرش جعفر کذّاب قصد پدرم عُبیدالله بن یحیی کرد، و به نزدیک او آمده از او درخواست کرد که او را مرتبه برادرش أبی محمّد حسن العسکری بدهد، و به حضرت سلطان تربیت کند.

و پدرم را گفت: چون ملتمس مرا مبذول داری دویست هزار دینار به تو بدهم؛ هر سالی بیست هزار دینار.

پدرم او را بیازرد، و گفت: که اگر تو نزدیک شیعیان پدر و برادرت امامی و پیشوا، و امام می‌دانند تو را، حاجت به تربیت سلطان نیست، و اگر شیعه پدر و برادرت امامت بر تو مسلم ندارند، و تو را امام ندانند به تربیت سلطان و دیگران مرتبه امامت نخواهی یافت؛ چه سلطان زمان شمشیر و تازیانه خود را کشیده است بر کسی که دعوی امامت کند، می‌خواهد ما را از ایشان برآورد.

و بعضی گویند: که عُبیدالله بن یحیی وزیر، جعفر کذّاب را گفت که:

ای [مرد] تو می‌توانی که این مرتبه شریفه، و درجه منیفه معظّمه از جانب خدا است، اگر تو اهل و سزاوار این مرتبه باشی، از معونت سلطان، و یاری دادن او تو را، در یافتن این رتبه باید که مستغنی و بی‌نیاز باشی.

عُبیدالله جعفر کذّاب را حقیر یافت، و بفرمود که او را به صحبت خود اذن ندهد، و منع کند».

عقب آن حضرت از خلف القائم صاحب الزّمان علیه‌السلام است.

* * *

---

۱. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۰۳.

باب دوازدهم

«در ذکر امام دوازدهم حضرت محمّدابن امام حسن عسکری علیه السلام، و در ذِکر ولادت او، و وقت غیبت او، و أخبار دالّه بر وجود شریف او»

در این باب [یک] نور مشعشع می‌باشد:

نور مشعشع اوّل

«در ذکر احوالات او»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«امام محمّدمهدی علیه السلام روز جمعه، هشت روز از ماه شعبان گذشته (و به روایتی شب آدینه یک نیم از ماه شعبان بر آمده)[2]، سنه خمس و خمسین و مائتین[3] در وجود آمد، و در «شجرهٔ» سنه ثمان و خمسین و مائتین[4]، و نام شریف او نام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، کنیه او نیز أبوالقاسم است. و در حال غیبت امام علیه السلام نهی فرمود که فرزند خود را به نام و کنیه او نهادن.

و مادر آن حضرت کنیزکی بوده نرگس نام، (و به روایتی صیقل نام).

و محمّد بن علی [ماجیلویه][5] می‌گوید: روایت می‌کند به اسانید صحیح از محمّد بن عثمان عَمْری که او گفت:

که أبی محمّد الحسن بن علیّ روزی از روزها پسر خود را؛ محمّدمهدی بر

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۰۴.

۲. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۰۴.

۳. سال دویست و پنجاه و هشت هجری.

۴. سال دویست و پنجاه و هشت هجری.

۵. افزوده از «تاریخ قم»: ص ۲۰۴.

ما عرض کرد، و او را بما نمود، و ما در سرای و منزل او بودیم، و ما چهل نفر بودیم.

أبی محمّدحسن عسکری ما راگفت: که این پسر پس از من امام و پیشوای شما است، و خلیفه از قِبَل من بر شما است، او را فرمان برید، و پس از من پراکنده نشوید، و به راه متفرق مروید که هلاک شوید؛ به حقیقت که بعد از امروز دیگر شما محمّد مهدی را نخواهید دید.

محمّد بن عثمان گفت: چون ما از حضرت امام أبی حسن العسکری علیه السلام بیرون آمدیم، بسی نگذشت مگر که امام از دنیا به دار عُقبی رحلت کرد، و از این جهان نهان شد.

و أبوالفضل حسین بن حسن العمید گوید: که روزی به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در آمدم به سُرّ مَنْ رآ؛ تا او را تهنیت کنم به ولادت پسر او امام محمّد علیه السلام.

و غرض از این روایت و اخبار، دلایل است به وجود قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم.

و همچنین روایت است که عبدالله بن عبّاس علوی استقبال کرد حسین بن حسن أفطس را، و پیش باز رفت، و از او پرسید از سبب توجه نمودن او به سُرّ مَنْ رآ، و مقصود او؟

حسین بن حسن أفطس در جواب گفت: سبب آمدن من تهنیت أبی محمّد حسن عسکری علیه السلام می‌باشد به ولادت پسر او امام محمّدمهدی علیه السلام.

و امام محمّدمهدی در سنه ستین و مائتین[1] غیبت نموده است الی یومنا هذا، یَفْعَلُ اللهُ ما یَشاءُ وَیَحْکُمُ ما یرید».

انتهی المرام من کتاب «تاریخ قم».

* * *

---

۱. سال دویست و شصت هجری.

خاتمه

«در ذکر بعضی از فرزندان أبوطالب، و فرزندان جعفربن أبی طالب، که به قم آمدند»

در کتاب «تاریخ قم»[1] مذکور است که:

«راوی گوید: که حسین بن احمد بن حمزه بن قاسم بن اسحاق بن عبیدالله بن جعفر بن أبی طالب به قم آمد.

و عبدالله بن محمّد بن علی جعفری روایت کند:

که جدّ او حسین بن احمد، و علیّ بن احمد الشجری، و مردی از فرزندان عقیل بن أبی[2] طالب به قم آمدند، در وقتی که لیلی بن نعمان دیلمی، و صاحب خراسان به نیسابور به هم رسیدند؛ در سنه تسع عشر و ثلاثمائه[3] هجریّه.

و جدّ او حسین بن احمد، با احمد بن علیّ[4] شجری به قم ساکن بودند، و مقام کردند، و عیال گرفتند.

أمّا عقیلی به طرف بروجرد رفت، و آنجا را وطن ساخت.

و از حسین بن احمد در قم علیّ در وجود آمد، و از علیّ بن حسین

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۳۸.

۲. در «اصل»: أبو.

۳. سال سیصد و نوزده هجری.

۴. در حاشیه «اصل»، در نسخه‌ای: علی بن أحمد.

أبوعبدالله محمّد در وجود آمد.

و أبوعبدالله محمّد بن علیّ جعفری، جوانی عاقل و لطیف طبع، و قناعت کار بوده است، و در سنه سبع و سبعین و ثلاثمائه[۱] به قم وفات نمود.

و از محمّد بن علی جعفری، عبدالله در وجود آمد، و جدّ پدرش حمزه بن قاسم در وقتی که محمّد بن جعفر صادق علیه السلام خروج کرد در ایام خلافت مأمون با آن محمّد بود، و او با لشکری او را در ماه ربیع الآخر سنه مائتین[۲] هجریّه به ینبع[۳] فرستاد، پس حمزة عاملی را که از عمّال هارون مسیّب أمیر مدینه بود، نام او عبدالله بن شُمَیدع با أصحابش بگرفت، و در نزد محمّد بن جعفر فرستاد، محمّد بن جعفر او را بکشت».

و در کتاب «تاریخ قم»[۴] مذکور است که:

«تمام شد ذکر آن کسانی که به قم و نواحی بوده‌اند از طالبیّه؛ بر وجهی که من از مشایخ علویّه، و از علیّ بن نصر، و از علی بن موسی واسط[۵] و غیر ایشان شنیده‌ایم».

و در کتاب «عمدة الطالب» مذکور است که:

«حمزة بن قاسم بن اسحاق العریضی، ابن عبدالله بن جعفر بن أبی طالب:

عَقب آن حمزه از دو فرزندانش می‌باشد: یکی از آن‌ها محمّد، و دیگری احمد ملقّب بود به أحمر عینیه، و بعضی از فرزندان آن احمد أبوعلی، محمّد السمین الأزرق، الشیخ القمیّ ابن احمد بن حسین بن احمد که لقب او أحمر عینیه بود» انتهی.

---

۱. سال سیصد و هفتاد و هفت هجری.

۲. سال دویست هجری.

۳. بندری در شمال غربی عربستان در کناره دریای سرخ

۴. تاریخ قم: ص ۲۳۹.

۵. در «تاریخ قم»: اوسته.

و در بعض کتب انساب مثل کتاب «عمدة‌الطالب» مذکور است.

پس، از کتاب «تاریخ قم» و این دو کتاب معلوم شد که حسین بن احمد بن حمزه بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر طیّار به قم بوده، و زاد و ولد نموده، و از برای او در قم دو فرزند بوده که صاحبان اعقاب بوده‌اند: یکی احمد و دیگری علیّ.

أمّا اعقاب علیّ بن حسین از أبوعبدالله محمّد است، و أعقاب محمّد بن علی از عبدالله می‌باشد.

أمّا اعقاب احمد بن حسین، برادر علیّ بن [حسین] مذکور، از أبوعلی محمّد است، که معروف بوده او به شیخ القمیّ.

و از کتاب «تاریخ قم» معلوم شد که محمّد بن علی بن حسین بن احمد بن حمزه بن قاسم بن اسحاق العُریضی ابن عبدالله بن جعفر طیّار بن أبی طالب در قم مدفونست، لکن قبر او الیوم معلوم نیست که در کجا می‌باشد؟

بلکه بعضی از اعقاب آن حسین مذکور قبور آنها در قم معلوم نیست که در کجا می‌باشد.

و دیگر از طالبیّین از اولاد عقیل بن أبی طالب که به قم بودند:

محمّد بن عقیل بن محمّد بوده است، همچنان که در بعضی از کتب انساب مذکور است که:

أمّا عقیل بن محمّد بن عبدالله بن محمّد بن عقیل بن أبی طالب، او از علماء بوده است، و دارای علم نَسَب بوده، و فاضل بوده، کنیه او أبوالقاسم است، و عقب او از دو نفر است: یکی محمّد، و او در قم بوده...[1]

* * *

---

۱. پایان جلد دوم کتاب «أنوار المشعشعین».

فهرست

۱ ـ فهرست اعلام

۲ ـ فهرست فرق و مذاهب و طوائف و مناصب

۳ـ فهرست شهرها و کشورها

۴ ـ فهرست وقایع و ایام و حوادث

۵ ـ فهرست مساجد و مدارس و بقاع و مشاهد و امام‌زاده‌ها

۶ـ فهرست رودها، نهرها، جویها، سراها، باغها، محلّه‌ها، آسیاها

۷ ـ فهرست روستاها، رستاق‌ها

۸ ـ فهرست کتابهایی که در متن آمده است